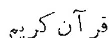
خلق الانسان علمه البیان

قرآن کریم



دانشکده علوم معقول و منقول

سلسلهٔ انتشارات

مؤسسهٔ وعظ و تبلیغ اسلامی

آداب سخن

بحث مختصری دربارهٔ

اصول فن خطابه

در غرب

و روشهای تازه برای مجالس مباحثه از نظر روانشناسی

نگارش

علی پاشا صالح

استاد دانشگاه تهران

چاپ دوم

۱۳۳۸

چاپخانهٔ دانشگاه تهران
بهمن ۱۳۳۸

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

ضمائم

دیباچه

سخن آفرین رانیایش سزاست وسخنگوی او راستایش. درود سخنوران پیشین را درخور است که ازعلم بیان اسمی درمیان نبود و بارمغان آوردند. استادان سخن را برنگارنده منت است که پوزش نپذیرفتند و ریزه خوار شرمندهٔ خوان معانی را با بضاعت مزجات باین خدمت ناچیز روحانی برانگیختند.

چاپ اول درواقع جزوات درس بود. چاپ دوم اکنون با اصلاحاتی چند بیمن توجهات خوانندگان ذره پرور بفرزندان پاك سرشت کشور تقدیم میشود.

موضوع بحث اصول جدید فن خطابه وراه ورسم مباحثه درکشورهای غربی است نه تاریخ سخن وسخنوری درزبان فارسی وعربی. باتوجه بکلام خداواندرزهای بزرگان ایران غرض آشنائی بیشتری باغربیان وطرز فکرآنهاست. درمثنوی داستان چهار کس را ازچهار قوم ونژاد بیاد آوریم که همه خواهان یک چیز بودند ولی چون زبان همدیگر را نمیدانستند باهم ستیز میکردند:

مشت برهم میزدند از ابلهی — پر بدنداز جهل وازدانش تهی

حقیقت یکیست وجز آنچه خود او دراین آیهٔ شریفه فرموده نبوده و نیست. وأن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه[۱]. پس اگر ازهرخرمنی خوشه‌ای و از هرگوشه‌ای توشه‌ای آورده ام بضرورت موضوع سخن و راه بوحدت یافتن است. نزدیکترین راه بیگمان ارشاد خلق بطریق رشاد و دوست داشتن بندگان خداست نه ظاهر سازی و زهد فروشی وریا، درد شناسی ودرمان دهی به آئین سروری وفرماندهی است. حق جوئی وحق گوئی است نه لجاج دراحتجاج. درعصرتسخیر فضا که دانشمندان جهان لب فروبسته وبازو گشاده اند با لفاظی وسخن پردازی بساط کفروکین ازبسیط زمین برچیده نمیشود. درود بروان حافظ که فرمود:

۱ - سورة الانعام ۱۵۴/۶

ای آنکه بتقریر و بیان دم زنی ازعشق

ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

بحکم مردی و مروت نخست نگهی بخویشتن کنیم و پیش ازآنکه بحساب ما برسند خود ما برسیم. بانفس خویش درجدال شویم . جهاد اکبر همین است . با چهره‌ای شرمسار بدرگاه کرمش پیشانی از پشیمانی بسائیم و با دیده ای اشکبار بخشایش بخواهیم ...

« شاید که در حساب نیاید گناه ما

آنجا که فضل و رحمت بی‌منتهای اوست»

علی‌پاشا صالح

فروردین ۱۳۳۸ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَبِهِ نَستَعین

ربّ اشرح لی صدری ویسّرلی
امری واحلل عقدةً من لسانی.
یفقهوا قولی. رب زدنی علماً
وعملاوایماناًوالحقنی بالصالحین

سرآغاز

دو دهان داریم گویا همچونی
یک دهان پنهانست درلبهای وی

دمدمهٔ این نای ازدمهای اوست
های وهوی روح ازهیهای اوست

محرم این هوش جز بیهوش نیست
مرزبان را مشتری جز گوش نیست

تو چو عقلی ما مثال این زبان
این زبان از عقل دارد این بیان

ای برون از وهم وقال وقیل من
خاك بر فرق من و تمثیل من

مولوی

وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی
عبدنا فأتوا بسورة من مثله[1]

۱ - قرآن از نظر بعضی از علماء غرب

در تعریف سخنوری علماء فن متفق‌اند که بوسیلهٔ این فن گوینده شنونده را از مطالب خود آگاه کند یا ویرا بسخنان فصیح و بلیغ خود قانع سازد یا بکاری راغب نماید.

قبل از ورود بمطلب باید بصراحت گفت که مثل اعلی فصاحت و نمونهٔ اجلی بلاغت قرآن کریم است زیرا بزرگترین حقایق را بنیکوترین بیانی برای هدایت جهانیان آورده و بدین سبب جمیع شرایط سخنوری بوجه اکمل و احسن در آن جمع گردیده است. سخنوران عموماً رهبران بالقوه و بالفعل هر اجتماعی بشمار آیند و بیش از هر کس به‌نیروی کلمات وحی نیاز دارند و در پرتو کلمات وحی که فارق بین حق و باطل است باید جامعه را براه حق راهنمائی کنند. چه‌دستوری برای سخنوری جامع‌تر از این که فرموده است: ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین[2].

عظمت قرآن و اهمیت تعالیم اسلام مورد تصدیق بسیاری از دانشمندان مغرب زمین واقع شده است. کنت آستروگ[3] در نطقی که در دانشگاه لندن در ستایش قانون شرع ایراد کرد گفت: «از نظر منطق شرع اسلام حائز درجهٔ کمال است و بندرت قوانینی بدین پایه از کمال وضع گردیده که تا بامروز مورد تحسین و اعجاب اهل مطالعه باشد. همینکه کبری تنزیل وحی درمورد پیامبر مورد تصدیق واقع شود نتایج متعددی لازم آید و کشف فساد در انتاج دشوار باشد زیرا از لحاظ منطق و قواعد زبان عرب نتایج مترتبه عاری از هر گونه عیب و خالی از هر گونه خدشه است. متفکرین قرن نهم میلادی باستناد قوانین آسمانی خود اصل حقوق بشر را وضع کردند و آزادی افراد و مصونیت جان و مال اشخاص را مقرر داشتند.»

---

۱ - سورهٔ دوم البقره آیهٔ ۲۱ ۲ - سورهٔ شانزدهم النحل آیهٔ ۱۲۶

Count Ostorog - ۳

واهان کلندریان حقوقدان امریکائی در مجمع بین المللی وکلاء دادگستری در لاهه (ماه اوت ۱۹٤۸ مسیحی) پس از نقل عبارت فوق گفت : «بدبختانه نظر اهالی مغرب زمین نسبت باسلام مشوب بپاره‌ای اغراض تاریخی است ...اروپا دچار افلاس اخلاقی و معنوی بود ولی اسلام نیروئی سالم و اخلاقی داشت و این حقیقت درمعدودی از کتب تاریخ روشن شده‌است. وضع افریقا نیز ازاروپا بهتر نبود. فساد وعناد وشرك و بت پرستی و توحش درآنجا دیده میشد. اسلام روش نوینی برای اقوام وامم مزبور آورد. راست است که ازشمشیر وقرآن ناچار بودند یکی را اختیار کنند ولی راه وروش اسلام بینهایت بهتراز راه وروش آن اقوام بود. عدل وانصاف، رحم ومساوات از موازینی است که اسلام باقوت وحرارت بی‌نظیری تعلیم میداد. مایهٔ تأسف است که اطلاعات مردم مغرب زمین بوسیلهٔ مجاهدین جنگهای صلیبی باروپا رسید و تاریخ نویس بیطرف باید تصدیق کند که اطلاعات مزبور تا اندازه‌ای ناشی ازمقاصد اقتصادی وسیاسی بوده است ... دانشمندان ازفصول‌مشترك اسلام و مسیحیت بخوبی آگاهند. هر دو امت بخداوندی بخشنده و مهربان و به برادری افراد بشر ایمان دارند. روزی میرسد که جهات مشترك این دو قوم را سراسر اقطار جهان بشناسند ودرصحایف تاریخ ضبط کنند وما اکنون درآستانهٔ چنین عصری هستیم که‌اسلام‌ومسیحیت دست بدست‌هم بدهند وصحایف تاریخ رابنویسند.»

ناصر خسرو گوید[1] :

فضل توچیست بنگر بر ترسا — ازسر هوس برون کن‌وسودارا
تو مؤمنی گرفته محمد را — او کافر و گرفته مسیحا را
ایشان پیمبران و رفیقانند — چون دشمنی توبیهده ترسارا
بشناس امام ومسجد و آنگه — قسّیس را نکوه و چلیپارا...
توحید تو تمام بدو گردد — دانستی‌ارتوواحد یکتا را...
حجّت زبهرشیعت حیدر گفت — این خوب‌وخوش قصیدهٔ غرّارا

---

۱ - دیوان قصاید ومقطعات حکیم ناصرخسرو بضمیمهٔ روشنائی نامه وسعادت نامه ورساله‌ای بنثر با مقدمهٔ آقای سید حسن تقی‌زاده وذیل بر دیباچه بقلم آقای مجتبی مینوی، چاپ تهران ۱۳۰٤-۱۳۰۷ .

خداوند کریم فرماید :

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَىٰ وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .[١]

سر دنیسن راس[٢] مستشرق معروف انگلیسی درمقدمه‌ای که بر ترجمهٔ انگلیسی جرج سیل[٣] از قرآن مبین نوشته است چنین گوید : « قرنهای متمادی اطلاعات اکثر اروپائیان در بارهٔ اسلام تقریباً متکی بتحریفات مسیحیان متعصب بود وچه ناسزاهای فاحشی گفتند و انتشار دادند و محسنات اسلام را بکلی نادیده گرفتند و آنچه را از دیدهٔ اروپائیان خوب نبود بصیغهٔ مبالغه گفتند وسوء تعبیر کردند. لکن نباید فراموش کرد که اس اساس تعلیمات محمدبن عبدالله (ص) برای ارشاد عرب ستاره پرست وایرانیانی که به اهورمزدا واهریمن عقیده داشتند و هندیانی که بت را عبادت میکردند و ترکانی که هیچ چیز بخصوصی را نمی پرستیدند کلمهٔ توحیدو پرستش خدای یگانه بودوسادگی عقاید وی درمقام مقایسه با شمشیری که درغزوات میزدند محتملا عامل قویتری در بسط وتوسعهٔ اسلام بشمارمیرفت... باتمام تحولات وتغییراتی که طی هزاروسیصد سال روی داده است کتاب آسمانی همهٔ ترکان وایرانیان وتقریباً ربع نفوس هندوستان قرآن است. مسلماً چنین کتابی راشایسته است درمغرب زمین بخوانند. بالاخص این ایام که درنتیجهٔ اختراعات جدیده بعد زمان ومکان تقریباً بکلی ازمیان رفته است...»

ازمقدمه‌ای که مار گولیوث[٤] بر ترجمهٔ انگلیسی را دول[٥] نوشته چنین مستفاد میشود: «باید اذعان کرد که میان کتب دینی بزرگ جهان قرآن مقام مهمی را حائز است. قرآن بعداز کتب آسمانی دیگر آمده است لیکن ازجهت تأثیر شگفتی که در گروه انبوه مردم پدید آورده است از هیچکدام کمتر نیست.»

١ ـ سورهٔ البقره ٦١/٢

٢ - Sir Edward Denison Ross

٣ - George Sale

٤ - G. Margoliouth

٥ - The Rev. M. Rodwell

پرفسور میچنر[۱] از استادان علوم تربیتی و اجتماعی و از نویسندگان معروف ومعاصر امریکاست. دریکی ازشماره‌های اخیرمجلهٔ ریدرزدایجست[۲] که‌ازمهمترین مجلات آن سرزمین بشمار میرود وبیش‌از ده میلیون نسخه ازهرشمارهٔ آن بزبانهای انگلیسی‌وفرانسه‌وآلمانی وغیره‌دربسیاری‌ازممالک دنیا هرماهه منتشرمیشوددانشمند مزبور مقالهٔ بسیار جالب توجهی دربارهٔ اسلام نوشته و بسیاری از تهمتهای دشمنان اسلام را ردکرده وازجمله گفته است: «هیچ کتابی رادردنیاشاید بیش ازقرآن کسی نمیخواند ومسلماً هیچ کتابی را مانند قرآن از برنمیکنند. مهمترین عامل مؤثر در زندگانی روزانهٔ کسانی که بقرآن اعتقاد دارند همان قرآن‌است ... بسیاری‌ازمردم مغرب زمین تصورکرده اندکه اسلام را شمشیر آورده ولی هیچیک از دانشمندان امروز با این فکر همراه نیستند و قرآن برآزادی وجدان ... و همکاری اهل کتاب صراحت دارد... دررشته‌های مختلف علوم‌ازقبیل طب وریاضیات وجغرافیا وفلسفه باندازه‌ای‌علمای اسلام درزندگی علمی ومعنوی ما تأثیرات عمیق داشته اندکه‌درك آن دشوار است ...

«اسلام‌بیش ازهمهٔ ادیان وشرایع دیگر دنیابرای‌جمیع‌اقوام وامم ازهررنگ ونژاد وملتی‌که باشند برادری قائل است... هرزمان فرصتی دست دهدوچندصباحی درجامعهٔ‌مسلمین‌زندگانی کنم پیش‌خود چنین‌احساس میکنم که‌خدای مسلمین‌حقیقتی است بمراتب بزرگتر ازخدای مسیحیان...»[۳]

در بارهٔ خدمات فرهنگی اسلام بعالم مسیحیت پروفسور کایلر یانگ[۴] استاد دانشگاه پرینستون[۵] مقالهٔ مهمی درمجلهٔ عالم مسلمین شمارهٔ ماه آوریل۱۹۵٤مسیحی نوشته و ترجمهٔ آن در مجلهٔ ایران و امریکا شماره‌های خرداد و تیر ۱۳۲۵ هجری

---

۱ - James A. Michener　　۲ - Reader's Digest

۳ـ مجلهٔ ریدرزدایجست Reader's Digest, May, 1955 شمارهٔاردیبهشت‌وخرداد ۱۳۳٤ ، صفحات ۷۵-۶۷ چاپ فرانسوی‌همان مجله شمارهٔ تیرومرداد۱۳۳٤، صفحات ۱، ٤-۳۳

Sélection du Reader's Digest, juillet, 1955.

٤ - Professor T. Cuyler Young　　۵ - Princeton University

شمسی منتشر گردیده است. کتابی نیز دربارهٔ فرهنگ و جامعهٔ خاور میانه بسال ۱۹۵۱ مسیحی[1] بایک مقدمه و ۱۲ فصل منتشر ساخته و یازده نویسندهٔ مستشرق امریکائی در تألیف آن شرکت داشته اند. فصل هشتم آن درخصوص تلاقی فکر اسلامی و غربی در ایران بقلم خود ایشان است و آن فصل را آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه در کتاب «ایران ازنظر خاورشناسان»[2] بطور تلخیص ترجمه و نقل نموده‌اند. مطالب دیگر آن عبارت است از هنر اسلامی ـ ادبیات اسلامی در زبان فارسی و عربی ـ علم در اسلام ـ دین اسلام ـ تلاقی فکر اسلامی و غربی در ترکیه و عالم عرب ـ روابط ملی و بین المللی ایران ـ روابط ملی و بین المللی درممالک غربی ـ دورنمای خاورمیانه.

پروفسور آربری[3] استاد کرسی عربی دانشگاه کمبریج که دربارهٔ اسلام و تصوف وادبیات فارسی تألیفات بسیاری دارد اخیراً منتخباتی ازقرآن کریم را با مقدمهٔ مفصلی بزبان انگلیسی منتشر نموده و درپایان تحقیقات خودقرآن را کتابی دانسته که قریب چهارصد میلیون نفوس بشر بعنوان پیام نهائی آفریدگار پذیرفته‌اند وبتأثیرات عظیم وآشکارآن درمسیر تاریخ چه در گذشته وچه درآینده اشاره نموده وقرآن را برودخانه‌ای تشبیه کرده که سرچشمهٔ آن سرزمین خشک عربستان بوده وطی سیزده قرن ونیم با فروشکوه شاهانه جریان داشته وتمدنی پهناور وقدرتی وسیع ونیروی حیاتی وعمیقی پدیدآورده است. ازینرو شرقشناس مزبورلازم دانسته است کشورهای غربی بیشتر و بهتر قرآن را بشناسند.

البته دیگران هم بلسان دیگر سخن گفته‌اند. حتی مهاتما گاندی پیشوای فقید هندیان نیز از تلاوت قرآن غافل نبود و قریب بدین مضمون در مقدمهٔ کتاب

۱ـ Near Eastern Culture and Society, edited by T. Cuyler Young, Princeton, New Jersey, 1951.

۲ ـ نگاه کنید به کتاب ایران ازنظر خاورشناسان: ترجمه با حواشی بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق، طهران دیماه ۱۳۳۵ هجری شمسی ازانتشارات اقبال با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلن.

۳ـ Arberry, A.J., The Holy Koran, an Introduction with Selections, London, George Allen & Unwin Ltd., Ruskin House. Museum Street, 1953.

علامه عبدالله المأمون السهروردی ۱ نوشته است :

«مجموعهٔ سخنان پیامبر را که سرعبدالله سهروردی گرد آورده باعلاقهٔ بسیار خوانده وبهرهٔ فراوان بردهام . این مجموعه نه تنها برای مسلمین بلکه برای نوع بشر گنجینهایست . من بحقیقت جمیع ادیان بزرگ جهان معتقدم . هرگزصلح پایدار روی زمین برقرار نشود مگر آنکه درست باین معنی پیببریم وبدانیم که نهتنها به ایمان و عقیدهٔ دیگران باید بدیدهٔ گذشت و اغماض بنگریم بلکه مانند عقیدهٔ خود محترم بداریم . مطالعاتی که باروح احترام درمورداقوال معلمین مختلف بشرصورت گیرد قدمیاست که بسوی احترام متقابل برداشته می شود .» هفتصد سال پیش ازاو مولوی گفت :

هندیان را اصطلاح هند مدح	سندیان را اصطلاح سند مدح
ما برون را ننگریم و قال را	ما درون را بنگریم و حال را
ناظر قلبیم اگر خاشع بود	گرچه گفت و لفظ ناخاضع بود
زانکهدل جوهر بود گفتن عرض	پسطفیلآمدعرض جوهرغرض
چند ازاین الفاظ و اضمار ومجاز	سوز خواهم سوز باآن سوز ساز
آتشی از عشق در جان بر فروز	سر بسر فکر و عبارت را بسوز
در درون کعبه رسم قبله نیست	چه غمارغواص راپاچیله نیست

اگر میخواهید اقاریر بزرگان دیگر فرنگ را در بارهٔ عظمت قرآن بدانید نگاه کنید به کتاب المعجزة الخالدة تألیف علامهٔ ربّانی آیت‌الله سید هبةالدین شهرستانی چاپ کاظمیه ۱۳۷۱ هجری قمری . اخیراً نیز بهمت پرفسورمرگان استاد علم الادیان دردانشگاه کالگیت کتابی بنام صراط مستقیم اسلام بزبان انگلیسی ۲ درافق مطبوعات دینی امریکا پدید آمده ویازده تن ازعلماء ودانشمندان اسلام در پانزده باب هریک بزبانی ازوصف یکتای بیهمتا ومکارم سیدالمرسلین وخاتم النبیّین صلواة‌الله علیه وآله

---

۱ « The Sayings of Mohammad » by Allama Sir Abdullah al - Mamun al - Suhrawardy, John Murray Ltd., London, 1954. Foreword by Mahatma Gandhi.

۲ Islam -The Straight Path- Interpreted by Muslims, edited by Kenneth W. Morgan, The Ronald Press Co., New York, 1958.

اجمعین ومبانی شریعت وفرق بین فرق و پیشرفت دین مبین درآسیا وافریقا و اروپا سخن گفته‌اند. ازجمله استاد روحانی آقای محمود شهابی مجتهد خراسانی فصل پنجم آنرا درمبحث تشیع بفارسی نوشته‌اند وبطور خلاصه به انگلیسی ترجمه شده است[1].
ملا فرموده است :

تا قیامت میزند قرآن ندا — کای گروهی جهل را گشته فدا
مر مرا افسانه می پنداشتید — تخم طعن و کافری میکاشتید
خود بدیدیدای خسیسان زمن[2] — که شما بودید افسانه نه من
مصطفی را وعده کرد الطاف حق — گر بمیری تو نمیرد این سبق
رونقت را روز روز افزون کنم — نام تو برزر و بر نقره زنم



۱ـ راهنمای کتاب بمدیریت آقای ایرج افشار، صفحهٔ ۳۱۴ - ۳۱۲، شمارهٔ سوم، سال اول پائیز ۱۳۳۷ هجری شمسی.
۲ـ ای خسان طعنه‌زن

۲ - علت لزوم این بحث در این مؤسسه

ولوشاء ربك لجعل الناس امة واحدة ولایزالون مختلفین...[1]

لزوم این بحث درمؤسسهٔ وعظ وتبلیغ اسلامی شاید تااندازه‌ای‌حاکی ازعلاقه ایست که برای تفاهم بیشتری بین تمدن شرق وغرب پیداشده وجلوه‌ایست ازوعدهٔ خداوندبحضرت رسول‌صلوات‌الله علیه وآله که انانحن نزلنا الذکروانا‌له لحافظون[2] وممکن‌است شنیده باشید که گروهی بفحوای‌آیهٔ شریفه ولتجدن اقربهم مودة للذین آمنواالذین‌قالوا انانصاری ذلک‌بانّ منهم‌قسیسین ورهباناً وانّهم‌لایستکبرون[3] صلای همدردی و همکاری زده اند که زاهد و راهب خرقه و زنار دراندازند وسوی هم تازند. درسالهای اخیر اعضای مؤتمر اسلامی و مسیحی بدعوت جامعهٔ دوستداران امریکائی‌خاورمیانه[4] دربحمدون‌ولبنان واسکندریه‌وشهر هرندن[5]درایالت‌ویرجینیای[6] امریکا باحضور نمایندگان اندونزی واسترالیا وپاکستان و انگلستان و مصرو اردن هاشمی وهندوستان و امریکا وفرانسه ولبنان واسپانیا و افغانستان وسوریه وترکیه وکانادا وایتالیا وآلمان وایران وعراق وهلند ویونان اجتماعاتی برپاکرده ودربارهٔ فصول‌مشترك اسلام ومسیحیت‌نطقها وخطابه‌هاایراد نموده‌وتصمیم گرفته‌اند درآینده مللی‌که خدای یگانه را پرستش میکنند نسبت به عقاید مذهبی همدیگر بدیدهٔ عدل وانصاف واحترام بیشتری بنگرند.

بنص تنزیل‌قل یااهل‌الکتاب‌تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الّا نعبدالاّالله ولانشرك به شیئاً ولایتخذ بعضنا بعضاًارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوابانا مسلمون [7].

روزی نیست که دنیای غرب باکتشافات‌علمی واختراعات فنی جدیدی توفیق

---

۱ - سورهٔ هود (یازدهم) آیهٔ ۱۲۰ ۲- سورهٔ الحجر (پانزدهم) آیهٔ‌نهم

۳ - سورهٔ المائده(پنجم) آیهٔ ۸۵

٤ - American Friends of the Middle East ٥- Herndon

٦- Virginia ۷ - سورهٔ آل عمران (سوم) آیهٔ ۵۷

نیابد یادست نزند وغربیان درراه علوم‌وفنون مراحل کمال‌را بسرعت برق‌نپیمایند. رادیووتلویزیون و هواپیماهای جدید بعدمسافات را تقریباًازمیان برده ونسل جوان بحکم ناموس طبیعت خیرهٔ پیشرفتهای حیرت انگیزمغرب زمین گردیداست‌واجمالا اختلاط وامتزاجی شگفت پدید آمده که جلوگیری ازآن متعسر بلکه متعذر است.

بدینروتکالیف‌سنگین‌تری متوجه‌پیشوایان شرع انوروا هل‌خطابه‌ومنبر گردیده است که طلاب معارف اسلامی را بسلاح‌امروز دنیا مسلح سازندوتعلیمات عالیهٔقرآن کریم را بزبان امروز به نسل جوان بیاموزند.

ازطرف دیگر صیاد فتنه وفساد درگوشه وکنار دامها گسترده ودانه ها نهاده وجلاد جهل والحاد همه‌جا درکمین نشسته است. مولوی گوید:

صدهزاران‌دام ودانه‌است‌ای‌خدا	ما چو مرغان حریص و بینوا
گر هزاران دام باشد هر قدم	چون تو با مائی نباشد هیچ غم

بلی خدا با ماست بشرط جنبش! خدا با ماست بشرط کوشش! بشرط ترک اوهام وخرافات، بشرط مبارزه با نادانی و بیسوادی! احصائیه‌ای که ادارهٔ آمار ازافراد بیسواد کشورمیدهد راستی مایهٔ سرافکندگی وشرمساری است! شارعی که طلب علم را فریضهٔ هرمسلم ومسلمه[۱] دانسته وفرموده است ازگهواره تا گوربدنبال دانش بروید انتظار ندارد سواد اعظم امت اوآنهم ملتی که استادان فیثاغورث و سقراط[۲] و بزرگترین سخنوران وفقهاء وحکماء واطباء وعلماء وریاضی دانان وفضلاء دیگر عالم اسلام را در دامان خود پرورانده و حتی صرف و نحو و قاموس عربی را نوشته وبفرمایش پیغمبر اکرم صلوات‌الله علیه وآله وسلم دانش را درثریا واوج آسمانها بچنگ میآورده است[۳] چنین ملتی درعصر اقمار مصنوعی حتی سواد خواندن و نوشتن‌را هم نداشته باشد!!

---

۱ - غوالی‌اللئالی تصنیف ابن ابی جمهور احسائی

۲ - کتاب زردشت پیغمبرایران باستان تألیف پرفسور جکسن مستشرق امریکائی واستاد فقید دانشگاه کلمبیا:

Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran, by A.V. Williams Jackson, New York, 1901.

۳ - ابن خلدون وکتاب محبوب القلوب قطب‌الدین اشکوری

نخستین چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود وبقلم سوگند یاد فرمود :
نٓ والقلم وما یسطرون [۱]. شبی از شبهای ماه رمضان نوری خیره کننده ناگهان در کوه حراء سراپای وجود ختمی مرتبت رافرا گرفت ونخستین کلمهٔوحی نازل گردید. آن کلمه فرمان خواندن بود : اقرأ باسم ربک‌الذی خلق. خلق‌الانسان من علق. اقرأ وربک الاکرم. الذی علم بالقلم . علم الانسان مالم یعلم[۲].

حکیم نظامی گوید :

جنبش اول که قلم بر گرفت	حرف‌نخستین‌زسخن در گرفت
پردهٔ خلوت چو در انداختند	جلوت اول بسخن ساختند
بلبل عرشند سخن پروران	باز چه مانند بآن دیگران
پردهٔرازی که‌سخن‌پروریست	سایه‌ای از سایهٔ پیغمبریست
آنکه‌دراین‌پرده نوائیش هست	خوشتر ازاین‌حجره‌سرائیش هست
هر که علم بر سراین راه برد	گوی‌زخورشیدو تک‌ازماه‌برد



۱ ـ سورهٔ ۶۸ القلم‌آیهٔ اول
۲ـ سورهٔ ۹۶ العلق آیات اول‌تاپنجم

۳ـ نگاهی بتاریخ سخنوری در اروپا

یونانیان فن خطابه را رتوریقا وذیفن یعنی خطیب را رتور[1] مینامیدند و لفظ رتوریک[2] در زبان فرانسه و انگلیسی از همین ریشه است که بمعانی و بیان اطلاق میشود. دستور سخنوری را ازروی مطالعه درطبیعت واحوال انسان وصحبت سخنگویان و شاهکارهای سخنوران نوشته اند و از اینرو ولتر[3] فیلسوف فرانسوی گفته است فصاحت وبلاغت قبل از قواعد رتوریک وجود داشته است واکنون رتوریک را گاه مجازاً بمعنای ناپسند این کلمه که بیانات مبالغه آمیز وپر تکلف وپرطمطراق وتوخالی است بکار برند کما اینکه مونتسکیو[4] نیزدربارهٔ قوانین قوم ویزیگوت[5] گفته است آن قوانین مشحون ازرتوریک است. سعدی گوید:

هان تا سپر میفکنی از حملهٔ فصیح　　　کو را بجز مبالغهٔ مستعار نیست
دین ورز و معرفت که سخندان سجعگوی　　　بر در سلاح دارد و کس درحصار نیست

پیش ازآنکه حدود وقواعد این فن را بنویسند اقوام وحشی ونیمه وحشی مانند ملل متمدن ازنیروی سخنوری بمنظور اقناع استفاده میکردند. درروزگارقدیم خطبای بزرگ وچکامه سرایان را مانند پیغمبران ازطرف خدایان ملهم میدانستند. انسان اولی عقیده داشت که در کلام مؤثر رمزی شگفت وآسمانی نهفته است. درانجیل یوحنا آیهٔ اول آمده است: «درابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» درجلد ۲۳ دائرة المعارف «امریکانا» چاپ ۱۹۵٤ مسیحی این آیه راچنین تعبیر کرده اند که خطیب بزرگ هردوجهان یعنی خدای بزرگ زمین وآسمان به نیروی کلام خود این جهان بیافرید همچنانکه خطبای زمین بقوهٔ ناطقه وسخنان نغز ولطیف احساسات را برانگیزند وقلوب وافکارمردم را بهیجان آورند. انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون[6]. درزبان یونانی کلمه را لوگوس گویند[7]. لفظ فرانسوی لوژیک[8] بمعنای منطق از

۱- rhetor　　　۲ـ rhétorique (rhetoric)
۳- Voltaire　　　٤ـ Montesquieu
۵- Visigoths　　　٦ ـ سورهٔ یس (۳٦) آیهٔ ۸۲
۷- logus　　　۸- logique

ریشهٔ همین کلمه است. درآیهٔ۱۳ باب ۱۹ کتاب مکاشفات یوحنا کلمةالله اشاره بحضرت عیسی علیه‌السلام است ودرسورهٔآل عمران آیهٔ ۳٤ خطاب به زکریا ندا رسیده‌است: اَن الله یُبَشِّرُكَ بیحیی مُصَدِّقاً بکلمةٍ من‌الله‌سیداً وَ حَصُوراً ونبیاًمن‌الصالحین. بازدرحق کودك شیرخوار که درگهوارهٔزبان‌آوری نمود درسورهٔآل عمران در آیات ٤۰ و٤۱ فرمود: اذقالت الملائکةیا مریم اَن الله یُبَشِّرُكِ بکلمةٍ منه اسمهُ المَسیح عیسی بنُ مَرَیَم وجیهاً فی‌الدنیا و الاخرة و من‌المقربین و یُکلِم الناسَ فی المهدِو کهلاً و من‌الصالحین. در سورهٔ الکهف آیهٔ ۱۰۹ خداوند به رسول خود میفرماید: قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً.[۱]

«گرشود بیشه قلم دریا مدید — مثنوی‌را نیست‌پایانی پدید»

بعقیدهٔ مصریان قدیم پادشاه نمایندهٔ بزرگترین خدایان آنها بوده‌وهنگام نطق ازهمان منبع فیض الهام میگرفته است ودر بسیاری از کشورهای‌آسیائی نیزقوهٔ ناطقه را ازمواهب الهی‌میدانستند. اقوام سامی بالاخص قوم‌یهود بیانات‌آتشین‌دانشمندان روحانی خودرادرزمرهٔ مکاشفات انبیاء و رسل میشمردند وبنا براین قواعد و اصولی برای سخنوری در آن زمان متصورنیست. لکن میان یونانیان وروسیان‌وپیش‌ازآنها تاحدی میان بابلیها ودیگر اقوام متمدن‌آسیای‌صغیرسخنوریهای غیرمذهبی پدیدآمد. درایران چون آثار قدیم همه ازمیان‌رفته است همینقدرمیتوان گفت‌چون بعضی‌استادان یونانی بتصدیق بعضی شرقشناسان از استادان ایرانی استفاده میکردند وحتی اصل منطق وحکمتی‌راکه ارسطوتألیف وتهذیب کرده‌هنگام غلبهٔ اسکندر برداراازخزاین ایران گرفته شده است[۲] مسلماً سخنوری درایران نیزوجود داشته ودراوستا نیزمکرر به طبقهٔ زبان آوران اشاراتی شده است.

---

۱ ـ رجوع کنید به مبحث تکلم درکتاب اسرارالحکم حاجی سبزواری چاپ تهران ۱۲۸٦، صفحهٔ ۱٤۰-۱٤۲

۲ ـ محبوب القلوب قطب‌الدین اشکوری

درزمان بسیارقدیم حق مالکیت در یونان متزلزل شدواموال مردم سیراکوس[1] را توقیف و مالکین را تبعید کردند . تبعید شدگان پس از بازگشت باوطان خود بحاکم شکایت بردند وشخصاً درمقام استیفاء حقوق خود برآمدند . خطبای یونان ووکلای دعاوی ودادستانهابضرورت واهمیت قواعد واصولی پی‌بردند ورفته‌رفته احتیاج سبب شدکه استادانی برای تعلیم‌این فن پیدا شدند وعلم‌سخنوری را بتدریج بوجود آوردند واین دانشمندانرا بزبان یونانی سوفیست[2] مینامیدند و این همان لفظ سوفسطائی است که امروزه باهل مغالطه اطلاق می‌شود . وجه اشتقاق لغت از الفاظ یونانی‌سوفیسما[3] وسوفیزو[4] بمعنی تعلیم‌وتدریس وسوفوس[5] بمعنی خردمند است .در اواسط قرن پنجم پیش ازمیلاد مسیح بعضی ازمعلمین عالی مقام را که سیاست مدن تدریس میکردند سوفیست میخواندند .سقراط وشاگردان وی را نیزاگرگاه سوفیست خوانده اند ازآنجهت بوده است که بخدمت تعلیم و تربیت اشتغال داشته‌اند . لکن چون سقراط در جستجوی حقیقت بود و درجمیع شئون زندگانی چه در محاکم و چه درمجامع عمومی ومناظرات هدفی جز حق وحقیقت نداشت ومانند سوفیستها به پیش بردن نظرهای شخصی درکارزندگی وامور دنیوی نمیپرداخت مورخین وی را در ردیف سوفیستهایاد نکرده‌اند بلکه فیلسوف خوانده‌اند . اجمالا پس ازآنکه محصلین خواندن ونوشتن‌وورزش‌وموسیقی یعنی‌تعلیمات متداول‌عصررا فرا می‌گرفتند دستور زبان وسبکهای ادبی وادبیات وفن خطابه را نزدسوفیستها میآموختند .

کسی که واقعاً سروصورتی باین فن داد ظاهراًیکی ازدانشمندان سیراکوس موسوم به‌کراکس[6] بوده است و در حدود ٤٤٦ قبل از میلاد مسیح روش خود را بیان نمود و قواعدی چند بزبان ساده برای تنظیم عرض حال بسبک منظم و مؤثر برشتهٔ تحریرآورد وبا تهیهٔ استخوان بندی دادخواستها فن سخنوری را بنیاد نهاد . کراکس عده‌ای را برای تهیهٔ نطقهای محاکماتی تربیت کرد . آن عده هم نطقها را می نوشتند وهم طرز ایراد نطق را باصحاب دعوی میآموختند . نخستین استاد

١- Syracuse　٢- Sophists　٣- Sophisma

٤- Sophizo　٥- Sophos　٦- Corax

معروف آتن یکی از خطبای ده گانۀ اتیکا[1] موسوم به انتیفون[2] بوده که بقولی ۴۸۰ سال پیش ازمسیح بدنیا آمد وفن سخنوری سیاسی را درآتن بنیاد نهاد وبجرم خیانت اعدام گردید وتنها نطقی که خود او ایراد کرده همان نطق دفاعیه‌ایست که مؤثر واقع نشد و توکیدیدیس[3] گفته است هیچکس در چنین اوضاع و احوال نتوانسته است بهتر ازوی سخن بگوید .

چند سال پیش از وی خطیب دیگری موسوم به گرجیاس یا گرگیاس[4] (۳۸۰-۴۸۰ پیش ازمیلادمسیح)ازاهالی‌سیسیلی[5] عده‌ای‌ازجوانان‌آتن‌را برای‌سخنوری تربیت کرد . لکن رموزودقایق فن را ننوشت .

سومین استاد سخن از استادان ده گانۀ اتیکا لیسیاس[6] بود (۳۷۸-۴۵۸ پیش از میلاد). اونیز برای اصحاب دعوی نطقهای قضائی و برای سیاسیون نطقهای سیاسی تهیه میکرد .

گویند واضع فن خطابه انباذ قلس (امپه دوکل[7]) شاعروفیلسوف یونانی بوده (۳۹۵-؟۴۵۵ پیش‌ازمیلاد)ولی محتملا در یونان معلمین متعددی دراین خدمت‌سهم داشته اند واو نیز یکی‌ازآنهاست. لکن کسی که واقعاً این رشته را تنظیم کرد همان کراکس است . سی سال بعد شاگردانش روش وی را تکمیل کردند وخطبای آتن پسندیدند . ایسوقراطس[8](۳۳۸-۴۳۶ پیش از میلاد)یکی‌ازبزرگترین خطبای‌آنعصر وازبنیاد گذاران‌فن سخنوریست. مدرسۀ معروفی برای تعلیم فن خطابه تأسیس کرد. وپس ازمرگ وی نیزشاگردانش آن مدرسه را اداره مینمودند. اونیز نطقهای‌داد- جویان را تهیه مینمود. چهل ویکتن ازسخنوران معروف را درزمرۀ شاگردان وی نام برده اند ازجمله حقوقدان و سخنوربزرگ سیاسی وقضائی ایسیوس[9] ودموستن[10] معروف‌واسکینز[11] که خاتم خطباء عصربزرگ سخنوری اتیکا بوده است.

ارسطو درسال ۳۲۲ پیش از میلاد مسیح کتاب خطابۀ خود را نوشت و شاید هیچکس باندازۀ وی درتشریح وتبیین موضوع خطابه واصول و قواعد و غایت آن

۱ - Attica ۲ - Antiphon ۳ - Thucydides
۴ - Gorgias ۵ - Sicily ٦ - Lycias
۷ - Empedocles ۸ - Isocrates ۹ - Isaeus
۱۰ - Demosthenes ۱۱ - Aeschines

خدمت نکرده است .

بعقیدهٔ پرفسورجب[۱] علمی ترین کتابی که در این رشته موجود است همان کتاب ارسطو است(۳۲۲-۳۸٤ پیش ازمیلاد) . کتاب ارسطو با هیچ کتاب دیگری قابل قیاس نیست واصولی که تقریباً همهٔ نویسندگان قدیم وجدید مورد بحث قرارداده اند همان اصولی است که ارسطوآورده است. ارسطو بقدری خوب ازعهدهٔ این کار برآمد که کتاب کرا کس را کنار گذاشتند واکثر کسانی که ازآن تاریخ تا امروز دربارهٔ فن خطابه تألیفاتی دارند از وی پیروی کرده اند . بیش از سیصد سال روش علمی ارسطو مبنای تحقیقات وعمل خطباء وآموزشگاههائی بود که از آداب و سنن یونان تبعیت میکردند ولی عده‌ای زیاد ازسخنوران واساتید فن خطابه تابع سبک آسیائی شده بودند یعنی با آب وتاب وشاخ وبرگ سخن میگفتند .

مار گرت پینتر[۲] در کتاب روانی سخن می‌نویسد :

دریونان حکومت بدست مردم بود و چون حکومت ملی بمعنای واقعی کلمه بوجود آمد هر کسی برمجامع وانجمنها تسلط مییافت حکومت‌را دردست میگرفت. دکتر متیوز[۳] دربارهٔ این دوره نوشته است: «مقدرات یونان را جهازات جنگی بسیار نیرومند اتیکا و شهامت سربازان شکست ناپذیر آن ناحیه تعیین نمیکرد . سرنوشت مردم دردست نوابغ زبان آوری بود که باسخنان شورانگیزوحرکات واشارات‌دست مردم را تکان میدادند واحساسات را چنان برمی‌انگیختند که آن قوم در حکم فرد واحدی بشمارمیرفت» .

دموستن خطیب وطن دوست آتنی (۳۲۲-۳۸٤ پیش از میلاد مسیح) بلاشک پیشوای آن دوره بوده است وبسیاری را عقیده برآنست که وی درتمام ادوار تاریخ حائز درجهٔ اول میباشد .

گویند دموستن‌را دردوران کودکی قیمی بود که اموال موروثی ویرا برُبود . همینکه دموستن بسن رشد رسید خواست دارائی ازدست‌رفتهٔ خودرا ازراه محاکم باز یابد. چون‌درسخنگوئی نقایصی‌داشت بتحصیل فن خطابه ومنطق ومعانی وبیان همت

۱- Professor Jebb

۲- Margaret Painter, Ease in Speech, D. C. Heath and Company, Boston, 1943.

۳- Dr. Mathews

گماشت. مورخین نوشته‌اند سنگریزه دردهان میگرفت وبرای تمرین در برابر آئینه باحرکات واشارات مخصوص خود سخن میگفت وبرای تقویت دستگاه تولیدصوت و جهاز تنفس دربرابرامواج خروشان دریا وبرفرازکوهسارها دهان میگشودوبغاری پناه میبرد ونیمی ازسر خودرا میتراشید تاوسوسهٔ معاشرت باخلق در دل او راه نیابد وبدینطریق بتواند ازجامعه‌دوری کند وبه پرورش قوهٔ ناطقهٔ خود بپردازد.امااینکه چه مقدار ازاین افسانه وچه مقدار حقیقت است هیچکس آگاه نیست ولی همهٔ تاریخ نویسان متفق القولند که دموستن درراه آموختن فن سخنوری ریاضت‌ها کشیده‌ودر نتیجه بوسیلهٔ یک‌رشته سخنرانیهای‌جاویدانی که‌ضد فیلیپ‌مقدونی ایرادنمودازکشور خود بنحو مؤثری دفاع کرد ونطقهای او ازجهت سادگی و دلائل منطقی ونیروی بزرگ شورانگیزی همیشه سرمشق‌سخنوران‌بوده‌وخواهد بود. رمز کامیابی‌دموستن درفن خطابه کار و کوشش وهوش سرشار وعزم راسخ وی بود . تاریخ وفات ویرا ۴۱۳ پیش ازمیلاد مسیح نوشته‌اند .

بعد از خطیب یونانی مزبور نوبت به سیسرون[۱] خطیب نامی روم رسید (۴۳-۱۰۶ پیش ازمیلاد) .سیسرون قدرت کلام ومنطق سلف خودرا بدوچیزبیاراست یکی صنایع بدیع دیگرآهنگ دلنواز. سیسرون درزمرهٔ ادباست وخطابه های وی از شاهکارهای ادبی بشمار میرود. شاید گاه وبیگاه به لفاظی و عبارت پردازی تمایل داشته لکن خطابه های سحرانگیزی که علیه کاتیلین[۲] خیانت‌کار رومی ایراد نمود هنوز پس ازبیست قرن ورد زبانهاست. ژول سزار[۳](۴۴-۱۰۰ پیش‌ازمیلاد) ومارك انتونی[۴] نیزازخطبای معروف روم قدیم بشمارمیروند.

پس ازدورهٔ رومیها فن سخنوری وارد مرحلهٔ انحطاط میشود. دراوائل‌قرون وسطی که معروف بادوار تاریک‌است دیرنشینان‌یعنی دانشمندترین طبقات آن زمان برای تفکروعبادت واستنساخ کتب مقدس به صوامع روی‌آوردند ودرهمانجا گوشهٔ عزلت گزیدند. (آغاز قرون وسطی از سقوط روم درسال ۴۷٦ بعد از میلاد مسیح و پایان آن‌درحدود سال ۱۵۰۰ بعدازمیلاد مسیح بوده است.) اگوستین[۵] و اثناسیوس[٦]

۱– Cicero
۲– Catiline
۳– Julius Caesar
۴– Mark Antony
۵– Augustin
٦– Athanasius

باحتمال قوی ازوعاظ درجهٔ اول آنزمان بشمار میروند. لکن مواعظآنان را بانطقهای غرای خطبای قدیم یونان وروم که درحد کمال بود فرق بسیار است.

سپس زاهدی فرانسوی موسوم به‌پی‌یرصومعه نشین[1] (۱۱۱۵-۱۰۵۰ مسیحی) بی‌آنکه ازسرمایهٔ علمی وادبی توشه‌ای بدست‌آورداز گوشهٔ عزلت بدرآمد و باشوری که درسرداشت وارد میدان سخنوری گردید وقصدش ازاین مبارزه رهائی قبرمسیح ازدست افراد غیرمسیحی بود. بردراز گوشی‌بسیارلاغر ونحیف نشست وسراسراروپا راپیمود. زبان همچو تیغ ازنیام بر کشید وبا کلماتی‌ساده وعامیانه اهالی قارهٔاروپارا بجنگهای صلیبی برانگیخت (۱۲۷۱-۱۰۹۶ مسیحی). هرولدلم شرقشناس امریکائی[2] راجع بجنگهای‌صلیبی کتابی‌دارد. آنجا مینویسد همهٔ اقوام وملل مسیحی‌ازجمیع‌طبقات عالی‌ودانی وضیع وشریف‌شهری‌وروستائی حتی زنان پارسا وروسبی ومعتکفین میکده ها بسوی آسیا رهسپار شدندوقسمت اعظم آنها در راه جان سپردند تاپس ازسه سال بمقصد رسیدند. این حوادث در پایان عصری بوقوع پیوست که مورخان مسیحی عصر تاریک نامیده‌اند. قیام عالم مسیحیت علیه اسلام بیش ازسه قرن‌طول کشید و قریب دومیلیون نفوس بهلاکت‌رسیدند!

«چه خوش گفت‌بهلول فرخنده‌خوی — چو بگذشت بر عارفی جنگجوی»
«گر این مدعی دوست بشناختی — بـه پیکار دشمن نپرداختی»
«گر از هستی حق خبر داشتی — همه خلق را نیست پنداشتی»

این فجایع خونین همه درنتیجهٔ شرارهٔ آتشی بود که اززبان فتنه انگیز راهبی ازخدابی‌خبر برخاست واقوام‌خداپرست جهان‌رادرقرون یازدهم ودوازدهم‌وسیزدهم میلادی بجان هم انداخت. بیجهت نیست که مولوی گوید:

این‌زبان‌چون سنگ‌وفم‌آهن‌وش‌است — آنچه بجهد از زبان چون آتش است
سنگ و آهن را مزن برهم گزاف — گه ز روی نقل و گه از روی لاف
زانکه تاریک است وهرسو پنبه زار — در میان پنبه چون باشد شرار
ظالم آن قومی که چشمان دوختند — وز سخن‌ها عالمی را سوختند
عالمی را یک سخن ویران کند — روبهان مرده را شیران کند

۱- Pierre l' Hermite

۲- Harold Lamb, The Crusades, 1930, Garden City, N. Y.

همان اوانی که امریکا کشف شد (۱٤٥۲ مسیحی) صومعه نشینی از اهل فلورانس[1] (ایتالیا) در زندگانی سیاسی واخلاقی آنکشور نفوذی عظیم بدست آورده بود. این شخص ساوونارولا[2] نام داشت. سبکی و عیاشی دربار مدیچی (مدیسی)[3] ویرا برانگیخت که در بارهٔ زندگانی خصوصی و اجتماعی افراد بی باکانه سخنانی بگوید. مواعظ اوبسیارشورانگیزبود ولی چون خاندان سلطنتی مدیچی را ازعیش و عشرت نهی میکرد درسال ۱٤۹۸ مسیحی ویرابدارآویختند وبسوزانیدند.

آنگاه عصر طلائی سخنرانیهای مذهبی آغاز گشت. پیشوای بی باک نهضت پروتستان مارتین لوتر[4] (۱٥٤٦_۱٤۸۳ مسیحی) سرزمرهٔ خطبای اصلاح طلب عیسوی است. لوتر علیه فرقهٔ کاتولیک رسالاتی نوشت واز کلیسا اخراج شد. درحضور امپراطور آلمان و یرا محاکمه کردند. نطق مهمی درجلسهٔ دادرسی ایراد نمود که ترجمهٔ آن بیاید. البته آلمان را سخنوران بزرگ دیگری نیز بوده است از جمله فردریک کبیر[5] (۱۷۸٦-۱۷۱۲ مسیحی) وبیسمارک[6] (۱۸۹۸-۱۸۱٥) وبتمان هلوگ[7] (۱۹۲۱_۱۸٥٦ مسیحی) وویلهم قیصر آلمان[8] (۱۹٤۱_۱۸٥۹ مسیحی) وادلف هیتلر[9] (۱۹٤٥_۱۸۸۹ مسیحی) که بحث دربارهٔ هریک بموقع دیگری محول میشود.

درژنو ژان کلون[10] (۱٥٦٤-۱٥۰۹ مسیحی) ازروحانیون اصلاح طلب فرانسوی بیست و پنجسال بوعظ پرداخت وشهرتی بسزا یافت.

سومین پیشوای بزرگ اصلاح طلبان پروتستان جان ناکس[11] (۱٥۷۲-۱٥۰٥ مسیحی) ازروحانیون اسکاتلند است. گذشته ازپیشروان سه گانهٔ فوق بسیاری دیگر را نیز میتوان نام بردازجمله هیولتیمر[12] وجان ویکلیف[13] درانگلستان وزوینگلی[14] در سویس وملانکتون[15] درآلمان.

درقرن شانزدهم وهفدهم دانشگاههای اروپا بوجه شایانی به تعلیم فن خطابه

۱- Florence
۲- Savonarola
۳- Medici
٤- Martin Luther
٥- Frederick the Great
٦- Otto von Bismarck
۷- Bethman Hollweg
۸- Kaiser Wilhelm
۹- Adolf Hitler
۱۰- Jean Calvin
۱۱- John Knox
۱۲- Hugh Latimer
۱۳- John Wycliffe
۱٤- Zwingli
۱٥- Melanchton

پرداختند ومتون یونان قدیم وروم راتدریس کردند؛ لکن کم کم تدریس این رشته درمدارس ودانشگاهها تخفیف یافت تادرقرن نوزدهم بنحوبسیارناقص احیاء گردید. در دورهٔ «رنسانس» که دورهٔ تجدید حیات علوم وادبیات در اروپاست وآغاز آن در ایتالیادرقرن چهاردهم مسیحی وبتدریج درسایر ممالک نیز بسط وتوسعه یافت کتابهای معروفی درفن خطابه تألیف شده ازجمله کتاب لئونارد کاکس[۱] درسال ۱۵۴۰ مسیحی و کتاب ویلسون درسال ۱۵۵۳ مسیحی[۲] و رسالاتی چند بزبان فرانسه بقلم تونکلن[۳] و کورسل[۴] درسال ۱۵۵۷ انتشار یافت.

هدف کلی دانشمندان این عصر احیاء علوم قدیمه بود ودر کمبریج درسال ۱۵۷۰ مسیحی فن خطابه را براساس تعلیمات کوین تیلیان رومی[۵] (۹۵-۳۵ بعد از میلاد) و هرموژن یونانی[۶] که در عهد مارك ارل (۱۸۰-۱۶۱ میلادی) میزیست تدریس میکردند. خطابه های سیسرون نیز دراین عصر از شاهکارهای صنعتی فن خطابه بشمار میرفت.

بعد ازدورهٔ وعاظ پروتستان دورهٔ سخنوران پارلمان انگلستان شروع میشود. دراین دوره هر کس به طلاقت لسان وفصاحت بیان متصف بود بمقامات ومناصب عالیه میرسید. بیکن[۷] و استرافورد[۸] وپیم[۹] و بولینگ بروك[۱۰] عصر طلائی انگلستان را بوجود آوردند. لردچتم[۱۱] معروف به ویلیم پیت[۱۲] (۱۷۰۸-۱۷۷۸ مسیحی) پدر ویلیم پیت رئیس الوزراء انگلستان جبلا خطیب بود. اطلاعات کامل وقوهٔ تخیل و رفتار شاهانه داشت وبدین سبب در رأس سخنوران پارلمان قرار گرفت. گاه در لفاظی و عبارت پردازی وناسزاگوئی مبالغه میکردواین صفات بجای اینکه از نفوذ سیاسی او بکاهد معاصرینش را دچار ترس وحیرت واحترام کرده بود.

سخنران دیگر این عصر ادموند برك[۱۳] (۱۷۲۹-۱۷۹۷ مسیحی) شکسپیر

۱- Leonard Cox, The Art or Craft of Rhétoryke

۲- Thomas Wilson, Art of Rhetorique

۳- Tonquelin

۴- Courcelles

۵- Quintilian

۶- Hermogenes

۷- Bacon

۸- Strafford

۹- Pym

۱۰- Bolingbrook

۱۱- Lord Chatham

۱۲- William Pitt

۱۳- Edmund Burke

سخنوران انگلیس لقب دارد. لهجهٔ ایرلندی وفلسفه‌بافی ورفتارناهنجاروی سبب شده بود که هرزمان بکرسی خطابه میرفت حضار خارج میشدند. معذلک ویرا در صف اول خطباء انگلیس نوشته‌اند زیرا با احاطهٔ کامل ومنطق قوی وارد بحث میشدو همان کسانی که ازجلسات سخنرانی اوبیرون میرفتند متن نطق اوراپس‌ازانتشارمیخواندند و دچار حیرت میشدند وسخن آموزان انگلستان نطقهای بی‌پایان ویرا علی‌الخصوص دربارهٔ اعلام جرم علیه وارن هستینگز[۱] فرمانروای کل هندوستان وسازش بامستملکات امریکا ومخالفت با انقلاب فرانسه بدقت مورد مطالعه قرارمیدهند.

میان سخنوران پارلمانی دیگر انگلستان نام چارلز جیمز فاکس[۲] بچند جهت فراموش نمیشود. اول اینکه درپنج دورهٔ اجلاسیه مجلس مبعوثان همه‌شب باستثنای یکشب سخن گفته وتأسف داشته است چرا حتی آن یکشب راهم نتوانسته بودسخن بگوید. دوم اینکه درسن نوزده‌سالگی وارد مجلس شد وتصمیم گرفت بنیروی تمرین وتجربه درسخنوری سیاسی تسلط یابد. سوم بااینکه ساعات شب را بجای مطالعه بقمار وعیاشی میگذراند درتاریخ وادبیات وعلوم وفنون قدیمه تبحر داشت. چهارم شخصیت وی چنان بود که مستمعان راجلب میکردو همه شیفته و فریفتهٔ شخصیت وی بودند. پنجم اینکه حاضرالذهن بود. نکته‌های نغزولطیف میگفت وشنوندگان را قانع میکرد ولی ازلحاظ فضائل اخلاقی سست وناپایداربود. نطق خودرا تهیه نمیکرد و سبکی مقطع وبی‌بند وبارداشت.

سخنور قابل دیگر ارسکاین[۳](۱۸۲۳-۱۷۵۰ مسیحی)ازحقوقدانان مبرزانگلستان بود. روحیهٔ مردم را میدانست وهمه را دوست داشت‌وشاید رمز کامیابی وی در سخنوری همین نکته بوده است. شخصیت جذاب واطلاعات عمیق وی دربارهٔ طبیعت بشر ومعتقدات راسخ وکاروکوشش وشوروواشتیاق وی سبب شد که میان وکلای دعاوی مرتبتی بلندبدست آورد. مجاهدات وی بیشتر مصروف دفاع از حقوق بشر بود ودفاعی که ازلردجرج گردن[۴] درسال ۱۷۸۱ مسیحی وازتامس‌پین[۵] کرده است بسیار معروف است.

۱- Warren Hastings

۲- Charles James Fox

۳- Thomas Erskine

۴- Lord George Gordon

۵- Thomas Payne

دراواخرقرن هجدهم واوایل قرن نوزدهم میلادی رساله ای بقلم‌های بلیر[1] (۱۷۸۳مسیحی)استاد خطابه‌دردانشگاه ادین‌برو[2] منتشر گشت . گذشته از وطن‌مؤلف درامریکا وکانادا نیزبسیار مورد استفاده واقع شد . در سال ۱۸۲۸ میلادی ریچارد واتلی[3] رسالهٔ اصول خطابهٔ خود را انتشارداد و هرچند این رساله‌باندازهٔ رساله‌ای که درموضوع منطق نوشته بود (۱۸۲۶میلادی) مورد توجه‌قرارنگرفت معذلک‌ده همین طبع آن درسال ۱۸۸۰ میلادی منتشر گشت . دائرة المعارف بریتانیکا این کتاب را بهترین کتاب جدید دراین موضوع تشخیص داده‌است.

مدارس ودانشگاههای‌آلمان وفرانسه‌نیزتوجه شایانی به‌تعلیم فن خطابه‌داشته ودارند ودر همه دانشگاههای جدید کرسی خطابه وجوددارد .قبل‌ازجنگ جهانگیر دوم وبعد ازآن سخنوران بزرگی مانند هیتلر پیشوای آلمان و چرچیل نخست وزیر انگلیس مایهٔ‌اعجاب شده‌اند . چرچیل درحدود ده‌هزارنطق ایراد کرده است.

بحث ازخطبای نامی فرانسه بلاشک درخور کتابی جداگانه است‌ودراینجافقط بذکر بعضی‌ازمهمترین سخنوران آن کشور قناعت میشود:

سن برنار[4] (۱۰۹۱-۱۱۵۳ مسیحی)	دمولن[5] (۱۷۶۰-۱۷۹٤ مسیحی)
میرابو[6] (۱۷٤۹-۱۷۹۱ »)	دانتون[7] (۱۷۵۹-۱۷۹٤ »)
مرا[8] (۱۷٤٤-۱۷۹٤ »)	روبسپیر[9] (۱۷۵۸-۱۷۹٤ »)
ناپلئون‌بناپارت[10] (۱۷۶۹-۱۸۲۱ »)	کارنو[11] (۱۷۵۳-۱۸۲۳ »)
ویکتورهوگو[12] (۱۸۰۲-۱۸۸۵ »)	گامبتا[13] (۱۸۳۸-۱۸۸۲ »)
امیل‌زولا[14] (۱۸٤۰-۱۹۰۲ »)	ژان‌ژوره[15] (۱۸۵۹-۱۹۱٤ »).
رنه ویویانی[16] (۱۸۶۳-۱۹۲۵ »)	کلمانسو[17] (۱۸٤۱-۱۹۲۹ »)
مارشال فوش[18] (۱۸۵۱-۱۹۲۹ »)	بریان[19] (۱۸۶۲-۱۹۳۲ »)

۱ - High Blair, Lectures on Rhetoric
۲ - Edinburgh
۳ - Richard Whatley, Elements on Rhetoric
٤ - St. Bernard
٥ - Desmoulins
٦ - Mirabeau
۷ - Danton
۸ - Marat
۹ - Robespierre
۱۰ - Napoléon Bonaparte
۱۱ - Carnot
۱۲ - Victor Hugo
۱۳ - Léon Gambetta
۱٤ - Emile Zola
۱٥ - Jean Jaures
۱٦ - René Viviani
۱۷ - George Clémenceau
۱۸ - Ferdinand Foch
۱۹ - Aristide Briand

دالادیه[۱] (-۱۸۸٤ مسیحی)   و   پل رینو[۲] (-۱۸۷۸مسیحی)   و
پتن[۳] (۱۹۵۱ -۱۸۵٦ مسیحی).

دربلژیک کاردینال مرسیه[٤](۱۹۲٦-۱۸۵۱مسیحی) شهرتی بسزا داشته است زیرا همینکه این دانشمندروحانی بمقام اسقف‌اعظم وکاردینالی رسید برای ازبین‌بردن امتیازات‌طبقاتی وایجاد حسن‌تفاهم بین‌فرقهٔ کاتولیک وغیر کاتولیک وعارف وعامی جهد بسیارنمود. کسانی که باختلافات آشکارونهانی وتعصبات فرق مختلف‌نصرانی‌و غیر نصرانی آشنا باشند بیشتر باشکالات کاراین مرد روحانی توجه‌دارند. در اسلام نیز برای تقریب مذاهب ورفع تشاجر ونفاق وتقویت مبانی وحدت واتفاق قدمهائی برداشته شده[۵] تاآنجا که شهید در کتاب الدروس گفته است: و یستحب حضورجماعة العامه کالخاصه بل افضل فقد روی ان من صلی خلفهم کمن صلی خلف رسول الله صلی‌الله علیه وآله.

اجمالاً روش کاردینال مرسیه قصهٔ مثنوی را بیاد می آورد که هنود درشب تار پیلی بمردم عرضه نمودند. یکی دست بخرطوم پیل برد پنداشت ناودان است. دیگری دست بر گوش او نهاد گفت باد بزن است. سومی کف برپایش بسود خیال کرد عمود است. چهارمی دست بر پشت او کشید یقین بدانست تخت است. در اینجا مولوی گوید:

اینجهان‌همچون‌درخت‌است‌ای‌کرام	ما براو چون میوه های نیم‌خام
سخت گیرد خامها مر شاخ را	زانکه در خامی نشاید کاخ را
چون‌بپخت‌وگشت‌شیرین‌لب‌گزان	سست گردد شاخها را بعد از آن
سخت‌گیری وتعصب خامی‌است	تاجنینی کار خون آشامی است
دم مزن تابشنوی زان دم زنان	آنچه ناید در بیان و در زبان
دم مزن تا بشنوی زان آفتاب	آنچه ناید درکتاب ودر خطاب

۱- Edouard Daladier   ۲- Paul Reynaud
۳- Henri Philippe Pétain   ٤- Cardinal Mercier

۵- رجوع کنید برسالهٔ حجة‌البالغة بقلم استاد عالیقدر دانشکدهٔ حقوق آقای محمد سنگلجی که هنوز چاپ نشده ومجلهٔ رسالة‌الاسلام ازسلسلهٔ‌انتشارات انجمن دارالتقریب مصر.

٤ - نگاهی بتاریخ سخنوری در امریکا

ازسیاستمداران امریکا پتریک هنری[1](۱۷۳٦-۱۷۹۹مسیحی) درزمرهٔ خطباء طراز اول بشمار است. پتریک هنری حقوقدان بود ولی علم حقوق سبب شهرت او نگردید. وچیزی که بیشتر برشهرت او افزود رفتار دلپذیرو گفتار باروح وسوز و گدازی بود که ازمهر میهن درسخن داشت. درکلماتش اثر الکتریک حس میشد. روزی که دردعوی علیه‌رؤساء کلیسا سخنوری کرد (۱۷۵۸ مسیحی) بحدی‌شنوندگان بهیجان‌آمدند که ویراروی دوش خود بردند. نطق معروف دیگری که دربارهٔ‌دعوت بخدمت زیر پرچم ایراد کرد باندازه‌ای‌سحر انگیز بود که شنوندگان‌مانند کسانی که طلسم شده باشند دربحر سکوت فرو رفتند.

درعهدالکساندرهملتن[2] وجفرسن[3]سخنوران بزرگی جزعده ای ازسیاستمداران نامی سراغ نداریم. بیانات جدی و عالمانهٔ سیاستمداران مزبور جزء مدارك و اسناد دولت امریکا بشمار میرود. از بزرگان این طبقه جان رندولف[4] راباید نام برد. این شخص جسماً ناتوان‌بود وچون‌عده‌ای درحق اوجانب عدل‌وانصاف را رعایت‌نکردند یاخودوی‌چنین تصور کرده‌بود که‌موردبیمهری گروهی‌ازمردم‌واقع‌شده‌است‌درحقیقت بزرگترین دشمن او خود اویعنی همان افکار وخیالات او بود. بدین جهت گاه‌وبیگاه آتش خشم وغضب بر او مستولی میگشت و درمقام دفاع ازخویشتن برمیآمد ولی اوقات دیگر پیش بینی های مهمی دربارهٔ بردگی وحقوق ممالك مختلفهٔ امریکانموده است. یکی‌ازسیاستمداران دیگر آن زمان که باوی سخت دشمن‌بود هنری کلی[5] نام داشت. درست عکس حریف خود هنری کلی‌بارفتاردوستانه وجاذبهٔ شخصی وآهنگ دلنواز خود درقلوب مردم جای گرفت.

اما نظیر دموستن‌درامریکا سخنوری بوده که‌در عصر همین‌دوسیاستمدارزندگی کرده‌و وبستر[6] نام داشته است. ظاهراً آنچه را بتوان‌در سخن کمال‌مطلوب دانست این سخنور واجد بود. اندامی شاهانه و رفتاری متین و موقر داشت. از نظر سبک

۱- Patrick Henry
۲- Alexander Hamilton
۳- Thomas Jefferson
٤- John Randolph
٥- Henry Clay
٦- Daniel Webster

واسلوب سخن به‌آرایش کلام نمیپرداخت. بسادگی دموستن سخن میگفت و کلامش بهمان اندازه‌قرص و رسا بود. ادله وبراهینی که برای‌اثبات مطالب‌خود اقامه‌میکرد چنان محکم بود که نیازی به آهنگ رعدآسای خود نداشت. «دلائل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن بحجت قوی.»

در تاریخ سخنوری امریکا عصر کروین[۱] ولینکن[۲] وسامنر[۳] واستیفن داگلس[٤] عصرطلائی بشمارمیرود. کروین ازوکلای دادگستری‌ایالت کنتاکی[٥]بودونطقهای اودربارهٔ سیاست خارجی وجنگ و صلح ومسائلی که منتهی بجنگ داخلی امریکاشد سبب گردید که درایالت مزبور مانند بت ویرا میپرستیدند.

اما امریکا را سخنوردیگری‌بوده است‌نظیردموستن که درجنگل دیده بجهان گشوده وبه نیروی کاروکوشش‌وراستی ودرستی وسخنان نغز ودلپذیرشهرتی بسزا یافته وازکلبهٔ چوبین جنگل بکاخ سفید واشنگتن که مقر ریاست جمهوریست رفته وبرمسندریاست جمهوری‌امریکاتکیه زده‌وکارهای بزرگی‌برای کشورخودوبشریت انجام داده است. نطقی که درگتیزبورگ[٦] ایرادکرد وترجمهٔ‌آن بیاید نام ویرا در تاریخ سخنوری مخلد ساخت. لینکن منطقی قوی داشت ودربذله گوئی و زیرکی و فصاحت وبلاغت وی‌هرچه گفته شود کم است. وارن‌شا[۷] درکتاب تاریخ سخنوری امریکا دروصف سخنان لینکن چنین مینویسد: چون تجربه بیشتری بیاموخت سبکی مخصوص بخود بوجود آورد. سادگی وصراحت ولطیفه‌گوئی ازیکسو ومنطق قوی وداستانهای کوچک ونکته دار ونزدیک بذهن شنوندگان ازسوی دیگر فقیر وغنی‌و عارف‌وعامی‌راچنان مجذوب و مسخر کرد که گوئی کلامش به‌امثال وحکم حضرت مسیح یاوعظ مسیح درکوهسار شباهت داشت.

حریف وی استیفن داگلس بزرگترین خطیب سیاسی عصرخودش در امریکا بوده است. ازخصایص‌سخنوریهای‌وی دلائل وبراهین‌درخشان‌وشهامت‌وبی‌اعتنائی ویرا بآداب وسنن نوشته‌اند. گاه درشور سخن کُت‌وکراوات را میکند وبا این عمل خود معاصرین خودرا که بیش‌ازوی پای بند متانت‌ووقار بودند غرق‌حیرت میکرد.

---

۱ – Thomas Corwin
۲ – Abraham Lincoln
۳ – Charles Sumner
٤ – Stephen Douglas
٥ – Kentucky
٦ – Gettysburg
۷ – History of American Oratory by Warren C. Shaw

در ایام جنگ داخلی امریکا دو تن از سخنوران بزرگ دینی شهرت جهانی یافتند: اول هنری وارد بیچر[۱] دوم فیلیپس بروکس[۲]. بیچر (۱۸۱۳-۱۸۸۷ مسیحی) مواعظ خودرا با مطالب سیاسی بیامیخت و برای آزادی بردگان با ابرهام لینکن همکاری داشت و با مفاسد سیاسی عصر خود مبارزه میکرد. سلسلهٔ سخنرانیها واستمدادوی از انگلستان برای ایالات شمالی امریکا معروف است، علی الخصوص نطق وی در لیورپول[۳].
هر کلمه‌ای که از دهانش خارج میشد جمع کثیری خصمانه هومیکردند. این عبارات تاحدی شهامت و توانائی ویرا درجلب مستمعین نشان میدهد: «امشب دراینجا چه سخن بگویم چه نگویم برای شخص من اهمیتی ندارد. اگر بگذارید حرفم را بزنم مسلماً جزسخنانی بسیار ساده چیزدیگری نخواهید شنید. خواهید دید من کسی نیستم که هفتصد و پنجاه فرسنگ دور ازکشورشما دربارهٔ کشور شما سخن بگویم ولی در خاك انگلستان جرأت حرف زدن نداشته باشم! اگر اشتباه نکنم مردم انگلستان اخلاقاً کسانی را که مردانه باآنها مخالفت کنند بر بزدلانی که دزدانه و خلاف مردی و مروت با آنها موافقت نمایند ترجیح میدهند. پس هرگاه بادلائل صحیح بتوانم شما را باخود همراه کنم شادی‌وشعف مراحد وحصری نخواهدبود و اگر دلائل من مؤثر نباشدابداً نمیخواهم بامن همراهی کنید. تنهاچیزی که ازشماتوقع دارم انصاف است».
ترجمهٔ اختصاری نطق وی دربارهٔ کشیش و بازرگان بعنوان نمونه جداگانه بیاید.

تفاوت بروکس بابیچر در آنست که بروکس شخصیت مغناطیسی داشت. در نیرنگهای سیاسی دخالت نمیکرد. ازمسافات بسیار دور بدیدن او میآمدند تا ازروح پاك وبی آلایش اوبهره مند شوند. هنوز هم بسیاری از وعاظ مسیحی از مواعظ او استفاده میکنند.

اگر بخواهیم از همهٔ سخنوران شهیر از قبل از جنگ جهانی اول تاجنگ جهانی دوم وبعدازآن دراینجا بحث کنیم بحث ما خیلی طولانی خواهد شد. برایان[۴] و بوکرتی واشنگتن[۵] و تیودور روزولت[۶] و واترسون[۷] ودپیو[۸] و چوت[۹] و لافالت

۱- Henry Ward Beecher
۲- Phillips Brooks
۳- Liverpool
۴- William Jennings Bryan
۵- Booker T. Washington
۶- Theodore Roosevelt
۷- Henry W. Waterson
۸- Chauncey Depew
۹- Joseph H. Choate
۱۰- Robert La Follette

وبوریج[۱] وشورتز[۲] وهیوز[۳] از زعمای سخنورانی هستند که پیش از جنگ بین‌المللی اول شهرت یافته اند.

در جنگ بین الملل اول رئیس جمهوری آن زمان ویلسن[٤] و سناتوربورا[٥] در تالارهای سخنرانی شهرتی بسزا یافتند و هنوز شهرت آنها باقی است. بین دو جنگ جهانگیر وطی جنگ جهانگیر دوم فرانکلن روزولت[٦] وهوور[۷] وویلکی[۸] و تفت[۹] و جانسن[۱۰] وعدهٔ دیگری را میتوان نام‌برد. فازدیک[۱۱] ازوعاظ معروف‌این‌عصر‌است. معذلک او نیز مانند بیچرچون بوعظ بر میخاست جمع کثیری از کلیسا رو برمیتافتند و قلیلی باستماع وعظ او می‌نشستند.

اجمالاً چون‌دراحوال سخنوران بزرگ‌جهان‌نیک‌بنگریم‌جزسعی وعمل‌وعشق وشکیبائی رمزدیگری برای کامیابی آنان‌نخواهیم یافت. آثارشگفت این‌حالات‌نفس را اززبان سرحلقهٔ سودازدگان وادی عشق وعرفان باید شنید[۱۲]:

گفت معشوقی بعاشق زامتحان	در صبوحی کای فلان بن فلان
مرمرا تودوست‌تر داری عجب	یا که خودرا بازگوای‌بوالکرب
گفت من در تو چنان فانی شدم	که پُرم من ازتو از سر تا قدم
برمن ازهستی من جز نام نیست	دروجودم‌جزتوای‌خوشکام‌نیست
همچوسنگی کوشود کُل‌لعل‌ناب	پُر شود او از صفات آفتاب...
صبر کن اندر جهاد و در عنا	دمبدم می بین بقا اندر فنا
سمع شو یکبارگی تو گوش دار	تازحلقهٔ لعل یابی گوشوار ...
هر که‌رنجی برد گنجی شد پدید	هر که جدّی کرد درجدّی رسید
گفت پیغمبر رکوع است‌وسجود	بردر حق کوفتن قلعهٔ وجود
حلقهٔ آن در هر آن کو میزند	بهر او دولت سری بیرون کند

۱- Albert Beveridge
۲- Charles Evans Hughes
۳- Carl Schurz
٤- Woodrow Wilson
٥- William Edgar Borah
٦- Frankrin D. Roosevelt
۷- Herbert Hoover
۸- Wendell L. Willkie
۹- Robert Taft
۱۰- Hiram Johnson
۱۱- Harry Emerson Fosdick
۱۲- دفتر پنجم مثنوی مولوی

مدّتی میبایدش لب دوختن
از سخنگویان سخن آموختن
مولوی

٥ ـ آداب شنونده

سخنوری رامراحلی است که بتدریج باید پیمود . کسانی که میخواهند فن سخنوری را فرا گیرند در وهلهٔ نخست یعنی پیش از آنکه خود بکرسی خطابه نزدیک شوند باید مدتی سخنرانیهای دیگران را بشنوند. بعبارت دیگر قبل از آنکه گوینده شوند شنوندهٔ خوبی باشند و بتوانند درست گوش کنند چنانکه مولوی گوید:

تا نیاموزد نگوید صد یکی — ور بگوید حشو گوید بیشکی
ور نباشد گوش تی‌تی میکند — خویشتن را گنگ گیتی میکند
کر اصلی کش نبود آغاز گوش — لال باشد کی کند درنطق جوش
زانکه اول سمع باید نطق را — سوی منطق از ره سمع اندر آ
نطق کان موقوف راه سمع نیست — جز که نطق خالق بی طمع نیست
مبدع است و تابع استاد نی — مسند جمله ورا اسناد نی

مستمع باید چندی شخصیت سخنرانها را بسنجد یعنی نشست و برخاست و طرز ایستادن و حرکات وسکنات واشارات دست وسر، درشتی ونرمی لحن وآهنگ، بلندی و کوتاهی صوت، حالات چشم ، شیوهٔ بیان ونظم و ترتیب و ارتباط مطالب سخنگویان مختلف را بدقت مورد توجه ومطالعه قرار دهد. هر گاه سخنران کلامی شیرین یا نکته ای لطیف بگوید شنونده تبسم کند . اگرفکرش را تصدیق دارد باتکان سر ویرا تشویق نماید . اینگونه توجهات بیشتر موقعی لازم است که سخنران کم رو و خجول است ودرسخن گفتن زرنگ وچالاك نیست . دیگر اینکه آثار خستگی و ملال درسیمای مستمع مشهود نگردد. مثلا خمیازه کشیدن وچرت زدن یاروترش کردن یا خود را بر ترو داناتر ازسخنور نشان دادن یا کلام ویرا قطع کردن هیچکدام شرط مروت وانصاف نیست. سعدی گوید: «هر گز کسی بجهل خویش اقرار نکرده است مگر آن کسی که چون دیگری درسخن باشد همچنان نا تمام گفته سخن آغاز کند.»



«سخن گفت و دشمن بدانست و دوست | که در مصر نادان تر از او هم اوست
ترا خامشی ای خداوند هوش | وقار است و نا اهل را پرده پوش
اگر عالمی هیبت خود مبر | وگر جاهلی پردهٔ خود مدر
تو سرّ دل خویش منمای زود | که هرگه که خواهی توانی نمود
بهائم خموشند و گویا بشر | پراکنده گوی از بهائم بتر
چو مردم سخنگوی باید بهوش | وگرنه شدن چون بهائم خموش
به نطق آدمی بهتر است از دواب | دواب از تو به گر نگوئی صواب»

در بهارستان جامی آمده است که چهار کلمه را چهار پادشاه پرداخته اند گویا یک تیراست که از چهار کمان انداخته اند: اول کسری: «هرگز پشیمان نشده‌ام از آنچه نگفته‌ام وبسا گفته که از پشیمانی آن در خاك وخون خفته ام.» دوم قیصر: «قدرت من بر ناگفته بیش از آنست که بر گفته یعنی آنچه نگفته‌ام بتوانم گفت وآنچه گفته‌ام نتوانم نهفت.» سوم خاقان چین: «بسیار باشد که پریشانی گفتن سخت تر باشد از پریشانی نهفتن.» چهارم راجهٔ هندوستان: «هرحرف از زبان من جسته‌است دست تصرف مرا ازخود بسته‌است.»

گذشته ازسکوت ورعایت‌آداب‌استماع درك‌مطالب سخنوران مستلزم‌اطلاعات اساسی دربارهٔ‌موضوع سخنرانی‌است. بعضی ازمستمعین‌نکات اساسی ناطق‌رایادداشت کنند. تجزیه و تحلیل هر نطقی فی‌المجلس کار آسانی نیست. کسانی که افکار خود را واضح وروشن بسبک جالب توجهی بیان نمایند کار مستمعین‌را بسیار آسان کنندو شنوندگانی که مطالب را یادداشت کنند باید نهایت دقت و مراقبت را مراعات نمایند که سخنران ناراحت نشود زیرا او مایل است توی چشم مستمع نگاه کند نه فرق سر کسی که روی کاغذی برای تهیهٔ یادداشت خم شده باشد. واویلا اگر مانند سر بنده طاس هم باشد! بنابر این‌سزاوار است مستمع امهات مطالب را طوری باختصار یادداشت نماید که سخنران توجه نکند و رشتهٔ سخن نیز از دست مستمع نرود چنانکه سعدی گوید:

فهم سخن چون نکند مستمع | قوت طبع از متکلم مجوی
فسحت میدان ارادت بیار | تا بزند مرد سخنگوی گوی

سخن گفتن یعنی فکر دادن وفکر گرفتن. سخنران فکر خود را بوسیلهٔ سخنان خود بمستمعین میدهد و آنان نیز بوسیلهٔ روی خوش نشان دادن ویرا تشویق و تحسین کنند یا از راه بی اعتنائی و ناراحتی ونجوی وسرفه وعطسه وسینه صاف کردن وبینی گرفتن وهمهمه ودیر آمدن یا زود رفتن وخروج ازجلسه قبل ازختم سخن کار سخنران را دشوار سازند. گاه برای فضل فروشی یا اسائهٔ ادب یاهووجنجال توی کلام او میدوند غافل ازآنکه بقول شیخ هر که در پیش سخن دیگران افتد تا مایهٔ فضلش بدانند پایهٔ جهلش بشناسند. لاشیء احق بطول السجن من اللسان. یکی ازمشکلات ناطق همین است که شنوندگان میتوانند بوسائل مزبور ویرا کمک کنند یامانع نطق اوشوند. علاقه وتوجه وحالات وحرکات مستمعین در سخنران تأثیر فراوان دارد. فردوسی گوید:

سپردن بدانای گوینده گوش	بتن توشه بخشد بدل رای وهوش
شنیده سخنها فراموش مکن	که تاج است برفرق دانش سخن
سخنگوی چون بر گشاید سخن	بمان تا بگوید تو تندی مکن

یکی ازمورخین انگلیسی سرآرثورهلپس(۱۸۷۵-۱۸۱۳ مسیحی)[۱] خوب گوش دادن را ازصفات مردان بزرگ دانسته است.

جمعیتهای سرد وبی روحی که بهمه چیز جز به گوینده توجه کنند هرگز اورا سرشوق نیاورند. خطباء معروف از قبیل برایان[۲] وبیچر همیشه مستمعین را محرك ومشوق خود دانسته وسپاسگزاری کرده اند. مولوی گوید:

این حقیقت راشنو ازگوش دل	تابرون آیی بکلی زآب وگل

خاصه اینکه درپایان سخنرانیها امروزه رسم آنست هر کس سؤالی دارد طرح کند وسخنران جواب دهد. لکن درطرح سؤالات ومباحثات باید ازحافظ شیرین سخن اندرز گرفت که فرموده است:

بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گوای مرد بخرد یا خموش

۱- Sir Arthur Helps, Brevia

۲- William Bryan

لابد داستان جوان هنرمند فرزانه‌ای را که در وعظ چالاك و مردانه بود از بوستان بخاطر دارید . سخنگوی صاحبدل شرایط سخنوری را از بسیاری جهات بخصوص ازجهت نیکنامی وحق پرستی وتسلط برقواعد نحو وفن بلاغت جامع بود. لکن لکنتی درزبان‌داشت وبعضی حروف‌را درست نمیتوانست اداکند. البته میدانید این بیماری در بسیاری موارد درمان پذیر است ودر اغلب کشورها درمانگاههای خاصی وجود دارد و کتابهای فراوانی‌نیز در اینموضوع نوشته شده است. از جمله کتابی است بقلم بروك یکی از متخصصین درمان شناسی که خود نیز روزی الکن بوده وتجارب وتحقیقات شخصی خود را دربارهٔ علل گوناگون این بیماری چه ازنظر توارث چه از نظر عوارض عصبی وهیجانات روحی وغیره وطرق‌مختلف علاج مورد بحث قرار داده و فهرستی از چهل و پنج کتاب در این باب در پایان مطالب آورده است[۱]. بر گردیم بداستان واعظ الکن :

یکی را بگفتم ز صاحبدلان — که دندان پیشین ندارد فلان
برآمد ز سودای من سرخ روی — کزین جنس بیهوده دیگرمگوی
تودروی همان‌عیب‌دیدی‌که‌هست — ز چندان هنر چشم عقلت ببست
یقین بشنو از من که روز یقین — نبینند بد مردم نیک بین...
بود خارو گل باهم ای هوشمند — چه‌دربندخاری؟ تو گل دسته‌بند
کرا زشتخوئی بود در سرشت — نبیند زطاوس جزپای زشت...
طریقی طلب کز عقوبت رهی — نه‌حرفی که انگشت بروی نهی
من ار حق‌شناسم وگر خودنمای — برون باتودارم درون باخدای..
تونیزای‌عجب هر که‌رایک‌هنر — ببینی زده عیبش اندر گذر
نه‌یک‌عیب اورا برانگشت پیچ — جهانی فضیلت بر آور بهیچ
چودشمن که در شعرسعدی نگاه — بنفرت کند ز اندرون تباه
ندارد بصد نکتهٔ نغز گوش — چو عیبی ببیند بر آرد خروش
جزاین علتش نیست کان بدپسند — حسد دیدهٔ نیک بینش بکند...

۱- Stammering and Its Treatment by Franklin Brook, with a Foreword by Dr. Colin Edwards, London, Pitman Medical Publishing Co., Ltd., 1957.

سعدیا گرچه سخندان و مصالح گوئی
بعمل کار بر آید بسخندانی نیست

۶ ـ آداب گوینده
و مراحل سه گانهٔ سخنوری

گروزز ادیب شهیر فرانسوی (۱۸۶۵-۱۷۹۹ مسیحی)[۱] خطابه را ناشی از یک رشته عملیات منطقی و طبیعی روح بشر دانسته و مانند افلاطون و ارسطو و سیسرون و کوین تیلیان[۲] سه مرحلهٔ اصلی برای خطابه قائل است. مرحلهٔ اول تهیهٔ معانی یا انتخاب عقاید وجمع آوری دلایل. مرحلهٔ دوم تنظیم آن. مرحلهٔ سوم بیان. هر یک از مراحل سه گانه را شرایط و قواعدیست که هر گاه درست رعایت نشود سخن بیهوده و بی اثر و بلکه پریشان است. سعدی گوید:

سخندان پرورده پیر کهن — بیندیشد آنگه بگوید سخن
مزن بی تأمل بگفتار دم — نکو گوی اگر دیر گوئی چه غم

مرحلهٔ اول: چه باید گفت:

در مرحلهٔ نخست باید دانست غایت و غرض از سخنوری چیست و چه باید گفت. مارگرت پینتر نویسندهٔ کتاب روانی سخن گوید: منظور از سخنوری یکی از پنج چیز است: اطلاع، اقناع، ترغیب، تأثیر، تفریح.

۱ ـ گاه منظور از سخنوری اطلاع دادن است. مثلا یکی از طلاب کتاب خطی مهمی بدست آورده و برای دانشجویان دیگر درباره آن کتاب توضیحاتی میدهد یا معلمی دربارهٔ کتابخانه و بهترین طریقهٔ تنظیم کتب در کتابخانه صحبت میکند یا از آبشار نیاگارا اطلاعات دقیقی برای شاگردان خود میآورد.

---

۱ ـ Charles Géruzez

۲ ـ رسالهٔ افلاطون — Platon, Gorgias et son Phèdre
» ارسطو — Aristote, La Rhétorique
» سیسرون — Cicéron, De Oratore et l' Orator
» کوین تیلیان — Quintilian, De Institutione Oratoria

۲ـ هدف سخنران اگر اقناع و تصدیق شنوندگان باشد تنها به توضیحات قناعت نمیکند بلکه میکوشد عقیده‌یانظری را بقبولاند. مثلا دربارهٔ صلح سخن‌میگوید و میخواهد حضار را قانع کند که سازمان ملل متحد بهترین وسیلهٔ تأمین صلح عمومی است.

۳ـ گاه هدف سخنران جلب کمک و ترغیب شنوندگان است. مثلا مردی نیکوکار برای جمع آوری وجوه خیریه برای مستمندان و بینوایان یا کمک بمؤسسهٔ شیروخورشید سرخ از دانشجویان استمداد میکند.

٤ـ سخنوریهائی که برای‌ایجاد تأثیرخاصی ایرادشود ازقبیل نطقهای‌مجالسی است که برای تجلیل مقام‌علمی یکی ازحکماء ازقبیل ابوعلی‌سینا وعظمت آثاروی‌برپا گردد یارئیس دانشکده دربارهٔ پیشرفتهای‌سریع دانشکده بیاناتی کند. فرق این‌نوع سخنوری باسخنوریهائی که صرفاً برای آگاهی مستمعین ایرادشود آنست که درنوع اول اگر بحث دربارهٔ آبشارنیاگارا باشد همینقدر فی‌المثل ازعرض‌وطول وارتفاع آن اطلاعاتی داده‌شود ولی درمواردی که سخنران میخواهد تأثیر خاصی در شنوندگان ایجاد کند از نیروی عظیم آبشار وناچیز بودن بشر در برابر امواج خروشان و کوه پیکر آن سخن گوید.

۵ـ سخنوریهای تفریحی بیشتر در ضیافتها وباشگاه‌هاست. اینجا سخنران از مسافرتهای‌خود یاازوضع‌اشخاص یاوضع‌دانشجویان وکارهای ایشان موقع امتحانات ونظایر آن بنحو دلپذیری که مایهٔ سرگرمی وتفریح مستمعین باشد سخن گوید ولی دنیای‌امروز به‌جنبهٔ عملی‌هرکاری‌بیشتراهمیت میدهد تاجنبهٔ‌تفریحی آن ورفته رفته حتی دراینگونه سخنوریهانیز مردم انتظاردارند سخنران هدفی غیراز سرگرم کردن مستمعین داشته‌باشد ومطالبی‌بگوید که نتیجه‌ای ازآن بدست‌آید.

هرگاه سخنران هیچیک از هدفهای پنجگانهٔ فوق را ندارد در حکم طبل بلند بانگ درباطن هیچ است که‌بصدا درآورند وبی‌توشه بسیج‌تدبیر کنند. درحدیقهٔ سنائی آمده است:

نطق زیبا ز خامشی بهتر ‌‌‌‌‌ ورنه در جان فرامشی بهتر

در سخن دُر ببایدت سفتن ‌‌‌‌ ورنه گنگی به از سخن گفتن

گنگ اندر حدیث و کم آواز به که بسیار گوی بیهده تاز

در مرحلهٔ اول که مرحلهٔ تهیهٔ ادلهٔ عقلیه و نقلیه است باید حجت اقامه شود و حجت مبنی بر قیاس واستقراء و تمثیل است که حکما آنرا عمود و پایهٔ سخنوری دانسته‌اند ومجموع آن بلغت فرنگی «دیالکتیک» یافن استدلال بشیوهٔ منطقی وجدل بروش صحیح است. در جدال احسن نفس خصم را بامسلمات وی قطع کنند ولی پاروی حق نگذارند. کما آنکه دراثبات خالق حکایت کنند ابوحنیفه را درمحضر خلیفه برای جواب اشکال دهری خواستند. یکی دو ساعت دیر کرد. پرسیدند چرا دیر آمدی؟ جواب داد بشط که رسیدم کرجی حاضر نبود مدتی معطل شدم. سرانجام درختی از بن بیفتاد وبصورت کشتی در آمد، در آن کشتی نشستم وآمدم. دهری مسخره کرد که چگونه چنین چیزی ممکن باشد؟ جواب گفت تو که حاضر نیستی باور کنی حتی یک کشتی کوچک بی کشتی‌ساز درست شود چطور منکر میشوی که این جهان بزرگ با اینهمه کرات ومجرّات صانعی ندارد؟

«زین قصه هفت گنبد افلاك پر صداست کوته نظر ببین که سخن مختصر گرفت»

شکی نیست که آشنائی سخنران بقیاسات برهانی وخطابی وشعری وجدلی وسفسطی بسیار سودمنداست ومخصوصاً ازصناعات خمس توجه بمغالطات[1] برای شکافتن حقایق ودریدن پرده‌های تدلیس واشتباهات درمناظرات ومجادلات برای جلوگیری ازلغزش فکر مفیداست لکن نباید فراموش کرد که فیصل الخطاب همان منطق حق است وناطق بصواب کسیرا گویند که ازضرورت تفکر و تدبر در کلام خدا غافل نشود.

«اگر جز بحق میرود جاده‌ات در آتش نشانند سجاده‌ات».

اِنَّ کَلامَ الحُکَماءِ اذاکانَ صواباً کانَ دَواءً واذاکانَ خَطأً کانَ داءً[2]

مولوی پای استدلالیان را چوبین وقیاسات‌را نیز بعصای چوبین تشبیه کرده و اشارات بوعلی حتی شیخ بهائی را که جامع جمیع علوم عصر خود بود راهی ننموده وبشاراتش دل‌وی‌را شاد نکرده واز کتاب شفا شفا نطلبیده ودر برابر کلام خدا آنر[ا]

۱ـ رجوع کنید باساس الاقتباس خواجه‌نصیرالدین‌طوسی بتصحیح استاد محترم آقای مدرس‌رضوی، چاپ دانشگاه‌تهران، ۱۳۲٦ شمسی‌هجری.

۲ـ نهج‌البلاغة، چاپ‌تهران ۱۳۲۸ شمسی‌هجری، صفحهٔ ۱۲۰۰

کاسهٔ زهر خوانده ودر کتاب نان وحلوا گفته است:

تا چند ز فلسفه در لافی — وین یابس ورطب بهم بافی
بدلائل پر خلل واهی — اثبات مطالب خود خواهی
زان فکر که شد بهیولی صرف — صورت نگرفت از آن یک حرف
در کف ننهاده بجز بادت — برهان تناهی ابعادت
این علم دنی که ترا جان است — فضلات فضایل یونان است
اندر پی این کتب افتاده — پشتی بکتاب خدا داده

مرحلهٔ دوم : بچه ترتیب باید گفت :

مرحلهٔ دوم تنظیم مطالب است . قبل از تنظیم مطالب باید طرح سخنرانی را تهیه نمود . طرح سخنرانی را به بیمه نامه تشبیه کرده‌اند واین تشبیه را علت آنست که هر گاه سخنران خود را قبلاً آماده نکرده باشد هنگام صحبت دچار نگرانی و اضطراب گردد ولی چون طرح سخنرانی در دست او باشد یا بخاطر بسپارد مانند کسی است که خودرا بیمه کرده واز نگرانی واضطراب فارغ است. بانظم وترتیب و اطمینان خاطر صحبت کند و میداند چه بگوید. از شاخه‌ای بشاخه‌ای نپرد و بیجا حاشیه نرود. از اصل مطلب دورنشود ووقت مستمعین را تلف نکند. طرح سخنرانی در واقع شبیه نقشهٔ ساختمان یا برنامهٔ درس است وآنرا بسه قسمت تقسیم کرده‌اند : مقدمه وذی‌المقدمه ونتیجه ودرهرسه‌قسمت رعایت تناسب لازم است. مارگرت پینتر نویسندهٔ کتاب روانی‌سخن‌نطق را به‌پلی‌تشبیه کرده‌است که ذی‌المقدمه یافصل‌الخطاب درواقع پایه ها وسقف پل یعنی اساس کاراست ومقدمه وخاتمه درحکم راه همواریست که باشیب کم از دوسمت به پل منتهی میشود وگذشتن از فراز پل را آسان میکند. مثال دیگری از مجالس میهمانی میزند و مراحل سه گانهٔ سخنوری را بدان مجالس تشبیه‌میکنند. بدین‌معنی که میزبان‌پیش‌ازغذاشربت گوارائی برای‌رفع‌تشنگی بمیهمان خودمیدهد وبعداز صرف‌طعام برای‌اینکه میهمان ازخوان‌نعمت او شیرین کام‌برود شیرینی یابستنی یامیوهٔ آبداری میاورد.

مرحلهٔسوم : چگونه باید گفت :

طبق تحقیقات‌جدیده.حتی‌طرز ایستادن ورادرفتن‌ونشست وبرخاست درآهنگ و

صوت مؤثر است و آهنگ و صوت نیز در تأثیر سخن اهمیت بسزائی دارد چه رسد بصدق و صفای باطن و نیک بینی و نوعدوستی و ملکات فاضلهٔ اخلاقی. روانشناس بزرگ پرفسور ادلر[۱] نخستین کسی است که حس حقارت را توصیف کرده و دربارهٔ اشخاص بدبین تحقیقاتی نموده است. از کشفیات او یکی اینکه اشخاص بدبین را وضع و هیأت و خصوصیاتی است که نوعاً درمورد همهٔ آنها صادق است. شخص بدبین هنگام خواب خود را جمع و حلقه کند و بکوچکترین وضعی درآورد یعنی در کمترین فضا استراحت کند. اکثر اوقات دیده شده است که سر را نیز زیر لحاف پنهان کند. بچنین شخصی میتوان گفت:

«پیش چشمت داشتی شیشهٔ کبود لاجرم عالم کبودت مینمود»

همان روانشناس گوید: کسانی که مانند بوزینه بایستند و بدن را بسمت جلو خم کنند و بازوان را بیاویزند، با این وضع ناپسند و ناهنجار پاره‌ای حالات درونی را بروز دهند. این اشخاص خود را حقیرترین افراد ناس تصور کنند. پدران خود را هم دوست ندارند. زمان جنگ جهانگیر دوم بعضی سربازان و ملوانان دارای همین حالات بودند[۲]. هنگام صلح این بیماری بندرت دیده میشود. لکن کسانی هستند که کج و معوج وزشت و بیقواره باسر و گردن و پشت خمیده و دستهای بیجان وافتاده حرکت کنند. شاید بمبهای اتمی در ممالک آسیب دیده بی‌اثر نبوده است. روانشناسان این حالات را ناشی از ناخشنودی از خویشتن ونگرانی از محیط کار میدانند. اگر راست واستوار در برابر جمعی بایستیم این متانت و وقار در مستمعین مؤثر واقع شود. شانه های افتاده را امروزه علامت تهی بودن مغز میدانند (مسلماً در بسیاری موارد چنین نیست). برای اینکه اشتباهی روی ندهد بایدراست نشست و راست ایستاد وراست گام برداشت.

سعدیا راست روان گوی سعادت بردند
راستی کن که بمنزل نرسد کجرفتار
حیف از عمر گرانمایه که در لهو برفت
یارب از هرچه خطا رفت هزار استغفار

۱ـ Professor Alfred Adler

۲ـ این بیماری را camptocormia نامیده‌اند.

چه بسا افراد راستگو و راست رو و راستکار که رستگاری را در راستی دیده‌اند ولی از زخم زبان مردم بدگمان در امان نبوده‌اند. کار بد بینی بجائی کشد که خلوت گزیده‌ای حق پرست در از خلق بروی خویش ببندد باز هم از جور زبانها نرهد یا اگر تنگدستی پایه‌اش بلند شود از کینه‌اش دندان بزهر بخایند و دهر را دون‌پرور خوانند. یا اگر مالداری زینت و تن پروری را عار داند و بی‌تکلف زندگی کند بجای اینکه به نیروی بلاغت و حسن بیان او را به انفاق و احسان و دستگیری از مستمندان بیشتر ترغیب و وادار کنند شاید تیغ زبان بر کشند که چرا این لئیم اندك خور زر و زیور از خود دریغ دارد! تفصیل این داستان شگفت را از هزاردستان بوستان معرفت بشنوید. تنها بیتی چند از آن گنجینهٔ گرانبها نقل میکنم:

سخی را باندرز گویند بس — که فردا دو دستت بود پیش و پس
و گر قانع و خویشتن دار گشت — بتشنیع خلقش گرفتار گشت
تحمل کنان را نخوانند مرد — که بیچاره از بیم سر برنکرد
و گر در سرش هول و مردانگیست — گریزند از او کین چه دیوانگیست
اگر ناطقی طبل پر یاوه‌ای — و گر خامشی نقش گرماوه‌ای
اگر بر پری چون ملک ز آسمان — بدامن در آویزدت بد گمان
بکوشش توان دجله را پیش بست — نشاید زبان بد اندیش بست
بداندیش خلق از حق آگاه نیست — زغوغای خلقش بحق راه نیست
مپندار اگر شیر و گر روبهی — کز اینان بمردی و حیلت رهی
که یارد بکنج سلامت نشست — که پیغمبر از خبث دشمن نرست

یا أیها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن إن بعض الظن إثم[۱] ...

در مثنوی آمده است:

ای برادر تو همین اندیشه‌ای — مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشهٔ تو گلشنی — ور بود خاری تو هیمهٔ گلخنی
بدگمان باشد همیشه زشت کار — نامهٔ خود خواند اندر حق یار

۱- سورهٔ الحجرات ۴۹- آیهٔ ۱۲

لا تظُنَّنَ بِکلمةٍ خَرَجَتْ مِن أَحدٍ سُوءاً وَانْتَ تَجِدْ لَهافِی‌الخَیرِ مُحتَمَلاً [۱]

آنانکه خودرا حقیر و خوارشمرده و باعینک سیاه نومیدی و بدگمانی و بدبینی بهمه چیز نگریسته واین جهان خرم را ماتم سرائی تیره و تار دیده‌اند باقلیم عشق و کارروی نیاورده‌اند تا همهٔ آفاق را گلستان ببینند. ازفضل ورحمت بیحد پروردگار توانا واعجاز توکل وصبر وآثار سحرآسای کار و کوشش بیخبرند ونمیدانند که کیمیای دولت جاوید وقتی بدست آورند که قدرخویش را بشناسند زیرا نفس مطمئن ومتوکل دریای گوهر وطبع صابر وساعی گوگرد احمر است. نظامی گوید:

جهان از پی شادی و دلخوشی است — نه از بهر بیداد و محنت کشی است
جهان غم نیرزد بشادی گرای — نه کز بهر غم کرده‌اند این سرای
چو دی رفت و فردا نباشد پدید — یک امروز باید بشادی چمید
بدانچ آدمی را بود دست رس — بکوشیم تا خوش بر آید نفس
دمی را که سرمایهٔ زندگی است — بتلخی سپردن نه فرخندگی است

دربارهٔ طرز ورود وبرخورد باحضار وقرار گرفتن بر کرسی خطابه و ایستادن وحرکات و سکنات وحالات سخنران نکات دقیق و حساسی رعـایت میشود که شاید تا اندازه‌ای باآداب منبر وفق ندهد. بدینرو فعلا از بحث آن میگذریم . لکن بطور کلی مهمترین نکتهٔ اساسی و اصولی در جمیع موارد اینست که سخنران باید اولا وبالذات شوری درسر وسوزی درسخن داشته باشد والا کلامش بی‌اثر است گواینکه در رفتار جانب متانت و وقار را حفظ کنند ودر گفتار باصوتی دل انگیز وآهنگی گیرا جمیع قواعد وآداب را رعایت نماید. استادسخن سعدی گوید:

وجودی دهد روشنائی بجمع — که‌سوزیش درسینه‌باشد چوشمع

جای دیگر گفته‌است[۲]:

اگر زبان مرا روزگار در بندد — به‌عشق درسخن آیند ریزه‌های عظام
بر آتش دل سعدی کدام دل که نسوخت — گر این سخن برود در جهان نماند خام

بعضی را عقیده آنست که هنگام سخن گفتن تمام ذرات وجود انسان سخن گوید ودرقیام وقعود بیشتر عضلات واستخوانها بطورمستقیم وغیرمستقیم بکار افتد ومجموع

۱- نهج‌البلاغة، چاپ فیض‌الاسلام، تهران ۱۳۲۸ هجری شمسی، صفحهٔ ۱۲۴۴
۲- طیبات سعدی

عضلات بدن را ۶۳۹ عضله ومجموع استخوانها را ۲۲۲ استخوان نوشته‌اند. ثرمن آرنلد[1] معاون کل دادستان دیوان کشور امریکا واستاد ورئیس سابق دانشکدهٔ حقوق دانشگاه وست ویرجینیای امریکا (متولد: ۱۹۳۸ م.) گوید: «دشوارترین کارها آنست که دین را از حنجره به عضله منتقل سازند» (یعنی ازحرف بعمل آورند). اصل واساس وعظ وخطابه همین است باقی همه فرع. اما فروع:

نکته‌ای که غالب سخنوران توجه ندارند اینکه هنگام صحبت اگر بیرون پنجره یا بزمین یا به‌درودیوار نگاه کنند علامت آنست که بدرختهای باغ وخیابان وجاهای دیگر بیش ازشنوندگان علاقه دارند.

روزی که ژنرال گرنت[2] (۱۸۸۵ ـ ۱۸۲۲ م.) بریاست جمهوری امریکارسید (۱۸۶۹ م.) چون در سخن گفتن کم رو وکم دل بود و در مصاحبات خود با نمایندگان سیاسی دنیابعلت حجب وحیای مفرط نمیتوانست توی چشم مخاطب نگاه کند چاره‌ای اندیشید که بجای چشم مخاطب به‌بینی وی توجه نماید ولی نمایندگان خارجه تصورمیکردندتوی چشمشان نگاه میکنند. بدیهی است تسلط یافتن بر بینی آسانتر از تسلط یافتن بردیدگان اشخاص است. سرّ مدّعی اینکه مخاطب فرق بین این دوطریق نگاه کردن را نمیداند. اما ملاّ گوید:

دیده ای باید سبب سوراخ کن　　　تا حُجُب رابر کند ازبیخ و بُن

بلاغت وفصاحت

بلاغت بمعنی رسائی سخن و وسیلهٔ اقناع وترغیب موضوع فن خطابه است. سعدی گوید:

توان دربلاغت به‌سحبان رسید　　　نه در کنه بیچون سبحان رسید

بلیغ ترین بیان کلامی است که ار روی ایمان گفته شود یعنی ازجان برآید و بردل نشیند. شهریار ملک بلاغت وفصاحت، امیر مؤمنان وسرور پرهیزگاران علی ابن ابیطالب علیه السلام فرماید: **من صدقت لهجته قویت حجته**. امرسن فیلسوف امریکائی (۱۸۸۲ - ۱۸۰۳ م.) گوید آهنگ دلنوازی که بردل نشیند وشفای همه دردهاست سخنی است که ازجان برخیزد[3]. در گلستان سعدی آمده است «فقیهی پدر را

---

۱ ـ Thurman Arnold　　　۲ ـ General Ulysses Simpson Grant

۳ ـ Emerson, Conduct of Life

گفت هیچ ازاین سخنان رنگین ودلاویزمتکلمان درمن اثر نمیکند بحکم آنکه نمی بینم مرایشانرا کرداری موافق گفتار :

ترك دنیا بمردم آموزند　　　خویشتن سیم وغله اندوزند
عالمی راکه گفت باشدوبس　　　هرچه گوید نگیرد اندر کس
عالم آن کس بود که بد نکند　　　نه بگوید بخلق و خود نکند

اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم؟
عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خویشتن گم است که را رهبری کند

پدر گفت ای پسر بمجرد خیال باطل نشاید روی ازتربیت ناصحان بگردانیدن وعلما را بضلالت منسوب کردن ودر طلب عالم معصوم ازفوائد علم محروم ماندن همچونابینائی که شبی دروحل افتاده بود گفت مسلمانان آخرچراغی فراراه من دارید. زنی مازحه گفت توکه چراغ نبینی بچراغ چه بینی؟ همچنین مجلس وعظ چون کلبهٔ بزاز است آنجاتا نقدی ندهی بضاعتی نستانی واینجا تا ارادتی نیاری سعادتی نبری.

گفت عالم بگوش جان بشنو　　　ور نماند بگفتنش کردار
باطل است آنچه مدعی گوید　　　خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندر گوش　　　ور نوشته است پند بر دیوار»

اما فصاحت: خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اساس الاقتباس مقالت هشتم درخطابت ، فصل مربوط به حال الفاظ ، لفظ فصیح را لفظی داند که بر تمامی معنی دلالت کند بی‌نقصان یا زیادت . نظامی عروضی سمرقندی در فصل اول چهار مقاله درماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل غایت فصاحت قرآن کریم رادرایجازلفظ واعجاز معنی دانسته است. الفاظی را فصیح گویند که بی‌غلط وصحیح وقالب معانی باشد، با قواعد زبان مطابقت کند ، پیچیده وغیر مأنوس نباشد وبآسانی بر زبان جاری‌شود. کلمات معقّد و مُتنافر ومهجور وغریب وغلط را فصحا بکار نبرند . کلام فصیح کلامی است که از تنافر کلمات وضعف تألیف وتعقید لفظی ومعنوی وتکرار و تتابع اضافات خالی باشد[۱] . دراین دوبیت فردوسی فصاحت راکه در لغت بمعنی شیوائی

۱ - رجوع کنید به کتاب هنجار گفتار مرحوم حاج سید نصرالله تقوی چاپ طهران، ۱۳۱۷ ، صفحات ۶ ببعد.

زبان و گشاده سخنی وزبان آوریست[۱] به گشاده زبانی تعبیر کرده است :

جوانی بیامد گشاده زبان　　　سخن گفتن خوب وطبع روان
گشاده زبان وجوانیت هست　　　سخن گفتن پهلوانیت هست

فرهنگ بزرگ وبستر[۲] فصاحت را بکیفیت و خاصیتی دربیان تعبیر کرده است که جنبهٔ اقناعی آن قوی وحاکی از کمال صدق وصفا باشد بخصوص وقتی که سخن روان ودرست وآمیخته باشور وحرارت والتهاب درونی ایراد شود.

روزی برود روان سعدی　　　کاین عیش نه عیش جاودانست
خرم تن او که چون روانش　　　از تن برود سخن روانست

پاسکال[۳] فیلسوف فرانسوی (۱۶۶۲-۱۶۲۳م.) گوید : فصاحت فن سخن گفتن بلسانی است که مخاطب از گوش دادن لذت برد . جای دیگر گوید : فصاحتی که مایهٔ اقناع است کلام شیرین است نه اوامر و احکام[۴] . بعقیدهٔ امرسن[۵] فیلسوف امریکائی فصاحت ترجمه کردن حقیقت است بزبانی که مخاطب کاملا بفهمد . هم او گوید : تکلیف قطعی جنگ وصلح هزار باربه نیروی فصاحت معلوم شده است[۶].

اوید[۷] شاعرقدیم روم (تولد۴۳قبل ازمیلاد-فوت درحدود۱۷بعداز میلاد) فصاحت را منحصر بزبان آوری ندانسته و گفته است:چه بسافصاحت که درنگاهی خاموش مندرج است.

لارشفوکو[۸] عالم علم الاخلاق فرانسوی(۱۶۸۰-۱۶۱۳م.)نیزدارای همین عقیده است. درسخنان کوتاه خود گوید : فصاحتی که درلحن ودرچشمان ودرحالت سخنگواست ازفصاحتی که درکلمات برگزیدهٔ اوست کمتر نیست.

الکساندرپوپ شاعر انگلیس[۹] (۱۷۷۴-۱۶۸۸ م .) نیز از خاموش گویا و فصاحت دیدگان سخن گفته و مکالی[۱۰] نویسنده وسیاستمدارانگلیس(۱۸۵۹-۱۸۰۰م.)

---

۱ - منتهی الارب وشرح قاموس.

۲ - Webster's New International Dictionary of the English Language, Second Edition Unabridged, G. & C. Merriam Company, Publishers, Springfield, Mass., U.S.A., 1956 : Eloquence

۳ - Pascal, Pensées, No. 16.

۴ - Pascal, Pensées, No. 15.

۵ - Emerson, Letters and Social Aims: Eloquence

۶ - Progress of Culture

۷ - Ovid, Ars Amatoria, Bk. i, 574.

۸ - La Rochefoucauld, Maximes, No. 249.

۹ - Alexander Pope

۱۰ - Macaulay

قلب اشخاص را درتألیفات و آثارشان منعکس دانسته... وفصاحت را درکارهای بزرگ‌افرادتشخیص‌داده است.فصاحت اعمال‌همان‌جملهٔشیخ است که فرمود: مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید .

چون سخن‌به خاموش‌گویا وبقول سنائی گویای ناگویا رسید بیتی‌چند درباب کتاب بزرگ آفرینش وفصاحت آن ازقصیدهٔ معروف شیخ نقل میکنم:

اینهمه‌نقش عجب بردرو دیوار جهان
هرکه فکرت نکند نقش بود بر دیوار
کوه ودریاودرختان همه درتسبیح اند
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
خبرت هست که مرغان سحرمیگویند
آخرای‌خفته سرازخواب جهالت بردار
هر که امروز نبیند اثر قدرت او
غالب آنست که فرداش نبیند دیدار
تاکی‌آخر چو بنفشه سرغفلت‌درپیش
حیف‌باشد که‌تودرخوابی‌ونرگس‌بیدار
که تواند که دهدمیوهٔ الوان از چوب
یاکه‌داند که‌برآرد گل‌صدبرگ‌ازخار
عقل حیران شود ازخوشهٔ زرین عنب
فهم عاجز شود از حقهٔ یاقوت انار
پاك وبی‌عیب خدائی که بتقدیرعزیز[1]
ماه وخورشید مسخرکند و لیل ونهار
چشمه ازسنگ برون‌آرد وباران ازمیغ
انگبین از مگس نحل و دُراز دریا بار
تا قیامت سخن اندرکرم ورحمت او
همه‌گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

صوت وآهنگ

(پرفسور بندر دکتر در امراض مربوط به قوهٔ بیان و روانشناسی از استادان

۱ـ پاك وبی‌عیب خدائی که قدیراست وعزیز

نامی سخنوری امریکا پس از بیست سال تعلیم سخن کتابی نوشت بنام «چگونه میتوان خوب سخن گفت»[1]. دراین کتاب مینویسد: «روزی که روزولت[2] بریاست جمهوری امریکا رسید خانمش که بانوی اول امریکا شده بود[3] بااینکه خوب صحبت میکرد بی درنگ بسراغ استاد سخنرانی رفت وچرچیل[4] که شاید بزرگترین سخنران دنیای غرب معاصر است قبل از این که نخستین نطق خود را ایراد کند لکنت زبان داشت وسرزبان حرف میزد. مدتها برای رفع این نقائص صرف وقت کرد. هنوزهم مشغول تمرین است.» اینکار منحصر به دموستن وچرچیل نیست. اکثر بزرگان دنیا که نقائص جسمانی داشته اند به نیروی ایمان قوی و ارادهٔ آهنین و جد وجهد برجمیع موانع غلبه یافته و درمبارزهٔ حیات گوی پیشی ربوده‌اند وسر رستگاری همین‌است.

«بچهر زردمیفشان‌سرشک سرخ ومدان سیاه بختی خود از سپهر مینائی
رسی بکام دل خویشتن بشرط سه اصل امید داشتن و کوشش و شکیبائی»

در کتاب مزبور آمده است که ازصوت وآهنگ هرکس به بسیاری ازحقایق پی‌برده میشود. اگر برادیو گوش دهید هرگاه گویندهٔ رادیو شخص خوش بین یا بدبین یا زود رنج و تند خو یا بی خاصیت باشد این دقایق را تا حدی زود احساس میکنید. سخنگویان دیگر نیز اگر خوش بین و راستگو و هوشیار و توانا باشند راحت و روان سخن میگویند و ممکن است بعضی از شرایط صوت‌وآهنگ دلپذیر در آنان جمع باشد.

هرکه مایل باشد بداندصدایش‌چطوراست صوت خود را در صفحه یا نواری ضبط میکند. بعضی مؤسسات رادیواکنون دستگاه مخصوصی برای این کاردارند. آن طوری که‌صوت دیگران بگوش مامیرسد صوت خود مانمیرسد. ندای ما بوسیلهٔ ارتعاشات و تموجات صوتیه خود ما منتقل میشود. استخوانهای جمجمه ارتعاشات مزبور را بداخل گوش میرساند وازآنجا بمغز منتقل میکند وانعکاس این صوت ازاین مجری با اصواتی که ازخارج میرسد تفاوت دارد. بهمین علت نخستین بار که صدای خود را از صفحه یانواری که صوت مادر آن ضبط شده است‌میشنویم تعجب میکنیم و

۱- James F. Bender, How to Talk Well. Whittlesey House, Mc Graw - Hill Book Co. Inc., 330 West 42 Str. 18,N.Y., 1949.

۲- Franklin Roosevelt ۳- Eleanor Roosevelt

٤- Winston Churchill

میگوئیم این صدای ما نیست! بهتر است یک صفحه یانوار هنگام حرف زدن معمولی و صفحه یانوار دیگر هنگام قرائت تهیه شود تا معلوم گردد بین این دو فرق بسیار است و همیشه بخوبی میتوان تشخیص داد که گوینده حرف میزند یا میخواند .

مرکز تشکیل صوت حنجره است و اکثر سناتورها و نمایندگان مجلس و وکلاء دادگستری وسخنگویان دیگر که برای ایراد نطق حاضر نمیشوند بعلت عدم توجه از صوت خود مبتلی بورم حنجره میباشند. اگر حنجره نداشتیم هنوز در حال توحش زندگانی میکردیم زیرا قوهٔ ناطقه وخواندن و نوشتن که ازآثار همان قوه است بی حنجره غیر ممکن بود. انسان را بهمین سبب حیوان ناطق تعریف کرده‌اند و اساس تمدن بشر زبان وقوهٔ نطق و بیان است . اگر بصدای خود که درصفحه یانواری ضبط شده باشد چند بار بدقت گوش کنیم ممکن است لحن یک نواخت یاتلفظ بد یا بلندی و کوتاهی و کندی یا گرفتگی یا نازکی یا معایب دیگر صدای خود را نپسندیم و بخواهیم باصلاح آن بپردازیم . این عادات بد بیشتر دردوران کودکی پیدا شده و اصلاح پذیر است . همه روزه روزی سه بار هر دفعه بیست دقیقه برای اصلاح نقائص صوت خود اختصاص دهید . نتیجه‌ای که بدین طریق عاید میشود بمراتب بهتر از یک ساعت یادوساعت تمرین متوالی در روزهای تعطیل است . هنگام صحبت بااشخاص حتی درمذاکرات تلفونی همین تمرین را تکرار کنید. بصحبت دیگران نیز گوش فرا دهید . سعی کنید آنچه در گفتار دیگران نمی‌پسندید در گفتارخودتان نباشد . روزی چندبار بخود تلقین کنید که میتوانید خود را اصلاح کنید وچون اراده کنید اصلاح خواهد شد .

بعدازجنگ بین الملل اول دانشمندفرانسوی امیل کوئه [1] بامریکا رفت و دربارهٔ القاء بنفس سخنرانیها کرد . هنوزشعاراوزبانزد خاص وعام است که گفته بود : « همه روز ازهرحیث بهتر میشوم .» چرا همین جمله را که آزموده اند وآزموده‌ایم درمورد اصلاح قوهٔ بیان بکارنبریم؟ ازروی ایمان القاء بنفس را همه روزتمرین کنید . نتیجهٔ خوب خواهید گرفت .

همان نویسنده گوید : « کسانی که با دیگران روابط خوب دارند و باهم کنارآیند وبخوشی وخرمی همکاری کنند معمولاآهنگ گیرنده ومؤثری دارند. صوت

---

۱ – Emile Coué

رساوروشن و گیرنده ومؤثر اعصاب خسته‌وفرسوده راآرام کندواذهان مشوب ومردد رامطمئن ومتقاعد سازد و روحهای افسرده را بهیجان آورد. خشم را زائل و حس احترام دردل شنوندگان ایجاد نماید ونظرهای منفی را تغییر دهد و برمحبوبیت و وجههٔ گوینده‌بیافزاید.»این‌داستان‌را در گلستان بیاد دارید که«یکی درمسجدسنجار (ازشهرهای عراق) بتطوع بانگ نماز گفتی بأدائی که‌مستمعان را از اونفرت بودی وصاحب مسجد امیری بود عادل، نیک سیرت، نمیخواستش که دل آزرده گردد. گفت ای جوانمرد مر این مسجد را مؤذنان قدیمند وهر یکی را پنج دینار مرتب داشته‌ام. ترا ده دینار میدهم‌تاجای دیگر روی. براین قول اتفاق کردند وبرفت. پس ازمدتی درگذری پیش‌امیر بازآمد و گفت‌ای خداوند برمن حیف کردی که بده دینارم ازآن بقعه بدرکردی. این جایگه که رفته ام بیست دینارم میدهند تا جای دیگر روم‌وقبول نمیکنم. امیر ازخنده بیخود گشت و گفت: زنهار تا نروی که به پنجاه راضی شوند.

به تیشه کس نخراشد ز روی خارا گل
چنانکه بانگ درشت تو میخراشد دل»

مزیت‌نطق برنگارش درآهنگ گیراست وبهمین‌سبب لردروزبری سیاستمدار اسکاتلندی (۱۹۲۹-۱۸۴۷ م.) گوید[۱]: «نطقهائی که اثر کهربائی‌داشته‌است همینکه کسوت طبع پوشیده کمتر آن‌اثررا حفظ کرده است.»

پلینی نویسنده و خطیب رومی (۱۱۳-۶۲ م.) گوید: زبان خطابت از زبان کتابت بمراتب مؤثرتراست. درصدا وسیما وحرکات وسکنات ووضع و هیأت سخنگو اثریست که عمیق‌تر ازپرحرارت ترین نوشته‌هاست[۲].

البرت‌هابارد[۳] گفته است برای اینکه آهنگ نرم و ملایم و مطبوعی داشته باشیم باید نرم وملایم ومهربان باشیم. آهنگ آینهٔ احساسات ماست. احساسات هرکس درآهنگ اومنعکس است. اگر خشمگین باشید آهنگ شما خشن است.

۱- Lord Rosebery, Life of Pitt, ch. 13

۲- Pliny the Younger, Epistles, Bk. ii, epis. 3

۳- Elbert Hubbard

اگر بگفتار خود اطمینان دارید ازلحن شما پیداست . اگر هیجان واضطراب برروح شما مستولی باشد آهنگ از حال طبیعی‌خارج میشود. اطفالی که مادران مهربان و نرم زبان دارند مهربان و نرم بار میایند . مدیران مدارس گفته اند معلمانی که زبان خوش‌ولحن نرم‌وملایم ودلپذیری دارندتوجه شاگردان رابخودجلب‌میکنند . بقول نظیری نیشابوری :

درس‌ادیب‌اگر بود زمزمهٔ محبتی جمعه بمکتب‌آورد طفل گریز پای‌را

فردوسی گوید :

درشتی‌زکس‌نشنودنرم‌گوی سخن تا توانی بآزرم گوی

که تندی وتیزی نیاید بکار به نرمی درآید زسوراخ مار

تامسن[1] در ستایش ناطقی‌گوید: قلب به کلمات او گوش فراداده بودودلائل نرم و مؤثر او چنان در ذهن شنونده جای گرفت که شنوندهٔ مسحور پنداشت فکر خود اوست .

نکتهٔ دقیق دیگر اینکه حشر دائم باکسانی که جیغ جیغ میکنند یا بلند یا تند یا کند یا تو دماغی حرف میزنند در انسان مؤثر است. جهاز تنفس ودستگاه تولید ارتعاشات صوت دستگاه بسیار لطیف وحساسی است که باید تحت مراقبت متخصصین قرار گیرد و متخصصین همیشه سفارش میکنند که برای حفظ آن باید راست‌نشست وراست ایستاد ونفس عمیق کشید وراست راه رفت و از دود و مطلق مواد مخدره و مسکرات باید پرهیز نمود .

همان نویسنده‌دربارهٔتندی و کندی بیان میگوید کاررا باید برخودآسان گرفت وآنقدر شمرده حرف زد که مستمعین مطالب را بفهمند. عجله و شتابزدگی نیروی انسان را بیهوده تلف میکند ومطلب هم فهمیده نمیشود .

مؤسسات رادیو و سخن پراکنی جهان همیشه سعی دارند بدانند گویندگان رادیو با چه سرعتی باید سخن‌بگویند. در سال ۱۹۲۸ مسیحی یکی از ایستگاههای رادیوی امریکا میزان را دقیقه‌ای‌یکصد کلمه‌وبنگاه سخن پراکنی‌بریتانیا ۱۲۰ کلمه معین کرده است. فرانکلین روزولت[2] ودیوئی[3] که درسال ۱۹٤٤ نطقهای انتخاباتی

۱- Thomson, To Memory of Lord Tabbot

۲- Franklin D. Roosevelt

۳- Thomas E. Dewey

خود را برای احراز مقام ریاست جمهوری امریکا ایراد میکردند یکی ۱۰۹ کلمه دیگری ۱۲۸ کلمه در هر دقیقه سخن میگفت . پرفسور لاتن [۱] معتقد است ۱۳۵ الی ۱۴۰ کلمه بهتراست. مراجع دیگر ۱۶۵ تا ۱۷۵ کلمه رادر هر دقیقه بیشتر می‌پسندند. برای اینکه مستمعین بخواب نروند باید گاه کند و گاه تند صحبت کرد ولی بمقتضای کلام ومقام، و همیشه جانب اعتدال‌را باید رعایت‌نمود. اگر فی‌المثل نامهٔ معروف پلوتارك [۲] را میخوانند که در مرگ فرزند بزوجه اش نوشته است البته آن نامه را آهسته‌تر ازشرح مسابقات ورزشی بخوانند .

درآمد سخن

نخستین دستوری که آخرین محققین فن خطابه برای درآمد سخن نوشته‌اند آنست که سخنران نباید در آغاز سخن از تواضع به‌تذلل گراید و بجای حسن مطلع وبراعت‌استهلال که شیوهٔ قدماست از ناتوانی و عدم اهلیت‌و حقارت خودسخنی‌بگوید . رسم این‌بود برای دلربائی وجلب عواطف شنوندگان فروتنی و خوش آمد گوئی را بسیارمناسب میدانستند. مثلا میگفتند: گردستهٔ گل نیاید از ما ـ هم هیمهٔ دیگ رابشائیم . این صنعت‌را استدراج نامیده‌اند . این‌روش ازشرائط ادب محسوب میشده وهنوز هم میان ماایرانیان‌مرسوم ومطلوب است . ولی امروزه در کشورهای غربی ناپسنداست وسخنران‌قابل هرگز خود راحقیر نشمرد بلکه بااطمینان وایمان سخن گوید و مستمعین رادربدو کلام ازخود نومید نسازد . ازطرف دیگر کسی که اهل فضل وادب است هرگز به کبر وبلند پروازی روی ننهد و فراموش نکند که چون سیلی مهیب بهول ونهیب درآید از بلندی بسر درنشیب‌اوفتد .

این‌لطیفه نیز ازخلّاق معانیست که بارها خودستائی کرده وارباب ذوق‌و هنر بجان‌ودل خریدارند :

دعوی مکن که برترم از دیگران بعلم — چون کبر کردی ازهمه دونان فروتری
در بارگاه خاطر سعدی خرام اگر — خواهی ز پادشاه سخن داد شاعری
گه گه خیال در سرم آید که این منم — ملک عجم گرفته به تیغ سخنوری
بازم نفس فرو رود از هول اهل فضل — با کف موسوی چه زند سحر سامری
شرم آید از بضاعت بی قیمتم و لیک — در شهر آبگینه فروش است و جوهری

---

۱ - Professor Lawton

۲ - Plutarch

جملهٔ اول باید کوتاه و صریح و گیرنده باشد . پرفسور بُردن استاد کرسی سخنوری در دانشگاه نیویورك [۱] در کتاب خود در بارهٔ سخنوری از نظر شنوندگان چنین مینویسد :

« باید باجملهٔ اول آتش شوق را دردل مستمعین افروخت . درزبان انگلیسی اصطلاحی است که ازقدیم گفته‌اند کاری را که خوب شروع کنید مانند کاریست که نیم آنرا بپایان رسانده‌اید . » اما شرح بی نهایتی که موضوع مطالعات مؤسسهٔ وعظ وتبلیغ اسلامی‌است آغاز وانجامی ندارد . درمثنوی آمده‌است :

اول وآخر نشانش کس نداد	گفت لوکان له البحر مداد
هفت دریا گر شود کلی مدید	نیست مر پایان‌شدن را هیچ امید

بیان مطلب واثبات مُدّعیٰ[۱]

اصل واساس و عمود خطابه اثبات مُدّعیٰ[۱] وپروراندن مطالب واقامهٔ دلائل و حل‌مسائلی است که‌برای‌اقناع یااطلاع وتعلیم‌وتربیت یاترغیب یاتأثیر بیان‌میشود: بعبارت‌دیگر تمام نطق باستثنای عباراتی که درآغاز وپایان میآورند .

سخنرانی در عرف امروز جز صحبت کردن برای جمع معنی دیگری ندارد . شنوندگان دراین‌ایام بحرف کسانی بیشتر گوش میدهند که طبیعی‌حرف‌بزنند وسخنی را دوست دارند که خالی از هر گونه تکلف و عاری از هر گونه تصنع باشد . فرق سخنوری با مکالمات معمولی آنست که مطالب نطق قبلا تهیه و تنظیم شود و هدفی‌دارد . لفاظی‌وعبارت‌پردازی وقدرت‌نمائی درکلام بمعنی‌قدیم وبشیوهٔ کهن امروزه خریدار ندارد . «ساده گفتند کسانی که خبردارشدند ـ این معما ولغز بیخبران ساخته اند . » دموستن قرنها پیش رخت از این جهان بربسته وشیوهٔ او هم امروزه پسندیده نیست . شنوندگان امروز انتظار ندارند سخنران فلسفه‌بافی کند ویااز کلیات سخن‌گوید . منتظرند واضح و روشن با آنها صحبت کند و سخنش مختصر و مفید وصاف و ساده وبی پیرایه باشد . مثلا هُراس شاعرهجانویس روم (۸ - ۶۵ قبل از میلاد) گوید : « هر کس بخواهد در دل شنونده راه یابد از مغلق گوئی باید

Richard C. Borden, Public Speaking as Listeners Like It. — ۱
Harper Borthers, New York and London, 1935.

بگذرد.[1] » نه‌آنکه بقول ولتر فیلسوف فرانسوی (۱۷۷۸ ـ ۱۶۹٤ م.)[2] سخن را فقط برای پنهان کردن فکر بکار برد . هارل[3] نیز از قول تالیران[4] سیاستمدار فرانسوی (۱۸۳۸ - ۱۷۵٤ م.) گفته بود قوهٔ ناطقه را برای پنهان کردن فکر بانسان داده‌اند ولی بعد معلوم شد کلام خود او بوده است نه تالیران . مولوی گوید : عین اظهار سخن اضمار اوست. آیهٔ شریفه: یقولون بافواههم مالیس فی قلوبهم واللّه اعلم بمایکتمون[5] در حق اینگونه اشخاص نازل گردیده است .

افلاطون فیلسوف یونانی (۳٤۷ - ٤۲۷ پیش از میلاد) فضیلت خطیب را در در راستگوئی دانسته است[6] . کارلایل[7] مورخ و نویسندهٔ اسکاتلندی (۱۸۸۱ - ۱۷۹٥ م.) ضمن نطقی که در دانشگاه ادینبورو ایراد کرد پرسید : « آیا هولناک تر از سخندان خوش بیانی که راست نگوید ممکن است چیزی وجود داشته باشد ؟ » جان راسکین[8] مؤلف و مصلح اجتماعی انگلیسی (۱۹۰۰ - ۱۸۱۹ م.) عقیده داشت کسی که دل در راه حقیقت بندد هر گزنباید بترسد که بیانش قانع کننده نباشد. چنانکه سعدی گوید :

بصدق و ارادت میان بسته دار — زطامات و دعوی زبان بسته دار
قدم باید اندر طریقت نه دم — که اصلی ندارد دم بی قدم
بزرگان که نقد صفا داشتند — چنین خرقه زیر قبا داشتند

مولای متقیان فرماید : اصدقوا فی اقوالکم واخلصوا فی اعمالکم .

چند سال پیش در دانشگاه نرث وسترن[9] پرفسور سارت[10] برای تشریح اصول سخنوری تیر و کمان و نشانه‌ای ترسیم کرد . ناطق را بصورت کمان و نطق ویرا بصورت تیر و مستمعین را بصورت هدف نشان داد وساختمان نطق خوب ومؤثر را در تصویر ذیل تقریباً بدین شکل مجسم نمود[11] .

---

۱ - Horace , Ars Poetica, l. 67

۲ - Voltaire , Dialogues . No . xiv , le Chapon et la Poularde

۳ - Harel   ٤ - Talleyrand

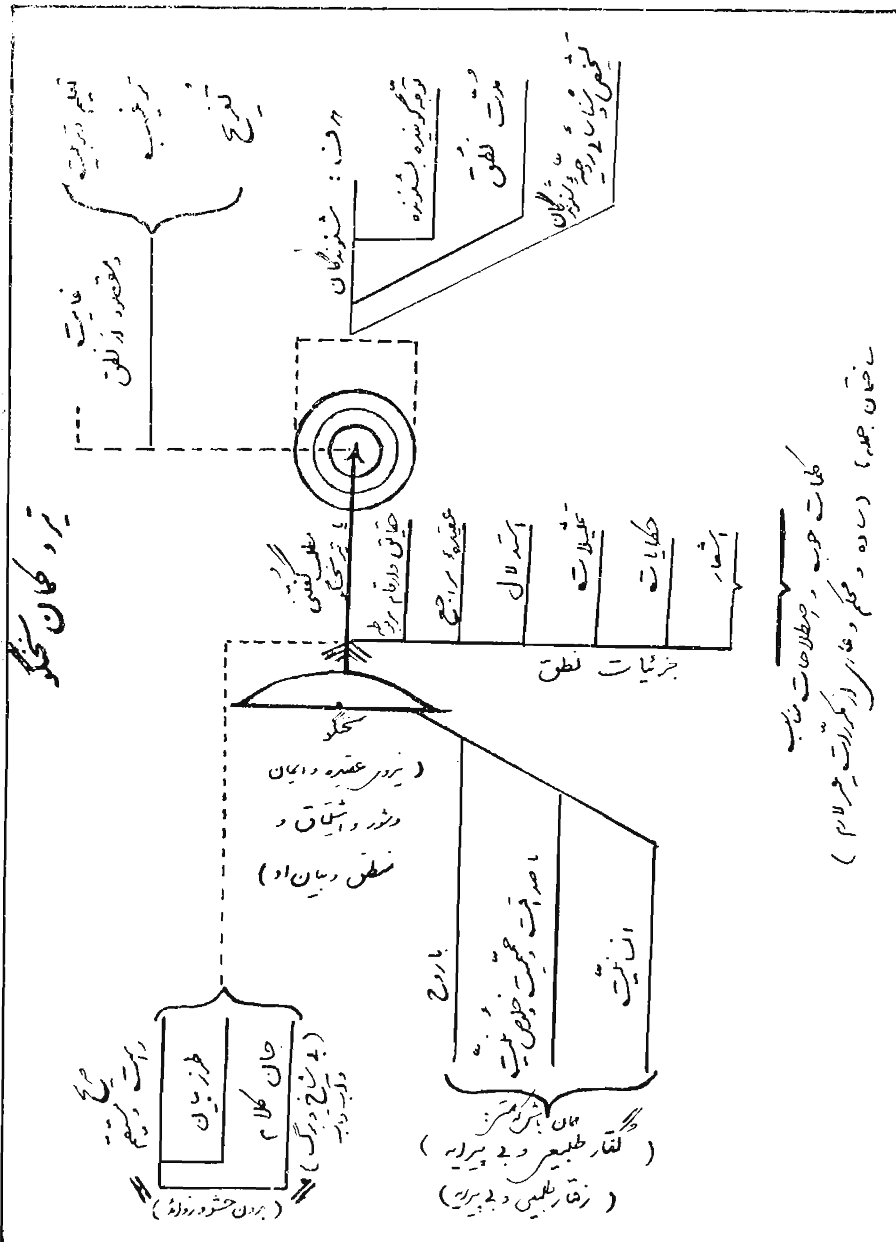
٥ - سوره آل‌عمران آیهٔ ۱٦۱   ٦ - Plato, Apologia of Socrates, Sec. 18

۷ - Carlyle , Address , University of Edinburgh, 1866

۸ - John Ruskin , Stones of Venice, vol . ii , ch . vi , sec. 99

۹ - Northwestern University   ۱۰ - Professor Lew Sarett

۱۱ - رجوع کنید بکتاب دیگر: « شما میتوانید خوب صحبت کنید » Richard C. Reager, You Can Talk Well, Rutgers University Press , 1955.



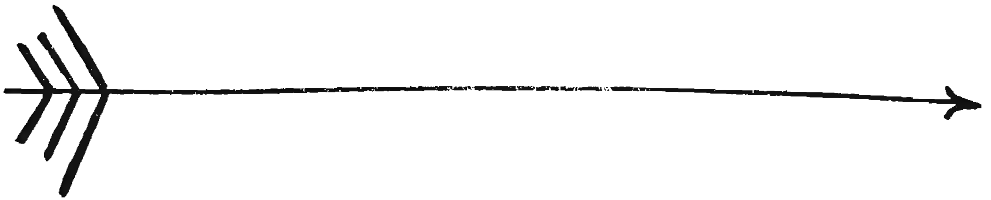
هزار سال پیش فردوسی گفت :

زبان و دلت با خرد راست کن	همیر ان از آن سان که خواهی سخن
کمان دار دل را زبانت چو تیر	تو این داستان من آسان مگیر

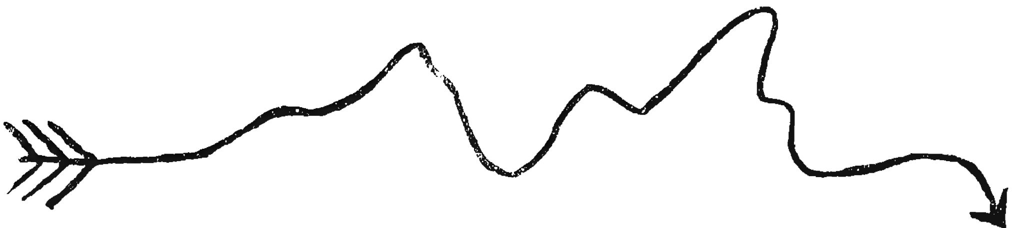
گشاده برت باشد و دست راست — نشانه بنه زآن نشان کت هویست[1]
زبان در سخن گفتن آژیر کن — کمان خرد را سخن تیر کن

این شکل تیریست که مستقیماً بهدف اصابت کند ومرادنطقی باشد که بحواشی نرود و ناطق زیر دست ازمطلب اساسی خودمنحرف نشود. هفتصدسال پیش سعدی گفت:

تأمل کنان در خطـا و صواب — به از ژاژ خایان حـاضر جواب
صداندا ختی تیر و هر صد خطاست — اگر هوشمندی یک اندازو راست



اما خط کج ومعوجی که دراین شکل دیده میشود نطقی است مشحون از حشو وزوائد وتمثیلات نامربوط وحکایات ومطالب خارج از موضوع و تکرار مکررات. اطناب ممل همین است.



بنابراین کلامی برجان نشیند ودرذهن بماند که مختصر ومفیدوخالی ازحشو وزوائد باشد. مثلا این جملهٔ معروف که در مغرب زمین زبانزد خاص وعام است: یکی از سخنوران عصر جدید ضمن صحبت خود دربارهٔ اهل زمانه چنین گفته است: «مردم ازسه گروه خارج نیستند: گروهی گویند: آنچه من دارم ازآن ِ خودم وآنچه شماداريد آنهم ازآن ِ خودم اگر بتوانم بچنگ آورم. گروه دیگر گویند: آنچه من دارم مال خودم و آنچه شما دارید مال خودتان. گروه سوم گویند: آنچه شما دارید مال خودتان وآنچه هم من دارم ازآن ِ شما اگر بدان نیازدارید.» ضمناً درنکوهش کسانی که پیوسته ازخود سخن گویند ودرمقام خودنمائی وخودستائی مجال سخن بدیگران

ندهند ناریس داستان نویس انگلیس[1] (۱۸٤۷ - ۱۹۲۵ م.) مینویسد : « اگر خواهی ازراه گوش دراماں باشی و از گزند طعن وطنز مصون بمانی ازچندچیز چشم بپوش : از کلمات «من» و«ازآنِ من» و « ازکارمن » . بعبارت دیگر پیوسته مگو چه دارم واین منم که چنین کنم واین من بودم که چنان کردم. قطب اقطاب ایران زمین مولانا جلال‌الدین گوید :

هر که بی‌من شد همه‌منها دراوست	بارجمله‌شد چوخودرا نیست‌دوست
خود چه باشد پیش نور مستقر	کرّ و فرّ اختیار بوالبشر
گوشت پاره آلت گویای او	پیه پاره منظر بینای او
مسمع او از دو پارهٔ استخوان	مدرکش دوقطره خون یعنی جنان
کرمکی و از قذر آکنده‌ای	طمطراقی در جهان افکنده‌ای
از منی بودی منی را واگذار	ای ایاز آن پوستین را یاد آر

لابد قصهٔ آن مرد را در مثنوی خوانده‌اید که چون بدرخانهٔ دوست رسید در بکوفت. پرسید کیست؟ گفت‌منم . پاسخ شنید : چون توئی در بروی‌تونگشایم زیرا ازیاران خود کسی‌را نشناسم که‌من‌باشد. باید بسوزی‌تاتوئیِ توازتن برود. آن مرد برفت وسالی رنج سفر کشید وچون پخته وسوخته‌شد بدرخانهٔ دوست بازآمد وباترس وادب حلقه‌بردرزد . بانگ برآورد که کیست ؟ « گفت بر درهم توئی ای دلستان» !
از کلمات دلنشین پیشوایان روحانی مغرب‌زمین نکته‌ای‌نیز درتعلیم وتربیت‌و تهذیب نفس‌ازبانوالن‌وایت[2] (ازرهبران کلیسای‌ادونتیست های‌روزهفتم‌یامنتظرین بازگشت مسیح) بشنوید: «منظورواقعی ازسرزنش لغزشکارهنگامی برآید که لغزشکار بلغزش خویش پی‌برد وبه‌اصلاح‌آن اراده کند. همینکه‌این‌منظورعملی‌شودسرچشمهٔ‌عفووقدرت راباونشان‌دهیدوبکوشیدحس‌عزت‌نفس او محفوظ‌بماند. روح شهامت‌وامیدرادراو بیدار کنید. زیباترین‌ودشوارترین‌وظیفه‌ای که‌تاکنون‌برای‌بشرمعین‌شده‌است همین‌است. این کارمستلزم تدبیرواستعداد وحساسیت‌فوق‌العاده‌وآگاهی‌بطبیعت‌انسان‌وایمان‌وشکیبائی وعلاقمندی بکارومراقبت‌وانتظاراست .» جای‌دیگرهمین‌شخص گوید: «عالی‌ترین هدف

۱ - W . E . Norris , Thirlby Hall , i . 315

۲ - Ellen S. White, Education, Pacific Press Publishing Association Mountain View , California .

تعلیم‌وتربیت‌ایجادمنش استواروپرورش ملکات‌فاضلهٔ‌اخلاقی‌است . آموزش‌وپرورش واقعی منکر ارزش اطلاعات علمی وفضائل ادبی‌نیست . لکن‌بالاتر ازاطلاعات‌قدرت است وبالاتر ازقدرت‌نیکی . بالاترازفضائل علمی فضائل‌اخلاقی ومنش استواراست . نیازی که دنیا بمردم شرافتمند و صاحبان منش، استوار و ملکات فاضلهٔ اخلاقی دارد بمردم دانشمندندارد .»

کوکب فروزان فارس سعدی علیه‌الرحمه گوید :

ننازم بسرمایهٔ فضل خویش	بدر یوزه آورده‌ام دست‌پیش
شنیدم که در روز امید و بیم	بدان‌را به‌نیکان ببخشد کریم

تعلیمات استادان امروز سخنوری تعلیمات عملی است . مثلا پرفسور بردن گوید : اگرضمن صحبت مطلبی‌را فراموش کنید وبرای تفکر مکث نمائید مانند کسی که خواب‌آلود است بکف اطاق یابجای دیگر نگاه نکنید . نگاه خود را از مستمعین برندارید ولواینکه درحال فکر کردن باشید . آنقدر نگاه کنید تا رشتهٔ مطلب بدست آید . بهمه نگاه کنید نه بیک نفر . درآنصورت مستمعین توجه‌نمیکنند که شمادرحال فکر کردن هستید یادنبال مطلبی میگردید که فراموش کرده‌اید .

اگر در جلسه‌ای صحبت میکنید که جلسه را رئیس اداره میکند چند کلمه‌ای خطاب برئیس سخن بگوئید . وقتی جمعیت زیاد است گاه سمت راست گاه سمت چپ کرسی‌خطابه‌بروید وبمستمعین‌ضلع راست‌وچپ هردو توجه‌داشته‌باشید ودرهمهٔ‌احوال بفردفرد مستمعین نگاه کنید نه بسیاهی جمعیت . با چشمان باز و هوشیار باهمهٔ قوی[1] نگاه کنید ویکایک مستمعین‌را درست ببینید نه‌اینکه فقط اززیر چشم همه‌رابگذرانید مانند کسی که نگاه میکند ولی کسی را نمی‌بیند و حواسش پیش خودش یا جای دیگر است .

کسی که بیهدف، در کرسی خطابه درحرکت باشد ومدام‌روی پاشنهٔ‌پابچرخد یا روی تک پا بلند و کوتاه شود و دست خود را بخواهد پنهان کند یا بحال عصبی انگشتان را تکان دهد یا لباس خود را منظم کند باید بداند که هیچیک از مستمعین هیچکدام از این حرکات را نمی‌پسندند . اجمالا حرکت دست و پا وسرو گردن و شانه‌وقتی‌مفید ومؤثر است که تمام‌توجه مستمع بآن‌حرکات جلب‌نشود بلکه‌حرکات

بفهم مطلب کمک کند و بقدری ساده و طبیعی باشد که فقط اثر آن محسوس گردد نه خود حرکات .

پرفسور «بردن» چنین گوید: «اصول سخنرانی را از روی فکر شنونده و تأثیری که سخن درشنونده دارد تنظیم کرده‌اند . قانون اساسی سخنوری را همان نویسنده دراین هفت کلمه خلاصه میکند : «هر نطقی را هدف و ترکیبی باید» و عقیده دارد که شنوندگان طالب شنیدن نطقهائی هستند که ستون فقرات آن نطقها راست و محکم باشد. بعبارت دیگر شنوندگان سخنان سست و بی‌مایه و بیقواره را نمی‌پسندند خاصه اینکه متکلم از شاخه‌ای بشاخه‌ای پرواز کند و مطلب هم عاقبت در هوا بماند و کسی نداند چه میخواست بگوید .

یکی از چیزهائی که این ایام استادان فن‌سخن باهمیت فراوان تذکر میدهند تطبیق نطق باروح شنوندگان است بنحوی که خستگی و ملال نیاورد . مالک‌الرقاب اقلیم سخن سعدی شیرازی نیز در این مقوله اشاراتی نموده و حکایت برمزاج مستمع گفتن را لازم شمرده لکن او نیز مانند دانشمندان امروز دنیا مرادش از مزاجگوئی دروغگوئی نبوده ونظر بخیر وصلاح مستمع داشته ودهان از هم گشودن را تنها در مورد سخنی که عین‌صواب‌است جائزشمرده وراست سخن گفتن را بر دروغی که‌متکلم راازبند رهائی دهد ترجیح داده‌است واجمالا بهترین راه رستگاری همان راهی است که‌او نموده‌است :

گرچه دانی که نشنوندبگوی	هرچه‌دانی زنیکخواهی وپند
زود باشد که خیره سر بینی	بدو پای اوفتاده اندر بند
دست‌بردست میزند که دریغ	نشنیدم حدیث دانشمند

«بلغ ما علیک فان‌لم تقبلوا فما علیک» . پس اگر خلاف این قول رفتار شود مروت نباشد و پریشانگوئی‌است وبقول شیخ اجل عالم بی‌عمل زنبور بی‌عسل است و عام نادان پریشان‌روزگار بر دانشمند ناپرهیزگارشرف‌دارد چه‌نادان به‌نابینائی ازراه افتد وآندگری بادوچشم بینا درچاه . درنکوهش علم بی‌عمل آفتاب جهانتاب آسمان بلاغت‌فرماید: أَوْضَعُ العِلْمِ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسانِ وَ أَرْفَعُهُ مَاظَهَرَ فِي الْجَوارِحِ وَالأَرْكانِ.
اجمالاً مراد ازمطبوع طبع‌مستمع سخن گفتن تبعیت ازامیال شیطانی و اهواء نفسانی

کسی نیست و دلیل دیگر بر صدق مدعی این لؤلؤشاهواراست که اثرطبع گهربار سخنگوی شیراز است :

از من بگوی عالم تفسیر گوی را	گر در عمل نکوشی نادان مفسری
بار درخت علم ندانم بجز عمل	باعلم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
علم آدمیت است وجوانمردی وادب	ورنه ددی بصورت انسان مصوری
ازصدیکی بجای نیاورده شرط علم	وزحب جاه درطلب علم دیگری
مردان بسعی ورنج بجائی رسیده اند	توبی هنر کجارسی ازنفس پروری
عمری که میرود بهمه حال جهد کن	تادر رضای ایزد بیچون بسر بری

روانشناسی جامعه مطلبی است و یاوه سرائی مطلبی دیگر . سخنگوی زبردست فهم واستعداد وادراکات مستمع راهمیشه درنظر گیرد وبفرمودهٔ شیخ بشیرین زبانی ولطف وخوشی پیلی را بموئی کشد و آنجا که ستیز بیند لطافت کند وفراموش ننماید که قزنرم راتیغ تیز هرگزنبرد وبسا کس یک دانگ به تیغ تیز ندهد اما باخوش زبانی جان عزیزرا دریغ ندارد .

باری هرفردی راروحیهٔ خاصی است ولی برخی عوامل شامل حال عموم است ازجمله تازگی داشتن موضوع ، منجزومشخص بودن مطلب ، روح داشتن کلام ، سخنان آشنا گفتن ، روح کنجکاوی را درمستمعین برانگیختن ، اهمیت حیاتی داشتن موضوع از نظر منافع شنوندگان :

«اگرنفع کس در نهاد تو نیست	چنین جوهروسنگ خارا یکیست
غلط گفتم ای یار فرخنده خوی	که نفع است درآهن وسنگ وروی»

دیگر داستانهای خنده دار ونکته های نغز ولطیف چون نمک طعام بکار بردن البته بشرط اینکه مناسب وبجا وطبیعی باشد .

گوشهای شنوای خلق جهان که تقریباً بهزاروپانصد زبان تکلم میکنند[۱] همیشه برای شنیدن سخنان خوبی که خوب بیان شود بازاست .

جمهور استادان سخنوری متفق القولند که هر کس بتواند معانی دلنشین را بلسان شیرین بیان کند هر کجا رود قدر بیند وبرصدر نشیند و بالمآل مقام شامخی را

۱- رجوع کنید به کتاب بادمر دربارهٔ زبان چاپ نیویورک، ۱۹۴۴ صفحه ۹۰ :
The Loom of Language, by Frederick Bodmer, New York, 1944

حائز گردد و دیر یا زود به پیشوائی و رهبری جماعتی بر گزیده شود. حکایت فقیه کهن جامه‌ای که در ایوان قاضی بصف برنشست از حکایات عبرت انگیز بوستان است که باید همه بخوانند خاصةً اهل منبر و محراب. در اینجا فقط بیتی چند نقل میکنم:

فقیهی کهن جامه ای تنگدست — در ایوان قاضی بصف برنشست

نگه کرد قاضی در او تیز تیز — معرف گرفت آستینش که خیز

ندانی که بر تر مقام تو نیست — فروتر نشین یا برو یا بایست

چو آتش بر آورد بیچاره دود — فروتر نشست از مقامی که بود

فقیهان طریق جدل ساختند — لم و لا نسلم در انداختند

فتادند در عقده‌ای پیچ پیچ — که در حل آن ره نبردند هیچ

کهن جامه در صف آخر ترین — بغرش در آمد چو شیر عرین

بگفت ای صنادید شرع رسول — بابلاغ تنزیل و فقه و اصول

دلایل قوی باید و معنوی — نه رگهای گردن بحجت قوی

سمند سخن تا بجائی براند — که قاضی چو خر در وحل بازماند

برون آمد از طاق و دستار خویش — باکرام و لطفش فرستاد پیش

که هیهات قدر تو نشناختم — بشکر قدومت نپرداختم

دریغ آمدم با چنین مایه ای — که بینم ترا در چنین پایه ای

معرف بدلداری آمد برش — که دستار قاضی نهد بر سرش

بدست و زبان منع کردش که دور — منه بر سرم پای بند غرور

چو مولام خوانند و صدر کبیر — نمایند مردم بچشمم حقیر

خرد باید اندر سر مرد و مغز — نباید مرا چون تو دستار نغز

کس از سر بزرگی نباشد بچیز — کدو سر بزرگ است و بیمغز نیز

وز آنجا جوان روی همت بتافت — برون رفت و بازش نشان کس نیافت

غریو از بزرگان مجلس بخاست — که گوئی چنین شوخ چشم از کجاست

نقیب از پیش رفت و هرسو دوید — که مردی بدین نعت و صورت که دید؟

یکی گفت از این نوع شیرین نفس — در این شهر سعدی شناسیم و بس

خلاصه خوب حرف زدن کافی نیست، حرفهای خوب زدن هم بتنهائی کافی

نیست. سخنران توانا کسی را گویند که هردو صفت دراوجمع باشد یعنی هم خوب حرف بزند و هم حرفهایش خوب باشد. مولای متقیان فرماید :

تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِه[۱]. در مثنوی آمده است :

آدمی مخفی است در زیر زبان	این زبان پرده است بر درگاه جان
چونکه بادی پرده را درهم کشید	سرّ صحن خانه برما شد پدید
کاندرآن خانه گهر یا گندم است	گنج زریا جمله مارو کژدم است
بی تأمل او سخن گفتی چنان	کز پس پانصد تأمل دیگران
گفتی اندر باطنش دریاستی	جمله دریا گوهر گویاستی

خاموش گویا

نکتهٔ دیگر اینکه سخنران جراید ومجلات را همه روزه باید مرتباً بخواندتااز روحیهٔ جامعه واوضاع واحوال مردم و وقایع وجریانات روزآگاه شود و الا سخنش مطلقا بی‌اثر خواهد بود. عادت پسندیدهٔ دیگری که سخنران باید داشته باشد انس بکتاب است .

کتاب ار هست کمتر خور غم دوست

که از هر دوستی غم خوار تر اوست

سخنران باید کتاب بخواند. اگر لای کتاب را هرگز باز نمیکند بهتراست سخنرانی هم نکند. آنانکه راه کتابخانه را ندانند شایستهٔ کرسی خطابه نباشند .

آشنائی کامل بیکی اززبانهای مهم دنیای غرب ازضروریات حتمیه‌است بخصوص برای کسی که بخواهد معارف اسلامی را دردنیای امروز ترویج کند. هر مطلبی را که میخواند وروزی میخواهد مورد استفاده قرار دهد وبه‌آن استناد جوید در دفتر یادداشت وبر گه دانی با نظم و ترتیب وبا ذکرمآخذ ضبط کند و هنگام نقل آن مطلب حق گوینده را ادا نماید وروزی یکی دوساعت باین کار بپردازد .

البته کتاب تکوینی عالم را کاتبی است و همه عالم کتاب حق تعالی است وبگفتهٔ پیرجهاندیدهٔ شیراز :

---

۱ ـ نهج البلاغة، چاپ فیض الاسلام ، تهران ۱۳۲۸ شمسی، صفحهٔ ۱۲۶۲.

برگ درختان سبز درنظر هوشیار | هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

یا بقول ناصر خسرو :

بنگر که چه گویدت همی گنبد گردون | گفتار جهان را بره چشمت بنیوش
گویندهٔ خاموش بجز نامه نباشد | بشنو سخن خوب ز گویندهٔ خاموش
از حجت اگر گنگ نخواهی که بمانی | در پیش خداوند سوی حجت کن گوش

پس باید چشم دل باز کرد و دیدنیها را دید کما اینکه دل ذره را دیگران به نیروی همت بلند شکافتندو آفتابی را درمیان دیدند. هفتصد سال پیش عارف روشن بین ایران زمین گفته بود :

هر که راباشد زسینه فتح باب | او ز هر ذره ببیند آفتاب
آفتابی در یکی ذره نهان | ناگهان آن ذره بگشاید دهان
ذره ذره گردد افلاك و زمین | پیش آن خورشید جست او از کمین

لکن سخن ما اکنون دربارهٔ کتاب بمفهوم متعارفی کلمه است نه کتاب تکوینی پروردگار آسمان و زمین یا کتاب تدوینی حکیم سخن درزبان آفرین. متفکران جهان هریک بفراخور فهم خویش دربارهٔ آثار علمی وادبی فکر بشر سخنانی دارند. مثلاً سیسرون[۱] خطیب وسیاستمدار نامدار روم قدیم (۴۳ - ۱۰۶ پیش ازمیلاد) گوید اطاقی که کتاب در آن نباشددرحکم جسمی بیروح است. فرنسیس بیکن[۲] فیلسوف و سیاستمدار ونویسندهٔ انگلیسی(۱۶۲۶ـ۱۵۶۱م.) کتاب را درحکم کشتی بحر پیمائی دانسته است که ازدریاهای بزرگ زمان بگذرد. جای دیگر گوید: بعضی کتابها را باید چشید. برخی را باید بلعید ومعدودی را باید جوید و هضم کرد. یعنی کتبی که «چشیدنی» است فقط قسمتی از آن قابل خواندن است و آنچه «بلعیدنی» است باید بسرعت ازنظر گذراند نه بدیدهٔ کنجکاوی ودقت وآن عدهٔ معدودی را که «جویدنی» و «هضم کردنی» است باید بدقت کامل از آغاز تا انجام مطالعه کرد. حتی بسیاری از کتبی که دارای اهمیت کمتریست قرائت آنرا میتوان بدیگری واگذار نمود و یادداشتهای لازم را

---

۱ ـ Cicero, Pleasures of Life

۲ ـ Francis Bacon, Advancement of Learning
کتاب اول پیشرفت دانش

ازخواننده خواست . لرد چستر فیلد[1] گوید: بهترین کتاب بهترین همنشین است.

جای دیگر مینویسد[2] کتابهای خوب را بخرید و بخوانید. بهترین کتابها متداول ترین کتابهاست و آخرین چاپ همیشه بهتر است. البته مرادش کتابهای عشقی وجنائی نبوده است که مانند ورق زر میبرند. اگرهنوز خزف بازار لعل را میشکنند و هر کتابی بیشتر خلاف اخلاق ومنافی عفت باشد خریدارش بیشتر است نومید نباید بود وبقول افصح فصحای ایران :

سنگ بدگوهر اگر کاسهٔ زرین شکنند قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود وگوهر اگر درخلاب افتد همچنان نفیس است وغبار اگر برفلک رود همچنان خسیس.

کارلایل[3] نویسنده ومورخ معروف اسکاتلند (۱۸۸۱ - ۱۷۹۵ مسیحی) برای کادموس[4] یا فینیقی ها یاهر کس کتاب را اختراع کرده است طلب آمرزش نموده است. کارلایل کتاب را بزرگترین وشگفت انگیزترین وشایسته ترین کاری دانسته است که بشرانجام داده زیرا معتقد است هرچه دراندیشهٔ بشرراه یافته یا جامهٔ عمل پوشیده یا بدست بشر رسیده وبعبارت دیگر بشر هرچه بوده است در صحایف کتاب بصورت سحرآمیزی بجا مانده است[5]. فردوسی گفته است :

زنیکو سخن به چه اندرجهان	براو آفرین از کهان و مهان
جهان یادگاراست وما رفتنی	بمردم نماند جز از گفتنی
سخن ماند اندرجهان یادگار	سخن بهتر ازگوهر شاهوار
زخورشیدوازآب وازبادوخاک	نگردد تبه نام وگفتار پاک
سخن چون برابر شود باخرد	زگفتار گوینده رامش برد
سخن ماند از توهمی یادگار	سخن را چنین خوارمایه مدار

امرسن[6] فیلسوف معروف امریکائی (۱۸۸۲ - ۱۸۰۳ م.) گوید در عالیترین

---

۱ - Lord Chesterfield, Letters to Lord Huntingdon
نامه‌های لرد چستر فیلد به لرد هانتینگدن

۲ - Lord Chesterfield, Letters, 19 March, 1950.

۳ - Thomas Carlyle, Early Letters : To Mitchell

٤ - Cadmus

٥ - Heroes and Hero Worship
کتاب قهرمانان و پرستش آنان تألیف کارلایل

٦ - Emerson, Ralph Waldo, Letters and Social Aims, Quotation and Originality.

مدنیت ها هنوزعالیترین مایهٔ لذت وحظ روحانی کتاب است. کسی که یکبار از لذت کتاب بهره مند وآگاه شود سرمایهٔ بزرگی دربرابر مصائب ونوائب روزگار بدست آورد. وودبری[1] نویسنده و نقاد امریکائی مینویسد: همچنانکه شهرهای مقدس نشانهٔ نژاد و قومیت اقوام و وثیقهٔ وحدت و اتفاق قبایل صحراگرد است کتابهای بزرگ نیز برای کسانی که روحاً متحیر و سرگردان باشند بمنزلهٔ کعبهٔ فکر انسان است.

ثیودورپارکر[2] دانشمند روحانی امریکائی (۱۸۶۰-۱۸۱۰ مسیحی) مفیدترین کتاب را کتابی دانسته است که بیشتر انسان را بفکر فرو برد. اما صائب تبریزی گفته است:

چه‌سودازآنکه کتب‌خانهٔ‌جهان ازتست زعلم هرچه عمل‌میکنی همان ازتست

ایمی لاول[3] (۱۹۲۵ ـ ۱۸۸۴ م.) شاعرهٔامریکائی خواهر رئیس‌فقیددانشگاه هاروارد گوید: کتاب یعنی زندگانی و قلب و مغز ادوار گذشته. علت اینکه چرا مردم بدین جهان آمده اند ودراین جهان زیسته و بکار وکوشش پرداخته و آنگاه بدیاردیگررهسپار شده اند همه در کتاب است. گوهر زندگانی بشر یاخلاصهٔ هستی انسان کتاب است.

استاد نامی نورالدین عبدالرحمن جامی(۸۹۸-۸۱۷ هجری قمری) در ستایش کتاب دردفتراول سلسلةالذهب گوید:

شو انیس کتابهای نفیس انها فی الزمان خیر جلیس
مصحفی جوی روشن وخوانا راست چون طبع مردم دانا
در حدیث صحیح مصطفوی ناشی از خلق و سیرت نبوی
نسخه‌ای چون بخاری‌ومسلم که ز سقم علل بود سالم
در تفاسیر آنچه مشهور است که زتحریف مبتدع دوراست
وزاصول وفروع شرع هدی آنچه الیق نماید و اولی

۱- G. E. Woodberry, Torch, p. 179
۲- Theodore Parker, World of Matter and World of Man
۳- Amy Lowell, The Boston Athenaeum

وزفنون ادب چه نحو و چه صرف — آنچه باید در آن علوم شگرف
وزرسالات اهل کشف وشهود — و زمقالات اهل ذوق ووجود
آنچه باشد بعقل وفهم غریب — که شود منکشف بفکر لبیب
و ز دواوین شاعران فصیح — وز مقولات ناظمان ملیح
چون ترا جمع گردد این اسباب — روی دل زاختلاط خلق بتاب

روی از اختلاط خلق برتافتن و درجامهٔ تقوی و خرقهٔ پرهیز بمطالعه و تفکر پرداختن هنگامی بکار آید که علت غائی تهذیب و تزکیهٔ نفس بمنظور خدمت خلق باشد. این حکایت را همه در گلستان خوانده ایم وسزاوار است بهتر بکنه آن توجه کنیم:

صاحبدلی بمدرسه آمد ز خانقاه — بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود — تا اختیار کردی ازآن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدرمیبرد زموج — وین جهد میکند که بگیرد غریق را

پس بطریق اولی دربرابر امواج خروشان حوادث وظلمات گمراهی بادلق ریائی و گرزوافور کشور کهن سال ایران را دراین چهار راه پرشر وشور کاری از پیش نرود وجز به نیروی ایمان واقعی و یکدلی و یکزبانی وعلم وعمل از گرداب مهالک رهائی نتوان یافت. کتاب خوب تنها یکی ازوسائل این جهاد مقدس است.

« بود بی مزد و منت اوستادی — زدانش بخشدت هردم گشادی »
« درونش همچو غنچه ازورق پر — بقیمت هرورق زان یک طبق در»
« ندیمی مغزداری پوست پوشی — بسر کار گویای خموشی[1] »

آفات سخنوری

از بزرگترین آفات سخنوری پراکنده گوئی وپرچانگی است و بفرمودهٔ مولی الموالی **الکلام کالدواء قلیله نافع و کثیره قاتل**. یگانه راه جلوگیری ازآفت پرگوئی فکرومطالعهٔ بسیار وصرف وقت است. سخنگوی دانارنج بسیار برد تا کمترو گزیده تر گوید ودوصد گفته را چون نیم کردار نداند. انوری گوید:

ایزد داند که جان مسکین را — تا چند عنا و رنج فرمایم

---

۱ - نورالدین عبدالرحمن جامی، مثنوی یوسف وزلیخا

صد بار بعقده در شوم تا من	از عهدهٔ یک سخن برون آیم

پرفسور ریگر استاد سخنرانی در کتاب خود[۱] چنین مینویسد :

یکی از دانشجویان علوم الهی روزی بدکتر بیچر[۲] امریکائی (ازوعاظ نصرانی) (۱۸۱۳-۱۸۸۷ م.) گفت : من تصمیم دارم وارد خدمت کلیسا شوم اما اینکه وعظ را درچه مدت میتوان تهیه نمود بیخبرم . ازبیانات شما امروزلذت فراوان بردم آیا بمن توانید گفت چه مقدار وقت برای تهیهٔ آن صرف کرده اید؟واعظ پاسخ داد : « ای جوان وعظی را که بامداد شنیدی از روزی که دیده بدین جهان گشودم تا امروز به تهیهٔ آن مشغول بودم».

ماحصل کلام اینکه نطقی کوتاه و دلنشین را عمری تفکر و تمرین بایدو الاعرض خود بردن وزحمت دیگران داشتن است. سعدی گوید :

سراسیمه گوید سخن پر گزاف	چو طنبور بی مغز بسیار لاف
اگر هست مرد از سخن بهره ور	هنرخود بگوید نه صاحب هنر
اگر مشک خالص نداری مگوی	ورت هست خود فاش گردد ببوی
بسو گند گفتن که زر مغربی است	چه حاجت محك خود بگوید که چیست

هراس[۳] شاعر هجا نویس روم(۸-٦۵ پیش از میلاد) گوید دربارهٔ آنچه میگوئی نیک بیاندیش. سنت امبروز[٤] دانشمند روحانی از اهل میلان ایتالیا (۳۹۷-۳٤۰ م.) را عقیده آنست که مرد خردمند پیش از سخن گفتن در بارهٔ سخن خود اندیشه کند آنگاه ببیند باچه کس سخن گویدو درچه مقام و چه هنگام . بقول غزلسرای شیراز هرسخن جائی و هر نکته مکانی دارد . شکسپیر[۵] شاعر شهیر انگلیسی (۱٦۱٦ - ۱۵٦٤ م.) کم گوئی را جوهر عقل دانسته و روانشناسان پر گوئی را به اسهال کلام تعبیر کرده اند . حکیم نظامی گفته است:

کم گوی و گزیده گوی چون در	تا ز اندك تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد	آن خشت بود که پر توان زد

۱ - کتاب «شمانیز میتوانید خوب سخن بگوئید» چاپ امریکا ۱۹۵۵ مسیحی، صفحهٔ ۳۲
Richard C. Reager, You Can Talk Well, Rutgers University Press, New Brunswick, 1955.

۲ - Henry Ward Beecher

۳ - Horace, Bk. i, epis. 18. 1. 68

٤ - St. Ambrose, De Officiis Ministror um. Bk. i, Ch. 10, sec. 35.

۵ - Shakespeare

جرج الیوت[۱] داستان نویس انگلیسی (۱۸۸۰-۱۸۱۹ مسیحی) گوید خوشا بحال کسی که چون مطلبی ندارد دم نزند و باسخن خود مدرکی برای اثبات این حقیقت بدست ندهد. شهریار ملک فصاحت و بلاغت فرماید: لاَ خَیرَ فی الصَّمْتِ عَنِ الحُکْمِ کَما انَّهُ لاَ خَیْرَ فی القَوْلِ بالجَهْلِ. اَلکَلامُ فی وِثاقِکَ مالَمْ تَتَکَلَّمْ بِهِ فاذا تَکَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فی وِثاقِهِ فاخْزُنْ لِسانَکَ کَما تَخْزُنُ ذَهَبَکَ وَوَرِقَکَ. فَرُبَّ کَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً. لاتَقُلْ مالاتَعْلَمْ بَلْ لاتَقُلْ کُلَّ ماتَعْلَمُ فَاِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ قَدْ فَرَضَ عَلی جَوارِحِکَ کُلِّها فَرائِضَ یَحْتَجُّ بِها عَلَیْکَ یَوْمَ القِیامَةِ. پلوتارک[۲] عالم علم الاخلاق و علم الرجال ونویسندهٔ نامدار یونان (۱۲۰-٤٦ قبل از میلاد مسیح) گفته است: «فضیلت یا فساد همیشه از کارهای بزرگ اشخاص معلوم نمیشود وبسا کسا که اخلاق واقعی خود را با کاری کوچک یا عبارتی کوتاه یا کلمه‌ای که بشوخی ادا کنند بمراتب بهتر و بیشتر از مهمترین جنگهائی که کرده‌اند نشان دهند».

البته کلمات قصار مولای متقیان را با گفتار هیچکس نباید قیاس کرد. چه بسیار کلمات کوتاه تاریخی دیگر که بزرگان عالم ادا کرده وسیر تاریخ را با همان کلمات کوتاه تغییر داده‌اند واز گنجینهٔ خاطره‌ها محو نشود. فرنسیس بیکن فیلسوف وسیاستمدار انگلیس (۱۶۲٦-۱۵٦۱ مسیحی) گوید: سولون از فرزانگان وقانونگذاران آتن (درحدود ٦۳۷-۵۵۹ پیش از میلاد مسیح) مردم را بدریا وخطبا را بباد تشبیه کرده است. زیرا اگر باد نباشد دریا ساکت وآرام است[۳]. والترفاگ[٤] هزار جملهٔ کوتاه تاریخی پیشوایان ادیان وبزرگان عالم علم وادب وسیاست وفرماندهان جنگ را جمع‌آوری کرده ودر کتابی باشرح وبسط کافی منتشر ساخته‌است. البته اینگونه کتب برای اهل خطابه بسیار سودمند باشد زیرا آنچه هرگز از خاطره‌ها محو نشود ودر مزاج مستمع نیز تأثیرات سحرآسائی دارد عبارات سهل وممتنع و مختصر و مفیدیست که بصورت امثال وحکم *سائره درآمده وهزاران سال بماند*[۵]. *مثلا این لئالی شاهوار هزار سال پیش ازقریحهٔ* طیار فردوسی طوسی ظهور نموده وتا امروز از بزرگترین شعارهای سخنوری بوده وقرنهای

---

۱ - George Eliot   ۲ - Plutarch

۳ - Francis Bacon, Apothegms, No. 232

٤ - Walter Fogg, One Thousand Sayings of History

۵ - رجوع کنید بکتاب امثال وحکم دهخدا درچهار جلد چاپ طهران مطبعهٔ مجلس. ۱۳۱۰ هجری شمسی

دیگر نیز خواهد بود :

سخنگوی دانا زبان بر گشاد / زهر گونه دانش همی کرد یاد
دگر گفت روشن روان کسی / که کوتاه گوید بمعنی بسی

کسیرا که مغزش بود پرشتاب / فراوان سخن باشد و دیر یاب
که در انجمن مرد بسیار گوی / بکاهد بگفتار خود آبروی
چو گفتار بیهوده بسیار گشت / سخنگوی در انجمن خوار گشت

شنوندگان بسخنان دراز وملال آور گوش نمیدهند بلکه دشمن بسیار گویانند:
نطقی را که در پنجدقیقه ادا کنند بمراتب دشوارتر از نطقی است که نیمساعت یابیشتر برای آن وقت تعیین شود. برای کم گفتن باید زیت فکرت سوخت تا چراغ بلاغت افروخت . وقت بیشتری باید صرف کرد تا سخن پرمغز و خالی ازحشووزوائد وشاخ وبرگهای خستگی آور باشد . سعدی گوید :

بیندیش و آنگه بر آور نفس / وزان پیش بس کن که گویند بس

در ضروب الامثال بنهام[۱] آمده است کسی که اندیشه نکرده سخن بگوید به تیراندازی ماند که نشانه گیری نکندو تیر اندازد . کارلایل[۲] مورخ ونویسندهٔ اسکاتلندی مینویسد اگر مطلبی نداری دم فروبند . اگرسخنی داری که حق است آنرا بگوی ولی نگران پاداش مباش وتنها حقیقت را درنظر آر . فرنسیس بیکن[۳] فیلسوف وسیاستمدار ونویسندهٔ انگلیسی احتیاط درسخن گفتن را ازفصاحت مهمتر دانسته است. جای دیگر ضمن نامه های دیگر همان نویسنده آمده است:« کسی که دارای فکر بزرگ وبارور است بجای اینکه بکوشد چه بگوید باید بیاندیشد که چه نگوید زیرا در زمینهای حاصل خیز علفهای هرزرا همواره وجین باید کرد[٤] .» البرت هابارد[٥] نویسندهٔ امریکائی (۱۸۵٦-۱۹۱۵ مسیحی) مینویسد : « در بارهٔ آنچه میخواهی بگوئی دو بار اندیشه کن و آنگاه بخودت بگو .» این اندرز حکیمانه را هم ازسعدی بشنوید : « اندیشه

۱ – W. G. Benham, Proverbs
۲ – Carlyle, Essays, Biography
۳ – Francis Bacon, Essays: of Discourse
٤ – Letter to Coke
٥ – Elbert Hubbard, The Philistine, Cover No. 4.

کردن که چه گویم بهاز پشیمانی خوردن که چه گفتم:» **آفت الکلام الاطالة وخیر الکلام ماقل و دل ولم یمل** و گرنه وقت شنوندگان بیهوده تلف گردد و نتیجه‌ای جز دشمنی عاید پرگویان نشود . مولوی گوید :

صوفیان بر صوفیی شنعت زدند	پیش شیخ خانقاهی آمدند
شیخ را گفتند داد جان ما	تواز این صوفی بخواه ای پیشوا
درسخن بسیار گو همچون جرس	درخورش افزون خورداز بیست کس

تمثیلات وحکایات

وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون[1]

درتعریف مثل المبرد ابوالعباس محمد بن یزیدبن عبدالاکبر الثمالی الازدی ازپیشوایان علوم ادبیه وعربیه بغدادی المسکن والمدفن بصری الولاده (۲۸۶-۲۱۰ هجری قمری) مؤلف الکامل واعراب القرآن وطبقات النحاة البصریین و چهل وسه کتاب دیگر که ابن الندیم باونسبت داده است چنین گوید: «المثل مأخوذ من المثال وهو قول سائر یشبه به حال الثانی بالاول والاصل فیه التشبیه .»

مثل را درعلم معانی وبیان فواید بسیار است . از ابو محمد عبدالله بن المقفع (متوفی بسال۱۴۳ هجری) مترجم کلیله ودمنه والادب الصغیروالادب الکبیر روایت است که گفت: اذا جعل الکلام مثلا کان اوضح للمنطق وآنق للسمع واوسع لشعوب الحدیث[2] .

قصص وحکایات را نیز همین فواید است . خداوند فرماید :

نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذاالقرآن وان کنت من قبله لمن الغافلین[3] . باز درهمان سوره فرموده است : لقدکان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثاً یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل کل شیء وهدی ورحمة لقوم یؤمنون[4] .

---

۱ ـ سورة الحشر ۲۱/۵۹

۲ ـ تفصیل این اجمال وشقوق و انواع مختلف مثل را در کتاب امثال قرآن تألیف آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه تهران ، چاپ تهران ۱۳۳۳ ، بخوانید.

۳ ـ سورة یوسف ۱۲ آیهٔ ۳

٤ ـ سورة یوسف ۱۱۱/۱۲

اصولا شنوندگان طالب شنیدن قصه هستند . مخصوصاً اگر مربوط باشخاص معروف باشد . اینگونه حکایات برای سخنوری بسیار مفیداست وباید بدقت‌انتخاب و جمع آوری شود . پرفسور بردن استاد کرسی سخنوری دانشگاه نیویورک درچاپ بیست‌وسوم کتاب خود دربارهٔ سخنوری ازنظر شنوندگان[1] مینویسد:

ادیسن و پرندهٔ مهاجر

« یکی از وعاظ نصرانی مردم را به محبت و مهربانی نسبت بیکدیگر دعوت میکرد. ضمن وعظ قصه ای در بارهٔ ادیسن[2] مخترع بزرگ امریکا (۱۸٤۷-۱۹۳۱ مسیحی) نقل کرد که خلاصه‌اش این است: یکی از روزهای‌پائیزادیسن دراطراف محل آزمایشگاه خود قدم میزد ودربارهٔ یکی‌ازمشکلات علمی خود بفکر فرورفته بود. ناگهان‌پرندهٔ کوچکی را کنار درختی افتاده دید . بفراست دریافت که پرندهٔ ناتوان‌ازدسته‌های پرندگان مهاجری که بسوی نواحی‌جنوبی درآن فصل پرواز میکنند بازمانده‌است. رشتهٔ افکارعمیق‌خودرا رها کرد. پرنده‌رابرداشت‌وبه توجه وپرستاری‌آن پرداخت. دیری‌نگذشت پرنده جان گرفت وبرای‌پرواز آماده شد.لکن‌نجات دهندهٔ وی‌اطمینان نداشت که پرندهٔ ناتوان ازعهدهٔ چنین سفرطولانی برآید. جعبهٔ کوچکی بالوازم سفر برای اوتعبیه کردوروی آن‌نوشت:امریکای‌جنوبی. سپس پرنده‌را درجعبه جای داد وبیکی ازشرکتهای حمل ونقل سپرد که درامریکای جنوبی آنرا آزاد کند. درنظر داشته باشید که ادیسن مرد پر کاری بوده ولی نه آن اندازه که وقت برای اینگونه مهربانیها نداشته باشد.»

در تاریخ فتوحات اسلام داستانی ازفتح مصر وتأسیس شهر الفسطاط و وجه تسمیهٔ آن ثبت شده که شنیدنی است.فسطاط درلغت بمعنی خیمه وخرگاه یاسراپرده است. هنگام بسیج خبر رسید که برچادر فرمانده لشکر فاخته‌ای یا کبوتری آشیانه نهاده وتخم گذاشته وجوجه هایش سرازتخم‌برون‌آورده اند ولی قوهٔ پروازندارند. فرمانده امردادآن سراپرده بحال‌خود باقی باشد ولشکر کوچ کند وچندتن‌ازسپاهیان

۱ــ Richard C. Borden, Public Speaking as Listeners Like It. Harper & Brothers, New York and London, 1935.

۲ــ Thomas Alva Edison

درآنجا بپاسداری بمانند تاجوجه ها بال درآورند وپرواز کنند. سال دیگر لشکر باز گشت وشهری بیادسراپردهٔ فرمانده بنام‌فسطاط درآنجا بنا نهادند. آوازهٔ این کارنیک همه جا پیچید و مردم ناتوان ودرمانده درهمه کشورها چنان طرفدار اسلام شدند که خودشان لشکریان اسلام را ببلاد خود دعوت میکردند[1] .

داستان شبلی را نیز در بوستان سعدی لابد خوانده اید که از حانوت گندم فروش گندم خرید وبدوش خود بده برد. چون بخانه رسید موری رادید که ازانبان گندم بیرون آمده وسراسیمه بهرسو میدود. آن شب شبلی نیارمید تا موررا به‌منزل ومأوای خود بازگردانید .

مروت نباشد که این موریش	پراکنده گردانم ازجای خویش
درون پراکندگان جمع دار	که جمعیتت باشد از روزگار
میازارموری که دانه کش‌است	که‌جان‌داردوجان‌شیرین‌خوشست
سیاه اندرون باشد و سنگدل	که خواهد که‌موری‌شودتنگدل
مزن بر سر ناتوان دست زور	که روزی درافتی‌بپایش چومور
درون فروماندگان شاد کن	ز روز فرو ماندگی یاد کن

اگر قصه ها ازحوادث ووقایع‌تاریخی باشد بمراتب مؤثرتراست وجنبهٔ‌اقناعی آن نیز بمراتب بیشتر ازداستهای دیگری خواهد بود که جزء وقایع تاریخ ضبط نگردیده‌است. مثلا یکی ازشیمی دانهای‌امریکا موسوم به‌آرثورلیتل[2] (۱۹۳۵-۱۸۶۳ مسیحی) ضمن نطق‌خود درموضوع لزوم‌تحمل و گذشت نسبت به عقاید وافکارنوین واینکه‌آداب وسنن قدیمه نبایدمانع‌مطالعه ودقت درآراء جدیده‌بشود اشاره‌بسر گذشت لاووازیه مخترع معروف فرانسوی[3] (۱۷۹۴-۱۷۴۳م.) نموده و گفت : اگربگذارید عقایدشماجامد شوداز‌پیشرفت خودتان‌جلیر گوی کرده‌اید. ازآن بدتر جلوپیشرفت دنیا راگرفته اید. عکسی بر دیوار اطاق‌من آویزان است وزیرعکس‌این کلمات نوشته شده‌است:«دستگیر شدن‌لاووازیه». لاووازیه شیمی‌دان‌معروف‌ویکی‌ازبزرگترین

محکومیت لاووازیه

جلوگیری

---

۱ — رجوع کنید به کتاب قبلهٔ اسلام ، کعبه یا مسجد الحرام تألیف آیة‌الله جلیل آقای حاج میرزا خلیل مجتهدکمره‌ای‌صفحهٔ ۶ . ٤ ،طهران،فروردین ۱۳۳۶ هجری شمسی.

۲ — Arthur D. Little

۳ — Antoine L. Lavoisier

رجال علم است که از فرانسه برخاسته است. این دانشمند نخستین کسی است که احتراق را بکیفیتی که امروز مورد قبول همهٔ ماست شرح داده است. هنگام انقلاب فرانسه او را سرحلقهٔ شیادان خواندند و باتهام شیادی علیه او اعلام جرم کردند. در این عکس مأموری با کلاهی سرخ وقیافه ای متکبر مشغول قرائت لایحهٔ اعلام جرم است و دانشمند باسکوت ووقار خاص خود گوش فراداده و گروه انبوه مردم پشت سر مأمور ایستاده ومانند کسانی که به پیروزی بزرگی نائل شده‌اند شادمانی میکنند. سرانجام این دادرسی به محکومیت لاووازیه منتهی گردید و دادگاه رأی میدهد که جمهوری فرانسه نیازی به شیمی دانها ندارد ولاووازیه محکوم باعدام است.»

مارکوپولو و کشف زغال سنگ

مارکوپولو[1] جهانگرد شهیر ایتالیائی (۱۳۲۴- ۱۲۵٤ مسیحی) به آسیا مخصوصاً چین سفر کرد وسیاحت نامهٔ او از همهٔ سیاحت‌نامه های دیگر قرون وسطی معتبر تر است. همینکه بشهر ونیز[2] باز گشت و داستانهای شگفت خودرا ازجمله دربارهٔ کویر های ایران شرح داد هیچکس باورنکرد. بعد معلوم شد قسمت اعظم گفته هایش راست بود. هنگامی که از پول کاغذی و کتاب چاپی و «سنگهای سیاه سوزان» صحبت کرد خندیدند و مقلدی بی‌سروپارا بلباس مسخره وشکل ناهنجاری درآوردند ودر کوی وبرزن براه انداختند که مارکوپولو همین است.

ششصد و پنجاه سال گذشت و عصر ماشین فرا رسید و معلوم شد که تمدن ما بیشتر بسته بزغال سنگ ونفت است وزغال سنگ همان سنگ سیاه و سوزان است که مارکوپولو درسفر خود دیده بود. اجمالا کسانی که درافکار وعقاید خودجمود داشتند جداً ایستادگی ومقاومت کردندولی سرانجام حقیقت معلوم شد وتمدن امروز دنیا درنتیجهٔ استفاده اززغال سنگ بوجودآمد. درزمان ادوارد اول پادشاه انگلستان سوزاندن زغال سنگ درلندن ازجرائم کبیره بشمار میرفت. درسال ۱٦۱۹ مسیحی کمیابی هیزم درانگلستان سبب شد زغال سنگ رابجای زغال چوب بسوزانند. رؤساء صنف آهن ساز شخصی راکه زغال سنگ سوزانده بود بیرون کردند. آن شخص جای دیگری کورهٔ زغال سنگ را دائر نمود. بلوا شد. مردم ریختند کارخانه‌اش را با

Venise (Venice) – ۲ Marco Polo – ۱

خاك یکسان کردند . حتی یکصد و پنجاه سال پیش فروش زغال سنگ در شهر فیلادلفیا ازبلاد امریکا ممنوع بود .

همان استاد مینویسد هرچه بیشتر مثال بیاورید شنوندگان بیشتر بگوش دادن راغب شوند : بعضی را عقیده آنست که احصائیه‌های خشک خسته کننده است . این سخن کاملا صحیح ومتین است . لکن احصائیهٔ خشک رامیتوان روح داد . مثلا درنطقی که نیکلاس باتلر[۱] ضد جنگ ایراد نموده است این آمار را بسبک زنده وجانداری بیان کرده‌است که هرشنونده‌ای باکمال رغبت گوش فرادهد:

آمار زندهٔ جنگ جهانگیردوم

« پولی که همهٔ ممالک درجنگ جهانی برای مقاصد تخریبی بمصرف‌رساندند چهارصد میلیارددولار بود . آیامیدانید اگر این پول رابمصارف‌ساختمانی‌رسانده‌بودیم چه کارهائی صورت میگرفت؟ با این پول میتوانستیم خانه‌ای بمبلغ دو هزاروپانصد دولار دروسط بیست‌هزار مترزمین‌بسازیم وهزار دولار هم اثاث البیت بخریم‌وبهر خانواده‌ای درامریکا و کانادا واسترالیا وایرلند واسکاتلند و ولز وفرانسه وبلژیک وآلمان وروسیه یک چنین خانه‌ای بدهیم . میتوانستیم در همهٔ شهرهای کشور های فوق که دارای بیست هزار جمعیت باشد کتابخانه ای ببهای پنج میلیون دولار و دانشگاهی باده میلیون دولار تأسیس کنیم . ازباقیماندهٔ آن هم میتوانستیم مبلغی را بعنوان سرمایه کنار بگذاریم واز پنج در صد بهرهٔ آن حقوق یک سپاه پرستار ویک سپاه آموزگار را تأمین کنیم و بهریک از آنها (جمعاً ۲۵۰،۰۰۰ تن) ۲۰۰۰ دولار درسال بدهیم» .

تصدیق میفرمائید اینگونه آمار خسته کننده نیست . مثال دیگر دربارهٔ اهمیت راستگوئی و درستی : پرفسور بردن می نویسد : « در روم قدیم سنگ تراشها را رسم چنین بود که گاه رخنه ها و شکافهای مجسمه های مرمر را طوری با موم میگرفتند که خریدار توجه نمیکرد . پس از چند هفته موم خشک میشد ورخنه‌ها نمایان میگردید . سنگ تراشان کاراین نیرنگ‌را بجائی‌رسانیدند که چندی

موم سنگ تراشان روم

[۱] - Nicholas Murray Butler

بعد هر کس مجسمه میخرید شرط میکرد موم نداشته باشد و بزبان لاتین اینشرط را «سینه سرا» (sine cera) میگفتند یعنی بی موم. لفظ «سنسر» و «سینسیر» (sincere) که در زبانهای فرانسه و انگلیسی به اشخاص صمیم وصادق اطلاق میشود از همین کلمهٔ لاتین بمعنی بی‌موم آمده وفرانسویان وانگلیسی زبانان این لفظ را از قیام ضد موم دارند. البته آقایان کاری بسنگ تراشان و پیکر نگاران ندارید. لیکن شکی نیست که کارسخنور جز تراش دادن الفاظ وقراردادن معانی درقالب الفاظ چیزدیگری نیست. این مثال بدان آورده شد که اهل خطابه نیز ازالفاظ زائد و کلمات نا صواب احتراز کنند همانقسمی که سنگ تراش نیز باید از موم گرفتن بپرهیزد زیرا «مومی» که درسخن بکاررودفوراً نمایان گردد ومایهٔ نفرت شنوندگان باشد. مبالغه‌ومجامله ومداهنه واستعمال کلمات مبتذل وپیش پا افتاده‌وتکرار مکررات وآب وتاب وحشو وزوائد همه ازقماش موم سنگ تراش است که باید جداً از آن پرهیز کرد.»

درلزوم‌داستانگوئی وقصه سرائی خاصهٔ وقایع تاریخی جملهٔ‌استادان‌فن متفق القولند. سه‌تن ازدانشمندان امریکا یکی‌لیوسارت[۱] دکتر درادبیات واستاد فن‌ترغیب وسخنوری حرفه‌ای در دانشکدهٔ سخنوری دانشگاه نرث وسترن[۲] و دیگری ویلیام فاستر[۳] دکتر در فلسفه واستاد سابق رشتهٔ استدلال درباودوین کالج[۴] ورئیس کالج دیگر[۵] وسومی مک برنی[۶] دکتر درفلسفه واستادسخنوری ورئیس دانشکدهٔ‌سخنوری دردانشگاه نرث وسترن کتابی متفقاً دراین فن[۷] نوشته‌اند واین‌شرح را دربارهٔ ابراهام لینکن نقل کرده‌اند:

«دراواسط جنگ داخلی امریکا جمعی برای تغییر فرماندهان فشار میآوردند. ابراهام لینکن رئیس جمهوری وقت گفت اسبهای کالسکه را میان رودخانه عوض نمیکنندیا کسی که براسبی سوار است وازرودخانه‌ای میگذرد وسط جریان‌آب بفکرعوض کردن اسب‌نمیافتد. شکایت کردند پیشرفت کار سریع نیست. پاسخ داد: فرض کنید هر یک‌ازشما

بندبازی و کشورداری

۱ - Lew Sarett: Litt. D.
۲ - Northwestern University
۳ - William Trufant Foster, Ph. D.
۴ - Bowdoin
۵ - Reed College
۶ - James H. Mc Burney, Ph. D.
۷ - Speech, A. High School Course, Houghton Mifflin Co., Boston, 1951.

هرچه سرمایه دارد بطلا مبدل کند وبدست بندبازی بدهد که ازروی ریسمانی برفراز آبشارنیاگارا بگذرد. آیاپی‌درپی این ریسمان‌راتکان میدهید وفریادوفغان برمیآورید که سر را خم کن یا کمی تندتر برو! یقین دارم چنین کاری نمیکنید ودرچنین‌موقعی نفس ازقفس سینه‌ای بیرون نیاید و کسی‌ازجای خود تکان نخوردتابندبازازریسمان بگذرد. امروزه حکومت ماحال همان‌بندبازرا دارد وبا بارسنگین مسئولیت میخواهد از روی امواج اقیانوس بگذرد. خزانهٔ مملکت در دست اوست و با نهایت کوشش وجدوجهد وظیفهٔ خود را ایفاء میکند. برای حکومت زحمت تولید نکنید. ساکت وآرام باشید. شمارا صحیح وسالم بساحل نجات خواهد رساند.»

داستانها و حکایاتی که ضمن سخن آورند اگر جالب توجه ودلنشین باشد بال درآورد و همه جا رود وزود میان مردم منتشر شود. از تکرار آن گونه داستانهاباید خودداری کرد تاسخن مبتذل نشود. گاه سخنران قصهٔ خنده‌داری دربارهٔ خود بگوید تابخود او بخندند و حس برتری در شنوندگان ایجاد شود. این تدبیر نیز ازلحاظ روانشناسی‌سودمند است ولی‌حدی‌دارد وباید دانست که: من کثرهزله بطل جده.حتی بعضی خودرا بدیوانگی زده وبیهانهٔ خفت عقل سخنان‌بزرگ گفته وکارهای‌بزرگ انجام داده اند بنحوی که عقلا انگشت حیرت ازفراست آنان بدندان گزیده‌اند. مثلاً قاضی نورالله شوشتری درمجالس‌المؤمنین درحق‌بهلول سرگذشتی رانقل کند که‌اگر هزار بارتکرار شود مبتذل نگردد.

دیوانهٔ دانا

«الشیخ الفاضل الواصل بهلول بن عمر و العاقل روح الله روحه واو وهب بن عمرو است[1] که‌ازعقلای مجانین‌بوده وبیخبران اورا دیوانه میخوانند. مولداو کوفه است ازبنی‌اعمام هارون الرشیدعباسی وتلمیذ خاص حضرت امام همام جعفرالصادق علیه السلام ودرزمرهٔ متقیان عصرخود بوده است. نقل است که هارون بواسطهٔ‌حفظ ملک عقیم همواره دردفع امام واجب التعظیم[2] میکوشید وبهانه‌ها میانگیخت که آن

۱ ـ ابووهیب، بهلول بن عمروالصیرفی (الاعلام خیرالدین الزرکلی)

۲ ـ امام موسی بن جعفر علیه‌السلام را هارون الرشید ببغداد آورد ومدتی محبوس داشت ودرسال چهاردهم‌خلافت‌خویش آن حضرت را بزهر شهید کرد (منتهی‌الامال‌تالیف‌مرحوم حاج شیخ عباس قمی، مجلد دوم صفحهٔ ۱۴۲).

حضرت را بدرجهٔ شهادت برساند و خاطر ازممر اوجمع گرداند تاآنکه درآن ایام امام را متهم بداعیهٔ خروج نمود و از متقیان زمان خود که یکی از آنجمله بهلول بود استفسار اباحهٔ قتل امام معصوم نمود. دیگران فتوی دادند و بهلول بخدمت حضرت امام رفت وازصورت واقعه خبرداد و التماس نمود که اورا درآن باب ارشاد نماید. آن حضرت فرمودند که خودرا گسسته مهار ودیوانه وبی وقار ظاهرمیساز. بهلول بمقتضای اشارهٔ واجب‌الاطاعة عمل کردوخودرا ازتکلیف هارون خلاص نمود. بهلول را با ابوحنیفه کوفی مناظرات بسیار است واورا همیشه ملزم ومالیده میداشته است. آورده اند که روزی بهلول رابردرخانهٔ ابوحنیفه گذر افتاد. استماع نمود که بتلامذهٔ خود میگوید که امام‌جعفرصادق علیه‌السلام سه چیز میگوید که‌من آنرا نمی‌پسندم: اول آنکه میگوید شیطان‌بآتش‌معذب خواهد شد. چون تواند بود که شیطان ازآتش باشد وبه آتش معذب گردد؟ دیگراینکه میگوید خدارا نمیتوان‌دید. چون تواندبود که‌چیزی موجود باشد واورانتوان دید؟ سوم اینکه میگوید فاعل فعل خود شخص است و حال آنکه نصوص بر خلاف آن وارد است. چون این سخن تمام شد بهلول کلوخی اززمین برداشت وحوالهٔ ابوحنیفه کرد وبگریخت. اتفاقاً آن‌کلوخ برپیشانی ابوحنیفه آمد. کوفته وآزرده شد. ابوحنیفه‌باتلامذه ازعقب اودویدند واورابگرفتند. چون ازخویشان خلیفه بود آزاراو نتوانستندنمود. لاجرم اورا بخدمت خلیفه بردند و شکایت کردند. بهلول به ابوحنیفه گفت: از من‌چه ستم رسیده؟ ابو حنیفه گفت: کلوخی برپیشانی من زده ای و سر من درد میکند. بهلول گفت: دردرا بمن بنمای. ابوحنیفه پرسید: درد را چون توان دید؟ بهلول پاسخ داد: پس تو چرا اعتراض برامام جعفر صادق علیه السلام میکردی ومیگفتی چه معنی دارد که‌خدای تعالی موجود باشد واورا نتوان دید؟ دیگر تودر دعوی آزردگی ازکلوخی کاذبی زیراکه آن‌کلوخ خاك بود وتوازخاکی وباید که خاك ازخاك متأثر نشود ومعذب نگردد برقیاس‌اعتراضی که توبرامام‌میکردی که شیطان‌ازآتش‌است وچگونه‌ازآتش معذب‌خواهدشد؟ دیگرتواستبعادقول‌امام مینمودی که اوبنده رافاعل‌فعل‌خود گفته‌و هرگاه‌بنده‌فاعل‌فعل‌خودنباشد‌پس‌چراتومراپیش‌خلیفه‌آورده‌ای‌ودعوی‌قصاص‌میکنی؟ ابوحنیفه چون سخنی معقول دربرابرنتوانست گفت شرمنده گشته‌ازمجلس برخاست.»[1]

۱ ـ مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری، چاپ تهران ۱۳۷٦ هجری قمری، جلددوم، صفحات ١٤و١٥

کلمه‌ای دیگر در خداشناسی :

گفتم توان جمال تو دیدن بعشوه گفت
گر صاف دل چو آینه باشی هر آینه
ذرات کون آینه های جمال اوست
نقشی دگر نمود رخش در هر آینه[۱]

چون سخن بخداشناسی رسید بی مناسبت نیست خلاصه‌ای از شرحی که دکتر الفرد هالک[۲] در کتاب راهنمای سخنوران تألیف پراچنو[۳] ازمشاهیر خطباء امریکا و از فحول مؤلفین فن خطابه دربارهٔ اثبات واجب نوشته است دراینجا ترجمه شود :

«همه میدانیم قانون جاذبه‌ای هست. همه میدانیم اگر قانون جاذبه نبوداین دنیامتلاشی میگشت. بمن بگوئید قانون جاذبه چیست؟ بمن بگوئید چگونه اینهمه کرات ربط خودرا بیکدیگر بدین خوبی حفظ کنند؟ همه میدانیم زمین برمحورخود بیست وچهارساعت یکبار میچرخد وساعتی هزار میل (در حدود دویست وپنجاه فرسنگ) سیر میکند ولی قلیلی بمعنی این قانون شگفت پی میبرند. فرض کنید سرعت سیر زمین بجای سرعتی هزار میل فقط یکصد میل بود. چرا چنین نیست؟ کی سبب شده است که زمین ساعتی هزار میل حرکت کند؟ چرا آنکس سرعت سیر زمین را یکصد میل معین نکرد؟ اگرصرفاً اتفاق سبب شده است وارادهای و خدائی درکار نبوده چرا باید ساعتی هزارمیل حرکت کند نه پانصد میل؟ آیا فرق این دورا میدانید؟ آیا میدانید اگر زمین ساعتی یکصد میل حرکت میکرد روزوشب ده برابر طویل‌تر میشد؟ آیا میدانید درآنصورت ساعات شب یعنی ساعاتی که ازنور خورشید محروميد ده برابرمیشد ودنیا یخ میزد وهرذیحیاتی پیش ازطلوع آفتاب از نعمت زندگانی بی بهره میگشت واگرجنبنده‌ای ازشبهای سیاه ویخبندان جان بدر میبرد در ساعات روز که ده برابر بود ازشدت حرارت آفتاب کباب میشد؟ همین امروزهم در بعضی نقاط دنیا آفتاب نیمروز بحدی سوزان است که ساکنین آن نقاط باخطر مرگ روبرو هستند. فرض کنید ساعات تابش آفتاب درآن نقاط ده برابر بیشتر شود. اگر زمین ساعتی هزار میل بگرد خورشید نمیگشت دنیائی وجود نداشت.

۱ـ ملاعبدالرحمن جامی

۲ـ Dr. Alfred P. Haake

۳ـ The Toastmaster's and Speaker's Handbook by Herbert V. Prochnow, Pocket Books Inc., New York, 1955



همین یخ بستن آب را که امرسادهایست درنظرآورید. یخ ازآب سبکتراست. چه کسی سبب اینکار شده وچه کسی چنین حکمی کردهاست؟ چه فوائدی براین کار مترتب است؟ یخ سببمیشود که حرارتآب زیر یخ بالای نقطهٔ انجماد قرار میگیرد وجاندارانی که درآب هستند زنده میمانند. اگریخ سنگینتر یا هم وزن آب بودفرو میرفت. دریاچه ودریا و اقیانوس یکپارچه منجمد میشد و ذیحیاتی در آب نمیماند. حتی در بهار وتابستان همیخی که درعمقاقیانوسبود درمعرض اشعهٔ خورشید قرار نمیگرفت. نتیجه اینکه اگر یخ سبک تر از آب نبود روی زمین هم جانداری پیدا نمی شد ... بهر یک از مظاهر طبیعت نظر افکنید نظم و ترتیب و تناسبی نظیر آن می بینید.

ادراك وجود واجب تعالی که ما وبعضی دیگر خدا مینامیم و بخدائی قبول داریم وپیروی ازاحکام او را بر خود فرض میدانیم واشتراکیون با حال وحشت از آن رم میکنند از قبول نوامیس طبیعت بکیفیتی که همیشه و همه جا جلوه گر است دشوارتر نمیباشد».

وَ لِلّٰهِ مُلْکُ السَّموات و الارض وَاللهُ علی کل شیءٍ قدیرٌ. اِنَّ فی خَلْقِ السَّموات و الارض وَاختلافِ اللَّیل والنَّهار لآیاتٍ لِاُولیِ الالباب... رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطلاً[۱].

فریدالدین عطار گوید:

چشم بگشا که جلوهٔ دیدار   متجلی است از در و دیوار

هاتف اصفهانی شاعر نامدار دورهٔ افشاریان و زندیان در توحید ترجیع بند معروفی دارد که نام ویرا زنده وجاوید ساخته است. این چند بیت برای یادآوری نقل میشود:

در کلیسا بدلبری ترسا   گفتمای دل بدامتودربند
ای که دارد بتار زنارت   هرسرموی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی   ننگ تثلیث بریکی تا چند
نام حق یگانه چونشاید   کهابوابنوروحقدسنهند

۱ ـ سورهٔ آل عمران ۳/۸-۱۸۶

لب شیرین گشود و با من گفت | وز شکرخند ریخت از لب قند
که گر از سر وحدت آگاهی | تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی | پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار او را | پرنیان خوانی وحریر و پرند
ما در این گفتگو که از یکسو | شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

یار بی پرده از در و دیوار | متجلی است یا اولی الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند | روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی | همه عالم مشارق الانوار
کور وش قائد و عصا طلبی | بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین | جلوهٔ آب صاف در گل و خار
زآب بیرنگ صد هزاران رنگ | لاله و گل نگر در آن گلزار...
هاتف ارباب معرفت که گهی | مست خوانندشان گهی هشیار
از می و بزم وساقی ومطرب | و زمغ و دیر و شاهد و زنار
پی بری گر برازشان دانی | که همین است سرّ آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

توکل واعتماد بنفس

وتوکل علی‌الله و کفی بالله وکیلا[1]

در کیمیای سعادت غزالی[2] آمده است که «توکل حالتی است از احوال دل و آن ثمرهٔ ایمان است بتوحید و کمال لطف آفریدگار ...»

خداوند فرماید : الله لا اله الا هو وعلی‌الله فلیتوکل المؤمنون[3] .ومن یتوکل

---

۱ ـ سورهٔ الاحزاب ۳۳/۳

۲ ـ نیمهٔ دوم کیمیای سعادت چاپ طهران ۱۳۱۹ هجری ، صفحهٔ ۹۲۲ ، رکن چهارم منجیات در پیدا کردن حقیقت توکل

۳ ـ سورهٔ التغابن ۶۴/۱۳

علی‌الله فهو حسبه[1] ...

برای توفیق درهرامری توکل لازم است بخصوص درامر خطیر وعظ و خطابه.

«چون چنین خواهی خدا خواهد چنین   می دهد حق آرزوی متقین »

پرفسور ریگر استاد سخنوری[2] شش دستور برای تقویت حس اعتماد بنفس میدهد.

۱ - از هر فرصتی که برای سخنوری پیش آید استفاده کنید و از سخن گفتن لذت ببرید .

۲ - اززی خود خارج نشوید. همان باشید که هستید واز دیگری تقلید نکنید:

۳ - هرگز بترس اقرار ننمائید. هرگز پوزش نطلبید ونگوئید نمی‌توانم یا اهل نطق نیستم(زیرا اگر مستمعین طالب شنیدن سخن شما نبودند وبشما اعتقاد نداشتند از شما دعوت بنطق نمیکردند) .

٤ - بر نفس خود وبر موضوع صحبت تسلط پیدا کنید. دانائی توانائی است.

٥ - کسی که اراده کند قادر است. اعتماد یکی از حالات روح است. بخود مطمئن باشید. روحاً مصمم شوید. هرچه هستید بوجه احسن همان باشید.

٦ - بخود اعتقاد داشته باشید. اگر بخودتان اعتقاد ندارید هیچکس بشما اعتقاد نخواهد داشت.

هیجده راه برای نترسیدن از کرسی خطابه

ورود بکرسی خطابه تقریباً برای همه درو هلهٔ نخست نگرانی‌آور است. برای رفع نگرانی پرفسور بندر هیجده راه پیشنهاد میکند ومیگوید خطباء قابل وتوانا همه این راه را پیموده اند :

۱ - باید دانست که حتی بهترین سخنگویان واهمه دارند وبسا نمیتوانند بر اضطراب درونی خود چیره شوند، پرفسور لوماس[3] کسانی را که از کرسی خطابه وحشتی نداشته‌اند همچنین آنانکه وحشت داشته‌اند هردودسته را مورد مطالعه قرار داده و گفته است بدترین نطقهارا دستهٔ اول وبهترین نطقهارا دستهٔ دوم ایراد کرده‌اند. علت آنست که چون دستهٔ اول بخود بیش از حد جائز مطمئن هستند برای اصلاح

---

۱ - سورة الطلاق ٦٥/٣

۲ - Richard C. Reager, You Can Talk Well, New Brunswick, Rutgers University Press, 1955.

۳ - Professor Charles W. Lomas

و تکمیل اطلاعات خود همت نمیگمارند .

پس باید درنظر داشت که واهمه از کرسی خطابه برای همه است ومنحصر بهیچکس نیست، همه میترسند حرفشان نگیرد ونتیجه‌ای از نطقشان حاصل نگردد. باید بخود تلقین کنند که همین حالات عصبی که مایهٔ ناراحتی است سبب توفیق خواهد بود واعتنائی بحالات عصبی خود نکنند.

۲ - باندازه‌ای نطق را نزدخود تمرین کنید که ملکه شود .

۳ - نطق را کلمه بکلمه ازبر نکنند. وقتی حفظ کردند همه میفهمند زیرامیان مطلبی که ازحفظ بگوئید ومطلبی که بطورطبیعی بیان شود خیلی فرق است. سخنران توانا صحبت میکند نه نطق، با مستمعین حرف میزند نه‌اینکه نطقی را ازبر بخواند.

٤ - بهترین خطباء طرح نطق خودرا قبلا تهیه میکنند ومقدمه وذوالمقدمه‌ونتیجه را فهرست وار بترتیب منطقی درنظر میگیرند.

٥ - یادداشتهای مختصری دربارهٔ رئوس مطالب روی برگهای کوچک در دست نگاه میدارند وطوری ازآن استفاده میکنند که توی ذهن مستمع نزند .

٦ - صحبت خودرا ابتدا برابرآینهٔ تمام قد تمرین میکنند.

۷ - بعضی صحبت خودرا گاه روی صفحهٔ گرامافون ضبط میکنند بعد خودشان بصفحه گوش میدهند وبه معایب کلام خود پی‌میبرند . اگرخوب باشد نفس راحتی میکشند وبا اطمینان بیشتری بکرسی خطابه نزدیک میشوند .

۸- باحرکات‌دست واشارات سرازحالات عصبی خود استفاده میکنند . اینگونه حرکات چون بجاوبموقع باشدنکات مهم نطق‌آسانتر فهمیده‌شود وترس زائل گردد. باید جلوآینه اشارات وحرکات خودرا ازنظر مستمع مشاهده نمایند.

۹ - برای‌اینکه لغات رادرست تلفظ نمایند با رجوع به قاموس فتحه وضمه و کسره وسکون را بخاطر میسپارند.

۱۰ - یکی از دوستان‌خودرا ته‌تالارمینشانند که هروقت صوتشان نارساشودآن شخص دست خودرا ازته مجلس بلند کندو گوینده متوجه شود .

۱۱- اگرصوت رساست احتیاجی به بلند گونیست، اگرجمعیت‌زیاداست‌وبلندگو لازم گردد باید قبلا بلندگورا امتحان کرد زیرا وررفتن با بلندگومایهٔ آزردگی‌مستمعین است. بهرصورت عیب بلندگوآنست که گوینده رااز تماس بامستمعین بازدارد.

حتی‌الامکان بلندگورا باید کنار گذاشت مگر درمواقع ضروری.

۱۲- هنگامی که رئیس جلسه سخنران را معرفی میکند سخنران باید راحت و آرام وبیحرکت درانتظار تمام شدن‌سخنان معرف بنشیند وبدقت بمستمعین نگاه کند و چون‌ازجای خود برای سخن گفتن برخیزدنخست‌نگاهی برئیس جلسه کند و بی‌شتاب پس ازاظهارامتنان ازرئیس جلسه تازمانی که جلسه ساکت وآرام نشده است‌بی‌آنکه حرفی بزند توی چشم مستمعین نگاه کند وآنقدر نگاه کند تاجلسه آرام شود.

۱۳- القاء بنفس : چند سال پیش استوارت چیس[1] صاحب تألیفاتی چند دربارهٔ علم‌اقتصاد همینکه برای‌سخنرانی بااعضاء انجمن دبیران وآموزگاران مدارس‌روبرو شد دید تاچشم کارمیکند گوشها متوجه‌اوست. وضعی‌عجیب وجمعیتی عجیب بود. خود اونقل‌میکند: « سرهابلند و گردنها کشیده، همه‌درانتظار بودند. سیاهی جمعیت باقق میرسید. راه بر گشت هم درکارنبود. خودرا ضبط کردم. نفسی عمیق کشیدم و بخود یادآورشدم که چنین فرصتی برای‌همه کس دست نمیدهد واین‌پیش‌آمدتازگی دارد. بنابراین بخود گفتم باید ازاین کارلذت برد ولذت بردم!»

۱٤ - باید درموضوع سخن فرو رفت وغوطه ورشد وخود را فراموش کرد. کسی که صد عیب درسخنوری دارد همینکه کاملا بموضوع مسلط شود و از کثرت مطالعه‌خودرافراموش کندممکن‌است‌بتوفیق‌عظیمی‌نائل‌آیدوبر حالات‌عصبی‌مخصوص کرسی خطابه فائق گردد. بسا کسا که درعین کم روئی و کم حرفی‌ازعهدهٔ نطق بر آمده اند. شخص کم‌رو و کم حرف را موضوع سخنوری تحریک کند تا آنجا که از خود بیخودشود. آنوقت‌است که فصاحت وبلاغت حقیقی‌ظاهر گرددوپس ازختم‌سخن مستمعین‌ضمن‌تبریک وتهنیت‌وتعجب باو بگویند که این هنررادروی سراغ نداشتند. سخن وقتی روان وسلیس ودلنشین است که ازجان برآید. بنابراین باید در موضوع سخنوری مستغرق شد وخودرا فراموش کرد.

۱۵ - سخنور توانا چشم از روی مستمعین برندارد. هرلحظه وهر ثانیه توی چشم یکایک حضار نگاه کند. وهرگز بکف اطاق یا سقف یا دیوار یا بیرون پنجره نظر نیافکند.

۱٦ - سخنور توانا میداند که ناراحتی او مایهٔ ناراحتی مستمعین است و اگر

Stuart Chase - ۱

او بر اعصاب خود تسلط نیابد مستمعین نیز تسلط نخواهند یافت و چون همه دچار عارضهٔ عصبی گردند حال او شدت یابد. پس وظیفهٔ هر سخنرانست که از جا در نرود و همیشه آرامش خود را حفظ کند.

۱۷- خود را جزء جمع بداند مثلا همینکه زیاد خود را به لب جایگاه خطابه نزدیک سازد حضار خیال کنند فی الحال خودشان پرت شوند. فراموش نکند که ناراحتی او مایهٔ ناراحتی همه است و ناراحتی همه مزید بر علت. وظیفهٔ سخنران است که ظاهری از هر جهت آرام داشته باشد.

۱۸ - هر کس میتواند سخنور قابلی بشود اما بتدریج. در مجالس خصوصی و محافل عمومی از هر فرصت برای چند کلمه صحبت استفاده کند و در کلاسهای درس سخنوری شرکت نماید و هر زمان دعوتی برای سخن گفتن از طرف مجامع برسد بپذیرد. دیری نپاید که با تسلط کامل سخن گوید و باوج کمال رسد.



این بود مختصری از عقاید پرفسور بندر. تعلیمات استادان سخنوری را میتوانیم در کار و کوشش و کامیابی خلاصه کنیم و پند ملا را در بارهٔ همت بلند همیشه آویزهٔ گوش خود سازیم که فرمود:

باز اگر باشد سپید و بی نظیر   چونکه صیدش موش باشد شد حقیر

خودآزمائی

پرفسور بندر برای خود آزمائی تمرینی بسیار مفید در کتاب خود پیشنهاد کرده است که برای همه قابل استفاده خواهد بود. میگوید بیشتر کسانی که در امریکا بمقامات عالیهٔ اجتماعی میرسند نزد استادان فن مشق سخنوری میکنند و هر کس باید گاه و بیگاه نیروی سخنوری خود را بیازماید. سئوالات ذیل را بخوانید و ماهی یکبار یا بیشتر خود را باهمین سئوالات بیازمائید و بخود نمره بدهید. بد نیست یکی از دوستان نزدیک خود را بکمک بطلبید تا در نمره هائی که بخود می دهید اظهار نظر کند. اشخاص متوسط لااقل ۲۵۰ نمره میآورند. اشخاص قوی البته بیشتر.

اینک سئوالات:

از خود بپرسید	جواب مثبت	جواب منفی	مشکوك
۱ ـ آیا گاه برای من این فکر پیش میاید که سخنم از روی تکلف و تصنع است؟	۰	۱۵	۵
۲ـ آیا هنگام سخن گفتن آب دهان زیاد جمع میشود؟	۰	۱۵	۵
۳ـ آیا هنگام صحبت با دست وسر وصورت حرکات واشارات عجیب وغریب میکنم؟	۰	۱۵	۵
٤ ـ آیا هرگز کسی گفته است لغاتی که بکار میبرم وهمچنین حرکات و اشارات من باسن من مناسب نیست؟	۰	۱۵	۵
۵ ـ آیا مطالب خصوصی را طوری بصوت بلند درمیان جمع بیان می کنم که دیگران بشنوند؟	۰	۱۵	۵
٦ ـ آیا تند حرف میزنم؟	۰	۱۵	۵
۷ ـ آیا درصحبت متکلم وحده هستم و نمیگذارم دیگری حرف بزند؟	۰	۱۵	۵
۸ـ آیا لکنت دارم یا بعض حروف را سر زبان ادامیکنم؟	۰	۱۵	۵
۹ ـ آیاضمن صحبت این عبارات رازیاد تکرارمیکنم: ملتفت شدید؟ توجه فرمودید؟ بنده که عرض کردم! عنایت نفرمودید؟ التفات بفرمائید.	۰	۱۵	۵
۱۰ـ آیا سخن راطول میدهم وچیزقابلی نمیگویم ؟	۰	۱۵	۵
۱۱ ـ آیاضمن صحبت مطالب خارج ازموضوع را زیاد مورد بحث قرار میدهم ؟	۰	۱۵	۵
۱۲ـ آیا مستقیماً بچشم مخاطب خودنگاه میکنم ؟	۱۵	۰	۵
۱۳ ـ آیا عادت دارم از گوینده بخواهم که مطلب خود را تکرار کند ؟	۰	۱۵	۵

ازخود بپرسید	جواب مثبت	جواب منفی	مشکوک
۱۴- آیاعادت دارم ضمن صحبت‌صداهائی بعلامت شک و تردید و تأمل ازخود در آورم مثلا اِ... اِ... یا بین صحبت بگویم چیز ... چیز ... چی‌چیز؟	۰	۱۵	۵
۱۵- آیا عادت دارم حرف دیگران را قطع کنم؟	۰	۱۵	۵
۱۶- آیاهنگامی که غذادردهان‌دارم‌حرف‌میزنم؟	۰	۱۵	۵
۱۷- آیا عادت دارم حس کنجکاوی مستمعین را برانگیزم ومطلب را نگویم؟	۰	۱۵	۵
۱۸- آیا هنگامی که شخص یا اشخاص، با من یا درحضور من صحبت میکنندمنهم وارد مذاکرات میشوم یا نمیشوم؟	۱۵	۰	۵
۱۹- آیا صوت من گرفته یا مانند کسی که جیغ میزند سخن میگویم؟	۰	۱۵	۵
۲۰- آیا تودماغی حرف میزنم؟	۰	۱۵	۵
۲۱- آیا هرگزدرحضور دیگران نجوی میکنم؟	۰	۱۵	۵
۲۲- آیامواظب‌هستم حروف‌آخر کلمات‌رانخورم ومانند حروف اول کلمات‌ادا کنم والفاظ‌آخر هرجمله را مانند الفاظ اول جمله ادا کنم؟	۱۵	۰	۵
۲۳- آیا جائی که میتوان الفاظ ساده بکار برد کلمات مغلق راترجیح میدهم؟	۰	۱۵	۵
۲۴ - آیا باصوت یکنواخت صحبت میکنم؟	۰	۱۵	۵
۲۵ - آیا با فکین بسته زیر لبی وجویده جویده حرف‌میزنم‌بطوریکه فهم‌مطلب‌برای‌مخاطب دشوار است؟	۰	۱۵	۵

از خود بپرسید	جواب مثبت	جواب منفی	مشکوک
۲۶ ـ آیا تلفظ صحیح کلمات‌را هر وقت شک پیدا کردم در کتاب لغت‌نگاه میکنم؟	۱۵	۰	۵
۲۷ـ آیاقواعد صرف‌ونحوو دستورزبان‌را بلاتأمل وبلاتردید بکار میبرم ؟	۱۵	۰	۵
۲۸ ـ آیا بیشتر اوقات مستمعین ازمن‌میخواهند که مطالب خود را تکرار کنم؟	۰	۱۵	۵
۲۹ ـ آیا به لهجهٔ ولایتی حرف میزنم و لهجهٔ من بالهجهٔ دانشمندان این محیط‌خیلی‌تفاوت دارد ؟	۰	۱۵	۵
۳۰ ـ آیا هر وقت صحبت کنم دهانم خشک میشود وصدایم‌میگیرد؟	۰	۱۵	۵
جمع			

☆☆☆

درسئوال۲۷ چون صحبت ازصرف ونحو ودستور زبان است داستان مثنوی در بارهٔ دانشمند نحوی بخاطر میرسد:

آن یکی نحوی به کشتی درنشست — رو بکشتیبان نمودآن خودپرست

گفت هیچ ازنحوخواندی گفت لا — گفت نیم عمر تو شد بر فنا

دلشکسته گشت کشتیبان زتاب — لیک‌آندم گشت‌خاموش از جواب

باد کشتی را بگردابی فکند — گفت کشتیبان بدان نحوی بلند

هیچ دانی تو شنا کردن بگو — گفت نی از من تو سبّاحی مجو

گفت کُل ّ عمرت‌ای‌نحوی‌فناست — زانکه کشتی غرق درگردابهاست

محو میباید نه نحو اینجا بدان — گرتو محوی بی خطردرآب ران

آب دریا مرده را بر سر نهد — ور بود زنده ز دریا کی رهد

چون بمردی تو ز اوصاف بشر — بحر اسرارت نهد بر فرق سر

بیست و چهار راه برای بیداری شنوندگان

پرفسور بندر مینویسد . در سال ۱۹۲۳ مسیحی هنگامی که هنوز در کالج بتحصیل اشتغال داشتم استاد شیمی همان روز اول درس کار عجیبی کرد که همهٔ شاگردان مجذوب شدند . انگشتوانه‌ای ازجیب ساعت خود بیرون آورد وبهمه‌نشان داد . آنگاه بسمت میز آزمایشگاه رفت وشیرآب را توی انگشتوانه باز کرد و چون پرشد بین دوانگشت خود نگاهداشت و این عبارت را که نخستین کلمات او بود ایراد نمود :«آقایان طولی نمیکشد که سرّ نیروی اتمی برما کشف گردد و ازآبی که در این انگشتوانه است نیروی اتمی را استخراج ومهار کنیم و شاید لکوموتیوی را بتوانیم با همان نیروازنیویرك بسوی شیکاگو بحرکت درآوریم .» ازآن‌لحظه ببعد همهٔ شاگردان درچنگ اوبودند . این حرف تأثیرعجیبی درهمه کرد . این استاد با همهٔ استادان فرق داشت . هرگزسردرس اوکسی‌بخواب نرفت . نتیجه‌ای که ازبیان این سرگذشت گرفته میشود آنست که سخنور باید بازیگر قابلی باشد . حرفهای جالب‌توجه بزند وکارهای جالب‌توجه بکند ودرآغاز کارقدرت نمائی داشته‌باشد . ازقدیم گفته‌اند پیکاری راکه‌خوب شروع کنند چنانست که به‌نیمه‌راه پیروزی‌رسیده باشند . سخنوران آزموده و بلندپایه برای اینکه مستمعین خود را بیدار نگاه دارند بیست وچهار دستور میدهند :

۱ ـ ازخارج سخن بگوئید . ازروی نوشته نخوانید . فرق است بین سخنی که ارتجالا گفته شود با سخنی که قبلا بدقت تهیه شده ولی ازخارج بگویند . نطقی را که قرائت کنند بی روح است ورابطهٔ خواننده با شنونده مقطوع . نطقی که خوانده شود درواقع نطق نیست . اگر مطالب دارای جنبهٔ رسمی است وباید عیناً ایرادشود میتوان‌نسخه‌های کافی‌برای توزیع‌تهیه کرد ولی‌بهرصورت‌بایدازخارج صحبت کرد .

۲ ـ عذر خواهی نکنید . طبق جدولی که همین استاد طی سالیان متمادی تهیه کرده ۹۸ درصد عباراتی که بعنوان عذرخواهی در آغاز سخن ایراد شده زائد وغیر لازم بوده است زیرا توجه را بامر ناچیزی جلب میکند که مایهٔ ملال مستمعین است وگاه ازبابت سرماخوردگی عذرخواهی کنند وحال آنکه‌صوت درکمال‌سلامت‌است .

بهرصورت پوزش بعلت سرماخوردگی کمکی بسخنران نمیکند . اگرعذربخواهد که آماده برای سخنوری نبوده و نمیباشد بیشتر ملال آور است . بنا بر این باید دل قوی داشت و با تمام قوی کوشید و از کسی هم پوزش نطلبید . مستمعین چنین کس را تحسین وستایش کنند .

۳ ـ فوراً وارد مطلب شوید . نطقهائی که بیشتر مورد توجه مستمعین واقع شود نطقهائی است که صریح وروشن باشد ، موضوع سخن را برای مستمعین تعریف کنند، سپس دربارهٔ آن بتفصیل لازم صحبت نمایند ودرخاتمه خلاصهٔ مطالب رابیاورند . چند شب قبل نطق شخص خوش محضری را گوش میدادم . در آغازسخن به بیانات ناطق دیگری اشاره کرد . بعد قصه‌ای گفت . آنگاه مقدمهٔ نطق خودراشروع کرد . هیچکدام باهم ارتباطی نداشت . چنانچه فوراً وارد مطلب شده‌بودوآن مقدمات تمهیدیه وحشو وزوائد را نداشت نطق خوبی بود .

٤ ـ اگر بناست بیست دقیقه صحبت کنید ازبیست دقیقه تجاوز نکنید . اگر به نیم ساعت برسد خمیازه ها شروع میشود . ولتر یکی ازداستانهای خودرا دردوجلدبنام یکی ازدوستان خود نوشت . درشرحی که پشت کتاب بنام آندوست خود افزودعذر خواهی نمود که اگر وقت داشتم این کتاب را دریک جلد می‌نوشتم . رئیس جلسهٔ سخنرانی باید یکی دودقیقه قبل ازانقضاء مدت به ناطق یادآوری کند که وقت اورو به اتمام است . بدین طریق شاید ناطق بتواند مطالب خودرا جمع وجور کند .

۵ ـ یادداشتهای خود را همراه داشته باشید و روی میز خطابه بگذارید نه چنانکه زیاد توجه مستمعین بدان‌جلب گردد . روی سه قطعهٔ کاغذ یا کارت کوچک یادداشت تهیه کنید . عنوان یکی‌را مقدمه ، عنوان دومی‌را مطلب و عنوان سومی‌را خاتمه بگذارید و روی هریک از کارتها رئوس مطالب را باختصار یادداشت کنید وهر گاه رشتهٔ مطلب ازدست‌رفت مراجعه‌نمائید ولی چنانچه قبلا چندبارنطق‌راتمرین کرده باشید احتیاجی بیادداشت نخواهید داشت .

٦ ـ بلندصحبت کنید تاهمه‌بشنوند. ازبلندگوحتی‌المقدورباید احترازکردزیرا بلندگو مانع ازآنست که از جای خود تکان بخورید یا بمستمعین خود نگاه کنید .

صوت را طوری میتوان اصلاح کرد که تاسی متر بلکه بیشتر بشنوند .

۷ - باید دیده از مستمعین برندارید. بعضی اشخاص تازه سخن هنگام صحبت بیرون پنجره را نگاه میکنندیا گاه به کف اطاق و گاه به سقف نظر میافکنند . سخنران خوب فقط بمستمعین نگاه میکند . اگر نگاه ناطق ازمستمعین برداشته شود رشتهٔ مهم پیوند و ارتباط سخنران با مستمعین گسیخته گردد . با چشم و گوش مستمعین را متوجه خود سازید.

۸ - اگرضمن صحبت باید چیزی روی تختهبنویسید یا ازروی نقشه توضیحاتی بدهید رو به تخته وپشت به جمعیت حرف نزنید .

۹ - خود دار باشید. اگر حرکات دست و سر و گردن سبب شود که توجه شنوندگان بدان حرکات جلب گردد وخود مطلب ازنظرها برود اینگونه حرکات ناشی ازحالات عصبی سخنران است.

۱۰ـ اگرحرکات دست بیمورد ویکنواخت وغیرطبیعیاستخوشآیندنیست . بهتر آنکه ازاین قبیل حرکات اجتناب شود .

۱۱ - رئیس جلسه را نا دیده نباید گرفت. پس از آنکه رئیس جلسه سخنران را معرفی کرد گاه سخنران بقدری شتاب دارد که از او تشکر نمیکند. گاه نیزتفضلا کلمهای از باب امتنان میگوید . هیچکدام درست نیست . اگررئیس جلسهبمهربانی و لطف سخن گفته است ناطق میتواند دست او را بجای تشکر بفشارد . این کار در مستمعین تأثیر خوبی دارد . بهرصورت از خطاب کردن به « آقای رئیس و حضار محترم! » باید اجتناب کرد .

۱۲ - گاه شوخیهای مناسب لازم است. هر نطق خوبی با شوخی ومزاح شروع نمیشود. اگر شوخی مناسب مجلس ومربوط بموضوع نباشد حضار زود درك میکنند .

۱۳ - یکنواخت حرف نزنید. گاه تند گاه کند باید صحبت کرد. گاه نیز قبل از کلمات مهم اندکی مکث لازم است . بدین طریق مستمع بخواب نمیرودومثل او مثل کسی خواهد بود که چشم و گوشش باز است ولی نمیبیند ونمیشنود.

۱٤ - تلفظ باید درست باشد مخصوصا در مجمع فضلا وافراد تحصیل کرده.

عبارات عربی یافرنگی باید بااعراب صحیح و کلمات فارسی بالهجهٔ شیرین ادا شود.

۱۵- در بکاربردن کلمات وعبارات عامیانه احتیاط لازم‌است زیرا درعین‌اینکه گاه مؤثر تواند شد زیاده روی وعدم توجه باینکه استعمال چگونه کلماتی جائز است گاه زیان آور بلکه نفرت انگیز باشد .

۱۶ - الفاظ را نباید جوید ودرهم برهم واحیاناً نا تمام اداکرد .

۱۷ - تودماغی نباید صحبت کرد.

۱۸ - توضیحات باید روشن‌باشد . مثلا اگر گفته شداین موضوع سه جنبه‌دارد هر سه جنبه را باید بیان نمود .

۱۹ - دستورزبان را بایدرعایت کرد . درهرمرحله‌ازمراحل زندگانی‌هرکس لازم است گاه بقواعد صرف ونحو رجوع کند .

۲۰ - زیروبم یا بلندی و کوتاهی‌وشدت وضعف صوت باید درست باشد .

۲۱ - اگر امثال وعبارات خیال انگیز بکاربریداثر سحرآسائی خواهدداشت.

۲۲ - باید کوشش کرد هنگام سخن حالات عصبی بر نفس مستولی نشود و مانند کسی‌که مورچه‌ای زیر جامه‌اش راه پیدا کرده باشد پیوسته جا بجا نشود و ناراحتی خود را نشان ندهد . این حالت ناراحتی بیشتر درسخنورانی دیده میشود که درکرسی خطابه نتوانند متانت ووقار خودرا حفظ‌کنند .

۲۳ - باشور و شوق باید سخن گفت : نویسندهٔ بزرگ انگلستان بولورلیتن[۱] گفته است : «چیزی مسری ترازشوق نیست . شوق سنگ را بجنبش آورد وحیوان را مفتون و افسون کند . شوق اصل اصیل صدق وصفاست ، حقیقت هرگز پیروز نشود جز بنیروی شوق .» بنا بر این سخنور را شوری در سر باید تا مستمعین را بشوق آورد .

۲۴ - در پایان سخن خلاصهٔ مطالب باید گفته شود.

برای اینکه مستمعین هنگام نطق‌ناطق بیدار وهشیاربمانند راه‌های دیگری‌نیز هست . آنچه دراینجا بیان شد ازهمه سودمند تر و مؤثرتر است. حتی استادان سخن

---

۱ - Bulwer Lytton

نیز گاه و بیگاه باید دستورهای فوق را مرور کنند زیرا انسان درمعرض نسیان است.

☆☆☆

شیرین زبانی

چون در دستور شمارهٔ ۱۲ و جاهای دیگر سخن ازشوخی و مزاح بمیان آمده است شاید احتیاج بتذکر نباشد که مطایبات را با هزلیات و قبایح فرق بسیار است وازخصایص خردمندان پاکی زبان وعفت لسان است. درتمام شاهنامهٔ فردوسی یک لفظ یا یک عبارت مستهجن دیده نمیشود. خوشمزگی غیر اززشتگوئی وتشنیع است. لطیفه گو کسی است که عبارات لطیف و سخنان شیرین بگوید نه حکایات کثیف و ناپسندی که خوانندهٔ عفیف را حتی ازخواندن وشنیدن آن شرم آید. **مامَزَحَ امْرُوٌ مَزْحَةً الّامَجَّ من عقْلِه مَجَّةً**[1].

«بشیرین زبانی توان برد گوی	که پیوسته تلخی بردتندخوی»
«توشیرین زبانی زسعدی بگیر	ترشروی را گو بتلخی بمیر»

در کتاب شیوهٔ مردم داری بقلم «وب» ود کترمرگان[2] دراحوال ابراهام لینکن رئیس جمهوری مقتول امریکا آمده است که شخصی بنام برند[3] روزی در مصاحبت رئیس جمهوری دچار نگرانی وناراحتی عجیبی شد. هنگامی که با رئیس جمهوری مشغول صحبت بود برئیس جمهوری خبر رسید که بیرون کاخ سفید هنگی درانتظار اوست. قرار بود درآن ساعت رئیس جمهوری برای سربازان سخنرانی کند. لینکن از برند خواهش کرد با هم بروند و در راه مطالب خود را بگوید. همینکه بهنگ نزدیک شدند و هنگ احترامات نظامی مخصوص ریاست جمهوری را بجای آورد یکی از اجودانهای ریاست جمهوری پیش آمد و به آنشخص که دوش بدوش لینکن راه میرفت دستور داد چند قدم عقب تر از رئیس جمهوری بایستد. البته آنشخص از این پیش آمد در آن لحظه بسیار ناراحت شد لکن بسرعت برق رئیس جمهوری

---

۱ ـ نهج البلاغة چاپ فیض الاسلام مجلد دوم صفحهٔ ۱۲۸٤، چاپ طهران ۱۳۲۸ شمسی.

۲ ـ **Strategy in Handling People, by Ewing T. Webb and John B Morgan, Ph. D., Associate Professor of Psychology, Northwestern University, Garden City Publishing Co., Inc., Garden City, New York, 1930.**

۳ - Brand

گفت : آقای . برند ! این ترتیب را علت آنست که شاید افراد هنگ تشخیص ندهند رئیس جمهوری کدام است. با این لطیفه که از روی مهربانی گفته شد نه بطعن وطنز آن شخص راحت شد . لینکن درواقع خودرا درعرض آن مرد گذاشت وخودرا هدف شوخی قرار داد نه آن مرد را .

یکی ازوسائلی که پیشوایان بزرگ برای جلب مردم بکار میبرند شوخیهای لطیف وخنده دار است خاصه شوخیهائی که هدف شوخی خود شوخی کننده باشد نه شنونده . نکتهٔ مهم اینکه حربهٔ برّنده شوخی‌را هم درمقام ستیزوهم درمقام شیرین‌زبانی بکار برند . مثلا فلچر[1] یکی از سفراء امریکا با یک شوخی محبت گروهی را بخود جلب کرد ومخاطب نیز تنبیه شد . مأموریت او درشیلی ازممالک امریکای جنوبی جلوگیری از وقوع جنگ بود . روزی که بنمایندگی دولت امریکا وارد شیلی شد همه نومید بودند . هنگامی که باعده‌ای از اکابر تجّار روبروشد یکی ازحضار بگمان اینکه فرستادهٔ امریکا اسپانیولی نمیداند بزبان اسپانیولی از ملاقات فلچر بعنوان یک فرد نه بعنوان سفیر امریکا اظهار خرسندی نمود ، و گفت : « اما از ممالک متحدهٔ امریکا حاضر نیستم حتی یک بند کفش خریده شود .» فلچر رو بحضار نمود و بزبان اسپانیائی سلیس که زبان مردم شیلی است" جواب داد: «آقایان محترم از قرار معلوم مأموریت من هم اکنون محکوم به نافرجامی وشکست است زیرا یکی ازمقاصد عمدهٔ دیپلوماسی در این ایام روابط بهتر در امور بازرگانی و توسعهٔ تجارت بامللی است که باهم درحکم برادرهستند . افسوس درروزورود خوددریافتم که اینجا بازار بند کفش مطلقاً کساد وخراب شده است ! »

مؤلفان همان کتاب شوخی‌را به تیغ تیزی تشبیه کنند: وقتی حرفی زده میشود وجمعی میخندند خندهٔ مردم متوجه شیئی یاشخصی است ومعمولاً بشخص میخندند . اگرپای ماروی یخ بلغزد کودکان بماميخندند . خود ما هم هروقت شکل رئیس جمهوری را بصورقبیحه درروزنامه های فکاهی می‌بینیم بی‌اختیار میخندیم . پس همه بدیگری میخندند و خنده کننده بخیال واهی خوش است که دیگران بااین مسخرگیها خوارو خفیف شده‌اند وخود او بزرگ ! »

۱ - Henry P. Fletcher

کولیج[۱] یکی دیگر از رؤساء جمهوری امریکا نیز بلطیفه گوئی شهرت داشت. در جشن استقلال امریکا که مصادف باروز تولد خود وی بود همه ارباب جراید را بخانهٔ ییلاقی خود دعوت کرد و چون درجشن استقلال معمولاً آتش بازی میکنند یکی از آن میان از رئیس جمهوری پرسید آیا آتش بازی هم در کار خواهد بود ؟ رئیس جمهوری چشمکی زد وجواب داد «خیر آتش بازی راباارباب جرایدواگذارمیکنیم».

اجمالا شوخی وقتی بشیرین زبانی وادب باشد آثار سحرانگیزی دارد وخستگی اعصاب وفرسودگی وناراحتی وملال شنوندگان رازائل میسازد والا طعن وطنز است. خداوند فرماید :

یـا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوالایَسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَومٍ عسیٰ اَنْ یَکُونُوا خَیراً مِنهُمْ وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ عسیٰ اَنْ یَکُنَّ خَیراً مِنهُنَّ وَلاتَلمِزوا انفُسَکُم ولا تَنـابَزُوا بِالاَلقابِ بِئسَ الاِسمُ الـفُسوقُ بَعدَ الایمانِ وَمَن لم یَتُبْ فاولئـکَ هم الظّالمون[۲].



۱ - Calvin Coolidge

۲ - سورهٔ الحجرات ۱۱/۴۹

گنبد گردنده ز روی قیاس　　هست به نیکی و بدی حق‌شناس
عذرمیاور نه حیل خواستند　　این سخن است از توعمل‌خواستند
گر بسخن کار میسر شدی　　کار «نظامی» به فلک بـر شدی

۷ - شیوه‌های نوین

درمباحثات علنی وعمومی

دیر زمانی است که دردبیرستانها ودانشکده‌های امریکا وهمچنین درتعلیمات اکابر توجه خاصی بطرق جدیدهٔ سخنوری از راه مباحثات علنی وعمومی نشان داده میشود. راه ورسم نوین مباحثه‌آنست که عده ای باآداب خاصی به محاوره ومکالمه[۱] یا مناظره ومحاضره میپردازند و گاه حضار نیز با طرح سئوالات مربوطه وارد بحث میشوند و از مجموع مذاکرات نتیجهٔ مطلوبه گرفته میشود. دراین مقوله مشاهیر استادان جهان سخنها گفته وکتابها پرداخته ومجامع گوناگون برپا ساخته اند. البته قدما نیز مجالس بحث ونظر داشته‌اند. درحوزه های علمی اخیر نیز مدرسّین بزرگ از قبیل مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی‌طاب ثراه مسأله ای راطرح‌میکردند وطلّاب درجهٔ اوّل آن حوزه اظهار نظر مینمودند وپس از بحث وتحقیق نتیجه گرفته میشد. همچنین درآداب قضاء آمده است که قضات قبل ازصدور حکم با ارباب‌فضیلت شور میکردند ودرمواردی که فقهامیخواستند جواب استفتاءبدهند ویا بر متون فقهی حاشیه بزنند آن مطلب را درجلسه ای از فضلای درجهٔ اول حوزهٔ خود که عنوان مشاور داشتند و غالباً شبها تشکیل جلسه میدادند مطرح مینمودند و پس از مباحثه

۱ - برای اینکه ازآداب گذشتگان نیزآگاه باشید رجوع کنید بمبحث علم محاوره در کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون تألیف محمد بن‌محمود الآملی‌ورکن‌سوّم‌ازمهلکات کیمیای سعادت حجة‌الاسلام غزالی در شره سخن وآفت زبان وسخن باطل وخلاف وجدل‌و مراء وفحش ولعنت ومزاح الی‌آخر، چاپخانهٔ مرکزی، ۱۳۱۹ هجری شمسی، وهمین‌مباحث در احیاء العلوم جزء ثالث، کتاب آفات اللسّان وهمچنین به فصول آداب صحبت و فوائد خاموشی در گلستان سعدی.

جواب استفتاء را می‌نوشتند وفتوی را بر حاشیه بیان میکردند. امروز هم جز این نیست.

منظور غائی از تشکیل انجمنهای سخنوری تبادل افکار است نه تحریک احساسات وتبلیغ نظریات شخصی و تحمیل عقاید. برای تشخیص آراء فردی وافکار عمومی و قطع و فصل مسائل اجتماعی و محلّی ورفع اختلافات ملّی وبین المللی وحلّ معضلات سیاسی واقتصادی راهی جز تشکیل اینگونه مجالس و مجامع متصور نیست. آزادی فکر وبیان، آزادی بحث وفحص لازمهٔ تعلیم وتعلّم وقائمهٔ دموکراسی یعنی حکومت مردم است. مازاریک[۱] فیلسوف وسیاستمدار ونخستین رئیس جمهوری کشور چکوسلواکی (۱۹۱۸-۱۹۳۵ مسیحی) جز بحث برای دموکراسی مفهومی قائل نبود و دکتر دیویز[۲] از وعّاظ آزاد منش وبرجستهٔ امریکا در کتاب فراخنای آینده بشر و تعریف دموکراسی گفته است: دموکراسی یعنی تعلیم و تربیت متقابل. اصول و اقسام مباحثه را در کتاب پرفسور بیرد استاد خطابه در دانشگاه آیووا بخوانید[۳]. فهرست بالنّسبه جامعی از کتب مربوط به رشتهٔ مباحثه در پایان این کتاب مندرج است ولی اگر فهرست جامعتری بخواهید به فهرست ادارهٔ اقتصادیات فلاحتی وزارت کشاورزی امریکا که بتاریخ ۱۹٤۲ مسیحی انتشار یافته است رجوع نمائید.

درمجالس بحث ونظر که متکلمین بغداد ترتیب میدادند همه در بیان عقیدهٔ خود بدان شرط آزاد بودند که نسبت بافکار و عقاید دیگران اهانتی روا ندارند و همین شیوه درمباحثهٔ زنادقه وفرق مختلفه باائمهٔ شیعه ازقبیل حضرت صادق صلواة الله علیه وحضرت رضا سلام الله علیه مشهور است ومی بینیم که مخالفین مذهب باکمال صراحت عقاید خودرا اظهار داشته و اشکالات خود را درپیشگاه امام هُمام عرضه نموده اند و از طرف آن حضرت بهر یک جواب مناسب داده شده است، چنانکه در

۱ - Tomás Garrigue Masaryk

۲ - Man's Vast Future, A Definition of Democracy, by A. Powell Davies, Farrar, Straus and Young, 101 Fifth Avenue, New York 3, N. Y., 1951.

۳ - Discussion Principles and Types, by A. Craig Baird, Professor of Speech, State University of Iowa, Mc Graw-Hill Book Company, Inc., New York and London, 1943.

اصول کافی و عیون اخبار الرضّا و در کتب احتجاجات موارد متعددی از این قبیل مباحثات نقل شده است. ازجمله در کتاب توحید مُفضّل آمده است که مفضّل بن‌عمر درمسجد پیغمبراکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم بود. شنید ابن ابی العوجاء با یکی از اصحابش کلمات کفرآمیز میگوید. مفضل فریاد برآوردواو راملحد ومنکرخدا خوانده ابن ابی العوجاء گفت اگرازاهل کلامی بیا با هم بحث کنیم. هرگاه اثبات کردی ازتومتابعت نمائیم واگرازعلم کلام بهره‌ای نداری ما را باتو سخنی‌نیست امّا اگر از اصحاب جعفربن محمّدی‌آن حضرت‌باما باین نحومخاطبه نمیکندو بتحقیق‌ازاین کلمات بیش از آنچه توشنیدی آن حضرت از ما شنیده و بما فحش نداده است. او مرد یست بردبار، باوقار، عاقل، محکم وثابت قدم. از جای خود بدر نرودوازطریق رفق و ومدارا پابیرون ننهد. کلام ما را بشنود وبه دلائل ما گوش دهد. ما هرچه‌دانیم بگوئیم و هرحجّت که داریم بیاوریم بنحوی که گمان کنیم براوغلبه کرده ایم.آنگاه سخن آغاز کند و ادلّه‌مارابابیانی مُوجز باطل سازد وما را ازجواب عاجز نماید، فان کنت من اصحابه فخاطبنا بمثل خطابه[١].

درعهدخسروانوشیروان هفت تن ازحکماءیونان ازمظالم ژوستینیان امپراطور روم (٥٦٥ - ٥٢٧ میلادی) بتنگ آمدند و بدربارشهریار ساسانی پناه‌بردند. خسرو مقدم آنانرا گرامی‌داشت ودربارهٔ مبدأ آفرینش وعلت‌اولی وجهان فانی ومسائل دیگر فلسفی با آنهابه بحث پرداخت ودرنخستین پیمان صلحی که با روم منعقد ساخت‌بیش ازهرچیز روی یک شرط پافشاری نمود. آن شرط آزادی دانشمندان برای بحث‌عقاید وافکار خود بود[٢].

---

١ - رجوع کنید به‌کتاب منتهی الآمال تألیف حاج شیخ عباس قمی، تهران، ١٣٧١ هجری قمری = ١٣٣١ هجری شمسی، مجلد دوم، صفحات ٨٣ و٨٤.

٢ - رجوع کنید بکتاب جرج رالنسون مورخ انگلیسی واستاد تاریخ ملل‌قدیمه در دانشگاه آکسفورد صفحهٔ ٤٥ : **George Rawlinson, The Seventh Great Oriental Monarchy, or the Geography, History and Antiquities of the Sassanian or New Persian Empire, London, Longmans, Green and Co., 1876.**

اصولاً کمال مطلوب کسانی هم که در امریکا درمباحثات جمعی شرکت‌میکنند توحید مساعی برای حلّ‌مشکلات عمومی است. بقول شیخ اجلّ «متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد». لکن کمال مطلوب هنگامی بدست آید که ناسزا نگویند، پای برزمین ومشت برمیز نکوبند، کتاب برسر هم نزنند، رگهای گردن‌از غضب متورّم نشود، همدیگر را لجن مالی نکنند، رهبری‌جز منطق و هدفی جزحق وهمکاری وسعادت ملک و ملّت نداشته باشند. روح شرکت کنندگان‌دراین‌مجالس روح اجتماعی باشد وحتی‌المقدور بکوشند ازاغراض خصوصی ودشمنیهای شخصی و ازمطلق احساسات کودکانه وتعصبات جاهلانه وسخنهای زشت وناپسند بپرهیزند. سعدی علیه الرحمة گوید:

دوعاقل رانباشد کین وپیکار	نه دانا خود ستیزد با سبکبار
اگرنادان‌بوحشت‌سخت‌گوید	خردمندش بنرمی دل بجوید
دو صاحبدل نگهدارند موئی	هم‌ایدون‌سرکش‌وآزرم‌جوئی
اگر ازهردوجانب جاهلانند	اگر زنجیر باشد بگسلانند
یکی را زشتخوئی داد دشنام	تحمّل کرد و گفت ای نیک فرجام
بتر زانم که خواهی گفتن آنی	که‌دانم‌عیب‌من‌چون‌من‌ندانی

خداوند کریم حتّی دشنام دادن بمشرکین را در این آیهٔ شریفه نهی فرموده است: وَلا تَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ فَیَسُبُّوا اللهَ عَدْواً بِغَیرِ عِلْمٍ کَذلِکَ زَیَّنّا لِکُلِّ اُمَّةٍ عَمَلَهُمْ اِلی رَبِّهِم مَرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُون [1].

نظامی درمخزن الاسرار گوید:

این چه زبان وچه‌زبان‌دانی‌است	گفته و نا گفته پشیمانی است
چون خجلیم‌ازسخن‌خام خویش	هم تو بیامرز بانعام خویش

ولتر [۲] نویسندهٔ نامدارفرانسوی(۱۷۷۸-۱۶۹٤مسیحی)ازطرفداران‌بی‌باك‌آزادی سخن بشمارمیرود. این دانشمند در ژنو [۳] زندگی میکرد وبا ژان ژاك روسو [٤] (تولد: ۱۷۱۲- وفات۱۷۷۸م) فیلسوف‌شهیردیگری که‌او نیزفرانسوی‌ومقیم‌ژنوبود روابطی

۱ ـ سورهٔ الانعام ۶/۱۰۹

۲ - Voltaire ۳_ Genève ٤- Jean Jacques Rousseau

تیره داشت. روزی که ازطرف مقامات دولتی سویس حکم شد همهٔ نسخه های کتاب پیمان اجتماعی[۱] روسو را دربارهٔ اصول حقوق سیاسی بسوزانند ولتر باشتاب بسیار بدیدن روسو رفت و این عبارت تاریخی را خطاب بدشمن خود قریب بدین مضمون ایراد نمود: بهیچوجه با تو همعقیده نیستم و هیچیک ازسخنانت را نمی پسندم ولی سخن گفتن حق تست ومن برای دفاع ازحق تو اگر لازم باشد جان خودرا نثارمیکنم[۲]. حکیم سخن آفرین فرموده است: فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذینَ هَدیٰهُمُ اللهُ واولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ[۳].

تامس جفرسن[٤] نویسندهٔ اعلامیهٔ استقلال امریکا و سومین رئیس جمهوری آن کشور (۱۸۰۱-۰۹ میلادی) درستایش آزادی و اهمیت انتقاد برای کشف حقیقت ودفع فساد مینویسد: «اگر درانتخاب یکی ازاین دوطریقه مرا مخیر میکردند که حکومت باشد وجراید نباشد یا اینکه جراید باشد وحکومت نباشد بیدرنگ شق دوم را ترجیح میدادم»[٥] بخلاف لوی چهاردهم که بقول مشهور گفته است: «مملکت یعنی من!»[٦] قهرمان دموکراسی و آزادی مطبوعات امریکا برای مردم و افکار مردم ارزش و احترام فوق العاده ای قائل بود. همه میدانیم که آزادی را با هرج و مرج طلبی و هنگامه جوئی و آشوبگری و هرزه درائی و یاوه سرائی فرق بسیار است. دریغ از عفت قلم که با فتنه وفساد و دروغ و ریا آلوده شود! حتی آن مدیحه سرائی که

۱- Du Contrat Social, ou Principes du Droit Politique

۲- Walter Fogg, One Thousand Sayings of History, 1929.

۳- سورهٔ الزمر ۱۸/۳۹

٤- Thomas Jefferson (۱۷٤۳-۱۸۲٦ میلادی)

٥- The Pulse of Democracy by George Gallup & Saul Forbes Rae, New York, 1940, p. 22.

٦- l'état, c'est moi!

درفرهنگ بزرگ وبستر چاپ ۱۹٥٦ میلادی آمده است که این جمله راسهواً بهلوی چهاردهم پادشاه فرانسه (۱٦٤۳-۱۷۱٥ میلادی) نسبت داده اند وحال آنکه کاملاً معرف طرز فکراو بوده است.

فی‌المثل درمقام چاپلوسی و گزافگوئی نه کرسی آسمان را زیر پای قزل ارسلان نهاد جهانی‌شرافت وفضیلت‌قلم رازیرپا گذاشت! امّا نام‌نویسندگان‌عفیف‌وسخنوران‌حقگوو شریف‌درصحایف زرین تاریخ همیشه بافتخار یاد میشود.

گاه‌آزادی گویند وبمصداق کلمةُ حقٍ یُرادِ بها الباطل مرادسبکسری ولگام گسیختگی وبی بند وباری وتجاوز بحقوق غیروجواز وطن فروشی وخیانت‌است. در این معنی سخن‌باید که جُز سعدی نیاراید:

صدف وار گوهر شناسان راز — دهان جُز بلؤلؤ نکردند باز

ازآن مرد دانا دهان دوخته‌است — که بیند که‌شمع‌اززبان‌سوخته‌است

آزاده کسی است که ازبند شهوات بر هد و برنفس اماره چیره شود، قانون را محترم‌شمارد، بفرایض دینی وتکالیف وجدانی عمل کند، نه فرومایه ناکسی که‌بنام آزادی از ارتکاب مطلق مناهی وملاهی نپرهیزد. گسستن علایق ملّی و مذهبی و خانوادگی یعنی‌فرورفتن درمنجلاب تباهی وفساد. گستردن بساط عرق وورق‌وشیره وتریاك، بُردن قُبح ازقبایح وفضایح، برتری یافتن اراذل بر افاضل، تضییع‌اصول و تمسّک بفروع، اینهمه نکبت وادبار است نه آزادی!

رابرتسون[1] دانشمند روحانی (۱۸۵۳-۱۸۱۶مسیحی) گفته است: بجای اینکه همواره ازحقوق خود وتکالیف‌دیگران سخن بگوئیم چه‌بهتر به‌تکالیف خودوحقوق دیگران‌توجّه کنیم تا بمفهوم واقعی آزادی پی ببریم. لامارتین[2] شاعر فرانسوی (۱۸۶۹ - ۱۷۹۰ م) گوید پیش از آنکه‌گردن مادام رولان دولاپلاتیر[3] زوجهٔ وزیر کشور فرانسه را درسال ۱۷۹۳ مسیحی زیر تیغ گیوتین بگذارند این عبارت را خطاب‌بمُجسّمهٔ بزرگ آزادی که پهلوی ساطور اعدام نصب شده بود ایراد نمود: ای آزادی! چه جنایاتی که بنام‌تو مرتکب میشوند![4]

---

۱ - Frederick William Robertson

۲ - Lamartine, Alphonse Marie Louis de Prat, Histoire des Girondins, Chapitre li, p. 8

۳ - مانون فلیپون Roland de la Platière (Manon Phlipon

٤ - دربارهٔ آزادی ومباحث دیگردینی و فرهنگی و اجتماعی رجوع کنید بکتاب «دموکراسی چیست» بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه، چاپ تهران، آذرماه ۱۳۳٤ هجری شمسی.

اجمالاً برای اداره کردن مذاکرات در جلسات فحص و بحث و تسهیل کار رؤساء انجمنها و کنفرانسها و کمیسیونها و مطلق مجالس و مجامع و محافل و راهنمائی معلّمین وناطقین وشرکت کنندگان در اینگونه فعالیتهای فکری علماء آداب البحث ممالک غربی تدابیر و تمهیداتی بکار بسته و نتایج مطلوبی بدست آورده اند. پرفسور گارلند استاد کرسی نطق و بیان در کالج البیون[۱] درچاپ سوّم کتاب خود طرق جدیدهٔ بحث را توضیح داده و تشریح نموده است وصورت مذاکرات بعضی مجالس ومحافلی را که بدین منظور برپا گردیده عیناً بعنوان نمونه آورده است .

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم وراههای گوناگونی که برای بسط و توسعهٔ تفحّصات و تتبّعات اندیشیده‌اند جز پیمودن طریق حقیقت و دوری از گزافه گوئی و یاوه سرائی هدف دیگری نداشته وندارد. در ذمّ گفتار باطل سعدی علیه الرّحمة گوید :

گروهی بر آنند زاهل سُخُن — که حاتم اصمّ بود باور مکن
بر آمد طنین مگس بامداد — که در چنبر عنکبوتی فتاد
نگه کرد شیخ از سر اعتبار — که ای پای بند طمع پای دار
نه هر جا شکر باشد وشهد وقند — که در گوشه‌ها دام بازاست وبند
یکی گفت از آن حلقهٔ اهل رای — عجب دارم ای مرد راه خدای
مگس راتوچون فهم کردی خروش — که ما را بدشواری آید بگوش
تو کاگاه گردی بیانگ مگس — نشاید اصمّ خوانندت زین سپس
تبسّم کنان گفتش ای تیز هوش — اصمّ به که گفتار باطل نیوش

اینک روشهای مختلف : یکی از آن تدابیر جلسات بحث خصوصی و غیر رسمی است[۲] .

۱ - Discussion Methods Explained and Illustrated by J. V. Garland, Professor of Speech, Chairman of the Department of Speech, Albion College, The H. W. Wilson Company, New York, 1951.

۲ - Informal Group Discussion

بحث خصوصی

گروهی مرکّب از ده الی بیست نفر گرد آیند. رهبر گروه میان جمعیت و جزء جمعیّت می‌نشیند و مذاکرات را بطور کلّی و خصوصی هدایت میکند. نه دستوری قبلاً برای جلسه تهیّه شود و نه معلوم است چه کسانی صحبت کنند.

هر کس هر جا نشسته است بی‌آنکه اجازه بخواهد از همانجا حرف میزند و بحث نکته به نکته پیش میرود. اغلب دور میز روی صندلیهای نرم وراحت باچراغی کم نوروردرزمستان جلوبخاری در محیط وداد وصفا و همکاری باهم بنشینند و برای حلّ مشکل راهی باهم پیدا کنند.

ابتدا رهبر جمعیّت دربارهٔ مسألهٔ مورد بحث برای فتح باب کلمه‌ای چندبگوید وازیکی ازحضّار سئوالی کند یا نظری بخواهد. آنگاه کسانی را که در سخن کُندو کم رو باشند بحرف آورد ولی از گفتگوهای بسیار و بین‌الاثنین جلوگیری کند و نگذارد ازموضوع خارج شوند. در پایان جلسه نتیجه را باختصار بیان نماید ومطالبی را که برای جلسهٔ بعد میتوان قبلا مورد مطالعه قرار داد یاد آور شود ولی بهیچ صورت و هیچگاه‌فردی بعنوان رهبر جمع‌جانشین‌جمع نگردد وبارمسئولیت همه چیز را بگردن خود نگیرد. بجای همه فکر نکند، بجای همه نقشه نکشد، بجای همه متکلّم وحده نشود و برای همه قوّهٔ مجریه نباشد. رهبر شایسته کسی تواند بود که جمعیّت‌را بتفکّر و تدبّر فرو برد وافراد کم گوی را بزبان آورد و همه رابکارو کوشش برانگیزد بنحوی که همه در تصمیمات‌خودرا سهیم وشریک ومشترکاً مسئول بدانند. مصداق این معنی کلام شیخ است:

گفتم که بگوشه‌ای چو سنگی	بنشینم و روی خود بدیوار
دیدم که میسّرم نگردد	تو سنگ در آوری بگفتار

برای اینکه‌نتیجهٔ بهتر و بیشتری ازفعالیّت اینگونه اجتماعات گرفته شود گاه بعضی از وظائف رهبر میان دوتن از اعضاء دیگر تقسیم گردد: بدینمعنی که یکنفر خلاصهٔ مذاکرات رایادداشت کند وچون لازم شود باختصار بیان کند ودیگری‌ناظر

جریان مذاکرات باشدو برای اینکه جنب‌وجوشی پدید آید نظر یکایک افراد همگروه رادربارهٔ پیشرفت بحث وطرز اصلاح کار درخارج بپرسد وبسنجد ودرجلسهٔ بعد بی آنکه بنام کسی اشاره کند گزارش دهد. این طریقهٔ بحث را که در امریکا Group dynamics movement گویند شاید باعتبار مفهوم ومنطوق این اصطلاح بتوان طریقهٔ گروه سخن پژوهان پیشرو تعبیر نمود و شرح آن بیاید.

«میز گرد»

جلسات دیگری معروف به «میز گرد» هنوز مرسوم ومتداول است ولی کم کم منسوخ میشود. دلیل منسوخ شدن مجالس «میز گرد» آنست که بتعبیر نویسندگان غرب محتاج به «تنفس مصنوعی» است ومذاکرات طبیعی واختیاری نیست ونوعاً سه عیب دارد: اول اینکه اسم بی مسمی[۱] است ومذاکرات همیشه دور میز گرد صورت نمیگیرد[۱]. دوم همه صحبت نمیکنند. سوم آزادانه صحبت نمیشود وبه بحث آزاد منتهی نمیگردد.

در کتاب «سخن شما ومن» تألیف واتکینز وفراست[۲] آمده است: میز گرد حاکی ازمحیط دوستی وبرابریست وکسانی که دور میز گردی جمع شوند باروح وداد و مساوات با هم سخن گویند. لکن مراد از میز گرد دراینجا نوعی از مباحثه است و بهیچیک ازشرکت کنندگان دراین نوع مباحثه اجازه داده نمیشود باندازه‌ای حرف بزند که بدیگران فرصت تکلّم ندهد. برای اینکه مذاکرات جالب توجّه و سودمند باشد موضوع را ازپیش اعلام کنند تا همه آماده شوند. رئیس جرگه وشرکت کنندگان نیز قبلا تعیین میشوند، روزجلسه رانیز جلوتر اطلاع دهند ومهلت کافی برای مطالعه قائل گردند. رئیس جلسه باید مخصوصاً مطالعات کافی داشته باشد تاجلسه را بتواند

۱ـ فرهنگ بزرگ وبستر، چاپ ۱۹۵۶ مسیحی: Round Table با حروف بزرگ این اصطلاح را داستان نویسان قدیم میز بزرگی از مرمر تعریف کرده اند که پادشاه انگلیس موسوم به کینگ آرثور درقرن ششم با نجباء و رجال دربار از سیزده الی یکصد و پنجاه تن گرد آن می نشستند. اگر با حروف کوچک نوشته شود (round table) اکنون هرجا گروهی برای بحث واخذ تصمیم گرد آیند بدین اسم میخوانند و درکنفرانسهای میز گردگاه نمایندگان گروه‌های مختلف یا احزاب مخالف دورچنین میزی بدان نظر گرد آیند که موضوع تقدم وتأخر منتفی باشد.

۲ - Your Speech and Mine, by Rhoda Watkins and Eda B. Frost. Lyons and Carnahan, New York, 1945.

رهبری کند وافراد خاموش و یا کم سخن را بگفتار درآورد .

کمیسیونی مرکّب از سه نفر که در مذاکرات معروف بمیز گرد شرکت ندارند تقسیمات مختلف موضوع بحث را پیشتر تعیین میکنند وطرحی برای شرکت کنندگان تهیه مینمایند و بهر یک قبلاً میدهند. دراین طرح معلوم میشود مذاکرات درچه حدودی خواهد بود وازچه مقولاتی باید سخن گفته شود وچه مطالبی باید حذف گردد. هیأت دیگری مرکّب ازسه نفر، گاه فقط یکنفر، درخاتمهٔ جلسه خلاصهٔ مذاکرات وامّهات مطالبی را که بحث شده است بیان میکند. شرکت کنندگان بااجازهٔ رئیس جلسه سخن میگویند ورئیس بهیچکس بیش از یکبار اجازهٔ سخن نمیدهد مگر آنکه همه صحبت کرده باشند. مطالبی که معمولاً بحث میشود ازاین قبیل است :

۱ ـ رادیو باید وسیلهٔ تعلیم و تربیت باشد .

۲ ـ چرا حکایات مربوط بماوراء الطّبیعه رادوست داریم ؟

۳ ـ بخت واتفاق چیست ودرزندگانی ما چه تأثیری دارد.

٤ ـ اگر دانش آموزدورهٔمتوسّطه مدرسهٔ خودرا دوست ندارد چه باید کرد ؟

ه ـ کدام بیشتر بتمدّن خدمت میکنند : سیاستمداران ، دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان یا بازرگانان ؟

٦ ـ اختراع کاغذ برای پیشرفت تمدن بشر بیشتر مؤثر بوده است یا برق ؟

بحث رسمی

سبکهای دیگری نیزتحت عنوان روش بحث رسمی[۱] امروزه مرسوم ومتداول است . و این روش را انواع و اقسام مختلفی است از جمله طریقه‌ایست که شاید به گروه بحث [۲] وطریقهٔ جدید تری که ممکن است به گروه هم سخن[۳] تعبیر نمود. طریقهٔ اخیر در سال ۱۹۳۸ مسیحی از طرف انجمن تعلیمات اکابر امریکا مورد آزمایش قرار گرفته است .

امّا گروه بحث : گروهی مرکّب از یک رئیس و چهار الی هشت عضو در حضور جمعی پشت میزرو بحضّار می‌نشینند. رئیس دسته دروسط قرار میگیرد و گفت

۱ ـ Formal Discussion

۲ ـ The Panel Discussion

۳ ـ Colloquy

«گروه بحث» وشنود میان رئیس واعضاء وی آغاز میشود. یکایک اعضاء بی‌آنکه رسماً ازرئیس اجازه بگیرند یا اینکه برنامه ای برای نظم وترتیب کار قبلاً آماده شده باشد رئوس مطالب را بین خودمورد بحث قرار میدهند • سپس از مستمعین تقاضا میشود درمذاکرات شرکت جویند. این طریقهٔ بحث را بزبان انگلیسی **panel discussion** و گروه بحث کنندگان را **panel** گویند. لکن اگر پیش‌ازجلسه‌برنامه‌ای‌تنظیم‌شود ونطقها قبلاً تهیه گردد **symposium** نامیده میشود که شرح آن بیاید وشاید بتوان‌بگروه سخن جویان تعبیر نمود.

شنوندگان ممکن است‌ازگروه مباحثه کنندگان یا از افراد گروه سئوالاتی بکنند و جواب بشنوند و یا اینکه خود مطالبی مربوط بموضوع بحث اظهار نمایند. رئیس جلسه گاه خلاصهٔ اظهارات همه را بیان می‌نماید. گاه نیز با طرح سئوالات یا طرق دیگری که مصلحت‌بداندبه پیشرفت مذاکرات و جمع عقاید و ایجاد وحدت نظر کمک میکند.

شنوندگان در نیم دایره ای روبحضّار می نشینند بنحوی که هنگام صحبت با همدیگر مجبور نشوند روی خود را از حضار بگردانند و حضار نیز بآسانی همه را ببینند و صحبت های همه را بشنوند. اصولاً اعضاء گروه سخنگویان باید طوری صحبت کنند که گوئی روی سخن با خودشان است. معذلک رئیس جلسه باید ترتیبی بدهد که شنوندگان نیز شرکت جویند. برای عملی شدن این منظور اطاقی باید انتخاب‌شود که‌شنوندگان‌نزدیک گروه‌مباحثه کنندگان بنشینند. ممکن‌است گروه مزبور در شاه نشین اطاق و حضار در قسمت دیگر قرار گیرند. کرسی خطابه یا صفّه های بلند ازآنجهت مناسب نیست که از مستمعین دور است وسبب می‌شود که محیط سرد ورسمی بوجود آید. اگرجمعیت زیاد است ودرتالار بزرگی باید گردآیند حتّی الامکان طوری باشد که همه در یک سطح واقع شوند. از بلندگوهای پنهان نیز دربعض موارد میتوان استفاده کرد. لکن بهترآنست که جمعیّت کم‌باشد یا درمحیطی غیر رسمی همدیگر را ببینند وصحبت های همدیگر را بشنوند و مانند

کسانی که با هم حرف میزنند وارد مباحثه شوند .

اگر گروه سخنگویان با این قبیل مجالس آشنائی ندارند ممکن است رئیس جلسه قبل از شروع مذاکرات مقررات کلی مربوط به‌آنرا بگوید ولی نبایدبرای احدی نقش مشخصی تعیین کند و یاجلسه‌ای مخصوص تمرین ترتیب دهد . همین اندازه که بطور کلی‌بدانند بحثی درپیش است نیروی فکری خودرا بیشتر بکاراندازند ونظر خودرا روشن تر بیان کنند .

برای حضارتوضیحات زیادی لازم نیست. فقط باید بدانند که بهیچکس‌اجازهٔ نطق داده نمیشود مگر بعدازآنکه افراد گروه مباحثه کنندگان اظهار نظر نمایند و عقاید وافکارشان‌بصورت قطعی در آید . آنگاه حضاردعوت میشوند که‌درمذاکرات ومباحثات شرکت جویند .

درآغاز کار موضوع گفتار را رئیس جلسه اعلام می کند و بیانات مختصر و مهیجی‌خالی ازشائبهٔ غرض نسبت بافراد گروه سخنگویان ایراد مینماید وروی سخن وی با تمام حضاراست . یا اینکه رئیس جلسه درهمان محلی که نشسته است بطور ساده موضوع سخن را اعلام می کند و بلا فاصله پشت میز گروه سخنگویان قرار میگیرد . در مواقعی که عدهٔ حضار کم و بمسألهٔ مورد بحث آشنا باشند بهتر است جلسه را بطور غیر رسمی شروع کنند زیرا این روش بیشتر مطابق روح و منظور اینگونه جلسات است .

همینکه مذاکرات بجریان افتاد رئیس جلسه برای اینکه رئوس مطالب و جنبه های مختلف آن روشن شود و بهتر فکر کنند وبیشتر به بحث بپردازند بطور کلی چند کلمه از باب راهنمائی می گوید . آنگاه از حضار می خواهد اگر مطالبی یا سئوالاتی دارند طرح نمایند . اگر حرف تازه ای نباشد رئیس جلسه مذاکرات را بمسیر جدیدی سوق میدهد ولی پیش ازآنکه‌سخنگویان وشنوندگان خسته وفرسوده شوند با بیان خلاصهٔ مذاکرات ختم جلسه را اعلام‌میکنند .

غایت این قبیل مجالس چیست ؟ معمولا اشخاص از مباحثه در حضور جمع علی رغم‌میل باطنی خود ابا دارند . اسم آن را واهمه ازکرسی خطابه یا جبن یا

هرچه میخواهید بگذارید . بهمین سبب بحث بآسانی صورت پذیر نیست . کسانی که در حضور جمعی مرتجلا سخن می‌گویند با تمام عقل و درایتی که دارند گاه مطالب را مغشوش ومشوّش بیان میکنند . بنابراین علمای تعلیم و تربیت بمنظور زوال ترس و تشویق افراد کم سخن بسخنگوئی راههائی اندیشیده‌اند. ازهمه مؤثرتر اینگونه جلسات است .

این جلسات را علت غائی آنست که همه آزادانه سخن بگویند و عملا در مذاکرات و تبادل افکار شرکت جویند . وسیله و ابتکاریست که اگر درست مورد استفاده واقع شود نیروی اندیشه را برانگیزد و دارای ارزش واهمّیت بسیار باشد . درغیر اینصورت افرادی که عادت بمباحثه ندارند افکار خود را درعبارات سست و وگسسته ونامربوط وناقص بوضع رقّت‌آوری اظهارنمایند . معذالک قابل آزمایش است ودرعمل میتوان اصلاح نمود .

پیشرفت اینگونه جلسات بیشتر بسته بکفایت رئیس جلسات است که رهبر نامیده میشود . دراین جلسات برنامه ودستوری وجود ندارد . نطقها قبلا تعیین نشده ونظم وترتیبی قائل نیستند و منظور ازاجتماع نیزقبلا معیّن نیست . گروهی جمع شوند و روحیّهٔ افراد آن گروه طوریست که هر بحثی پیش آید آنچه بنظرشان برسد بگویندوعدهٔ دیگری نیز بعنوان مستمع شرکت کنند. ولی بعد آنانرا نیز می توان به شرکت درمذاکرات برانگیخت . . .

تحکّم وریاست مآبی درکار نیست و عموماً عقیده دارند رهبر مذاکرات و مباحثات نباید چنین روش خطرناکی داشته باشد یعنی بخواهد حضّار را تحت تأثیر افکار خود قراردهد یا فکر خود را بکسی تحمیل کند .

اگر بناست رئیس جلسه در مقدمات مربوط به تشکیل جلسه و انتخاب گروه بحث ومستمعین کمک کند باید موضوعی را انتخاب کند که بطرق گوناگون بتوان وارد آن بحث شد وعقایدمختلفی در بارهٔآن اظهار نمود ، یعنی موضوعی که پس ازطرح آن همه مسئولیت خود را احساس کنند و بهمین سبب با شور بیشتری وارد تحقیق شوند . بحث در واقعیات از بحث در کلّیات شور انگیزتر است .

اگر قرار است با انعقاد این جلسات اختلاف نظرها معلوم گردد رهبر جلسه باید دقت نماید افرادی انتخاب شوند که دارای عقاید مختلف باشند وبدین منهاج حرارتی درمذاکرات تولید گردد!ما نه‌چندانکه عدّه‌ای طرف موافق وعدّه‌ای دیگر طرف مخالف قرار گیرند ومجلس بصورت مناظره درآید...

شرط عضویت در گروه بحث تخصّص نیست. فقط باید اطلاعات کافی داشته باشند باندازه‌ای که جلب احترام مستمعین را بنمایند. بهتر است یکی از اعضاء کسی باشد که هرسئوالی طرح شود بتواند ازعهدهٔ جواب برآید زیرا هر گاه دو یا سه سئوال طرح شود وبی جواب بماند جلسه بیروح خواهد بود...

اساساً این طریقهٔ بحث برای محاورهٔ دوستانه وتبادل فکر است نه مشاجره. وظیفهٔ رهبر جلسه است که نگذارد احساسات تند و تیز شدت پیدا کند. باید هشیار باشد و همینکه اصطکاکی شروع شود بلطایف الحیل جلوگیری نماید. گاه بشوخی برگذار کند، گاه مسیر گفتگو را تغییر دهد. طریقهٔ دوّم مطمئن‌تر است زیرا شوخیها اگر ماهرانه نباشد ممکن است بعضی را ناگوار آید...

از تعارض عقاید باید حسن استقبال نمود مشروط باینکه با احساسات شدید وبا هیجان ابراز نشود. حقیقت امر در نتیجهٔ تعارض افکار روشن گردد. وظایف خاص رهبر جلسه بدین قرار است:

۱ ـ توجّه سخنگویان وشنوندگان راچنان بموضوع بحث جلب کند واذهان را متمرکز سازد که مطالب خوب فهمیده شود وبحث درمسیرطبیعی خود جریان یابد. ممکن است رهبر جلسه مطالب را در قالب الفاظ وعبارات دیگر بیان نماید یا از گویندگان مثال بخواهد یا خودوی با ذکر امثله یا با توسّل بتدابیر دیگر نگذارد توجّه حضّار ازنکات مورد مطالعه منحرف گردد بلکه فرصت بیشتری برای همه فراهم آورد که نهایت کوشش را برای حلّ مسائل مبذول دارند.

۲ ـ صحبت‌های مهم وسخنان گزیده را رهبر جلسه بخاطر بسپارد وتلفیق کند تا معلوم شود در مذاکرات پیشرفتی حاصل شده است وطرحی بریزد که افکار همه درآن طرح منعکس گردد.

۳ - بوسیلهٔ پیشنهاد وطرح کردن سئوالات و خلاصه نمودن مباحثات نگذارد بحث ازجریان خود خارج شود .

٤ - همینکه نکات مهمّ مورد بحث خوب پرورانده شد وزمینهٔ کافی برای شرکت مستمعین درمباحثه حاضر گشت این معنی را تشخیص دهد و شنوندگان را بشرکت‌درمباحثات دعوت نماید .

٥ - باهمان روحی که گروه مباحثه کنندگان را اداره کرده است بهمان‌اسلوب مباحثات حُضّار را نیز رهبری کند .

٦ - پیش‌ازآنکه حضّار خسته وفرسوده شوند جلسه را پایان‌دهد .

۷ - خلاصهٔ مطالب رابطور کلّی بگوید یا تهیّه‌نماید .

رسم آنست که رهبرجلسه‌خلاصهٔ مباحثات را بگوید ولی گاه میتوان این کار را ازدیگری خواست . تفویض‌این وظیفه بغیر مخصوصاًدرمواردی شایسته است که رهبر تازه‌کار تجربهٔ کافی ندارد . در آنصورت مزایای بسیاری مترتب شود زیرا رهبران مُبتدی چون در اندیشهٔ خلاصه کردن مذاکرات باشند ممکن است‌نتوانند توجّه کامل به پیشرفت مذاکرات بنمایند . معذلک چون وارد کار شوند دیری نپاید که مسلّط شوند وضمن‌اینکه‌مذاکرات ومباحثات‌را بجریان‌اندازند وبپرورانند خلاصهٔ مطالب سخنگویان رانیزدرذهن خود جای‌دهند واین‌چندنکته رانیزباعبارات ساده وطبیعی تجزیه و تحلیل نمایند ودر پایان جلسه بگویند : مسألهٔ مورد بحث‌این بود . نظر مادر بارهٔ موضوع بحث و آنچه محل اختلاف نیست این بود و نکات دیگری هم که مانده وحل نشده وباید بیشتر مطالعه شود اینست .

امّا اگر فی‌المثل بمقتضای مطالعات‌این‌مؤسّسه‌سخن‌ازاثبات واجب بمیان آیدواز حدوث وقدم وسبق بالذّات‌در علیّت واینگونه مباحث‌علمی گفتگوشود ودامنهٔ‌استدلال به تناهی علل وبطلان دور وتسلسل و وجوب انقطاع سلسلهٔ علّیت و انتهای حاجت بوجود واجب الوجود منتهی گردد نباید فراموش‌نمود که‌آدمی بر فطرت زائیده‌شده وخداشناسی فطرت بشراست . وَلَئِن سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوات وَالْاَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ

و القمر لیقولنّ الله فانّی یؤفکون؟[۱] جای دیگر میفرماید فاقم وجهک للدین حنیفاً فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون[۲]

برارندهٔ سقف این بارگاه — نگارندهٔ نقش این کارگاه
بدو هیچ پوینده را راه نیست — خردمند زین حکمت آگاه نیست[۳]

اجمالاً با این خرد خام بکنه ذات جهان کرد کار بیچون و گردانندهٔ گردون در هیچ مقام پی نتوان برد و بیجهت نیست که حکما گفته اند انیت حق عین ماهیت او و منشأ انتزاع وجودش نفس ذات او که بسیط الحقیقه و عین حقیقت اوست.

حکیم یکتا پرست ایران فردوسی طوسی که بعضی معتقدند سخن را بعرش برده و بکرسی نشانده است چنین گوید:

خداوند بالا و پستی توئی — ندانم چه ای هر چه هستی توئی
خداوند کیوان و گردون سپهر — فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر
زنام و نشان و گمان برتر است — نگارندهٔ برشده گوهر است
همه دانش ما به بیچارگی است — به بیچارگان بر بباید گریست
همیدان تو او را که هست و یکیست — روان و خرد را جز این راه نیست
ابا فلسفه دان بسیار گوی — نپویم براهی که گوید بپوی
سخن هیچ بهتر ز توحید نیست — به ناگفتن و گفتن ایزد یکیست

گروه همسخن یا همه سخن

طرز تشکیل و غایت گروه هم سخن[۴]: در مجمع سالانهٔ انجمن تعلیمات اکابر امریکا[۵] که بسال ۱۹۳۸ مسیحی منعقد گردید سبک گروه همسخن یا همه سخن طرح ریزی شد. شرح آن در مجلهٔ تعلیمات اکابر[۶] در ماه ژوئن ۱۹۳۸ قریب بدین مضمون آمده است:

مزایای مجامع نطق و بیان یا نطق و سئوال و جلسات محاکمه و گروه بحث و محاوره در گروه هم سخن جمع شده است. مانند مجامع نطق و بیان یا نطق و سئوال در

---

۱ - سورهٔ العنکبوت ۲۹/۶۱ — ۲ - سورهٔ الروم ۳۰/۲۹
۳ - اقبال نامهٔ نظامی — ٤ - Colloquy
٥ - The American Association for Adult Education
٦ - The Journal of Adult Education

این جلسات‌شنوندگان‌را تشویق کنند که سئوالاتی طرح‌نمایند. مانند جلسهٔ محاکمه سعی میشود شهودی برصدق مدّعی[۱] گواهی دهند. مانند گروه بحث ومحاوره رئیس جلسه حضار را بورود در مباحثات برانگیزد.

طرز کارساده است. جلسه بریاست شخصی است که سخن‌یار[۲] یا سخن پرس نامیده می‌شود. این شخص‌دوسه‌تن‌ازمیان مستمعین برای همکاری خودانتخاب‌میکند. وظایف سخن یار دونوع است: یکی اینکه بنمایندگی‌مستمعین سخن میگوید. دیگر اینکه وظیفهٔ داوری نیزبا اوست بدین معنی که درطرح موضوعات وتشخیص‌تکالیف همکاران خود ازلحاظ اجرای مقرّرات مربوطه یاری کند.

این روش رادرجلسات‌خاصی‌برای بحث‌هفت‌موضوع مورداستفاده قراردادند: برای کی کارمی کنیم؟ آیا آنچه میخواهندوبدان نیازدارند برآورده میشود؟ رهبران ما چه کسانی هستند وچگونه تربیت شده اند؟ درتعلیمات اکابر تاچه اندازه‌آزادی وجود دارد؟ تا چه حدّ افراد را برای کارهای اجتماعی تربیت میکنیم؟ آیا در بارهٔ اهمیت روش زیاده روی و غلو می کنیم؟ انواع مختلفهٔ حکومت در تعلیمات اکابر چه تأثیری دارد؟ برای بحث در سئوالات هفت گانهٔ فوق هفت جلسه ترتیب دادند وجلسهٔ آخر که جلسهٔ هشتم بود به خلاصه کردن مذاکرات جلسات قبل اختصاص داشت.

طرز تشکیل وغایت گروه نطق وسئوال یا نطق وبیان[۲]: درآغاز جلسه‌نطقی ایراد می‌شود ومدت کوتاهی ببحث می‌پردازند. این مجالس دونوع است:

گروه نطق وسئوال یا نطق و بیان ۱-سخنرانی و پرسش از طرف شنوندگان: حضار فقط سئوالاتی با اجازهٔ رئیس جلسه شفاهاً طرح میکنند. گاه سئوالات کتبی است، گاه شفاهی، گاه هردو. درگلستان آمده است که ازامام مرشد محمد غزالی پرسیدند بدین منزلت در علوم چگونه رسیدی؟ گفت از آنچه ندانستم ازپرسیدن آن ننگ نداشتم:

امید عافیت آنگه بود موافق عقل که نبض رابطبیعت‌شناس بنمائی

The Open Forum Discussion - ۲ interlocutor - ۱

بپرس هرچه ندانی که ذلّ پرسیدن　　دلیل راه تو باشد بعزّ دانائی

۲ - سخنرانی و اظهارات شنوندگان : حضار سئوالاتی بمیان می آورند یا بیانات مختصری ایراد مینمایند .

گاه نیز درآغازجلسه نطقی ایراد نمی‌شود . دوسخنگوی مطلّع روی کرسی خطابه قرار گیرند . یکی ازدو نفر ریاست جلسه را عهده دارمیشود وسئوالاتی طرح میکند . سخنگوی دیگر جواب میدهد ولی معمولا حضار در مباحثات کاملا شرکت میکنند وازرئیس جلسه ویاسخنگوی جلسه درموضوعات مورد بحث توضیحاتی میخواهند یا اینکه اگر خودشان اطّلاعات تازه‌ای داشته باشند اظهار میکنند .

درمجامعی که پس از نطق ناطق ازطرف مستمعین سئوالاتی طرح میشود سه اصل‌را رعایت میکنند: (۱) قبلا اطلاع میدهند که شرکت حضار محدود بسئوالات خواهدبود . رئیس جلسه ممکن است توضیح دهد که محدودیت مزبور ازآنروست که حد اکثر استفادهٔ ممکن ازاطلاعات سخنران بشود . (۲) پس‌ازپایان یافتن نطق ناطق رئیس جلسه بمستمعین تذکر دهد که سئوالات‌خودرا بوسیلهٔ وی اطلّاع دهند . رئیس جلسه سئوالات را بصوت بلند تکرار کند تا سخنران وهمهٔ حضار بشنوند . (۳) ازآغاز جلسه رئیس‌با خوشروئی بناطق ومستمعین نشان دهد که ریاست باا‌وست وجلسه تحت نظر او رهبری میشود .

هراندازه‌عدّهٔ حضار بیشتر باشد رعایت این نکته بیشتر موردلزوم است . اگر رئیس جلسه در بدو امر تسلّط و استادی خود را ثابت کند حتّی از عهدهٔ اداره کردن جمعیت های بزرگ نیز بآسانی برآید ولی نه با ترشروئی وزشتخوئی ومشت کوبیدن بر میز و کورکردن ذهن شنوندگان وبند آوردن‌نطق گویندگان . مصداق

این‌معنی ازباب مثال طوطی‌شیرین زبان مثنوی‌است که بسبب سوء خلق‌بقال تند خو مرغک راسخن از یاد برفت وزبان قالش روزی چند لال گشت .

بود بقّالی و او را طوطیی　　خوش نوا وسبز و گویا طوطیی
در خطاب آدمی ناطق بدی　　در نوای طوطیان حاذق بدی
بر دکان‌بودی نگهبان دکان　　نکته گفتی با همه سودا گران

خواجه‌روزی‌سوی خانه رفته‌بود ... بر دکان طوطی نگهبانی نمود
گربه‌ای برجست ناگه از دکان ... بهر موشی . طوطیک از بیم جان
جست‌ازصدر دکان‌سوئی گریخت ... شیشه های روغن بادام ریخت
از سوی خانه بیامد خواجه اش ... بر دکان بنشست‌فارغ خواجه‌وش
دید پر روغن دُکان‌وجاش چرب ... بر سرش‌زد گشت‌طوطی کل‌زضرب
روزك چندی سخن کوتاه کرد ... مرد بقال‌از ندامت آه کرد
ریش خود میکند ومیگفت ای‌دریغ ... کافتاب نعمتم شد زیر میغ
دست من بشکسته بودی آنزمان ... چون زدم من برسر آن خوشزبان
هدیه ها میداد هر درویش را ... تا بیابد نطق مرغ خویش را
ناگهانی جولقیی می‌گذشت[1] ... با سر بی مو بسان طاس و طشت
طوطی اندر گفت آمد در زمان ... بانگ بروی زد بگفتش کای‌فلان[2]
کزچه‌ای کل با کلان آمیختی ... تومگر از شیشه روغن ریختی
از قیاسش خنده آمد خلق را ... کوچوخودپنداشت صاحب دلق را

در مواردی که پس از نطق ناطق اجازهٔ صحبت بمستمعین میدهند باید قبل از جلسه اعلام شود که سئوالات یا اظهارات حضار مختصر و محدود بیک یا دو دقیقه است تا افراد فراوان سخن و بسیار گو بعنوان چاره جوئی مدتی وقت همه را نگیرند .

گاه سخنران پس‌از ختم سخن روی کرسی خطابه میایستد وبجای رئیس‌جلسه شخصاً جلسه را اداره میکند وبسئوالات جواب میدهد . این کار خالی ازعیب نیست زیرا ممکن است گفتگوی طویلی بین او وتنی چند از حضارروی دهد . بدین سبب دربعضی مجامع اینطور صلاح دیده‌اند که سخنران پس از ختم نطق و هنگام بحث میان مستمعین درجای خود قرار گیرد وادارهٔ جلسه را برئیس جلسه واگذار کند تا دامنهٔ‌مباحثه‌توسعه‌یابدودرعین حال کاربجائی‌نکشد که بلاواسطه‌ازسخنران سئوالات بشودواودرمقام‌نفی‌وتکذیب‌برآید . همین که کلام‌سخنران‌پایان‌یابدومیان شنوندگان

۱ — جولقیی سر برهنه میگذشت ۲ - بانگ بردرویش زدکه هی‌فلان!

درمحّل خود بنشینند حضّار بین خود بسئوال و جواب پردازند و او فقط هنگامی وارد بحث شود که اطلاعات بیشتری ازخود او بخواهند . لکن اگر مطابق معمول سخنران پس ازپایان یافتن نطق خود در کرسی خطابه بماند رئیس جلسه برای اینکه بتواند ازمشکلات جلوگیری کند بزبان نرم وبارزی خوش همه را برعایت آداب و رسوم مقرّره وادار نماید ودراین زمینه جدّاً پا فشاری کند. بهتر آنست که سخنران بجواب سئوالات اقتصار کند و اگر ازطرف حضار اظهاراتی میشود که جنبهٔ سئوال ندارد درمقام پاسخ برنیاید، بدین وسیله ازسوء تفاهمات ومعارضات بیهوده جلوگیری شود . در دیباچهٔ گلستان سعدی آمده است : طایفه‌ای از حکمای هند در فضیلت ابوذرجمهر سخن میگفتند ودرآخر جز این عیبش ندانستند که در سخن گفتن بطیء است یعنی درنگ بسیار کند ومستمع را بسی منتظر باید بود تا او تقریر سخن کند. بوذرجمهر بشنید و گفت: اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چه گفتم .

خلاصهٔ مذاکرات علی الرسّم درآخر جلسه بوسیلهٔ رئیس جلسه یا شخص دیگری که از میان جمع برگزیده شده باشد گفته میشود ، بدین معنی که برای حُسن ختام وجلوگیری از سوء مقطع بیانات ناطق و اظهارات مستمعین را با عبارات روشن ومختصر ومحکم بهم نزدیک سازند .

این گونه مباحثات را در کتاب «سخن شما ومن» تألیف واتکینز و فراستّ نوعی ازمناظرهٔ غیر رسمی تعریف کرده اند. موضوع بحث را بصورت قطع نامه هائی که در مناظرات معمول است تنظیم نمیکنند . جز دانشجویان کلاس یا اعضاء جمعیّت یا انجمن یا باشگاه معلمین که باینگونه مباحثات میپردازند دیگران نیز حاضر میشوند ولی تاموقعی که رئیس جلسه از آنها دعوت بسخن گفتن نکند حرف نمیزنند . وقت کافی قبلا برای تهیهٔ مطالب مورد بحث تعیین میشود. گاه نیز پیش ازتشکیل جلسهٔ علنی جلسهٔ مخصوصی برای تمرین صوت میتوان ترتیب داد وکسانی که بکرسی خطابه نمیروند و در محلّ خود سخن میگویند در این قبیل جلسات صوت خود را بیازمایند، بدین طریق که هنگام سخن گاه بدین سو، گاه بسوی دیگر تالار نظر افکنند

و همه را متوجّه سخنان خود سازند . اشخاص کم رو بوسیلهٔ این قبیل تمرینات جرأت بیشتری برای سخنوری پیدا خواهند کرد .

اعضاء مجمع باید درجاهای مختلف تالار سخنرانی قرار گیرند وافرادی که از جمعیّت ها وانجمنهای دیگر دعوت شده‌اند یکجا جمع نشوند بلکه پراکنده ومتفرّق بنشینند .

درمجامع ورزیده تنها چیزی که قبلا باید رعایت شود آنست که همهٔ اعضاء مجمع در موضوع بحث مطالعات کامل بنمایند امّا تازه کاران باید پیش از جلسه بنشینند ودر بارهٔ شقوق گوناگون موضوع مورد بحث بین خودصحبت کنند واشخاص مختلف مأمور مطالعه وتهیهٔ قسمتهای مختلف شوند .

سخنوران نباید مطالب خود را از روی یادداشت بخوانند . تنها موردی که مراجعه بیادداشت جائز است خواندن ارقام وآمار ویا نقل اقوال کوتاه دیگران است. اثر خصوصی بودن این قبیل جلسات باقرائت نطق ازمیان میرود . ارزش واهمیّت اصلی این قبیل مباحثات درغیر رسمی بودن وخصوصی بودن آنست. پس بجای نطق باید بطورعادی حرف زد .

رئیس جلسه پس از افتتاح جلسه اسامی اعضاءجمعیتهای دیگری را که حضور یافته‌اند وهمچنین موضوع بحث را بحضّاراطلاع میدهد. هر کس بخواهد اجازهٔ نطق بگیرد ازجای خود برمیخیزد . در بارهٔ افراد خاموشی که داوطلب تکلّم نیستند ودر سخن گفتن تأمّل دارند رئیس جلسه میتواند بخصوص از اینگونه اشخاص تقاضا کند نظر خودراظهار نمایند وحتی ممکن است پیشنهاد کند دربارهٔ مطلب معیّنی صحبت کنند؛ چه بسا خاموشی مصداق قول شیخ اجلّ باشد که دانا چو طبلهٔ عطّاراست خاموش و هنرنمای ونادان چون طبل غازی بلند آواز ومیان تهی .

عالم اندر میانهٔ جهّال ‌‌ ‌‌ ‌‌ مثلی گفته اند صدّیقان
شاهدی درمیان کورانست ‌‌ ‌‌ ‌‌ مصحفی درسرای زندیقان

دیگر اینکه رئیس نباید از هیچیک از گویندگان طرفداری کند بلکه همیشه بی‌طرفی را رعایت نماید.

این طرز مباحثه بیشتر میان انجمنهای مختلط مدارس معمول ومرسوم استو مباحثات عموماً دوستانه است. انجمنهای مختلف الزامی ندارند در برابر هم‌صف‌آرائی کنند و هرانجمنی مدافع نظر خاصی باشد . افراد دیگر نیز میتوانند درجلسات حضور یابند ودر مذاکرات شرکت نمایند. گاه درآخرجلسه ازآنها نیز خواسته میشود که رأی بدهند. اصولاً این جلسات بمنظور اتّخاذ تصمیم نبوده و نیست و بسیاری را عقیده آنست که اگر رأی بگیرند نقض غرض میشود وفوائدی که براین نوع اجتماعات مترتّب است ازمیان میرود. غرض اصلی از اینگونه احتفالات درك حقایق است تا آنجاکه حضّار بتوانند برای خود در بارهٔ مسائل روز عقیده‌ای ونظری‌اتخاذ کنند نه اینکه نسنجیده ازنظر دیگران تبعیت نمایند . درنامهٔ دانشوران آمده است: گویند روزی کسی به‌ارسطوخرده گرفت که چرابرخلاف گفتهٔ‌سقراط‌وافلاطون سخن‌راندی؟ ارسطو درجواب گفت سقراط وافلاطون نزد من عزیزند ولی حقیقت عزیزتر است .

اختلاف این سبک باسبکهای دیگر آنست که اینجا دو نفر درجایگاه خطابه به سئوال وجواب میپردازند .

گفتگوهای دو نفری[1]

چنانکه در روشهای دیگر نیز مرسوم است اینجا هم قبلاً دربارهٔ روش بحث توضیحاتی بمستمعین داده میشود . چون مکالمات بین‌الاثنین کاملاً برای شنوندگان تازگی خواهد داشت بهتر است طرح مختصری از گفتگوی سخنگویان تهیّه و توزیع شود تا حضّار بیشتر توجه کنند و بهتر بتوانند درمذاکرات شرکت جویند.

سخنگویان باید ازلحاظ قابلیّت واحترام واعتباردر جامعه حتّی‌الامکان‌همتراز وهمپایه باشند . بادرنظر گرفتن این معنی باید مخصوصاً توجه داشت که مدیرجلسه وطرح کنندهٔ سئوالات ازاختیارات خود دراداره کردن جلسه سوء استفاده نکنند .

پیشرفت این طریقه بیشتر بسته بآنست که طبق برنامهٔ دقیق چه کسانی در چه موقع وچه مدّت و درچه قسمت صحبت کنند . شخصیّت سخنگویان و عقایدشان البتّه در پیشرفت کار مؤثر است . اگر شقوق مختلفهٔ موضوعات مورد بحث واضح وروشن باشد و سخنگویان بسبك مکالمات عادی تکلّم کنند و صحبت ها روح داشته

Dialog - ۱

باشد واختلاف عقیده دوطرف کاملا معلوم گردد جلسهٔ خوبی خواهد شد و منظور حاصل آید . هر گاه بجای توجه بنکات مهم و اساسی به جزئیات پردازند شنوندگان و د خسته شوند. ازطرف دیگر چنانچه سخنگویان در بسیاری از مسائل اتفاق نظر د سته باشندشنوندگان بدگمان شوند که بحث تصنّعی بوده‌است وچون انتظاراختلافاتی داشته اند ممکن است تصوّر نمایند فریب خورده اند . بنا بر این جلسه را طوری باید ترتیب داد که درموارد مهّم اختلاف بحث شود .

مقاصد اولیّهٔ اینگونه اجتماعات دوچیز است: یکی اینکه‌مطالب تازه وعوامل محرکهٔ تازه ای برای تفکّردربارهٔ مسألهٔ مورد بحث بدست آید. دیگر اینکه حضّار بتوانند درمذاکرات شرکت کنند ونکات مبهم روشن گردد واطّلاعات جدید وعقاید جدیدی اظهار نمایند.

نقش رئیس جلسه آنست که جلسه را طوری بگرداند که عموماً بشرکت در مباحثات برانگیخته شوند وشرکت‌مستمعین بکیفیّتی صورت گیرد که حدّ اکثر مطالعه درمسألهٔ مورد بحث بعمل آید. حضّار نیز باید خود را بسخن گفتن هشیار و راغب وآماده سازند. ناصرخسرو گوید:

نبینی بر درخت این جهان بار | مگر هشیار مرد ای مرد هشیار
درخت این جهان را سوی دانا | خردمند است بار و بیخرد خار
نماند جز درختی را خردمند | که بارش گوهر است‌وبرگ‌دینار
به ازدینارو گوهر علم وحکمت | کزآن‌دل روشن‌است‌وچشم‌بیدار
اگر بار خرد داری وگر نی | سپیداری سپیداری سپیدار
درختت گر ز دانش بار دارد | بگفتار آر و بار خویش میبار
اگر گفتار بی کردار داری | چو زر اندود دیواری پدیدار
زجهل خویش‌چون عارت‌نیاید؟ | چرا داری همی ز آموختن عار؟

بی آنکه بخواهیم وارد فلسفهٔ رهبری شویم وشخصیت رئیس جلسه را از جهت کمال بسنجیم کافی است گفته شود کسانی در اداره کردن اینگونه مجالس بیشتر موفّق و کامروا گردند که کاملا بوظایف خود آشنا باشند و نسبت بمردم

وعقاید مردم علاقهٔ واقعی دارند ودرمباحثات بیطرفی‌خودرا حفظ کنند ورشدخودرا در تسلط‌یافتن براحساسات خود در درجهٔ اعلی نشان دهند .

اکنون شمه‌ای ازمسئولیتهای مستقیم رئیس جلسه را شرح میدهیم:

۱ - رئیس جلسه باید در بارهٔ انواع بحث وقواعد آن اطلاعات کامل داشته باشد وباین نکته همیشه توجه کند که سخن آینهٔ مرد سخنگوست و اگر خود او در شک وتردید باشد اعتماد مستمعین را نتواند جلب کند وعلی‌الاصول بگفتهٔ‌مولوی:

آتشی در دیگدان میبایدش تا ز روزن دود بیرون آیدش

خودچگویدآنکه‌اوشوریده‌نیست دیده‌اش رنج سحر هادیده نیست

۲ - سخنگویانی را بر گزینند که بتوانند مطالب خودرابنحومؤثر ومهیج‌وشور-انگیزی بیان نمایند. صریحاً بگوید چه انتظاراتی ازسخنگویان دارد ، چه مقداروقت دراختیار آنهامیگذاردوچگونه درمباحثات بعدبمؤثر ترین‌وجهی باید همکاری‌نمایند.

۳ - اگرلازم است طرح مذاکرات‌یا مطالب دیگری برای‌توزیع بین‌مستمعین قبلاً چاپ شود دراین باره تصمیم لازم‌را ازپیش بگیرد.

۴ - مقررات مربوط ببحث را با بیان روشنی‌تشریح کند وبصراحت بگویدچه مقدار وقت برای شرکت شنوندگان درمباحثات تعیین شده است.

۵ - ترتیبی بدهد که بحث فوراً وبصورت دلپذیری آغاز گردد ودرمدت مقرر بخوبی برگذار شود. ممکن است میان مستمعین ازرفقای خود قبلا بخواهد سئوالات معینی را طرح کنند. البته این کار درصورتی جائزاست که دیگران سئوالاتی نداشته باشند. بهرحال حزم واحتیاط ومهارت لازم است.

۶- تدابیرلازم‌اتخاذ کند که مباحثات طبق‌طرح ها ونقشه های کلی که درنظر گرفته شده پیشرفت کند ودراین امر محکم وجدی باشد . این نکته را فراموش‌نکنند که عدل وانصاف وحسن نیت وخوشروئی وحسن خلق و سخن نیکو تأثیرات اقناعی بزرگی دارد. بگفتهٔ فردوسی:زنیکو سخن‌به‌چه اندر جهان ؟

برای هدایت کسانی که ریاست انجمن یا جمعیتی را بعهده میگیرند کتابهای فراوانی‌بزبان‌انگلیسی نوشته شده که شایدازهمه معروف تر کتاب‌قواعدژنرال‌رابرت

امریکائی دربارهٔ طرز ادارهٔ مجالس مقننه‌وآئین‌نامهٔ داخلی کنگرهٔ امریکاست[۱]. فعلا بذکر دو کتاب دیگر قناعت میشود : یکی کتاب « طرق جدید برای اداره کردن جلسات بوضع بهتر » بقلم استراوس چاپ نیویورك بسال ۱۹۵۳ مسیحی[۲]، دیگر کتابی موسوم به «چگونه میتوان ازمجامع سالیانه بنحواحسن استفاده نمود» بقلم دکتر برنارد کارپ چاپ نیویورك بسال ۱۹۵۵ مسیحی[۳].

تنفس ودسته های شش نفری: کسانی که دراداره کردن مجالس بحث تجارب زیادی دارند هنگامی که بحث مهمی مطرح است ومذاکرات به بن بست میرسد تنفس اعلام میکنند . در تنفس افرادی که همفکرند دسته های مختلف تشکیل میدهند و پس از تبادل آراء پیشنهادی برای طرح در جلسهٔ عمومی تهیه می‌نمایند. طرزعمل چنین است :

۱ ـ اعضاء جلسهٔ عمومی به شش دستهٔ شش نفری تقسیم می شوند . ممکن است کسانی که در جلسهٔ عمومی پهلوی هم نشسته‌اند بصورت کمیته یا کمیسیونی گردآیند و شش دقیقه درموضوع مورد بحث بمذاکره‌پردازند.

۲ ـ هر دسته یک رئیس و یک مخبر یا سخنگو ازمیان خود انتخاب کنند . مخبر یا سخنگو عقاید و آراء دستهٔ خود را یادداشت نماید و در جلسهٔ عمومی گزارش دهد .

۳ ـ پس از آنکه هریک از افراد دسته‌های فرعی نظر خودرا اظهار نمود و نظر او یادداشت گردید کمیته نظرهای مختلف را میسنجد و یکی را بعنوان نظر کمیته برای گزارش بجلسهٔ عمومی اتخاذ میکند .

۱ ـ Robert's Rules of Order, Revised for Deliberative Assemblies, by General Henry M. Robert, U. S Army, New York, 1943.

۲ ـ New Ways to Better Meetings by Bert and Frances Strauss, New York: The Viking Press, 1953.

۳ ـ Your Annual Meeting – How to Make the Most of It, by Bernard Carp, Ph.D., 1955, National Publicity Council for Health & Welfare Services, 257 Fourth Avenue, New York 10, New York.

٤ ـ درپایان تنفس که شش دقیقه است جلسهٔ عمومی باردیگر منعقد میگردد و رئیس جلسه ازرؤساء کمیسیونها نظر اعضاء هر کمیسیون‌را میخواهد. بدین‌طریق زمینهٔ بحث بیشتری درجلسهٔ عمومی فراهم میگردد .

این طریقه از ابتکارات پرفسور فیلیپس استاد کالج میشیگان است[1]. یکی از شیوه های نوین مباحثه آنست که طبق برنامهٔ معینی نطقهائی

گروه سخن‌جویان توسط ناطقین معینی تهیه میشود و در جلسه یا جلسات معینی ایراد میگردد و شنوندگان‌نیز بعد از شنیدن نطقها وارد بحث میشوند. موضوع سخن یکیست ولی هر یک از سخنوران جنبهٔ جداگانه‌ای را مورد بحث قرار میدهد. این طریقه را بزبان انگلیسی سیمپوزیوم[2] Symposium گویند و شاید بمفهوم‌امروز کلمه گروه سخن جویان بعنوان معادل فارسی بی‌تناسب نباشد.

رئیس جلسه بلافاصله‌پس‌ازاعلام رسمیت جلسه‌روش بحث ومقررات مربوطه ونقش هر یک ازسخنوران را بیان میکند. در جلسهٔ اول ممکن است ابتدا کلیاتی در بارهٔ موضوع گفته شود و در جلسات بعد نظر های مختلف و جنبه های مختلف آن جداگانه مورد بحث قرار گیرد . پس از ایراد نطقهاشنوندگان سئوالات خود را طرح کنند یا اگر مطالبی دارند بگویند . در پایان بحث رئیس جلسه جریان جلسه یاجلسات‌را‌خلاصه کند. بهمین‌دلیل‌بهتر‌آنست که درهمهٔ جلسات رئیس‌واحدی باشد وتغییر نکند .

رئیس جلسه باید اشخاصی را برای سخنرانی انتخاب کند که جنبه های مختلف موضوع بحث را بطور جامع و کامل مطالعه کند و الا جلسات بصورت یک سلسله سخنرانی دربارهٔ یکی از جنبه های آن موضوع در آید یا اینکه سخنوران

۱ ـ Professor J. Donald Phillips of Michigan State College

۲ ـ لفظ symposium مأخوذ ازلغت یونانی symposion بمعنای مجلس بزم است که‌در یونان قدیم رسم بوده وبعدازجشنها وضیافتها مجلس باده‌گساری‌توأم باسازوآوازبرپا میکردند وعقاید وافکار خودرا آزادانه بیان مینمودند. حرف اول این‌کلمه هرگاه بزرگ باشدسرادمکالمات افلاطون دربارهٔ‌کمال‌مطلوب عشق‌است . اگرحرف‌اول‌آن‌کوچک باشد مجامعی‌است‌که موضوع خاصی‌مورد بحث‌واقع‌شود‌وعقاید‌مختلف‌جمع‌آوری گردد ونیز‌مجموعهٔ مذاکرات ومباحثات این‌مجالس‌بهمین‌اسم‌خوانده میشود (ترجمه‌ازفرهنگ بزرگ‌و بستر‌چاپ امریکا،۱۹۵٦ مسیحی) .

دو دسته شوند و جلسه یا جلسات جنبهٔ مناظره پیدا کند . برای جلوگیری از وقوع این احتمال در انتخاب ناطقین باید دقت نمود. ضمناً برای احتراز از تکرار مکررات ومطالب نامربوط در نطقهای مختلف جا دارد قبلاً در بارهٔ حدود بیانات هریک از ناطقین توافق حاصل شود.

شرط عقل آنست که رئیس جلسه نکات ذیل را درنظر گیرد :

۱ ـ موضوعی را انتخاب کند که بتوان برای ورود به بحث چند راه در نظر گرفت و اختلاف هریک از موارد تاحدی روشن ومشخص باشد .

۲ـ انتخاب سخنوران مطلع مایهٔ جلب علاقهٔشنوندگان است.

۳ ـ درمواردی که اشخاص بزرگ نامی برای سخنوری حاضر نشوند میتوان بااتخاذ روشهای غیر عادی توجه وعلاقهٔ مستمعین را جلب نمود. مثلاً در یکی از جلسات بحثی که در بارهٔ مایحتاج مصرف کنندگان بر پا گردید سخنران نامداری پیدا نشد . جلسه را بصورت درمانگاهی درآوردند وعدهای سخنران بعنوان متخصص دعوت کردندومسائل مختلف اقتصادی راتحت عنوان امراض مسریه بررسی نمودند. البته در موارد دیگرازراه های دیگر میتوان وارد شد وبا رعایت دقت و ذوق وسلیقه باقتضای مجلس میتوان از روشهای عادی وجاری عدول کرد .

رسمی ترین روش بحث واستدلال که از قدیم مرسوم بوده و امروزه هم با نظم وترتیب خاصی مرسوم است مناظره است که تابع قواعد معینی است و با منازعه نباید اشتباه شود . مباحثات عمومی مخصوصاً مناظره یکی از وسائل مهمی است که برای پرورش فکر وقوهٔ ناطقه وتقویت نیروی اراده و ایمان ازقدیمترین ایام تا این زمان بکار برده شده وهر قومی بشکلی دراین میدان قدم نهاده است . سر سلسلهٔ حکماء یونان سقراط برای ابطال سوفسطائیان ازهمین نیرو استفادهٔ نمایانی کرده و بهترین نمونهٔ خطابات وی خطابهٔ دفاعیهایست که درمجلس دادرسی خود ایراد نموده وترجمهٔ آن بخامهٔ توانای مرحوم محمد علی فروغی انتشار یافته است. سبب وضع منطق نیز اساساً وجود همین طائفهٔ سوفسطائیان دانسته شده، لکن سفسطه را سر گذشت مفصلی است که از

مُناظره

حوصلهٔ این بحث مختصر بیرون است . چون سخن از سقراط بمیان آمد بی مناسبت نیست ازسر گذشت عبرت انگیز اونیز یادی بشود .

سقراط فرزند مجسّمه سازی بود که ٤٦٩ سال قبل ازمیلادمسیح درشهرآتن ازبلاد یونان میان قومی بت پرست بجهان آمد ودرسال ۳۹۹ درسن هفتادسالگی کشته شد. درنامهٔ دانشوران ودر کتب دیگر آمده است که درکتیبهٔ یکی ازمعابد یونان نوشته شده بود در دنیا هیچ چیز تازه نیست ، توبرو خودرا بشناس .سقراط مُفاداین جمله راسرمشق زندگانی خود قرارداد وتمام عمر بمعرفت نفس خود پرداخت واز اینرو بوجود قادر متعال پی‌برد و همشهریان خود را که بت پرست بودند بپرستیدن خدای یگانه بخواند . مردم بسقراط بدبین شدند ودشمنانش آتش فتنه رادامن زدند تا سرانجام‌اورا بگناهکاری متهم و بمحاکمه جلب کردند. سقراط در مقابل قضات دادگاه بجای آنکه ازخوددفاع کند وتذلّل و تضرّع نماید با نهایت شجاعت ایشانرا بعدل وداد وخدا پرستی وحقیقت شناسی دعوت کرد وبا اینکه میدانست اگر ازعقیدهٔ خود بر گردد نجات خواهد یافت استقامت ورزید ودرعقیدهٔ خود همچنان ثابت‌بماند. قضات سقراط را محکوم باعدام کردند و بزندان انداختند . شاگردانش برهائی او کمر بستند وزندانبان را باخود همراه ساختند.یکی ازشاگردان بدو گفت هم اکنون وسائل فرار آماده است ومیتوانی بکشور دیگر روی . سقراط برآشفت که اگر سقراط احترام قانون نگاه ندارد از دیگران چه انتظاری توان داشت . هفتاد سال در سایهٔ قانون بآسایش زندگی کرده ام وازمنافع وفواید بیشمار آن برخوردار شده ام اکنون روانیست از یک حکم که بزیان‌من داده‌شده‌است سر بپیچم وازاحترام وقدرت قانون که مایهٔ سعادت نوع است بکاهم. پس ازسه روز بحکم قضات جام زهری بگرفت وبی آنکه‌روی درهم کشد بنوشید وبآزادگی از جهان برفت . مصداق این مقال اشعار ملاّ است که گوئی زبان حال سقراط بوده است:

گفت نطقم چون شتر زین پس بخفت
نیستش بـا هیچکس تا حشر گفت

وقت رحلت آمد و جستن ز جو
کل شیءٍ هـالک الا وجهـه

باقی این گفته آید بی زبان
در دل آن کس که دارد نور جان
در جهان جان کنم جولان همی
بگذرم زین نم در آیم در یمی ...

قصّه کوته کن که رفتم در حجاب
هین خمُش و الله اعلم بالصّواب

در فضیلت فداکاری وازخودگذشتگی وایثار در راه حق و حقیقت و آسایش مردم حکیم نظامی در کتاب خسرو وشیرین گوید :

زخود بگذشتن است ایزد پرستی	ندارد روز با شب هم نشستی
خدای از عابدان آنرا گزیند	که در راه خدا خود را نبیند
نظامی جام وصل آنگه کنی نوش	که بر یادش کنی خود را فراموش

اجمالاً سقراط در مبحث جدل رنجها برد و بعد از وی شاگردش افلاطون (۳٤۷ - ٤۲۷ قبل از میلاد مسیح) برای مغلوب ساختن قوم سوفسطائی کمر همّت بست .

در احوال افلاطون نوشته اند شبی سقراط در خواب دید مرغی بی پر و بال نزد وی آمد واو آن مرغ را درآغوش گرفت. مرغ درآغوش وی پروبال درآورد وبپرواز درآمد وباوازی دلکش خواندن آغاز کرد. بامدادان که افلاطون نخستین بار بشاگردی نزد وی آمد سقراط خواب دوشین را بدو بازگفت و تعبیر چنین کرد که تودر خدمت من بمقامی ارجمند خواهی رسید وآوازهٔ دانشت بلند خواهد شد.

بالجمله این فیلسوف کم سخن درمبحث تصدیقات سخنها گفت ودرجدل وسفسطه کتاب نوشت، لکن پراکنده ونامنظم بود و این مباحث یکجا تألیف و تدوین نشد تا نوبت بشاگرد بزرگش ارسطو(۳۲۲-۳۸٤ قبل ازمیلاد مسیح) معروف بمعلّم اوّل رسید. ارسطودر تمام علومی که درزمان وی متداول بود مهارت واستادی داشت و ازاینرو معلّم اوّل نام گرفت . در خطابه و حکمت طبیعی و الهی کتابها نوشت و مجموعه‌ای بنام «اُرگانون» ازرسالات شش گانهٔ ارسطو درمقولات و قضایا و تحلیلات

اولیهٔ یا انالوطیقای اوّل در تحلیل قیاس و برهان یا تحلیلات ثانویهٔ که همان انالوطیقای دوّم است و طوبیقا در جدل و روش استدلال وردّ سوفسطائیان از پرتو نبوغ وی بیادگار ماند . این مجموعه را از آثر و «ارگانون» خوانده‌اند که در لغت یونانی بمعنی آلت علم و کلید دانش است . جویندهٔ اسرار باری حاجی ملاّهادی سبزواری در تعریف منطق گوید :

هذا هو القسطاس مستقیماً	و یوزن الدّین به قویماً
قانون آلیٌّ یقی رعایته	عن خطأ الفکر و هذا غایته

بعد از ارسطو در نتیجهٔ تحقیقات علماء غرب تغییراتی در منطق پیش آمد و رواقیون و ابیقوریون وافلاطونیون جدید وعلماء اسکولاستیک [۱] ودورهٔ احیاء علوم (رُنسانس) [۲] وبیکن [۳] ودِکارت [۴] وحکماء طریقهٔ تجربی (آمپیریسیسم) [۵] از قبیل هابز [۶] ولاك [۷] و استوارت میل [۸] و طرفداران طریقهٔ عقل و استدلال (راسیونالیسم) [۹] از قبیل اسپینوزا [۱۰] ولایب نیتس [۱۱] ودیگر فلاسفه مانند کانت [۱۲] وهربارت [۱۳] و لُتسه [۱۴] وهِگِل [۱۵] و برْدلی [۱۶] وبُزَنْکتْ [۱۷] وجانسُن [۱۸] وسایرین آراء وعقایدی جدید آورده‌اند که از بحث ما خارج است .لکن اگر تصور شود احدی توانسته است بامفتاح منطق علیل وعقل ذلیل بکنه ذات جهان کردگار جلیل پی‌برد خیالی ناپخته وخام است .

سنائی گوید :

او زنا چیز چیز کرد ترا	خوار بودی عزیز کرد ترا
هیچ دل را بکنه‌او ره نیست	عقل‌وجان‌از کمالش آگه نیست
دل عقل از جلال او خیره	عقل جان از کمال او تیره

۱- Scholasticism ۲- Renaissance ۳- Bacon
۴- Descartes ۵- empiricism ۶- Hobbes
۷- John Locke ۸- Stuart Mill ۹- rationalism
۱۰- Spinoza ۱۱- Leibnitz ۱۲- Immanuel Kant
۱۳- Herbart ۱۴- Lotze ۱۵- Hegel
۱۶- Bradley ۱۷- Bosanquet ۱۸- Johnson

همه زو یافته نگار و صور — هم هیولانی اصل و هم پیکر
عنصر و مادهٔ هیولانی — طبع و الوان چار ارکانی
وهم هاقاصر است زاوصافش — فهم ها هرزه میزند لافش
عقل‌ها رهنمای هستی اوست — هست‌ها زیر پای هستی‌اوست
ای درون پرور برون آرای — وی خرد بخش بیخرد بخشای
دردهان هرزبان که گردان است — در ثنای تو اندروجان است

بالجمله هرچند آثار قدیم ایران ازمیان رفته است لکن اگر باستناداقاریر بعضی شرق شناسان غرب گفته شود که درایران کاخ بلند دانش وسخنوری پیش ازطلوع منطق وفلسفه دریونان برپا بوده وحکماء یونان ازاین سرچشمهٔ فیاض فیضهابرده‌اند شاید سخنی بگزاف نباشد . ایرانشناس شهیر امریکائی پرفسور ویلیم جکسن[۱] مینویسد : اینکه گفته‌اند فیثاغورث زیر دست استادان مغ تعلیم یافته شاید این سخن بکلی بی‌اساس نباشد . امیدانیم افلاطون آرزو داشت برای تحصیل علم نزد مغان بمشرق مسافرت نماید و جنگهای ایران و یونان مانع شدکه بآرزوی خود برسد . پیروان پرادیقوس[۲] معاصر سقراط بداشتن آثار زردشت مفاخره ومباهات میکردند . حتی دارمستتر[۳] گوید گبریاس[٤] استاد سقراط یکی ازفرزانگان مغ بوده است .ارسطو ذینون[٥] ، یودوخوس[٦] و مخصوصاً ثیوپامپس[۷] با سخنان و تعالیم زردشت آشنا بوده وهراکلیدس پانتیقوس[۸] ازتلامذهٔ افلاطون وارسطو دراثری که ازخود باقی گذاشته وپلوتارك[۹] بدان اشاره نموده از وی نام برده است . بعید نیست حکمت اشراق نیز از شرق یعنی ایران گرفته شده باشد . حتی قطب‌الدین اشکوری در کتاب محبوب ـ القلوب‌نوشته است:«و گفته‌اند اصل منطق و حکمتی که‌ارسطوطالیس تألیف وتهذیب کرده است هنگام غلبهٔ اسکندربرداراوبلاد ایران‌ازخزائن‌ایران گرفته شده وارسطو براین تألیف وتهذیب توانائی نیافت مگربوسیلهٔ کتابهای‌ایران .» شاهد این مدعی[۱]

۱- Jackson — ۲- Prodicus — ۳- Darmesteter
٤- Gobryas — ٥- Deinon — ٦- Eudoxus
۷- Theopompus — ۸- Heraclides Ponticus — ۹- Plutarch

حدیث نبوی است که مورد استناد اشکوری است . نگین خاتم جلال وجوهر عنصر کمال پیغمبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لَو کانَ العِلمُ فی الثُرَیّا لَتَناوَلَتهُ رِجالٌ مِن فارس.
ابن خلدون اینطور حدیث را نقل میکند : لوتعلّقَ العِلمُ باکنافِ السَّماءِ لَنالَهُ قومٌ من اهلِ فارس[۱] . دکتر زکی علی مصری در کتاب خود بزبان انگلیسی دربارهٔ اسلام دردنیا مینویسد هنگامی که نام ارسطو راهنوزدرپاریس نشنیده بودند ودراکسفورد هنوز تلفظ لفظ ارسطو را نمیدانستند در نیشابور و سمرقند آثار اورا ازحفظ داشتند.

باری چون مع الاسف آثار قدیم همه محو شده است بطور قطع و یقین نمیدانیم چه قسم سخنوری در این سر زمین رائج بوده و مناظره در ایران باستان چه صورت داشته است . درروزگار دیرین دینداران ایران زمین چون بدرگاه جهان پروردگار دست نیازدراز میکردند از چیزهائی که میخواستند یکی اسب تندرو ، دیگر خانمان وفرزندان دلیروزبان آور بوده است . حتی در آثارپهلوی قبل از اسلام بزبان پهلوی کتابی است بهاسم «درخت آسوریک» درمناظره بین نخل وبز که مرحوم بهار ترجمه نموده و در مقدمهٔ دیوان پروین اعتصامی که بیشتر قطعات آن بطرز سؤال و جواب و مناظره بسته شده تذکر داده که این شیوه از قدیم الایّام خاص ادبیات شمال و غرب ایران بوده است . بعد از اسلام فلاسفهٔ بزرگ ایران گامهای بلندی در میدان سخن وسخنوری برداشته وآثاری گرانبها وفراوان ازخود بیادگار گذاشته‌اند. دررشتهٔ منطق در درجهٔ اول منطق الشفاء است که نادرهٔ روزگار شیخ الرئیس ابوعلی سینا بزبان عربی نوشته ، دیگر اساس الاقتباس است که خواجه نصیرطوسی بزبان فارسی برشتهٔ تحریر درآورده است .

۱ـ تفصیل این اجمال را درکتاب رهبر خرد تألیف استاد محترم آقای شهابی بخوانید. نیز رجوع کنید به کتاب سیرفرهنگ آقای سناتور دکتر عیسی صدیق استاد دانشگاه تهران و همچنین کتاب تمدن ایرانی تألیف چندتن از خاور شناسان ترجمهٔ آقای دکتر عیسی بهنام دانشیار دانشگاه تهران ازانتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب، مقالهٔ شارل پوش صفحات ۱۱۵ ، ۱۲۱ ، چاپ تهران، ۱۳۳۷ ، ه . ش .

از کتب و رسالاتی که در این فن نوشته شده و در فهرست کتابخانهٔ اهدائی استاد کریم الطبع آقای سیدمحمد مشکوة به کتابخانهٔ دانشگاه تهران[۱] آمده است یکی رسالهٔ آداب‌البحث قاضی عضدالدین عبدالرّحمن ایجی (۷۵٦ هجری) متکلّم نامور ایرانی است.«این رساله بسیار کوتاه ولی جامع است. دانشمندانی چند مانند میرسید شریف گرگانی (م ۸۱٦ هجری) ومحمد حنفی تبریزی (م ۹۰۰ هجری) ومحیی‌الدّین محمدبن محّمد بَردَعی (م۹۲۷) و عِصام‌ُالدین محمدبن ابراهیم اسفرائینی (م۹٤۳) ومولانااحمد جندی ومولانا عبدالعلی بیرجندی برآن شرح نوشته‌اند ...

دیگر درآداب بحث ومناظره رساله ایست‌بفارسی شاید ازابن کمال پاشاشمس‌ـ الدین احمدبن سلیمان (م۹٤۰ هجری)ودرسالنامهٔ پارس سال۱۳۲۳ ازصفحهٔ ۲۷ تا ۳۱ چاپ شده است... درجلداول ذریعه‌صفحهٔ ۱۳ از آداب‌البحث علاّمهٔحلّی یاد میکند و گوید که نسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ مولی محمد علی خوانساری نجفی هست ولی در فهرست کتابهای علاّمه دیده نشده است و این رسالهٔ عربی چون در نسخهٔ این کتابخانه دنبال شرح حکمة‌العین علاّمه وهردو بیک خط هستند شاید از علاّمهٔ حلّی باشد . افسوس که این نسخه پایان ندارد تاشک از میان برود ...»

رساله‌ای‌نیز بعربی‌ازمیرزافخرالدّین محّمدبن حسین حسینی استر آبادی شاگرد غیاث‌الدّین‌منصور دشتکی (م۹٤۷) جزء گنجینهٔ مزبور است ..

دراصطلاحات جدل وخلاف نیز رساله‌ایست بزبان عربی بقلم شیخ تقی‌الدّین ابوالعز مقترح . ضمن شرح این رساله درفهرست کتب اهدائی آمده‌است که «هنرجدل وخلاف از شاخه های منطق وعلمی است که فقیهان از منطق ارسطو بر گرفته‌اند ودر آن روشی راکه در بحث و گفتگوی فقهی باید بکاربرد آشکار ساختند واین هنر همان جدل ارسطواست که تنها مثال و شاهد آن از فقه میباشد و در این باره فارابی ومحمّد

۱- رجوع شود به‌جلد سوّم بخش یکم فهرست کتابهای فلسفی و عرفانی وکلامی اهدائی استادکه توّسط آقای محمدتقی دانش پژوه تنظیم شده‌ودرتهران‌بسال ۱۳۳۲ هجری شمسی‌کسوت طبع پوشیده است ، صفحات سه تا هشت .

زکریّای رازی را باید از پیشروان این هنر دانست که برهان و استدلال منطقی را ریخت علم کلام دادند و بجای مثالهای یونانی ارسطو امثلهٔ فقهی و کلامی بکار بردند و گویند نخستین کسی که در هنر جدل و خلاف نگارش دارد ابوبکر محمّد قفّال چاچی شافعی (م۳۶۵) است . سپس ابی‌جعفر محمّد نخشبی حنفی (م۴۱۴) وابوزید عبدالله دَبوسّی سمرقندی حنفی (م۴۳۰) وابی بکر حنفی (م۴۳۰) وابی بکر احمد بیهقی (م۴۵۸) که در این هنر کتاب نگاشتند . فقیهان درجدل دو گروه شدند : یکی تنها دلیل شرعی را می‌پذیرند ورهبر آنها ابوالحسن علی بزدوی (م۴۸۲) میباشد . دستهٔ دیگر که پیرو ابی حامد محمّد عمیدی سمرقندی (م۵۱۵) هستند هر گونه دلیلی را میپسندند . ازاین پس تاسدهٔ هشتم دانشمندان خاوری کتابها در این هنر ساختند که در فهرست ها نام برده شده است ...»[1]

بحثی که از شدّت وضوح احتیاجی به‌احتجاج ندارد وجود واجب الوجود است . درود بر روان پاك حکیم نظامی باد که در بارهٔ افلاك و ستارگان و آفرینندهٔ زمین وآسمان گفته است:

همه هستند سر گردان چو پرگار	پدیدارندهٔ خود را طلب کار
بلی در طبع هر داننده‌ای هست	که با گردنده گرداننده ای هست
از آن چرخی که گرداند زن پیر	قیاس چرخ گردنده همی گیر
همی‌دان دور گرون زین قیاس است	شناسد هر که را گردون شناس است

۱-رجوع کنید به‌مناظرات امام حنفاء ابراهیم وصابیئن واصحاب هیاکل وبه احتجاجات ائمهٔ اطهار و کتب بحث احادیث واخبار، الاحتجاج علی اهل اللجاج طبرسی وبحارالانوار مجلسی وباب کلام درفهرست کتب اهدائی آقای سیدمحمد مشکوة ، جلد سوم ، بخش اول صفحات ۵۲۲ تا ۶۳۸ چاپخانهٔ دانشگاه ۱۳۳۲ شمسی هجری . ازجمله مناظرات ابن ابی‌جمهور احسائی (۸۳۸-۹۰۴ ه.) وهروی ، جبعی عاملی (۹۱۸–۹۸۴ ه.) بادانشمندسنی، رکن الدوله دیلمی باصدوق (م۳۸۱ ه.) ،مناظرهٔ مأمون عباسی (۱۹۸–۲۱۸ ه.) وغیره وهمچنین به‌شرح آداب البحث قاضی میرحسین بن‌معین الدین میبدی یزدی (م۹۱۰ ه.) برآداب البحث سمرقندی و شرح کمال‌الدین مسعود شیروانی رومی (سدهٔ ۹) برآداب البحث شمس‌الدین محمدبن اشرف سمرقندی (م نزدیك ۶۰۰ ه .) وشرح محمدحنفی تبریزی برآداب البحث قاضی عضدالدین عبدالرحمن ایجی، محاضرات الادباء ومحاورات الشعراء والبلغاء راغب اصفهانی (۵۶۰ ه.قمری).

در آثار سخن سرایان بزرگ ایران امثال کافی از مناظراتی داریم که گوینده گاه در طرف مثبت و دیگر گاه در طرف منفی قضیّه داد سخن داده ودر هرمورد چه درمقام اثبات چه نفی،دلائل باندازه‌ای قوی است که خواننده پندارد حقیقت همانست که استاد گفته وجزآن نیست.این معنی خود بر بلندی پایگاه سخنوران ایران درفنّ احتجاج دلالت دارد .

میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات بشاعران آذربایجان وعراق اختصاص داشته وقصائداسدی طوسی که درمناظره است مجموعاً درآذربایجان ساخته شده وسایر مناظرات نظم‌ونثر ازنظامی تاخواجوی کرمانی گواه این ادعاست و شیوهٔ مناظره که قدیمترین اسلوب حُسن اداء مقصود و یکی ازبزرگترین‌سبکهای سخنگوئی درشمال وغرب ایران بوده معلوم نیست چراتا این حددر برابرسبک خراسانی محکوم بزوال شده است تا آنجا که جزقسمت کمی ازآن در کتب خطّی و مختصری غیر قابل ذکر ضمن آثار سایر اساتید چیزی برجای نمانده است.جدال سعدی بامدّعی، مناظرات‌عقل و عشق شیخ ، مناظرهٔ شب وروزاسدی طوسی ، شمع وچراغ ، پروانه وشمع ، جام وغلیان ، تیغ وقلم، وبالاخره مناظرات مولوی درحدوث وقدم، وجبر واختیار وغیره برای نمونه کافی است. مولوی گوید :

ما چو نائیم و نوا درما زتست — ما چو کوهیم و صدا درما زتست

ماعدم هائیم وهستیهای‌ما(هستیهانما) — تو وجود مطلق فانی نما

ماهمه شیران ولی شیر علم — حمله مان از باد باشد دمبدم

حمله مان پیدا و نا پیداست باد — جان فدای آنکه نا پیداست باد

باد ما و بود ما از داد تست — هستی ما جمله از ایجاد تست

تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت — گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

گر بپرّانیم تیر آن نی زماست — ما کمان و تیر اندازش خداست

این نه جبر این معنی جبّاری است — ذکر جبّاری برای زاری است

زاری ماشد دلیل اضطرار — خجلت ما شد دلیل اختیار

گر نبودی اختیار این شرم چیست — وین دریغ وخجلت و آزرم چیست

اما راجع بمناظره در اروپا وامریکا : درداٸرةالمعارف آموزش وپرورش که دکتر پال مونرو[1] بکمک بیش ازهزاردانشمند تألیف‌نموده است مینویسد: روزگاری که کتاب هنوز چاپ نشده وبدست مردم نیفتاده بود یگانه راه پرورش فکرمباحثه و مناظره بود . در اروپا کار بجائی رسید که یکی دومناظره در روزطلّاب علم را چاره نمیکرد . ازبام تاشام وبعداز شام‌مباحثه ومناظره، درخانه وخارج‌خانه ، توی شهر و بیرون شهر ، همه جا میدان مباحثه و مناظره بود . » در امریکا و سایر کشورها در اواخر قرن‌هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم مسیحی علماء حقوق ووکلاء دادگستری به نیروی سخنرانی در افکار عامّه نفوذ یافتند وفن‌مناظره اهمّیت‌تازه‌ای پیدا کرد .

استوارت میل فیلسوف شهیر انگلستان (۱۸۷۳-۱۷۰۱ م .)[2] در کتاب شرح احوال خود نوشته است : « بارها گفته‌ام و باز میگویم از تاریخی که در مناظرات شرکت‌جستم افکار بدیع ومستقلّی پیدا کردم و آغازقوّهٔ ابتکار و استدلال فکرمن از همان روز است .»

کاردینال نیومن انگلیسی (۱۸۹۰-۱۸۰۱م.)[3] گفته است نخستین گامی که در راه پرورش فکر باید برداشت آنست که نظم وترتیب وروش صحیح وتوجه به‌اصول وقواعد و مُستثنیات‌درذهن‌طفل جایگیرشود .دانش‌آموزبایدبنظم‌وترتیب‌عادت گیرد و از اصول ثابت و مسلّمی شروع کندوپیش‌برود ورفته‌رفته تشخیص‌بدهد چه‌میداند وچه نمیداند تابتدریج وارد مباحث وسیع و مسائل دقیق فلسفی شود . آنگاه نسبت به فرضیات بی‌اساس ومغالطات مستقلاً حکومت خواهد کرد وبدرا ازخوب وصحیح را از سقیم تشخیص خواهد داد .

۱- A Cyclopedia of Education, edited by Paul Monroe, PH. D., Professor of the History of Education, Teachers College, Columbia University, The Macmillan Company, New York, 1911.

۲- John Stuart Mill　　۳- Cardinal Newman

دکتر فاستر[۱] در کتاب خود راجع بمباحثه ومناظره مینویسد : درمناظره شاگرد بااصولی روبرو میشود که متکی بعلم منطق است و بزودی توجه میکند که برای استدلال منطق لازم است و هر کس بخواهد درست استدلال کند جز اینکه این فن را فرا گیرد چاره‌ای ندارد . در استدلال باید روش صحیح ونظم وترتیب رعایت شود والا هرج ومرج وپریشانگوئی است . صرف تحصیل فن مناظره وصرف بررسی شاهکارهای سخنرانی بی آنکه در مناظره شرکت کنند وبه تمرین و ممارست پردازند کاری خشک وبیروح است . مباحثات شفاهی بمراتب شورانگیز تر از مبارزات قلمی است .

را بینز استاد مناظره در دانشگاه آیوا مینویسد : « مناظره وسیله ایست طبیعی برای جمع آوری و نشرعلم . هراندازه تمدن قومی بیشتر ترقی کند آن قوم درمباحثه قویتر گردد . صفحات تاریخ از تأثیرات مناظره در امور دنیا حکایت کند مخصوصاً ازآنرو که یکی از نیروهای بزرگ آموزش وپرورش بشمار میرود . »

جمهور علماء آموزش وپرورش برآنند که برای کارهای دشوار وخطیر کشور نوعاً کسانی از طرف ملت برگزیده شوند که درانجمنهای مناظره بیشتر ورزیده باشند، زیرا در مناظره دانشجو تمام مایهٔ علمی وعملی وگوهر ذاتی خود را بکار آورد وتا آخرین مرحلهٔ لیاقت واستعداد کوشش کند که گفتارش دلبند وشیرین ودلائلش مورد پسند وسزاوار تصدیق وتحسین باشد وهمینکه یکبار باین افتخار نائل آید لذت آنرا ازود فراموش نکند . سرآمد صاحبدلان شیراز گفته است .

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است

مباد کس که دراین نکته شک وریب کند

مناظره وسیله ایست که دانشجو با دقت کافی واسلوب منظم کتاب بخواند ودر نتیجهٔ ممارست صوت و آهنگ او بتدریج موزون شود و قوهٔ ناطقه اش بی آنکه خود متوجه باشد روبکمال رود . حاضرجوابی ونیروی تجزیه و تحلیل از نتایج مسلم این

Dr. William Trufant Foster -۱

فنّ است . ورزیدهٔ این فن را چون بسخن دعوت کنند قوای دماغی خودرا آناً تمرکز دهد و ارتجالاً با طلاقت لسان و رفتاری خالی از تکلف اعتماد واحترام جمع را بخود جلب نماید .

رئیس یکی از دانشکده‌های حقوق امریکا گفته‌است : «نام بعضی دانشجویان را پس ازفراغ ازتحصیل بندرت کسی شنیده ولی بالعکس بسیاری دانشجویان دیگری که در انجمنهای مناظره وارد بوده‌اند صیت سخنشان دربسیط زمین رسیده و درتالار کنگره‌ها و مجالس قانونگذاری و مجامع بین‌المللی طنین افکنده و برخی در مقامات فرهنگی وقضائی واجتماعی و سیاسی پایگاهی بلند یافته و خدمات درخشانی بکشور خود انجام داده‌اند . »

در کتاب بسیار سودمندی که سه‌تن ازاستادان سخنوری در سه دانشگاه مختلف امریکا متفقاً دربارهٔ طریقهٔ مناظره نوشته‌اند[۱] مناظره‌را هوش‌آزمائی و نبرد افکار تعریف کرده‌اند و گفته‌اند «دربن نبرد پیروزی‌نصیب کسی‌است که بوجه مؤثری در مسائل غور کند و گوی‌را هنگامی دراین‌میدان رباید که دراندیشه و گفتارمهارت‌وشایستگی خاصّی نشان دهد . شما نیز هرگاه وارد این میدان شوید خواهید توانست نیروی خودرا برای احراز مقام رهبری ونفوذ درعقیدهٔ شنوندگان بیازمائید و معلوم کنیدتا چه اندازه میتوانید دربارهٔ مسائل حیاتی اجتماع مستمعین خود را باخودهمفکر وهم آهنگ سازید . »

آداب مُناظره[۲]: شرکت کنندگان در مناظره‌باید قبلاً از آداب مناظره کاملاً

How To Debate , by Harrison Boyd Summers, Forest Livings Whan , and Thomas Andrew Rousse . The H · W. Wilson Company, New York , 1950 . ـ ۱

Your Speech and Mine, by Rhoda Watkins and Eda B . Frost, Speech Department , McKinley H S. Washington D. C. (13,Debating-Formal Argumentation , pp . 161 _174) , Lyons and Carnhan, 101K47, Chicago , 1945 . ـ ۲

آگاه شوند تا با فرصت کافی خودرا آماده سازند . روز وساعت ومحلّ مناظره ازطرف نمایندگان دو طرف مناظره هرچه زودتر در جلسهٔ مخصوصی تعیین شود . در این جلسه دربارهٔ انشاء عبارتی که موضوع مناظره است دقّت کافی بعمل آید و طرفین در این خصوص توافق کامل حاصل کنند .

در مورد تعریف اصطلاحات مربوط بموضوع مناظره نیز طرفین باید اتفاق نظر داشته باشند والا من غیرعمد سخنها ضد ونقیض خواهد بود . رئیس جلسه وقضاة باید با توافق طرفین قبلاً انتخاب شوند و بهریک از داوران ورقه‌ای داده میشود که موضوع مناظره وطرز نمره‌دادن وچیزهائی که باید نمره داد درآن ورقه مذکوراست.

اصولاً موضوعات مناظره بعبارت مثبت تنظیم میشود لکن باید مفهوم ومنطوق قضیّه خلاف اوضاع واحوال جاریه باشد . بطورمثال این موضوع را میتوان ذکر نمود: « همهٔ دانش‌آموزان دورهٔ متوسطه بایدآئین سخنوری را درنیمهٔ سال عملاً بیاموزند. » این کلام البتّه کلام مثبتی است لکن خلاف اوضاع واحوال موجوده است .

موضوعاتی که برای مناظره تعیین میشود باید مربوط بمسائل روز باشد تا هم اصحاب مناظره وهم مستمعین علاقمند شوند . هرگاه فی المثل گفته شود تسخیر حبشه از طرف ایتالیا اشتباه بود این موضوع ازمسائل روز نیست وچنگی بدل نمیزند .

دیگر اینکه در بارهٔ موضوع مناظره باید اطّلاعات کافی دردسترس باشد تا اصحاب مناظره بتوانند خود را بنحو شایسته آماده سازند . موضوع مناظره بصورت قطع نامه تنظیم میشود مثلاً بدین مضمون : «تصمیم گرفته میشود که . . .» رئیس جلسه موضوع مناظره واسامی مناظره کنندگان و قضاة یا داوران را اعلام میکند و هرگاه مطالب دیگری برای اطلاع حضار لازم باشد اظهار مینماید . اصحاب مناظره معمولاً ازچهارتن و گاه ازشش تن تجاوز نمیکنند بدین معنی که دو یاسه تن در طرف اثبات و دو یا سه تن درطرف نفی قرار میگیرند وبترتیب ذیل بمناظره میپردازند :

۱ - رهبر طرف اثبات

۲ - رهبر طرف نفی
۳ - سخنران دوم اثبات
۴ - سخنران دوم نفی
۵ - رهبر طرف اثبات (ردّ ادلّهٔ طرف)
٦ - رهبر طرف نفی(ردّ ادلّهٔ طرف)

سخنران اوّل طرف اثبات در مقدّمهٔ صحبت خود پس از اعلام مجدّدموضوع مناظره اصطلاحات راتعریف میکند و تاریخچهٔ موضوع راباذکر علّت لزوم این بحث دراین موقع و موارد مهّم اختلاف یعنی نکات حساسی که بدلیل تعارض بایدثابت شود بطور خلاصه میگوید . آنگاه طرح مطالبی را که ناطقین طرف اثبات در نظر دارند بگویند باختصار شرح میدهد وعنوان مطالبی را که همکاران وی خواهند گفت ذکر میکند .
سپس دلائل خودرا دراثبات قضیّه اقامه مینماید . روان سعدی شاد که گفته است :

ندارد کسی با تو ناگفته کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

سخنران اوّل طرف نفی بار دیگر موضوع مناظره را اعلام میکند امّا بصورت نفی . مثلاً میگوید: «تصمیم گرفته میشود که همهٔ دانش آموزان متوسّطه نباید آئین سخنوری را در نیمهٔ سال عملاً بیاموزند . » نظرخود را در ردّ یا قبول تعریفاتی که طرف اثبات برای اصطلاحات قائل شده اظهار میکند (علی القاعده تعریف اصطلاحات باید قبلاً بین طرفین حلّ وفصل گردد ودرجلسهٔ مناظره دراین مقوله اشکال وایرادی نشود) . اونیز تاریخچهٔ موضوع مناظره را شرح میدهد وازتکرار آنچه سخنران اوّل طرف اثبات گفته است پرهیز مینماید وفقط مطالبی برای روشن شدن نظر خود بیان میکند ودراین مرحله درمقام ردّ دلائل طرف بر نمیآید . تقسیمات عمدهٔ بحث را ازجنبهٔ منفی قضیّه برمیشمارد وقسمتی را که شخصاً تقبّل نموده وهمچنین قسمتهای دیگر بحث را که بعهدهٔ سخنران دوّم طرف نفی واگذار شده است تذّکر میدهد . آنگاه به اقامهٔ دلائل خود میپردازد .

سخنران دوّم طرف اثبات و بعد از او سخنران دوم طرف نفی کرسی خطابه را اشغال میکنند . آخرین دفاع طرف اثبات را سخنران اوّل طرف اثبات درجواب ادلّهٔ ردّیهٔ طرف نفی وآخرین دفاع طرف نفی‌را سخنران اول طرف نفی در ردّ ادلّهٔ طرف اثبات برعهده میگیرند. درآخرین دفاع نباید مطالب تازه‌ای بگویند واگر گفتند جدّاً جریمه میشوند . در این مرحله فقط بدلائل طرف جواب میدهند .

بار سنگین استدلال اصولاً بر دوش طرف اثبات قضیّه است زیرا خواهان دگرگون شدن وضع موجود طرف اثبات قضیّه است نه طرف نفی . اگر تغییر وضع کنونی منافع و مزایائی ندارد چه لازم دگرگون گردد ؟ چرا باید بیهوده چنین رنجی‌را بخود هموار ساخت؟ امّا اگر طرف اثبات بتواند فوائدی را که برفکر اومترتّب است بثبوت رساند دربرابر زحمت ورنجی که لازمهٔ تغییر وضع موجود است تعادلی بوجود آید.

پس ازآنکه سخنران بر کرسی خطابه قرار گرفت روی‌سخن وی‌نخست با رئیس جلسهٔ،آنگاه بامستمعین باشدنه‌مخالفین . هرسخنران درحدود ده الی دوازده دقیقه کم وبیش حرف میزند وازوقت معینی که برای همه‌در نظر گرفته‌شده‌است تجاوزنمیکند.

ورود درمسائل شخصیّه بهیچ‌وجه جائز نیست و هرگاه سخنران این اصل را فراموش کند و در اینگونه خصوصیّات وارد شود رئیس جلسه باید اعتراض کند.در حقیقت کسانی که قادرنیستند بزبان خوش استدلال کنندوشکست وپیروزی‌رابالطافت وخوشروئی و ادب‌تلقّی نمایند نباید در مناظره شرکت نمایند . سخنگوی طوس روی سخن را دراین چند بیت نیز مانند دیگرابیات‌چون عروس آراسته است :

هرآنکس که دانش فرامش کند	زبانرا ز گفتار خامش کند
مگوی آن‌سخن کاندرآن‌سودنیست	کزآن‌آتشت‌بهره جزدودنیست
زبان را نگهدار باید بُدن	نباید زبان را بزهر آزدن
ز دانش چو جان ترا مایه نیست	به‌ازخامشی‌هیچ پیرایه‌نیست

شوخی ومزاح درمناظره بیمورداست مگر آنکه واقعاً نکتهٔ دشواری بالطیفه گوئی روشن شود .

دومیز دردوسمت کرسی خطابه برای مناظره کنندگان گذاشته میشودتااوراق یا کتب ورسالات ومدارکی را که مورد استناد اصحاب مناظره‌است روی آن بگذارند واز نطقهای مخالفین یادداشت بردارند . قضاة یا داوران باید در جاهای مختلف تالار سخنرانی بنشینند ودر اطاق خلوتی برای مشاوره‌پس ازختم مناظره گرد آیند مگر آنکه قرار براین باشد که رأی داوران جداگانه اخذ شود . قضاة یاداوران روی برگهائی که در دست دارند بهریک ازسخنرانان سه نمره میدهند : یکی برای استدلال ، دوم برای دستور زبان ، سوم برای طرز بیان . در نمره‌ای که برای استدلال داده‌میشودادلّه وبراهین هریک را کمّاً و کیفاً درنظر گیرند . درقسمت دستور زبان بقواعدصرف و نحو وتلفظ مخصوصاً توجّه میشود .در قسمت طرز بیان فصاحت وبلاغت ووضع سخنگو و حرکات وسکنات وطرز تقریر اومورد توجّه است . ضریب استدلال بیشتر است و دست کم نصف نمره باستدلال اختصاص داده میشود . در محاکم ومجالس مقننهٔ البتّه اهمیّت استدلال بمراتب بیشتر است .

طریقهٔ دیگر داوری آنست که دلائل وشواهد طرفین رابطورخلاصه یادداشت کنند وبا یک نظر معلوم شود هریک ازطرفین چه‌دلائلی اقامه نموده و طرف دیگر کدام یک از ادلّه‌را توانسته‌است رد کند و کدام استدلال بلاجواب مانده‌است واین طریقه‌را مزایای مسلمی نسبت بطریقهٔ نمره گذاری است : زیرا ذوق وسلیقه و عقیدهٔ داور دراینجا دخیل نیست .

غیر از هیئت داوران نقّادمتبحّری بیانات هریک ازسخنوران را از هر لحاظ مورد انتقاد قرار میدهد واینکار بسیار ضروراست زیرا بفرمودهٔ شیخ متکلّم راتاکسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد . هنگام انتقاد نه‌تنها ارزش دلائل طرفین ودستور زبان وطرز بیان بلکه مهارت اصحاب مناظره در رعایت اصول وقواعد مزبوردر نظر گرفته

میشود .

مقصود از داوری در مناظره این نیست که یکی از طرفین مناظره داور را متقاعد کند که حق با اوست زیرا در آنصورت داوری وی بستگی بعقاید شخصی او در موضوع مناظره خواهد داشت و حال آنکه بهیچوجه عقیدهٔ شخصی داور دربارهٔ حقیقت نفس الامر مورد توجه نیست و داورانی که عقاید شخصی خود را در اینکار دخالت دهند صلاحیت اظهار نظر در حق اصحاب مناظره ندارند . کار داور آنست که تشخیص بدهد کدام طرف بهتر از عهدهٔ تجزیه و تحلیل و اقامه دلائل و شواهد بر آمده و کدام بهتر و مؤثر تر سخن گفته است .

در کتاب مناظره بصورت مسابقه بقلم ماسگریو[1] آمده است که حکمیت دربارهٔ اصحاب مناظره باید باستناد ادله و شواهد طرفین باشد نه از روی ادلهٔ موجودهٔ دیگری که اقامه نشده است . بعبارت دیگر وظیفهٔ داور یا داوران مناظره ورود در ماهیت و حقیقت و اصل دعوی و تشخیص حق از باطل نیست . فقط باید بسنجند کدام دسته من جمیع الجهات قویتر بوده و از عهدهٔ استدلال و بیان مدعی بهتر بر آمده است نه اینکه اصولاً حق با کدام طرف است و حقیقت نفس الامر چیست . برای روشن شدن این مطلب دانشگاه ییل[2] را مثل زده است . ییل از دانشگاههای معروف امریکاست که با دو دانشگاه نامی همان کشور (پرینستن[3] و هاروارد[4]) موضوع واحدی را در یکشب بمناظره میگذارد و هر دو جا برنده میشود و حال آنکه یکدسته از نمایندگان ییل که برندهٔ مسابقه شدند در یک دانشگاه طرف مثبت بودند و دستهٔ دیگر از نمایندگان ییل که در دانشگاه دیگر باز برنده شدند در طرف منفی همان موضوع قرار داشتند .

هنگام اخذ آراء هیئت حکمیت ، رئیس جلسه بمتصدیان تشریفات دستور میدهد

---

۱ - Competitive Debate, Rules and Techniques , by George McCoy Musgrave. The H . W . Wilson Company , New York, 1946.

۲ - Yale ۳ - Princeton ۴ - Harvard

هیئت را باطاق خلوتی برای مشاوره راهنمائی کنند وبمجرّد اعلام رأی ازطرف هیئت مزبور حریفانی که در مناظره شکست خورده‌اند علی الرسم قبل از خروج از جلسه به‌برندگان مناظره باید تبریک بگویند .

اگر مناظره درمحیط دوستانه با روح انصاف وطبع کریم ومهربان صورت پذیرد طریقهٔ دیگری مهیّج‌تر ودلپذیرتر ازاین طریقهٔ بحث بین مدارس متصور نیست . « دلائل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن بحجت قوی» . متأسّفانه گـاه مناظرهٔ دانشجویان تغییر ماهیّت دهد و بصورت مبارزهٔ معلّمان و مربّیان دانش آموزان در آید . برای جلوگیری از چنین پیش آمدی معلّمان آزادی عمل برای محصّلین قائل شوند و آنانرا درتهیهٔ مدارك ودلائل آزادگذارندنه اینکه دانش‌آموزان یادانشجویان صرفاً ناقل صوت استادان و معلّمین خود باشند . دیگراینکه دانش‌آموزیا دانشجوباید ازاتّکاء بمعلّم پرهیز کند و معلّم باید ویرا ازاقدام بحفظ کردن نطق تحذیرنمایدتا روی کرسی خطابه طبیعی سخن بگوید نه طوطی وار .

رمز کامیابی : عدّهٔ کسانی که فاقد استعدادلازم‌برای مناظره هستندبسیارکم است . شرط کامیابی ورستگاری کار و کوشش‌است همچنانکه‌شرط کامیابی‌درمیدان بازی ومسابقات ورزشی وهمه چیز کار وتمرین است . نادیده رنج کسی گنج نبرد وشمشیری‌راکه صیقل نزنند زنگ گیرد . خداوند فرماید وَاَنْ لیس للانسان الاّ ما سعی . واَنّ سعیهُ سَوفَ یُری ثُمّ یُجزیهُ الجزاءَالاوفی[۱] . پس بر ما جهد است و از خدا توفیق .

در احوال یکی ازحکماء قدیم یونان نوشته‌اند بحدّی درفراگرفتن‌علم کوشا بود که بضرب چوب هم ازپای درس استاد نمی‌جنبید . روزی‌خاطراستاد از جوانان بازیگوشی که بدروس خود توجّهی‌نداشتند آزرده شد و همه را از خود براند. درآن میان جوانی فرمان استادرا نشنیده گرفت . استاد خشمگین شد وباعصائی که‌دردست

۱ ـ سورة النجم ۵۳ آیات ۴۰ ـ ۳۹

داشت ضربتی چند براو بنواخت . جوان جور استاد را تحمّل کرد و دست از دامان او برنداشت . استاد چون اورا بدین پایه دلبسته یافت بااو مهربان شد و بتعلیمش پرداخت. جوان در اندك زمان سرآمد دانشمندان یونان گردید و برای خویشتن داری و ریاضت و اعراض از اسباب و علائق دنیوی در خُم مسکن گزید .

درسفر اجینا[1] دزدان دریائی وی را اسیر کردند و در شهر کرت[2] برای فروش ببازار بنده فروشان بردند . از شغلش پرسیدند. گفت کاری جز حکومت کردن و فرمان دادن بمردم ندانم[3] . مرا بکسی بفروشید که به استاد و صاحب اختیار نیازمند باشد نه به بندهٔ زر خرید . باقی عمررا بتعلیم فرزندان ارباب خود گزنیادس[4] گذراند و اساس تعلیمات وی خویشتن داری بود و فضیلت را در ترك لذّات جسمانی میدانست . ثروت و حسن شهرت وقدرت را مایهٔ زوال عقل وانحراف روح از حال طبیعی و تمایل به تصنّع و تکلّف تشخیص میداد و بفقر و ننگ فخر میکرد . وی همان دیوجانس[5] فیلسوف کلبی بدبین است (۳۲۳-۴۱۲ قبل از میلاد) که چون بااسکندر مقدونی فاتح جهان روبرو گشت اسکندر باآن حشمت وجلال چنان از بی نیازی و وارستگی او درشگفت شد که گفت اگر اسکندر نبودم دیوجانس میشدم! گویند اسکندر بدو گفت ازمن چیزی بخواه او پاسخ داد سایهٔ تو نمیگذارد از آفتاب استفاده کنم .میخواهم سایه‌ات را ازسرم کم کنی ومیان من وخورشید حائل نباشی ! در بی‌اعتنائی او بمردم حتّی گفته‌اند وی را روز روشن بافانوس افروخته در کوی وبرزن دیدند وچون سبب پرسیدند پاسخ داد در جستجوی انسانم!

این اشعار در دیوان شمس تبریزی مؤیّد همین معنی است :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر	کز دیو و دد ملولم وانسانم آرزوست
گفتند یافت نیست بسی جسته‌ایم ما	گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

۱ - Aegina ۲ - Crete ۳ - Encyclopaedia Britannica

۴ - Xeniades ۵ - Diogenes

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت　　　　شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
گویاترم ز بلبل امّا ز رشک عام　　　　مُهر یست بر دهانم وافغانم آرزوست

مراد از نقل داستان دیوجانس در اینجا جدّ وجهد واستقامت او در کار ودلبستگی عجیب او به تحصیل دانش بود نه بی‌اعتنائی وبدبینی او بمردم . زیرا حاجت به بیان نیست که فضیلت اهل علم در نیک‌بینی و نکوگوئی و نکوکاری و مردم دوستی و خدمت خلق و گرفتن دست غریق و هدایت و ارشاد گمراهان و ارائهٔ طریق حقّ به بندگان خداست .

بهترین درس تعلیم وتربیت و راه و رسم زندگانی انفرادی و اجتماعی را از دیوان مُنتسب بمولای متّقیان بخوانید :

النّاس من جهة التمثال اکفاء　　　　ابوهُم آدمُ والاُمّ حَوّاء
فان یکن لهم من اصلهم شرف　　　　یفُاخرونَ به فالطّینُ والماء
لا فضل الّا لاهل العلم انّهم　　　　علی الهُدیٰ لمن استهدیٰ اَدلّاء
فقُم بعلم و لا تبغی له بدلا　　　　فالنّاس موتیٰ واهل العلم احیاء

اجمالاً همه کم و بیش نقائص وموانعی داریم که مانند زنجیر دست وپای ما را بسته و سدّ راه ترقّی وپیشرفت ما بسوی کمال مطلوب است . تراجم احوال بزرگان جهان را چون بدقّت بخوانید می‌بینید زندگانی آنها مشحون است از مجاهدات دلیرانه و پیروزمندانه برای گسستن بندها و زنجیرهای مشکلات . شما نیز بخدای خود متّکی ومتوکّل وبه نیروی ذاتی وخدادادی خود مطمئن باشید وبکوشید ومسلماً توفیق نصیب شما خواهد بود . دانستید که بزرگترین خطیب یونان لکنت زبان داشت . بتهوون[1] آهنگساز بزرگ آلمان(۱۸۲۷-۱۷۷۰ م.) و ادیسن[2] مخترع امریکائی (۱۹۳۱-۱۸۴۷ م.) هر دو کر بودند . فرانکلن دلانوروزولت[3] (۱۹۴۵-۱۸۸۲م.)

۱ - Ludwig van Beethoven　　۲ - Thomas Alva Edison
۳ - Franklin Delano Roosevelt

سی و دومّین رئیس جمهوری امریکا (۱۹۴۵ - ۱۹۳۳ م .) که زمان جنگ جهانگیر دوم برای شرکت در کنفرانس سران سه دولت متفق به تهران مسافرت کرد به بیماری فلج مبتلی[1] بود .

استیونسن[1] (۱۸۹۴-۱۸۵۰ م .) داستان نویس و سرایندهٔ نامی اسکاتلند که صاحب آثار جاوید و بیمانند است جوانی مسلول ولی امیدوار و بشّاش بود و بیشتر عمر از بستر بیماری و ازچهار دیوار اطاق خود پا بیرون ننهاد و بنوشتن اشتغال داشت . نویسنده‌ای که اورا نمی‌شناخت وازاحوالش بیخبر بود ضمن انتقاد یکی‌ازنخستین آثار نشاط‌انگیزش نوشت : « گوئی این‌شخص هرگز مزهٔ بیماری و رنج‌رانچشیده‌است‌والاّ هرگز با چنین‌خشنودی وانبساط ازتحمّل رنج سخن نمی گفت . » استیونسن قریب بدین مضمون نوشته‌است . « درجهانی که نعمت بدین فراوانی است چرا نباید ما نیز مانند پادشاهان شاد و کامروا باشیم؟» سخن‌سرای رنجور درست تشخیص داده بود که سخنان شیرین و دلنشین مرگ ندارد .

نظامی گفته است :[2]

آنچه او هم نو است و هم کهن‌است	سخن است ودراین‌سخن سخن است
ز آفرینش نزاد مادر کن	هیچ فرزند خوبتر ز سخن
تا نگوئی سخنوران مردند	سر به آب سخن فرو بردند
چون بری نام هر که را خواهی	سر برآرد ز آب چون ماهی
سخنی کو چو روح بی عیب است	گوهر گنج خانهٔ غیب است
بنگر از هر چه آفرید خدای	تا از او جز سخن چه ماند بجای
یادگاری کز آدمیزاد است	سخن است آندگر همه باد است

چرا دورمیرویم ؟ابوعبدالله‌جعفربن محمّد رودکی‌نخستین‌شاعر بزرگ ایران

---

۱ - Robert Louis Stevenson

۲ - هفت پیکر ، چاپ مطبعهٔ ارمغان ۱۳۱۵ هجری شمسی؛ صفحهٔ ۳۶

اگر قصهٔ کور بودنش راست باشد[1] بیش از هزار سال پیش سرمشق شادی و زنده‌دلی و بردباری بود . آن پیر روشندل اگر واقعاً بصر نداشت بینش و بصیرت داشت . خود او گفته است :

دلم خزانهٔ پر گنج بود گنج سخن — نشان نامهٔ ما مهر و شعر عنوان بود

همیشه شاد و ندانستمی که غم چه بود — دلم نشاط و طرب را همیشه میدان بود

در نفوذ کلام و منطق شیرین و دلربا و جزالت و متانت معنی و تأثیرات فوق العادهٔ آواز دلنواز این گویندهٔ سخن‌آفرین همین بس که سلطانی را چنان بهیجان میآورد که پای برهنه آهنگ سفر میکرد . حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که امیر نصر سامانی را چون ممالک خراسان مسلم شد بدار الملک هرات رسید هوای با اعتدال آن شهر امیر را ملایم طبع افتاد و بخارا را که تختگاه اصلی آن خاندان بود از خاطر محو شد . امرای دولت و ارکان سلطنت را چون وطن و مسکن و علاقه در بخارا بود از ماندن امیر در هرات ملول شدند . آخر الامر بدامان استاد رودکی توسّل جستند . روزی امیررا در مجلس خاص ذکر خرمی بخارا بر زبان گذشت . استاد این ابیات را فی‌البدیهه بسرود :

بوی جوی مولیان آید همی — یاد یار مهربان آید همی

ریگ آموی و درشتیهای او — زیر پایم پرنیان آید همی

آب جیحون با همه پهناوری — خنگ ما را تا میان آید همی

ای بخارا شاد باش و دیر زی — شاه زی تو میهمان آید همی[2]

میر ماه است و بخارا آسمان — ماه سوی آسمان آید همی

میر سرو است و بخارا بوستان — سرو سوی بوستان آید همی

---

۱ — بکتاب احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی در سه مجلد تألیف استاد سعید نفیسی چاپ تهران ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۹ رجوع شود

۲ — در چهار مقالهٔ عروضی چاپ قزوینی که بکوشش آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران بار دیگر متن آن با نسخه بدلها و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی بسال ۱۳۳۱ شمسی هجری در تهران کسوت طبع پوشیده است اینطور ضبط شده است : میر زی تو شادمان آید همی

گویند امیر را این قصیدهٔ ساده و بی‌پیرایه چنان شیفته ساخت که موزه در پای ناکرده سوار شد وعزیمت بخارا نمود. قدیمترین مرجع این‌داستان که نظامی‌عروضی سمرقندی است چنین میگوید: «چون رودکی باین‌شعر رسید امیر چنان‌منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی‌موزه پای دررکاب خنگ نوبتی آورد وروی‌بیخارا نهاد چنانکه رانین وموزه تا دوفرسنگ درپی‌امیر ببردند و آنجا در پای کرد وعنان‌تابخارا هیچ باز نگرفت و رودکی آن پنجهزار دینار مضاعف‌از لشکر بستد.» (زیرا وعده کرده بودند در صورتیکه رودکی موفق شود پنجهزاردینار باو بدهند.)

هزاران مرد گمنام وناقص اندام در پرتو همین چندخصلت نیکو یعنی بردباری وپرکاری وروشندلی‌درعداد نامورترین‌رجال‌تاریخ یاد میشوند. ادیسن‌بزرگترین مخترع جهان(۱۹۳۱ - ۱۸٤۷ م.) که نیروی برق وبسیاری ازشگفتیهای‌آفرینش را کشف‌نمود گفته‌است: «اگر نبوغ را تجزیه وتحلیل کنیم از صدقسمت یک قسمت آن‌الهام ونودونه قسمت عرق‌ریختن‌است.» شرح‌زندگی‌این مرد بزرگ‌شنیدنی‌است: نخستین روزی که بدبستان‌رفت‌باندازه‌ای‌ازآموزگارسئوالات‌مختلف‌نمود که آموزگار نادان ویرا کودکی بلیدو کودن پنداشت. کم کم بستوه آمد و چون امیدی بفهم و فراست او نداشت عذر اورا از مدرسه خواست. مادر ادیسن که زنی‌تربیت شده وبا هوش بود میدانست طفلش چنین نیست. پس شخصاً بتعلیم وتربیت‌او همّت گماشت وسئوالات فراوان اورا حتی‌الامکان بیجواب نمیگذاشت. درپرتو تعلیمات مادر دانا نه تنها خواندن و نوشتن بلکه فکر کردن‌را بیاموخت. دیری نپائید که بعلم شیمی علاقهٔ خاصّی پیدا کرد و در زیر زمین خانه نخستین آزمایشگاه خود را بوجود آورد. پدر ومادرش از مال دنیا بهره‌ای‌نداشتند. لذا درهمان‌اوان کودکی‌یعنی‌در سن دوازده‌سالگی برای‌تهیهٔ‌قوت لایموت بکار روزنامه فروشی درقطارراه‌آهن‌اشتغال یافت ودرگوشهٔ اطاق باربری قطار بمطالعهٔ کتاب وآزمایشهای علم شیمی پرداخت. سپس روزنامهٔ کوچکی حاوی وقایع خطآهن وداستانهای‌خواندنی‌جهان‌برای‌مسافرین

انتشار داد وحتی ماشین چاپ مستعملی از اندوختهٔ خود خرید . قضارا شیشه‌ای که محتوی مواد شیمیائی خطرناکی بود ترکید وخانهٔ او که همان اطاق بار بری قطار بود طعمهٔ حریق گردید . رئیس قطار چنان برسر آندانشجوی بینوا کوبید که‌مادام‌ـ الحیات ازنعمت سامعه محروم گشت. آنگاه ویرا با اثاث‌ووسائل چاپخانه‌وآزمایشگاه از قطار برون انداخت ولی آن‌مرد بزرگ هرگز نام ضارب را با اینکه بدرود حیات گفته بود بزبان نیاورد و برای اینکه مبادا زیانی ازاین رهگذر متوجّه‌خاندان‌ضارب گردد این راز را نهفته داشت. درجوانی روزی هیجده ساعت ودرپیری‌شانزده‌ساعت کار میکرد . از او پرسیدند چه فلسفه‌ای‌را درزندگانی پیروی‌میکنی؟ گفت: «کارو کشف رموز طبیعت و استفاده ازآن‌برای خوشبختی‌وسعادت‌نوع بشر وتوجّه بجنبه ـ های خوب و روشن همه‌چیز .» پس از هشتاد وچهارسال از دنیائی که درپرتوبرق نبوغ او روشن شده بود دیده بربست وسراسر کشور امریکاباحترام وی‌یک‌دقیقه‌در خاموشی و تاریکی فرو رفت .

«در مقامی که عقل و عرفانست   مردن جسم زادن جانست»

در آثار شگفت ورزش‌وکار وتمرین حکیم‌نظامی‌را حکایتی‌شیواوشیرین‌است که خفتگان وادی بیخبری و بیهنری را عبرتی عظیم باشد علی الخصوص جوانان سست همتی که قدر خویشتن نشناسند ودر ایام شباب برخوت و رکود تن دهند و بازیگوشی وولگردی وخیره‌سری‌را پیشهٔ خود سازندوازنیروی‌شگرفی که‌پروردگار توانا بهزاران صورت در نهاد افراد بشر بودیعت سپرده‌است‌غفلت‌دارند. اکنون‌بیتی چند از داستان دلاویز کنیزکی فتنه نام بشنوید که بهمرکابی بهرام به نخجیرگاه رفت و هنرنمائی آن دلاور نازك اندام موضوع یکی از زیباترین و شورانگیزترین شاهکارهای تربیتی و ادبی و پهلوانی آن‌قهرمان سخنوری قرار گرفت[1] :

۱ ـ تفصیل این اجمال‌را درکتاب هفت‌پیکر حکیم نظامی با حواشی وشرح لغات و ابیات وتصحیح ومقابله با سی‌نسخهٔ کهن بکوشش وحید دستگردی ، چاپ تهران، مطبعهٔ ارمغان ، ۱۳۱۵ هجری شمسی بخوانید . برای اینکه بیشتر باحوال‌نظامی‌آشنا شویدرجوع کنید به‌کتاب « نظامی ، شاعر داستانسرا » تألیف آقای دکتر علی اکبر شهابی از انتشارات کتابفروشی ابن سینا ، چاپ کیهان .

ساز او چنگ و ساز خسرو تیر | این‌زدی چنگ وآن زدی نخجیر
وان کنیزك ز ناز و عیّاری | در ثنا کرد خویشتن داری
شاه یکساعت ایستاد صبور | تا یکی گور شد روانه ز دور
گفت ای تنگ چشم تاتاری | صید ما را بچشم می ناری ؟
گوری آمد بگو که چون‌سازم[1] | از سرش تادُمش[2] چو اندازم
گفت باید که رخ بر افروزی | سر این گور بر سُمش دوزی
صید را مُهره درفکند بگوش | آمد از تاب‌مُهره گوش بگوش
شّم سوی گوش بردصید زبون | تا ز گوش آرد آن علاقه برون
تیر شه برق‌شد جهان افروخت | گوش و سُم‌رابیکدیگر بر دوخت
گفت شه با کنیزك چینی | دستبردم چگونه می بینی ؟
گفت پُر کرد شهریار این کار | کار پُر کرده کی بود دشوار

سخن کوتاه کنم . بهرام خشمگین شد وسرهنگی را بسیاست او فرمان‌داد . سرهنگ‌را دهی آباد و جایگاهی بلند دور از چشم مردم بود که شصت پلّه داشت . کنیزك‌سرهنگ‌راوادار کرد ازجان او درگذرد و در آن‌مکان جای‌دهد . درآن‌اثناء ماده گاوی گوساله‌ای بزاد . باقی داستان‌را از زبان خود نظامی بشنوید :

آن پریچهرهٔ جهان افروز | بر گرفتی بگردنش همه روز
پای در زیر او بیفشردی | پایه پایه بکوشك بر بردی
همه روز آن غزال سیم اندام | برد گوساله را ز خانه ببام
تا بجائی رسید گوساله | که یکی گاو گشت شش ساله
همچنان آن بت گلندامش | بردی از زیر خانه بر بامش
هیچ رنجش نیامدی زان بار | زانکه خو کرده بود با آن کار
شاه بهرام روزی از سر تخت | برد سوی شکار صحرا رخت

---

۱ - تازم　　۲ - تا سُمش

چون بر آن ده گذشت کان سرهنگ — داشت آن منظر بلند آهنگ
بر زمین بوسه داد و برد نماز — گفت کای شهریار بنده نواز
شاه اگر جای را پسند کند — بندهٔ پست را [۱] بلند کند
سر در آرد در این[۲] دریچهٔ تنگ — سر بلند جهان شود سرهنگ
شاه بر شد بشصت پایه رواق — دید طاقی بسر بلندی طاق
گفت کای میزبان زرّین کاخ — جایگاهت خوش است و برگ فراخ
لیکن این شصت پایه کاخ بلند — کاسمان بر سرش رود بکمند
از پس شصت سال کز تو گذشت — چون توانی بر این رواق نشست[۳]
میزبان گفت شاه باقی باد — کوثرش باده حور ساقی باد
طرفه این بین[٤] که دختریست چو ماه — نرم و نازک چو خزّ و قاقم شاه
نرّه گاوی چو کوه بر گردن — آرد اینجا گه علف خوردن
شصت پایه چنان برد یکدست — که نسازد بهیچ پایه نشست
چونکه سرهنگ این حکایت گفت — شه سر انگشت خود بدندان سفت
گفت از اینگونه کار چون باشد — نبود ور بود فسون باشد
باورم ناید این سخن بدرست — تا نبینم بچشم خویش نخست
سیمتن وقت را شناخته بود — پیش از آن وعده کار ساخته بود
سر فرو برد و گاو را برداشت — گاو بین تا چگونه گوهر داشت
پایه بر پایه بر دوید ببام — رفت تا تخت پایهٔ بهرام
مه ز گردن نهاد گاو بزیر — بکرشمه چنان نمود بشیر
کانچه من پیش تو به تنهائی — پیشکش کردم از توانائی
در جهان کیست کو بزور بپای[٥] — از رواقش برد بزیر سرای
شاه گفت این نه زورمندی تست — بلکه تعلیم کرده‌ای ز نخست

---

۱ - بندهٔ پست سر بلند کند — ۲ - بدین — ۳ - چون توانی بزیر پای نوشت
٤ - طرفه آن شد — ٥ - کو بزور و به رای

اندك اندك بسالهای دراز — کرده‌ای بر طریق ورزش[1] ساز
سجده بردش نگار سیم اندام — بادعائی بشرط خویش تمام
گفت بر شه غرامتی است عظیم — گاو تعلیم و گور بی تعلیم ؟!
فتنه بنشست و بر گشاد دهان[2] — گفت ای شهریار فتنه نشان
شه چوبر گوش گور زد نخجیر — وآنسر وسم بهم بدوخت بتیر[3]
نه زمین کز گشادن شستش — آسمان بوسه داد بر دستش
من که بودم در آن پسند صبور — چشم بد را ز شاه کردم دور
هر چه راچشم در پسند آرد — چشم زخمی بر آن[4] گزند آرد
شاه را آن سخن چنان بگرفت — کز دلش در میان جان بگرفت
گفت حقّا که راست گوئی راست — بر وفای تو چند چیز گواست
ای هزار آفرین بر آن گُهری — کارد از طبع این چنین هنری

مگر شرح زندگانی لوی پاستور[5] (۱۸۹۵ - ۱۸۲۲ م .) شیمی دان بزرگ فرانسوی را بیاد ندارید که فرزند دباغی بیش نبود و اتفاقاً در شیمی‌هم نمرهٔ خوبی نگرفت؟ نمره‌اش کم بود ولی‌شعاربزرگی داشت که نامش را در دفتر دانش مخلّد و پایدار نمود : « اوّل اراده ، دوم کار ، سوم کامیابی .» پاستور میکروبی‌راازنخاع سگ هار بدست آورد وبکسانی که بعلت گزیدگی‌ازسگ‌هارمرگ حتمی‌درانتظارشان بود تلقیح کرد ودر نتیجهٔمایهٔ ضدّهاری و سیاه زخم وعمل « پاستوریزاسیون » یعنی جوشاندن شیر در حرارت ۱۴۵ درجهٔ فارنهایت برای مدت نیمساعت و ازبین‌بردن میکرب حصبه و بسیاری اکتشافات دیگر جان افرادی راکه ازخطر مرگ‌نجات‌داد بیش‌از آن‌عدهٔ بیشماریست که ناپلئون در تمام جنگهای خود بخاك هلاك افکند .

نمونهٔ دیگر از ثمرهٔ فعالیت : لابد نام اندرو کارنگی[6] (۱۹۱۹ - ۱۸۳۵م .)

---

۱ ـ ادمان   ۲ ـ زبان   ۳ ـ شه چو بر گوش گور در نخجیر
آن سم سخت را بدوخت به تیر   ۴ ـ در او   ۵ ـ Louis Pasteur
۶ ـ Andrew Carnegie

را همه شنیده‌اند. این رادمرد نامی یکی ازبزرگترین سرمایه داران امریکائی است که‌درعنفوان جوانی نامه‌بری بیش نبود. به نیروی جدّ وجهد مراحل ترقی و کمال راپیمود وسرانجام دررأس کمپانی‌عظیم فولاد امریکاقرارگرفت وصاحب کارخانه ها وکشتی‌های متعدّد و معادن زغال سنگ و آهن و چاه‌های گاز طبیعی و راه آهن و تلگرافخانهٔ شخصی گردید و تمام دارائی خود را در حیات خود وقف برخیرات و مبرّات‌نمود وبمفهوم این کلام‌حکیم عُمرخیّام توجّه داشت که گفته‌است :

هر یک چندی یکی برآید که منم — بانعمت و باسیم و زرآید که منم

چون کارك او نظام گیرد روزی — ناگه‌اجل‌از کمین‌درآید که‌منم!

سرزمرهٔ توانگران نیکو کار دنیای جدید همیشه میگفت و ظیفهٔ سرمایه دار آنست که بسادگی زندگی کند ومعیشت بستگان خود را فراهم سازد و باقی دارائی خود را مانند کسی که امین مال مردم است درحیات‌خود بمردم بدهد.درآمدروزانهٔ او تنها از کارخانه های فولادش سی‌وچهارهزار دولار بود که بنرخ امروز درحدود دویست‌وهفتاد هزار تومان است . در کودکی باهمسالان خود بخانهٔ یکی ازمردان شریف ومهربان شهر پیتسبورگ میرفت‌وکتابی برای یکهفته بامانت‌از کتابخانهٔ وی میگرفت. درآن ایّام باخود عهد کرده بود اگر روزی ثروتی بدست آورد کتابخانه‌های‌رایگان برای کودکان بی‌بضاعت تأسیس کند . به ثروت رسید وبعهد خود نیز وفاکرد ودست کم هفتاد میلیون‌دولار(درحدود پانصدوشصت‌میلیون‌تومان)بمصرف کتابخانه های‌مجّانی وعمومی رساند وهر شهری که کتابخانه‌ای‌لازم داشت وبه وی رجوع میکرد تأسیس کتابخانه را بدان شرط میپذیرفت که مردم خود شهر هم همه ساله مبلغی برای نگاهداری آن خرج کنند .کتابخانه های عمومی کارنگی در اکثر شهرهابنام خود اومعروف است ولی هرگز حتی تلمیحاً چنین توقّعی را خود اوابراز نکرده بود . تقریباً سی‌میلیون دولاربرای بازنشستگی وبیمهٔ عمر استادان اختصاص داد ودربسیاری ازممالک جهان بنفع قهرمانانی که‌جان‌افراد بشررا ازخطر نجات‌دهند

صندوق مخصوصی تأسیس کرد. مولوی گوید :

گفت پیغمبر که دایم بهر پند — دو فرشته خوش منادی میکنند
کای خدایا منفقان را سیر دار — هر درمشان را عوض ده صد هزار
ای خدایا ممسکان را در جهان — تو مده الّا زیان اندر زیان
ای بسا امساك کز انفاق به — مال حق را جز بامر حق مده

کارنگی از جنگ دل پرخونی داشت . دو میلیون دولار برای جلوگیری از وقوع جنگ هبه کرد و هیئتی را مأمور نمود بهر وسیله‌ای مقتضی بدانند برای ایجاد حسن نیّت بین ملل جهان بمصرف رسانند و یک میلیون دولار برای ساختن کاخ صلح در لاهه هدیه کرد . برای دانشگاه‌های اسکاتلند کشور مادری خودش هدایای عظیم فرستاد و در شهر پیتسبورگ امریکا و دیگر بلاد که سرمایهٔ خودرا بدست آورده بود مؤسسات نیکوکاری معروف کارنگی را بنیاد نهاد . در واشنگتن سازمانی با بیست ودو میلیون دولار برای تحقیقات وتتبّعات علمی و ادبی و هنری[1] و اصلاح بشر بپا ساخت و مبالغ عظیمی بکتابخانهٔ واتیکان داد[2] . کتابهای واتیکان را فهرست کردند و در دسترس عموم دانشمندان جهان گذاردند و اینکار را مؤسّسه‌ای که کارنگی برای صلح عمومی بنا نموده بود انجام داد[3] . در سال ۱۹۱۱ میلادی هشت سال پیش از آنکه جان بجان آفرین سپارد یکصد و بیست و پنج میلیون دولار (درحدود هزار میلیون تومان) بقیهٔ ثروت خودرا بمؤسّسهٔ نیکوکاری کارنگی در نیویورك[4] برای پیشرفت علم و بسط وتوسعهٔ دانش وقف نمود تا بهر طریقی که اولیاء آن مؤسّسه مقتضی بدانند در آن راه بمصرف برسانند . از همه مهمتر اینکه این مرد بلند فکر عالی همّت گذشته از دارائی خود

۱– The Carnegie Institute in Washington

۲– The Biblioteca Apostolica Vaticana

۳– Division of Intercourse and Education, Carnegie Endowment for International Peace.

٤– The Carnegie Corporation of New York

زندگانی خودرا هم برصلح جهان وترقّی و پیشرفت خلق خدا وقف نمود .

گوهر معرفت آموز که با خود ببری   که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم
حافظ ارسیم وزرت نیست چه شد شاکرباش   چه به ازدولت لطف سخن وطبع سلیم؟

خلاصهٔ کلام مناظره کنندگان باید مدتی درجستجوی ادلّه و شواهد باشند ودر نوشتن وتجدیدنظر کردن نطق خودبکوشند تادر کرسی خطابه پیروز وورزیده شوند . بسیاری از دانشجویان هنگامی با همیت و ضرورت این فن پی برده اند که درمیدان سخن وسخنوری مغلوب حریف خود شده اند . پس باید دانست که رمز کامیابی سعی وعمل است نه صرف استعداد ذاتی .

دلیل زنده برصدق این مدّعی وجود زنی است در امریکا که از نعمت بینائی و شنوائی محروم است واگربصر ندارد بصیرت وبینش دارد ودرنتیجهٔ کاروکوشش تمام ذرّات وجودش گوش وهوش است . نام این شخص هلن کلر[۱] است که در۲۷ ماه ژوئن ۱۸۸۰ مسیحی دیده بجهان گشود ولی براثر عوارض بیماری درنوزده ماهگی کر وکور شدامّا همتی بلندوسری پرشور داشت ودر نتیجهٔ سعی وعمل چشم دل باز کرد وبسیاری از آنچه نادیدنی بود دید و بمقامات شامخ علمی رسید و کتابهای متعددی از جمله مقاله ای در نیک بینی نوشت . زبان فرانسه وآلمانی را بیاموخت ودرامریکا و استرالیا و کانادا ومصر و فرانسه وانگلستان وایرلند واسرائیل وکشورهاشمی اردن وسوریه وایتالیا وژاپون ویوگسلاوی ومنچوکوئو وزلاندجدیدواسکاتلند وافریقای جنوبی وغیره بنفع کوران نطقها کرد وبجای اینکه دنیا را تیره وتار تصور کند باقلیم عشق وکار روی آورد وهمه آفاق را گلستان یافت و اکنون مستشار روابط ملی و بین المللی مؤسسهٔ امریکائی حمایت کوران است[۲] . کتابی نوشته است دربارهٔ داستان زندگی[۳] واینکه چگونه سخن گفتن آموخت وبپاس اینکه الکساندر گراهام بل[۴] کران

۱- Hellen Adams Keller
۲ American Foundation for Blind , Inc . , N. Y.
۳- The Story of Life , Doubleday and Co. , Inc. , N.Y., 1947
۴- Alexander Graham Bell

را سخن گفتن آموخته کتاب خودرا بوی اهدا نمود .

سخن‌سالار ایران فردوسی‌طوسی‌سرمشق‌بزرگ کار و کوشش و کامیابی گوید:

یقین‌دان که کاری که دارددوام — بلندی پذیرد از آن کار نام
به رنج اندر است ای خردمند گنج — نیابد کسی گنج نا برده رنج
چو اندر پس پرده ماند جوان — بماند منش پست و تیره روان
هر آنکس که در کار پیشی کند — همه رای و آهنگ بیشی کند
بکوشد بجوید بکوشش جهان — خرامد بهنگام با همرهان
چو کاهل بود مرد برنا بکار — از او سیر گردد دل روزگار
تن آسان نگردد سر انجمن — همه بیم جان باشد و رنج تن
بهر کار کوشا بباید شدن — بدانش نیوشا بباید شدن
میاسای ز آموختن یک زمان — ز دانش میفکن دل اندر گمان
چو گفتی که کام خرد توختم — همه هرچه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار — که بنشاندت پیش آموزگار

بسا کسا که بعلت آهنگ گرم‌و گیرنده یاحرکات‌واشارات‌دلپذیرورفتارنیکوی خود در وهلهٔ نخست در کرسی خطابه خوش درخشندوچون گوی پیشی‌راازاصحاب دیگر مناظره‌بربایند طوری غرّه شوند که دیگر بکار تن در ندهند وتصور کنند این فن درفطرت ونهادشان‌بوده ونیازی بجد وجهد ندارند . نتیجهٔ‌چنین خیال خام‌روشن است • دیری نپاید که خفتگان بیخبر وخودپسندان‌خیره‌سر تحت‌الشعاع کسانی‌واقع شوند که‌در بادی‌نظر جوهر ذاتی وقابلیت‌جبلّی آنانرا نداشتند ولی بنیروی پشت کار از او پیشی گرفتند .

گواه صادق این‌مقال باز سخنان همان کسی است که‌سی‌سال‌بسی‌رنج‌برد تا زبان فارسی وملت ایران را زنده و جاویدان ساخت :

هنر زیر افسوس پنهان شود — همان دشمن از دور خندان شود
جوان ارچه دانا بود با گهر — ابی آزمایش نگیرد هنر

گرت رای با آزمایش بود | همه روزت اندر فزایش بود
یکی رای و فرهنگ باید نخست | دوم آزمایش بباید درست
بخواب اندرست آنکه بیکار گشت | پشیمان شود چونکه بیدار گشت

تهیهٔ مطالب : نخستین قدم طبعاً تهیهٔ معانی و جمع آوری دلائل و شواهد و مدارك است . نود درصد توفیق مربوط به رنج و زحمتی است که در راه تهیهٔ مطلب و تمرین کشیده شود . خود مناظره یکساعت کم و بیش طول نمیکشد ولی هفته ها و ماه ها باید صرف مطالعات و تحقیقات نمود . در وهلهٔ نخست برای جمع آوری اطلاعات تاریخی بسراغ دائرة المعارفهای گوناگونی میروند که برای علوم مختلفه تدوین گردیده ازجمله دائرة المعارف بریتانیکا[1] و دائرة المعارف جدید بین الملل[2] و دائرة المعارف علوم اجتماعی[3] ونظائر آن .

برای کسب اطلاعات دربارهٔ امور جاریه درامریکا بسالنامهٔ نوین بین الملل[4] و سالنامهٔ امریکانا[5] و سالنامهٔ مرد سیاسی[6] و سالنامهٔ جهان[7] و کُتُب تراجم احوال[8] و برگهای بایگانی مجلات معروف از قبیل تایم و نیوزویك[9] واخبار امریکا و جهان[10] و امثال آن رجوع میکنند . قدم دوم تنظیم فهرست جامعی از کتب ورسالات ومقالاتی است که در جراید ومجلات در موضوع مناظره منتشر گردیده و برای هر موضوعی فهرست هائی موجود است که کتابخانهٔ عظیم کنگره تنظیم نموده و ببهای ارزان به فروش میرسد . فهارس متعدد دیگری نیز از طرف مؤسسات دولتی و بنگاه های

---

۱ - The Encyclopaedia Britannica
۲ - The New International Encyclopedia
۳ - The Encyclopedia of the Social Sciences
٤ - The New International Yearbook
٥ - The Americana Yearbook
٦ - The Statesman's Yearbook
۷ - World Almanac
۸ - Who Is Who
۹ - Time , Newsweek , etc .
۱۰ - The United States News and World Reports

بازرگانی مرتباً منتشر میشود ولی هیچ فهرستی البته کامل نیست و باید پیوسته در جستجوی منابع تازه‌تری بود . برای تسهیل کار کسانی که دسترسی بکتابخانه های بزرگ ندارند کتابهای خاصی هست که مطالب مندرجه در کتب وجراید و مجلات در هریک از موضوعات مناظره در آن کتابها جمع‌آوری‌شده‌ومنتشر میشود[۱] . دربعض دانشگاه‌های دولتی‌امریکا شعبهٔ خاصّی دائر است که بصرف در خواست کتبی مطالب مورد نیاز را برای دانشجویان آن ایالت یا ایالات مجاور بامانت میفرستد[۲] .

باید دانست که هیچ چیزی بیش از احاطهٔ‌سخنران بموضوع بحث‌جلب‌اعتماد حضار را نمیکند . افراد همگروه باید همکاری نزدیک‌داشته باشند ، همدل و همفکر و همداستان شوند . باهم بنشینند و در کار خود بیاندیشند . طرح‌نقشه های‌خودرابا هم بریزند . برای تجزیه وتحلیل مطالب وتهذیب وتنقیح دلائل وترتیب وتنظیم شواهد وحذف زوائددرجلسات مُرتّبی یادداشتهای خود را با هم بخوانند و بسنجندو مورد شور و انتقاد قرار دهند و پاسخهای لازم برای احتجاج‌باحریف‌پیش‌بینی کنند . زمینهٔ کلام وادلّهٔ ردّیهٔ ویرا با هم قبلاً در نظرآورندو باحربهٔ‌ارقام‌صحیح واطلاعات دقیق ودلائل متقن وامثلهٔ روشن آمادهٔ نفی وجرح شوند .دشوارترین‌قسمت‌مناظره همین است وعلت‌بسیاری از پیروزیها وشکستهای اصحاب مناظره‌نیز همین‌است .

پس باید کاملاً براهین واحتجاجات احتمالی را پیش بینی‌ویادداشت کردو بخاطر سپرد و فراموش ننمود که « چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد » .

مهمترین نکته‌ای که هرگز نباید از نظر دورشود آنست که در همه حال‌باید کم و گزیده گفت وازاصطلاحات فنی وعبارات مهجور وغامض والفاظ غیرمأنوس و تعبیرات دور ودراز ومبهم احتراز جست و این‌اندرز حکیم نظامی را که یک دسته

---

۱ - Reference Shelf Series; Debaters' Help Book Series, and Debate Handbook Series

۲ - « The package library »

گل دماغ پرور ازصد خرمن گیاه بهتراست ، همیشه آویزهٔ گوش قرارداد. نویسندهٔ آئین دوست‌یابی دیل کارنگی[1] در کتاب پرورش حس اعتماد بنفس ونفوذ یافتن در نفوس بوسیلهٔ سخنوری که تقریباً به بیست زبان ترجمه شده‌است قریب بدین مضمون گوید : از زمان ارسطو تا امروز در همهٔ کتبی که در این فن نوشته شده خطابه‌را به سه قسمت تقسیم کرده‌اند: مقدمه‌وذوالمقدمه (یامطلب) ونتیجه. اما اکنون اتوموبیل وهواپیماورادیووتلویزیون باسرعت روزافزون پیش میرود وسخنوران باید باقتضای طباع ناشکیباوپرشتاب اهل زمانه دوشادوش وسائل سریع السیر درمسیر تکامل گام بردارند. بنابراین اگر درمقام تمهید مقدمه باشند باید ازحدود اعلاناتی که برای جلب توجه مردم بخط جلی(درچند کلمه یا چند جمله) برلوحه‌ای یاتخته‌ای بنگارند تجاوز نکنند. طبیعت وخوی مستمعین امروز تقریباً اینست که چون سخنران مقدمه چینی آغاز کند در دل خود ازاو میپرسند : آیا مطلبی داری بگوئی یانداری؟ اگرداری زود بگو و کمتر به‌آرایش سخن خودبپرداز .نطّاق نمیخواهیم .لُبّ مطلب و جان کلام را بما زود بگووبنشین» . بنابراین بایدباختصار کوشید وازجمیع منابع موجوده استفاده کرد، و با مطلعین نیز موضوع مناظره‌را در میان نهاد و نظر دیگران را دربارهٔ عقاید خود دانست ومقالات ومطالب مختلف را که مفید بمقصود و موصل بمطلوب‌است با ذکر نام کتاب یامجله جدا جدا روی برگه های یک شکل و یک اندازه بتدریج یادداشت کرد و بعد درمحل خود مورد استناد و استفاده قرارداد . همیشه بالای برگه باندازهٔ یک‌سطر باید خالی باشد تا بعدموقعی که معلوم شد مندرجات‌آن برگه مربوط بکدام قسمت ازنطق‌است عنوان‌آن قسمت نطق در همان محل خالی‌بالای برگه نوشته شود .

دوم : قسمتهای مختلف موضوع مناظره باید میان همکاران هریک از طرفین تقسیم شود و هر کس دلائل مربوط بقسمت خودرا تهیه کندومسئول کار خود باشد

---

۱ - ملخّص کتاب فوق: Dale Carnegie, How to Develop Self - Confidence and Influence People by Public Speaking, selected and condensed by Dorothy Carnegie from Public Speaking and Influencing Men in Business, Pocket Books, Inc., New York, 1956 .

و دونفر در زمینهٔ واحدی استدلال نکنند .

سوم : موضوع مناظره‌را ازلحاظ طرف مخالف نیز باید بدقت مطالعه کردزیرا بسا براهین قویه‌ای که در نتیجهٔ‌مطالعهٔ دلائل طرف بخاطر خطور کند . پس در اثر مطالعات کافی میتوان بهترین‌دلائل‌احتمالی طرف‌رادانست وخودرا برای جرح‌و ردّ آن دلائل آماده ساخت .

چهارم : خلاصهٔ مطلب خودرا باید بترتیب روی برگه‌های مقوائی کوچکی بطور جامع ضمن جمله‌های کوتاهی یادداشت کنندو کاملاً بر یادداشتهای خودمسلط باشند . کاغذ نازك برای این کار مناسب نیست .

پنجم : اگر مستندات سخنران اقوال مراجع است عینا با ذکر عنوان کتاب یا رساله وقید صفحه وتاریخ ومحل‌چاپ‌آن نقل کنند وعقیدهٔ خودرا درصورت لزوم در بارهٔ ارزش و اهمیت قول قائل شرح دهند .

بعد از تهیهٔ این‌مقدمات اصحاب مناظره باروحی سرشار وخاطری‌جمع ومطمئن بکرسی خطابه قدم گذارند و حقاً زبان حالشان بدین مقال مترنّم باشد :

«نکته‌ها چون تیغ الماس است تیز گر نداری تو سپرواپس گریز»

« پیش این الماس بی اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا »

اینک نمونه‌ای از خلاصهٔ مطالب طرفین یك مناظره بعنوان مثال :

خلاصهٔ مطالب طرف اثبات :

موضوع مناظره : تصمیم آنست که برای فعالیت در باشگاه‌ها و جمیع فعالیتهای دیگر از ورزشی ونظامی وغیره در دبیرستانها باید ارزشی قائل‌شد که‌طبق پیشنهاد کمیسیونی از هیأت دبیران برای گرفتن دیپلوم مؤثر باشد .

مقدمه : تعریف اصطلاحات مندرجه در موضوع مناظره : مراد از فعالیت در باشگاه‌ها و فعالیتهای ورزشی و نظامی در دبیرستانها فعالیتهای فوق برنامهٔ دانش - آموزان‌دورهٔ متوسطه‌است که تحت‌نظارت کلی دبیرستانها ترتیب داده میشود . مُراد

از ارزش در این مورد همان ارزشی است که برای تحصیل کتب درسی قائل میشوند و با هم باید جمع شود نه اینکه صرفاً مانند تصدیق حسن اخلاق و رفتار تلقی گردد. مراد از پیشنهاد کمیسیونی از هیأت دبیران آنست که درمورد هر دانش‌آموز با در نظر گرفتن کیفیت کار او تصمیم مقتضی گرفته شود نه اینکه مقررات کلی وضع گردد علی الخصوص درسالهای اول و دوم یاسوم این آزمایش.

تاریخچهٔ قضیه: در هفتاد سال اخیر شمارهٔ باشگاههای مدارس امریکا رو به افزایش گذاشته است تا آنجا که هر دانش‌آموزی میتواند مطابق ذوق و سلیقهٔ خاصّ خود یکی از باشگاههای مدرسهٔ خود وارد شود. بعبارة اُخری باشگاه‌های گوناگونی مطابق ذوق و سلیقه‌های مختلف بوجود آمده است. اکثر باشگاه‌ها تحت نظر اولیاء مدرسه تشکیل گردیده و در هر باشگاه یکی از دبیران بعنوان مشاور جمعیت را راهنمائی میکنند. اولیاء دانش‌آموزان و دبیران بارزش و اهمیت اینگونه باشگاه‌ها پی برده و به انواع و اقسام وسائل این کار را تشویق میکنند.

ابتدا برای مشقهای نظامی دانش‌آموزان نظام ارزشی از نظر تربیت بدنی قائل شدند. سپس در مورد ورزشکاران نیز همین طور عمل کردند. برخی معلمان برای شرکت دانش‌آموزان در مناظرات و همچنین در فعالیتهای اجتماعی نیز همین روش را اتخاذ نمودند.

نکات مورد قبول: ما که طرف اثبات قضیه قرار گرفته‌ایم مشکلات امر را تصدیق داریم لکن معتقدیم مشکلات مزبور در مقام مقایسه با مزایای آن ناچیز است. هر دو طرف مناظره موافقیم که فعالیتهای باشگاهی و ورزشی و نظامی دارای اهمیت است.

اثبات مُدّعی[۱]: نکتهٔ مورد اختلاف بزبان ساده آنست که آیا شناختن ارزش فعالیت در باشگاه‌ها و همچنین فعالیتهای ورزشی و نظامی برای احراز شرائط دیپلوم متوسطه مطلوب است یا خیر. ما میگوئیم مطلوب است بدلائل ذیل:

۱ - کاربست عملی زیرا.

(الف) ساعاتی که مصروف فعالیت میشود قیمت دارد و ارزش آنرا برای احراز شرائط دیپلوم متوسطه میتوان تعیین نمود .

(ب) ارزشی که برای اینقبیل فعالیتها قائل میشوند بامقررات موجوده منافاتی ندارد و ممکن است بجای مواد اختیاری مربوط بهمان موضوع حساب شود .

۲ ـ مطابق موازین عدل وانصاف است زیرا:

(الف) بسیاری از دانش‌آموزان در امور مربوط بباشگاه‌ها بتشویق و تحریک دبیران خود فعالیت بیشتری نشان میدهند .

(ب) دانش‌آموزان با قریحه و بااستعداد در کلاس فرصت ندارند کارهای برجسته‌ای صورت دهند و باشگاه ها وسیلهٔ بسیار خوبی برای اظهار عقیده و ابراز شخصیت آنهاست .

(پ) ساعات متمادی از وقت دبیران صرف باشگاه‌ها میشود و طبعاً اگر ارزشی برای آنهمه زحمت درنظر گرفته شود خشنود خواهند بود .

(ت) باشگاه‌ها خدمات ذیقیمتی بمدارس میکنند ازقبیل جمع‌آوری پول، آرایش صحنه‌های نمایش ، تهیهٔ پرچم ، راهنمائی دانش آموزان جوان، اقدام بامور اجتماعی و بسیاری کارهای دیگر .

۳ ـ برای همهٔ اشخاص مربوطه مفیداست زیرا:

(الف) اولیاء دانش‌آموزان از اینکه اوقات اطفالشان بیهوده تلف نمیشود خشنودند .

(ب) دبیران میتوانند بنحو عادلانه‌تری در برنامهٔ کار خود تعادلی بین کلاس درس و نظارت در باشگاه‌های مدرسه بوجود آورند .

(پ) دانش‌آموزان دیگر فکر نخواهند کرد اوقاتی را که باید صرف سایر کارهای مدرسه شود بیجهت گرفته‌اند . و حال آنکه اگر این تصمیم گرفته شود دانش‌آموزان در کارهائی که از آن لذت بیشتری میبرند بالحس والوجدان صوابدید اولیاء دبیرستان را درک خواهند نمود .

(ت) جوانان تشویق خواهند شد وارد باشگاه‌هائی شوند که تحت نظارت مدرسه

اداره میشود نه باشگاه‌هائی که مدرسه در آن نظارت ندارد .

نتیجه : بنابراین چون این کار عملی و عادلانه و مفیداست ما معتقدیم که برای فعالیت در باشگاه‌ها و همچنین برای فعالیتهای ورزشی و نظامی دبیرستانها باید ارزشی قائل شد که در گرفتن دیپلوم متوسطه موثر باشد .

اما خلاصهٔ مطالب طرف نفی :

موضوع مناظره : تصمیم آنست که برای فعالیت در باشگاه‌ها و فعالیتهای ورزشی ونظامی دبیرستانها به پیشنهاد هیأتی از دبیران مدرسه ارزشی که برای احراز شرایط دیپلوم متوسطه مؤثر باشد نباید قائل گردید .

مقدمه : ما که طرف نفی قضیه قرار گرفته‌ایم با تعریفاتی که طرف اثبات در بارهٔ اصطلاحات مندرجه در موضوع مناظره کرده‌است موافقیم و تاریخچهٔ امر را بنحوی که طرف اثبات بیان کرده‌است قبول داریم با این تفاوت که درعین تصدیق این معنی که طی هفتادسال اخیر شماره و حجم باشگاه‌های مدارس افزایش یافته است معذلک در سالهای اخیر تنزل وانحطاط محسوسی درسازمانهای مزبور مشهود گردیده‌است .

اثبات مدّعی[۱] : موضوع این مناظره نه عملی‌است نه موافق عدل و انصاف و نه مفید زیرا :

۱ ـ بدلائل ذیل عملاً نمیتوان در بارهٔ ارزش فعالیتهای مختلف مورد بحث توافق حاصل نمود :

(الف) چگونه ممکن‌است مسافتی‌را که دانش آموزی در مسابقات دو میپیماید مثلاً با پرده‌ای که دختری برای صحنهٔ نمایش مدرسه میدوزد یا با کاری که‌دانش‌آموز دیگری در آزمایشگاه انجام میدهد تطبیق نمود ؟

(ب) ثبت وضبط میزان‌فعالیت اعضاء باشگاه‌ها و تعیین ارزش فعالیت‌ها عمل یأس‌آوریست . برای این کار تقریباً سه‌منشی لازم‌است و مقدار زیادی‌اوراق‌خاص و متحدالشکل چاپی باید تهیه کرد و بیشتر اوقات باشگاه‌ها باید مصروف‌ثبت و ضبط کار اعضاء شود .

(پ) توافق باسایر مدارس دربارهٔ اهمیت و ارزش همهٔ فعالیتهای فوق‌برنامه تقریباً غیرممکن است .

(ت) فعالیتهای مزبور نظم و ترتیبی‌ندارد و پیوسته باشگاه‌ها نقشه‌ها و میزان خدمتی‌را که از اعضاء خود انتظار دارند تغییر میدهند .

۲ ـ عادلانه نیست زیرا :

(الف) دانش‌آموزانی که بعد از ساعات مدرسه فراغت دارند نسبت بدانش ـ آموزان دیگری که نمیتوانند اوقات‌بعدازظهر خودرا بدینطریق‌مصروف‌نمایندآسانتر بکسب این‌قبیل امتیازات موفق میشوند .

(ب) نظارت برباشگاه‌ها وعملیات ورزشی و غیر ورزشی مستلزم کار بیشتری برای معلمین است وبار بسیار سنگین‌تری بردوش آنها خواهد بود .

۳ ـ مفید نیست زیرا :

(الف) روح رهبری جائی پرورش یابد که نظارت کمتر باشدوچون در نتیجهٔ تعیین ارزش ناگزیر نظم وترتیب بیشتری رعایت شود برای پرورش روح رهبری و حس ابتکار مجال کمتری دست دهد .

(ب) همین آزادی که درباشگاه‌های کنونی حکم‌فرماست سبب اصلی پرورش مکارم اخلاق و منش استوار است زیرا ادارهٔ امور باشگاه‌ها بیشتر در دست خود اعضاء است .

(پ) کسانی که از روی ذوق وعلاقهٔقلبی واردباشگاهی میشوندبا کسانی که برای خاطر گرفتن امتیاز واستفاده از ارزش‌فعالیتهای مؤثردراخذدیپلوم در باشگاه‌ها شرکت کنند تفاوت بسیار دارند . میل وعلاقهٔ ذاتی وجنبهٔاختیاری‌ونشاط زندگی‌از میان برخیزد وتالارهای باشگاه از افرادی که‌باطناًعلاقه‌ای ندارندپرشودوپیشرفت کار برنامه بکلی سست گردد .

نتیجه : بنابر این چون این کار عملی نیست با گذشت زمان نیز نتوان بر

دشواریهای آن غلبه یافت وچون نه برای دانش‌آموز و نه برای معلم عادلانه است و برای باشگاه واعضاء آن و همچنین برای مدرسه هم مفیدنیست،ماعتقدیم که هیچ گونه ارزش واعتباری‌برای اخذ دیپلوم نباید برای‌فعالیتهای‌فوق برنامه‌قائل گردید.

چند موضوع برای مناظره:

این بود خلاصه‌ای از مطالب طرفین یک مناظره . اینک نمونه‌ای چند از موضوع مناظرات در مدارس امریکا :

۱ - بجای ساعاتی که مصروف تهیهٔ دروس درمنزل میشود باید بساعت کار مدارس افزوده گردد .

۲ - همهٔ دانش‌آموزان دبیرستانها باید مجبور شوند در دوثلث سال یک‌دوره فن خطابه‌را بیاموزند .

۳ - تعلیمات نظامی دبیرستانها باید جزء خدمت‌نظام وظیفه محسوب شود .

٤ - ورود همهٔ کالاهای خارجی مادام که کالاهای وطنی فروخته نشده است باید ممنوع گردد .

٥ - باید اداره‌ای مخصوص طرح و اجرای نقشه‌های‌لازم جهت‌بسط و توسعهٔ روابط صلح‌جویانه بین جمیع ملل تشکیل شود .

٦ - ورزشکاران برای خدمات نظامی باید بر دیگران تقدم داشته باشند .

۷ - کارخانه‌هائی که اسباب و وسائل لازمه برای ازبین‌بردن دود راندارند باید بسته شود .

۸ - کارخانه هائی که آب مصرف مردم‌را آلوده کنند باید تعطیل گردد .

۹ - صنایع اساسی غیر ازصنایع مربوط بکشاورزی باید ملی شود .

۱۰ - تبعیضات نژادی درتعلیمات عالیه باید ازمیان برود .

۱۱ - دخانیات زیان‌آور است .

۱۲ - آموزش ابتدائی باید درکشور اجباری شود .

۱۳ - باده گساری سرچشمهٔ مفاسد است .

۱۴ - دانش آموزانی که طی سنوات تحصیل بامتیازاتی نایل میشوند از امتحان نهائی باید معاف گردند .

۱۵ - بر پاساختن انجمنهای مناظرهٔ علمی برای تمام آموزشگاه های کشور لازم است .

۱۶ - سینما های غیر تربیتی و غیر علمی مضر است .

۱۷ - تمرکز سرمایه در دست عده‌ای قلیل برای فلاح و نجاح جامعه خطرناك است .

۱۸ - اعتصابات باید قانوناً تحریم شود و اختلافات بین سرمایه‌دار و کارگر باید بهیأت داوری ارجاع گردد .

اما ازمواضیع دیگری که باموضوع دوازدهم فوق مرتبط است و شاید در کشور ما برای مناظره مناسب باشد طرحی است که در فروردین ماه سال ۱۳۲٦ هجری شمسی یکی از دانشمندان معروف امریکائی بمنظور مبارزه با بیسوادی پیشنهاد کرد وجان کلام او این بود که هرفرد باسوادی باید فرد بیسوادی را خواندن و نوشتن بیاموزد .

دکتر لاباخ [۱] ضمن نطقی که در انجمن ایران وامریکا درتهران ایراد نمود [۲] گفت:

« رهبری از رهبران قوم نگران بود که چون بیسوادان باسواد شوند ذهنشان برای تبلیغات سوء آماده گردد . این توهم فقط درصورتی رواست که مبلغین ومروجین طریقهٔ حقه درخواب غفلت آرمیده باشند . رهبران دیگر جامعه اغلب بیم آن دارند که کشاورزان بمجرد تحصیل سواد دست از زراعت بشویند و بایقه های سفید بمیز های ادارات روی آورند . البته این امر کاملاً بسته بنوع تعلیم و تربیتی است که برای کشاورز درنظر گرفته شود .

« در قرون و اعصار گذشته آموزش و پرورش (در بعضی ممالک آسیا واروپا) مخصوص شهزادگان وروحانیان وطبقات ممتازه بود . این اشخاص بدان نظر به تحصیل علم میپرداختند که مجبور بکار کردن نباشند . آن طرز تعلیم و تربیت که در آسیا

۱ - Dr . Frank C . Laubach

۲ - رجوع کنید بمجلهٔ ایران و امریکا چاپ تهران شماره های خرداد وتیرماه ۱۳۲٦

و اروپا معمول ومتداول بود ارزش واهمیت کاررا ازبین میبرد ولی‌درامریکاافراد را بدان نظر تربیت کنند که نه‌تنها درنتیجهٔ تحصیل علم دست‌از کارخودنکشند بلکه هر کس بتواند وظایف خودرا بهتر انجام دهد. مابفلاح امریکائی‌زبان‌لاتین‌و یونانی و یا عبری تدریس نمیکنیم. فقط باو یاد میدهیم طبق اصول علمی‌بکشت وزرع‌اقدام نماید. کتب ومجلات مربوطه بفلاحت‌را بخواند و از دسترنج خود ده‌برابر بیش‌از زارعین بیسواد بهره‌مند شود. حتی‌دربعض کشورهای‌جهان‌قوانینی‌وضع گردیده‌است که بموجب آن قوانین هرفرد باسوادی باید ظرف‌یکسال بیسوادی را باسواد کند. هرگاه بدین نمط عمل‌شود تمام اهالی هر کشوری‌را ظرف هفت سال میتوان باسواد کرد. مثلاً فرض کنید پنج‌درصداهالی‌یکی‌ازممالک‌دنیا باسوادند وبقیه‌یعنی‌نودوپنج در صد بیسواد ولی هریک‌از افراد باسوادآن‌مملکت درسال جاری‌یکی‌ازافرادبیسواد را خواندن و نوشتن‌آموزد. درسال‌بعد عدهٔ افراد باسوادآن کشور ده درصدنفوس آن کشور خواهد بود. سال سوم بیست در صد، سال چهارم چهل در صد، سال پنجم هشتاد درصد، سال‌ششم ۱۶۰ درصد، و بدین‌طریق‌برشمارهٔ باسوادان‌بتصاعدهندسی افزوده خواهد شد ...»

روزی که آن کارشناس امریکائی پیشنهاد خود را طرح‌نمود یک‌بیت سنائی بخاطرم رسیدکه بیش از هشتصدسال پیش گفته بود:

چو علمت هست خدمت کن چودانایان که زشت آید
گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحاء

در آن مجلس از اقاریر شرقشناسان در فضیلت ایرانیان که جای‌دیگرنیز ضمن این بحث بدان اشارتی رفته‌است شمه‌ای‌یادآور شدم. اما حقیقت نفس الامرآنست که تذکر اینگونه حقایق تاریخی جز تأثر بر حال ثمری ندارد و ایجاد سواد نمیکند مگر آنکه گذشتهٔ پرافتخار مایه انتباه شود و بکوشیم این بلیهٔ بزرگ‌را که جرثومهٔ مفاسد ونکبات‌است‌ازمیان‌برداریم وباعتبار خبری که‌ازسرور کائنات‌ومفخرموجودات

در امتیاز قوم پارس از جهت کسب علم نقل گردید همت کنیم یکایک مردم ایران باسواد شوند واز همین امروز وعاظ دانشمند پیمان پیشوائی این نهضت مقدس را با خود ببندند. کلام مولی الموالی است که الکیّس من کان یومه خیر آمن امسه . دیروز گذشت. امروز هم کاروان رفته و ما در خواب و بیابان در پیش است ولی هزار شکر که از سمومی که با تندباد حوادث بر این بوستان گذشته است هنوز بوی گلی و رنگ نسترنی مانده است .

شک نیست در ایران کنونی فضلای عالیقدری داریم که بی جار و جنجال عمر عزیز را وقف علم و فرهنگ نموده و در این راه رنجهای فراوان بطوع و رغبت بر خود هموار ساخته و خدمات بسزائی انجام داده و میدهند اما روزی که کشور کهن سال ما پناهگاه فرزانگان جهان بود[1] و دانشمندان پرهیزگار را بیش از همه کس در جامعه معزز و محترم داشتند و از صف نعال بصدر جلال میبردند طبعاً علم ترقی میکرد . امروز هم جز این راهی نیست و در نهانخانهٔ ذوق و قریحهٔ سرشار این ملت پاک سرشت استعدادی شگفت خفته است که در پرتو عنایت پروردگار و تشویق بزرگان علی التحقیق بیدار خواهد شد . درود بروان پاک حافظ که فرمود :

« سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنامیکرد »

« فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد »

مولّف قصص العلماء در تجلیل علم و تکریم عالم داستانی نقل میکند که شگفت آور وشنیدنی است . مجملی از مفصّل اینکه آخوند ملاّ عبدالله تونی صاحب وافیة الاصول که شروحی نیز بر آن نوشته شده روزی بدیدن میر داماد میرود و میان ایشان مباحثه‌ای روی میدهد . میر داماد میگوید : ای آخوند همینکه از اینجا بیرون رفتی مبادا بگوئی بامیر داماد مناظره نمودم ، بلکه باید نزد علماء فخر کنی که کلام میر

۱-رجوع کنید بکتاب هفتمین کشور پادشاهی بزرگ شرق تألیف جرج رالینسن استاد دانشگاه اکسفورد چاپ لندن ، ۱۸۷۶ میلادی ، صفحهٔ ٤٥١

داماد را فهمیدی. حق نیز همین بوده و مقام میرداماد نسبت باو مقام استاد و شاگرد است.
گویند شاه عبّاس روزی بدیدن ملاّعبدالله میرود. ملاّ مدرسه‌ای ساخته بود ولی شاگرد نداشت. شاه پرسید مدرسه چرا خالی از طلاّب است؟ ملاّ اجازه خواست جواب ببعد محوّل شود. روزی دیگر ملاّ باریافت. پس از تبادل تعارفات شاه فرمود چیزی از من بخواه. ملاّ گفت خواهشی ندارم. شاه اصرار فرمود. عرض کرد: مرا یک حاجت است. اگر روا باشد من سوار شوم و شاه جلو من پیاده در میدان شاه حرکت فرماید. شاه حکمت این کار را جویا شد. ملاّ باز پاسخ را ببعد محوّل نمود. سلاطین صفویّه از مروجین دین مُبین حضرت سیّدالمرسلین صلواةالله و سلامه علیه و علی آله اجمعین بودند و در احترام علماء اعلام بغایت کوشش مینمودند. خلاصه ملاّ سوار شد و شاه پیشاپیش او پیاده براه افتاد! همهٔ اهل شهر غرق حیرت شدند.

دیری نگذشت باز شهریار نامدار بملاقات ملاّی تونی آمد. این بار مدرسه را مملو از طلاّب دید. سبب پرسید. پاسخ شنید که مردم ظاهربین فضیلت علم را درست نمیدانستند، امّا آنروز که شاه را پیاده و او را بآن وضع سواره دیدند بهوش آمدند. اکنون بطمع جاه وجلال و حطام دنیوی بمدرسه روی آورده‌اند و بتحصیل دانش همّت گماشته‌اند ولی پس از پیمودن مراتب کمال بمصداق المجاز قنطرة الحقیقة نیّتها خالص شود وقصد قربتی که غایت علم و جمیع عبادات است حاصل گردد کما ورد فی الخبر: اطلبوا العلم ولو لغیر الله فانّه یجرّ الی الله.[۱]

۱ - رجوع کنید به قصص العلماء تألیف مرحوم میرزا محمّد تنکابنی، چاپ تهران، صفحات ۲۶۹ و ۲۷۰. نظیر این سرگذشت را از استاد بزرگوارم مرحوم شریعت سنگلجی اعلی الله مقامه شنیده بودم ولی نام قهرمان داستان و مأخذ آن از خاطر رفته بود تا اینکه دانشمند محترم آقای سیدحسین شهشهانی باقتضای طبع کریم و صفای ضمیر در یافتن منبع این حکایت نگارنده را رهین منّت خود ساختند.

در کتاب روشهای بحث بقلم پرفسور گارلند آمده‌است پس از آنکه سخنوران اول طرفین مناظره نخستین خطابه های خودرا ایراد نمودند جواب دلائل طرف اثبات را ابتدا ناطق طرف نفی میدهد ، آنگاه بانطقی که ناطق طرف اثبات در رداقوال طرف نفی ایراد میکند مناظره پایان مییابد .

در مجامعی که بعضی مؤسسات و اجتماعات منظم بمنظور تعیین خط‌مشی وسیاست خود تشکیل دهند برای ادارهٔ جلسات بحث که نوعاً بصورت مناظره است مقررات داخلی مجالس مقننه وآئین نامه های پارلمانی معمولاً رعایت میشودومانندقطع نامه های مجالس قانونگذاری مناظرات اصولا برمحور پیشنهادهائی است که برای تغییر خط‌مشی آن مؤسسات طرح میگردد . من باب مثال اخیراً بین کالجهای امریکا دربارهٔ پیشنهاد ملی شدن صنایع اساسی امریکا غیر ازصنایع مربوط بفلاحت مناظراتی صورت گرفت وحاجت به بیان نیست که هرگاه این مسأله تحقق مییافت تغییر مهمی در خط مشی آن کشور بوجود میآمد .

چنانکه گفته‌شد مناظره دومرحله دارد: مرحلهٔ اول اثبات مدعی است ، مرحلهٔ دوم رد ادلهٔ طرف واین دومرحله درمورد طرفین مناظره صادق است. مرحلهٔ اول تهیهٔ دلائل وشواهدی است که هرگاه طرف نفی باقامهٔ دلائل و شواهدی متقابلاً توفیق نیابد دربادی‌نظر موجب پیروزی طرف اثبات باشد. نکات اساسی وعناصر واجزاء قضیه را مانند یک پروندهٔ حقوقی یا جزائی باید تجزیه و تحلیل کرد . مثلادرموردسرقت برای اینکه جرمی واقع شود قانون عرف انگلستان وامریکا میگویدسرقت بایدمقرون بتمام پنج شرط ذیل باشد :

(۱) شکستن حرز (۲) دخول (۳) در محل سکنی (٤) در شب (٥) بقصد ارتکاب جرم . بنابراین قبل ازاینکه متهمی بارتکاب جرم محکوم شودبایدیکایک نکات مذکوره محرز گردد . درمناظرات نیز اثبات موضوع را بهمین منوال تجزیه وتحلیل کنند وچون این نوع مباحثات صرفاً بمنظور تغییر روشها و سیاستها صورت پذیرد لذا

سئوالاتی نظیر سئوالات ذیل مُتبادر بذهن باشد : (۱) آیا تغییری لازم‌است؟(۲) آیا تغییری که پیشنهاد شده‌است حوائج مارا بر میآورد؟ (البته این در صورتی‌است که واقعاً حوائجی داشته باشیم) ۰ (۳) آیاسودی که‌درنتیجهٔ این‌تغییر مترتب گردد بیش اززیان‌آنست؟(٤)آیا پیشنهاد مزبور عملی‌است؟(٥) آیا بهترین راهی‌است که‌باقتضای اوضاع و احوال و شرایط زمان ومکان میتوان پذیرفت همین است ؟ اینگونه سئوالات‌متحدالشکل ویکنواخت‌کار مناظره‌را آسان کند ولی‌هر گاه‌مانند ماشین همه‌از همین‌راه وارد شوند و همین‌اصول بی‌کم و کاست همیشه اساس طرز استدلال باشد مقدار زیادی از تازگی واصالت و ابتکاری که جزء مختصات مناظرات‌درجهٔ‌اول‌است از میان برود .

طرف نفی میتواند بچهارطریق ذیل بمناظره پردارد : اول‌بصرف نقض‌دلائل طرف اثبات . سخنورانی که در اینکار تبحر دارند ممکن است بدین منوال بر حریف چیره شوند لکن این‌طریقه خطرهای زیادی دربر دارد و کمتر از مناظراتی که جنبهٔ مسابقه داشته‌باشد مورد استفاده قرارمیگیرد . دوم بوسیلهٔ دفاع ازوضع‌موجودواقامهٔ ادلهٔ ردّیه‌ای که در فوق بدان اشاره شد . در واقع این‌طریقهٔ ورودبه‌بحث‌مبتنی‌براین نظراست که چون نیازی بهیچگونه تغییری وجود ندارد بنابراین طرف اثبات‌دراشتباه است . بعبارت‌دیگر هر گاه‌ثابت شود اصولا تغییری لازم‌نیست آن تغییربخصوص هم که طرف‌اثبات پیشنهاد نموده‌است بطور وضوح مورد احتیاج نخواهدبود .این‌طریقه نسبت بطریقهٔ اول‌بیشتر مورداستفاده است سوم بوسیلهٔ تعدیل : دراینجا طرف نفی تصدیق میکند که وضع موجود رضایت‌بخش‌نیست وچنانچه تغییری رویدهدمطلوب خواهد بود لکن نحوهٔ تغییر را بکیفیتی که طرف اثبات درنظر دارد مطلوب نمیداند ومدعی‌است اصلاحات وتعدیلاتی ممکن‌است بعمل آید. بدین‌صورت طرف نفی اقرار میکند که وضع موجود کامل‌نیست‌وتغییرات جزئی‌میتوان داد. چهارم‌بوسیلهٔ‌پیشنهاد متقابل : این‌طریقه نسبت بطریقه‌های دیگر کمتر معمول است وطرف‌نفی‌از بیخ وبن

باطرف اثبات مخالفت کند و با اینکه در بارهٔ لزوم تغییر وضع موجود با طرف اثبات موافق است در عین‌حال طرف نفی مدعی شود که تصمیم دیگری سوای آنچه طرف اثبات پیشنهاد کرده‌است باید گرفت . دراینصورت رعایت دونکته لازم‌است : یکی اینکه پیشنهاد متقابل‌را باید کاملاً روشن بیان نمود . دیگر اینکه باپیشنهاد طرف اثبات باید صریحاً منافات داشته‌باشد . هر گاه‌حریف ثابت کند که پیشنهاد طرف نفی باپیشنهاد طرف اثبات مانعة‌الجمع نیست درآنصورت طرف‌نفی از پیشنهاد متقابل خود طرفی نبسته است .

معمولا نطق اول ونطق آخر را طرف اثبات ایراد میکند ودر مناظراتی که‌هر دسته‌ای دوسخنور دارد برنامهٔ نطقها بترتیب ذیل است :

ناطق اول طرف اثبات ، ناطق اول طرف‌نفی، ناطق دوم‌طرف‌اثبات ،ناطق‌دوم طرف‌نفی. آنگاه پس ازچند دقیقه تنفس‌دوتن از سخنوران در رد دلائل‌حریفان خود بدین‌ترتیب پاسخ میگویند : ادلهٔ‌ناطقین طرف‌اثبات‌را ناطق اول طرف نفی‌رد میکند، سپس جواب ادلهٔ ناطقین طرف نفی‌را ناطق اول طرف اثبات میدهد ، و بابیانات وی مناظره پایان مییابد .

گویند استاد بزرگ فن مناظره لینکن را عادت براین بود که چون حریف بیانات خودرا بپایان میرساند بر پا میخاست . باروحی پاك و لهجه‌ای صریح آنچه را حریف گفته بود بمراتب بهتر ازخود گوینده خلاصه میکرد . سپس یکایک دلائل و شواهد ومستندات ویرا درهم میشکست . همه‌میدانند که این شخص‌از کلبهٔ‌چوبین جنگل بکاخ سفید واشنگتن رفت و به نیروی کار و کوشش بمقام ریاست جمهوری امریکارسید و خدمات درخشانی‌بکشورخود وعالم‌انسانیت کرد .رمز کامیابی‌اودرفن مناظره‌نیز کارو کوشش‌بود . ساعات متوالی‌در کتابخانه ساکت وآرام دراندیشه فرو میرفت . ادلهٔ سلبی وایجابی دوطرف‌قضیه‌را میسنجید . پیش ازآمدن به‌مجلس‌مناظره نکاتی‌راکه احتمال طرح‌آن ازطرف حریف‌میرفت پیش‌بینی میکرد وجوابهای‌دندان‌

شکن منطقی برای آن آماده مینمود . هر وکیل زبردست و هر خطیب مبرزی که بخواهد در کرسی خطابه رستگار وسربلند شود ازپیمودن این راه نا گزیر است وجز عشق بحق و حقیقت و کار و کوشش طرق دیگری متصور نیست .

حافظ شیرین سخن که شعرش همه بیت‌الغزل معرفت است میفرماید :

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد حدیثم نکتهٔ هر محفلی بود

یکی از بهترین وسائل برای افروختن نائرهٔ عشق و کار مناظره است . آثار جاویدانی که در گنجینهٔ فرهنگ و ادبیات ایران ازمفاخر باستان بیادگار مانده‌است همه زادهٔ عشق است . مطلق اختراعات واکتشافات و کارهای شگفت وعلوم اولین وآخرین بشر تنها پرتوی ازانوار آسمانی عشق است. شوریدهٔ شیدائی که محرم سراپردهٔ اسرار جان بود گفته‌است :

سرّ پنهان است اندر زیر و بم فاش اگر گویم جهان بر هم زنم
عشق بشکافد فلک را صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گزاف
عشق را پانصد پر است و هر پری از فراز عرش تا تحت الثری
علت عاشق ز علتها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست
هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون بعشق آیم خجل گردم از آن
چون قلم اندر نوشتن میشتافت چون بعشق آمد قلم بر خود شکافت
چون قلم دروصف آن حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

هدف وغایت مناظره : از روشهای مختلفی که برای بحث شمرده شد چون از مرحلهٔ حرف بمرحلهٔ عمل نزدیک شویم مناسب‌ترین طریقهٔ بحث طریقهٔ مناظره است . سبکهای دیگر اساساً برای روشن شدن عقاید وآراء ویاآگاهی واطلاع واقناع مستمعین است . بدین نمط زمینه برای اتخاذ تصمیم ازطرف دسته های موافق ومخالف آماده گردد ونظرهای مختلف با استفاده از طرق گوناگون استدلال از برهان ان و لم واستقراء واستقصاء وغیره مورد توجه ومطالعه قرار گیرد وبانظم وترتیب منطقی پرده از روی

سفسطه برداشته شود . بی جهت نیست که مناظره را در کشورهای دموکرات «پدر و مادر تحقیق آزاد» گویند و آزادی تحقیق را لازمهٔ دموکراسی شناسند و غفلت از آن را بهیچ وجه جائز ندانند .

در احوال جان مارشال یکی از رؤسای پیشین دیوان کشور امریکا نوشته‌اند پس از آنکه وکلای متداعیین دلائل خود را بیان کردند قاضی حق پرست از رأیی که سابقاً داده بود با کمال شهامت عدول کرد و رسماً اظهار داشت که رأی اول او باطل و مبنی بر اشتباه بوده‌است [۱] زیرا دلائل وکلای طرفین دعوی را قبلاً نشنیده بود . عمل او در تاریخ ضبط شد و بااقرار بخطای خود گواهی داد که از اهمیت بحث آزاد مخصوصاً مناظره هرچه گفته‌شود کم است . درحدود یکصد سال پیش جیمز راسل لول رئیس دانشگاه هاروارد وسفیر کبیر سابق امریکا درلندن گفت در همه زبانهای دنیا سه کلمه از همهٔ کلمات دیگر کوتاه‌تر وساده‌تر است ولی ادای آن از همه کلمات دیگر دشوار تر است . اینست آن سه کلمه : « من اشتباه کردم . » [۲]

بنابراین سخنوران جوان برای اینکه درست فکر کنند و بخطا نروند باید تا اندازه‌ای بعلم منطق آشنا باشند و سر رشتهٔ برهان وجدل ومغالطه‌را که ارکان منطق است پیدا کنند و اصول خطابه‌را بخوبی فرا گیرند .

خطابه‌را ابن‌سینا در کتاب شفاء از اقسام منطق دانسته و خواجه نصیرالدین طوسی نیز در کتاب اساس‌الاقتباس خود که برروش منطق‌الشفاء به نه مقالت تقسیم

---

۱ - کتاب سخن درامریکا بقلم هده معلم سخنوری دبیرستان أدمسون و بریگانس استادسخنوری درکالج واباش ، چاپ چهارم ۱۹۵۵ مسیحی :

American Speech, by Wilhelmina G. Hedde, Instructor of Public Speaking and Dramatics, W.H. Adamson High School, Dallas, Texas, and William Norwood Brigance, Professor of Speech, Wabash College, J. B. Lippincott Company, Chicago, Philadelphia, New York, fourth edition, 1955 .

۲ - James Russell Lowell, « I was wrong! »

کرده مقالت هشتم‌را درقواعد و انواع و توابع خطابت تنظیم نموده ولی اروپائیان خطابه‌را از منطق جدا کرده وفنی‌جداگانه شمرده‌اند. سخنوران نباید هرگز فراموش کنند که غرض از مناظره مناقشه ومنازعه نیست. آنجامیدان‌برهان واقامهٔ حجت‌است نه‌جای‌تهمت ومخاصمه وزبان‌بازی وقلب حقیقت. سخنگوی‌حق‌پرست‌شیراز گوید:

ما نگوئیم بدو میل بنا حق نکنیم جامهٔ کس سیه ودلق خود ازرق‌نکنیم
رقم مغلطه بر دفتر دانش نکشیم سرّ حق با ورق شعبده ملحق نکنیم

پس در همه احوال احترام حریم سخن‌را باید نگاه دارند وتاندانند سخن‌عین صواب است نگویند. خرد وادب‌را رهبراندیشه‌و گفتار خودسازند. فردوسی گوید:

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خانه‌های کهن

اصحاب مناظره باید بادمی گرم و دلی پرزمهر و طبعی متواضع و سری پرشور بشیرین‌زبانی ولطف وخوشی وآزرم تکلم کنند نه آنکه زبان بگستاخی درازیابیهوده گفتن آغاز نمایند که بقول شیخ این‌سنت جاهلان است که چون فرومانند سلسلهٔ خصومت بجنبانند و تیغ زبان برکشند! از ائمهٔ خبر مرویست که المسلم من سلم المسلمون من‌یده ولسانه. جامی گوید:

«سخن دیباچهٔ دیوان عشق است سخن نو باوهٔ بستان عشق است»
«بعالم هرچه از نو و زکهن زاد چنین گوید سخندان کز سخن‌زاد»
«سخن ازکاف ونون‌دم برقلم زد قلم بر صفحهٔ هستی رقم زد»
«چو شد قاف قلم‌زان کاف‌موجود گشاد از چشمه‌اش فوارهٔ جود»[1]

سخنوران توانا حتی تلخ‌ترین حقایق‌را بشیرین‌ترین عبارات‌بیان کنند. مثلا در قابوسنامهٔ کاوس‌بن اسکندر آمده است که هرون‌الرشید در خواب دید دندانهایش همگی ریخته‌است. بامداد معبّری را بخواند و تعبیر خواب را از او پرسش نمود. معبر گفت زندگانی خلیفه دراز باد، خویشان تو همه پیش از تو بمیرند چنانکه

---

۱ - یوسف و زلیخای جامی صفحهٔ ۱۶

کس از تو باز نماند ! هرون گفت این مرد ابله را صد چوب بزنید که سخنی بدین دردناکی در برابر من گفت . اگر همهٔ خویشان من پیش از من بمیرند آنگاه من که باشم؟ سپس معبری دیگر خواست . معبر گفت خواب خلیفه دلالت دارد بر اینکه زندگانی خلیفه درازتر از زندگانی همهٔ اقربای وی بود . هرون گفت تعبیر یکیست اما از عبارت تا عبارت فرق بسیار است . سپس آن مرد را صد دینار بخشید . نتیجهٔ این حکایت آنست که خردمند باید هرسخن را به نیکوترین وجه بیان کند .

«شهد دهن و تلخی گوشت دادند یعنی بشنو تلخ و سخن شیرین گوی»

اصل و مایهٔ مناظره همان حجت است که مبنی بر قیاس و استقراء و تمثیل است وحکما آنرا عمود و پایهٔ سخنوری دانسته‌اند . چنانکه در آداب گوینده نیز اشارتی رفت سخنوران باید باقیاسات برهانی و خطابی و شعری و جدلی و سفسطی آشنا باشند و مخصوصاً از صناعات خمس بسوفسطیقا توجه نمایند و بدین وسیله باشتباهات غالط و اشتباه کاریهای مغالط پی برند و حقیقت را از تدلیس تشخیص دهند . دانستن ایهام انعکاس و مصادرهٔ بمطلوب واشتراك لفظ بجوهر لفظ و سوء تألیف وسوء اعتبار حمل و تفصیل مرکب و ترکیب مفصل و جمع مسائل در مسألهٔ واحد ووضع مالیس بعلة علة و اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات و تشنیع واستهزاء و مغالطات دیگر لغزشهائی را که چه از راه لفظ وچه از راه معنی ممکن است پیش آید روشن سازد و حقیقت شیء را حتی الامکان از تعزیهٔ شیء یا شبه شیء متمایز نماید . لکن برای تمیز بین حق و باطل ورهائی از نکبات شرك والحاد وادبار خرافات واوهام تکیه گاه قویتری لازم است . عروة الوثقی دنیا وعقبی کلام خداست . لا یأتیهِ الباطلُ مِنْ بینِ یَدَیهِ وَ لامِنْ خَلفِهِ تنزْیلٌ مِنْ حکَیمٍ حَمیدٍ .[1]

چون غایت القصوای تحقیقات این موسسه خداشناسی[2] و هدایت مردم به راه حق وحقیقت است چه بهتر این بحث را با بیتی چند از غزلیات جامی در توحید کوتاه کنیم :

---

۱ - سورهٔ مبارکهٔ فُصِّلَتْ ۴۲/۴۱   ۲ - رجوع کنید به کتاب خدا شناسی تألیف آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای شامل کلیات مسائل توحید ، چاپ تهران .

یا من بدا جمالک فی کل مابدا — بادا هزار جان مقدس ترا فدا
مینالم از جدائی تو دم بدم چو نی — وین طرفه تر که از تو نیم یک نفس جدا
عشق است و بس که در دو جهان جلوه میکند — گاه از لباس شاه و گه از کسوت گدا
یک صوت بر دو گونه همی آیدت بگوش — گاهی ندا همی نهیش نام و گه صدا
بر خیز ساقیا بکرم جرعه‌ای بریز — بر عاشقان غم زده ز آن جام غم زدا
زان جام خاص کز خودیم چون دهد خلاص — در دیدهٔ شهود نماند بجز خدا
جامی رهٔ هُدیٰ بخدا غیر عشق نیست — گفتیم والسلام علی تابع الهُدیٰ[۱]

شیوه‌های آمیخته

پرفسور گارلند استاد و رئیس کرسی سخنوری در کالج البیون امریکا در چاپ سوم کتاب خود سبکهای تازه‌تری را که در حکم تلفیق و ترکیب روشهای گذشته است و اخیراً بوجود آمده و مورد پسند عموم قرار گرفته است بتفصیل توضیح داده است[۱]. مثلاً گفته است طریقهٔ « گروه هم‌سخن »[۲] درواقع جامع‌مزایای روشهای دیگر یست که بعنوان « گروه نطق و سئوال » یا « گروه نطق و بیان»[۳] و « گروه بحث »[٤] و « محاکمه »[٥] تعبیر شود .

روشهای قدیم وجدید بصور مختلفی مخلوط وممزوج گردیده واین اختلاط و امتزاج باشکال گوناگون بیشتر در مناظرات مشهود است . اجمالاً هرشکلی‌ازاشکال مناظره‌را نام مخصوصی‌است ازقبیل مناظره برای حل مسائل و مشکلات[٦] ، مناظرهٔ گروه بحث[۷] ، مناظرهٔ گروه سخن‌جوی[۸] ، مناظرهٔ باصطلاح « قضائی » یاجدال علنی‌و عمومی وپیشرفت تدریجی[۹] . ترکیبات عمدهٔ‌اقسام مباحثه که براساس‌محکمی‌ثابت‌و

---

۱ – Professor J. V. Garland, Albion College, Discussion Methods Expanded and Illustrated, Third Edition, The H. Wilson Co., New York, 1951.

۲ – Colloquy　۳ – Forum　٤ – Panel

٥ – Hearing　٦ – The Problem Solving Debate

۷ – The Debate Panel　۸ – The Debate Symposium

۹ – The Forensic Experience Progression

پایدار گردیده ظاهراً بقرار ذیل است :

۱ - مجلس نطق و بیان[1] : در اینگونه مجالس پس از نطق جلسهٔ بحث تشکیل میشود و بعد هم مستمعین در مباحثه شرکت میجویند و متداول ترین نوع تلفیق وترکیب روشها همین است .

۲ - مجلس نطق وبحث ونظر[2] : اینگونه مجالس ظاهراً بیشتر مورد توجه‌و علاقهٔ دانشمندان‌است . مثلا در کنفرانسهای‌مربوط‌بامور کانادا وامریکا یادرجلسات سالانهٔ مجمع اقتصادی امریکا این روش مورد استفاده است . نطقی که‌قبلا تهیه شده وجنبهٔ رسمی دارد ایراد میگردد یا از روی نوشته خوانده میشود .آنگاه‌رئیس‌جلسه نیز نطق مختصری که کمتر جنبهٔ رسمی داشته باشد ایراد میکند و اعضاء‌جمعیت نیز با طرح سئوالات یا اظهار عقاید وآراء خود دربحث شرکت مینمایند . قبلا‌بایکی دو تن از دانشمندان مذاکره میشود که دربارهٔ بیانات ناطق یا ناطقین‌اصلی‌بایداظهارنظر کنند . دانشمندان مزبور نیز قبلا با ناطق یاناطقین اصلی وارد بحث میشوندوشاید نطقهائی‌را که نوشته‌اند قبلا میخوانندو بدین‌ترتیب برای سخن گفتن درجلسهٔ‌مباحثه آماده میشوند .

۳ - مجالس بحث معروف به « میز گرد »[3] : بجای اینکه همه در همان تالار سخنرانی به نطق وبیان بپردازند جمعیت‌بدسته‌های کوچکی تقسیم میشود وهردسته در اطاق جداگانه‌ای تشکیل جلسه میدهد . سخنران نزد دسته‌های مختلف‌میرود یا اینکه دسته‌های مختلف در غیاب سخنران بمباحثه مبادرت مینمایند . این روش در دانشگاه ویرجینیا[4] ومؤسسهٔ روابط بشردر ویلیامز تاون[5] متداول است .

The Lecture–Panel Discussion - ۱

The Lecture–Commentator Discussion – ۲

The Lecture–Round Table Discussion – ۳

The Institute of Public Affairs, the University of Virginia – ٤

The Williamstown Institute of Human Relations – ۵

بحث دربارهٔ نطق ناطق یا فوراً پس از ختم سخن آغاز میگردد یا جلسه‌ای مخصوص این بحث کمی بعد تشکیل میشود . هرگاه جلسهٔ بحث ببعد موکول‌شود قبل از ختم جلسهٔ اول بهتراست حضار سئوالات خودرابنویسند وبناطق بدهندتاناطق بتواند سئوالات‌را مبنای بحث بعدی خود قرار دهد .

٤ـ بحث بوسیلهٔ سئوال ونطق[1]: بجای‌اینکه حضارسئوالات خودرا کتباً بدهند و در جلسهٔ بعد جواب بشنوند فی‌المجلس‌سئوالات‌را قبل‌از شروع نطق‌بطور‌خصوصی وغیررسمی طرح کنند وناطق نیز نطق خودرا با درنظر گرفتن مطالبی که‌موردعلاقهٔ مستمعین است منطبق کند . بعداز نطق نیز حضار ببحث معمولی بپردازند .

بدین نمط مزایای مباحثات رسمی وغیررسمی یکجا جمع گردد .

٥ ـ بحث وپیشرفت تدریجی[2] : یکی ازانواع مختلط بحث‌شیوهٔ ابتکاری‌دکتر مری[3] است بنام بحث وپیشرفت تدریجی واین‌ترتیب ترکیبی است ازطریقهٔ‌بحث و مناظرهٔ غیررسمی وخصوصی . نطقهائی که‌قبلا تهیه‌شده بی‌آنکه‌ازروی‌نوشته بخوانند یا ازبر کرده باشند ازخارج ایراد کنند . پس از اصلاحات‌وتعدیلاتی که دکترمری مبتکر این فکر بکمک دکتر لارسن[4] نموده است غایت این سبک‌را بطوراختصار سه چیز میتوان دانست : اول اینکه دانشجویان در عمل وآزمایش برای رهبری جلسات بحث و شرکت در مباحثات مهارت پیدا کنند . دوم در عین‌حال راه ورسم‌مناسبات با اشخاص‌را بیاموزند . سوم بهتر گوش کنند تا وجودشان بیشتر منشأ اثر واقع گردد .

هستند کسانی که ازشنیدن صوت خود لذت بسیار برند و بدین‌جهت‌درمجالس متکلم وحده شوند . در حق اینگونه اشخاص گفته‌اند :

« تا چند سخن تراشی و رنده زنی   تا کی بهدف تیر پراکنده زنی »

۱ـ The Question–Lecture Discussion

۲ـ The Discussion Progression

۳ـ Dr . Elwood Murray

٤ـ Dr . P · Merville Larson

«گر یک سخن از علم خموشی‌دانی بسیار بدین گفت وشنو خنده زنی»

منظور کاستن ازمشکلات ذیل است : اول بجای رقابتهای فردی توجه بیشتری به همکاری و تعیین ارزش علمی مباحثات ابراز شود و شرکت کنندگان در بحث فکر خود را باین دو معنی متوجه و متمرکز نمایند . دوم مشکل تدارك مستمعین برای جلسات بحث بدین طریق حل میشود که وظایفی برای دانشجویان بعنوان مستمع تعیین گردد و برای وظایف آنان ارزش قائل شوند . سوم مشکل تهیهٔ قاضی نیز با احالهٔ مسئولیت بخود دانشجویان حل گردد .

این سبک نتیجهٔ سالیان دراز تجربه وآزمایش است . در امریکا اداره کنندگان مجالس بحث قضائی این اسلوب را بکار بندند ودر بعضی جاها جانشین مناظره است . قابلیت انعطاف آن زیاداست . در دو یا سه جلسهٔ متوالی وحتی در جلسات هفتگی یا ماهانه یا کلاس فن سخنوری یا درس علوم اجتماعی میتوان بدین منوال عمل نمود . دوازده الی بیست تن دانشجو بسه دستهٔ متساوی برای سه کار تقسیم میشوند : یک دسته برای شرکت درمباحثه . دستهٔ دوم برای شنیدن ودستهٔ سوم برای تعیین ارزش . طرز شرکت در مباحثه در همهٔ مراحل بحث باستثنای مرحلهٔ آخر مانند مباحثات دسته های کوچک است . جلسه بریاست رهبری که معمولا درجلسهٔ قبل انتخاب کنند منعقد گردد ومرحلهٔ آخر نطقهائی است که قبلا تهیه شود ولی ناطقین بی آنکه ازروی نوشته یا از بر بخوانند صحبت کنند . درآن روز هر یک ازسخنوران راه حلی را که برای مسألهٔ اساسی مورد بحث در نظر دارد ضمن نطقی بیان میکند . درمرحلهٔ سوم وچهارم نوبت مناظره است ولی نه برمنهجی که امروز مرسوم و متداول است بلکه بصورت احتجاج و گفتگوی دونفری .

از میان مستمعین گاه یکنفر سئوالی طرح کند یا نظری که موصل بمطلوب یا به پیشرفت بحث کمک مؤثری باشد اظهار نماید لکن اینکار باید منحصر بموارد اتفاقی ومحدود بحداقل باشد وحتی الامکان احترازشود . دانشجویانی که مأمور تعیین ارزش آراء وعقاید مطروحه میشوند مهمترین نقش را برعهده دارند . بهر یک ازایشان ورقه‌ای

برای تعیین ارزشها داده‌میشود و هرفردی‌مسئول تعیین ارزش جنبهٔ خاصی‌ازمباحثات است و توجه وی بیشتر معطوف بهمان جنبهٔ خاص است . این نکات بطور وضوح روی اوراق تعیین ارزش قید میشود . بهریک از دانشجویان متصدی‌امر پانزده الی بیست‌دقیقه وقت برای اظهار نظر شفاهی داده میشود . آنگاه‌هریک‌ازایشان‌ورقه‌ای راکه نوشته‌است بهریک ازاصحاب بحث میدهد . دراجتماعاتی که برای‌بحث‌تشکیل میشود رونوشت نظر دانشجویان بیکی از استادان دانشکده که بسمت سخن سنج یا سخن‌شناس تعیین‌میگردد داده میشود . وی‌ارزش بیانات اصحاب‌بحث‌وآراءمستمعین وعقاید دانشجویان‌راتعیین میکند . البته حتماً واجب‌نیست‌سخن‌شناس‌ازمیان‌استادان دانشکده برگزیده شود لکن انتخاب استاد بدین سمت اقدام بسیار سودمندی‌است .

اگر درکلاسها و « سمینار »[1] ها این‌راه‌اختیار شوددرآنصورت وظایف‌سخن‌سنجی‌بر عهدهٔ خود استاد یا معلم است . بهر صورت مقتضی است رونوشت همهٔ‌نکته بینی‌ها و سخن‌سنجی‌ها برای معلوم‌شدن میزان پیشرفت هریک ازافراد در هر موردضبط‌شود. برای تشخیص میزان پیشرفت‌هریک ازسخنرانان برگه‌ای‌برای نمره درتمام‌مراحل ترتیب داده میشود . همفکری صمیمانه وهمکاری نزدیک دانشجویان با سخنرانان سبب شود که سخنرانان با علاقهٔ بیشتری بتحقیق و تتبع و تعمق برانگیخته شوند و موضوع مورد بحث پیوسته با اهمیت بیشتری نزد آنان جلوه‌گر شود . درهریک از مراحل فحص وبحث سخنران‌باید ازنظری که اتخاذ نموده دفاع کند یاهمینکه‌حقایق بر وی مکشوف شود نظر خودرا تغییر دهد وبحقیقت گرایدودر هیچ موردی‌خودرا درمقام همچشمی ورقابت بادیگران تصور نکند وهمیشه درصدد باشد با فراست و درایت بیشتر نتیجهٔ مطلوبه را بنحو مؤثرتری بدست آورد و از اهواء نفسانی دوری

---

۱ ـ لفظ « سمینار » (seminar) در سه مورد استعمال میشود : اول هیأتی از دانشجویان (معمولا کسانی‌که بأخذ درجه نائل شده‌اند) تحت نظر استاد در رشتهٔ‌خاصی بتحقیق و تتبع پردازند و نتیجهٔ تحقیقات خود را بصورت رساله یا خطابه عرضه دارند . چنین هیأتی‌seminary نیز نامیده شود . دوم دورهٔ مطالعاتی‌که چنین هیأتی دنبال کند . سوم اطاقی‌که‌محل اجتماع این‌هیأت است .

گزیند . در بارهٔ اعدیٰ[1] عدّو بشر که نفس امّاره است مولوی گفته است :

هین سگ نفس ترا زنده مخواه — کو عدّو جـان تست از دیر گاه . .
نفس هردم از درونم در کمین — از همه مردم بتر در مکر و کین . .
نفست اژدرهاست او کی مرده است — از غم بی آلتی افسرده است
گر بیابد آلت فرعون او — که بامر او همی رفت آب جو
زانکه او بنیاد فرعونی کند — راه صد موسی و صد هارون زند
کرمک است این اژدها از دست فقر — پشّه ای گردد ز مال و جاه صقر
اژدها را دار در برف فراق — هین مکش او را بخورشید عراق
تا فسرده می بود آن اژدهات — لقمه اوئی چو او یابد نجات

درحدود نهصد سال پیش خواجه عبدالله انصاری (٤٨۱- ۳۹٦ هجری شمسی)[1] درمناجات خود گوید : « بنام آن خدائی که نام او راحت روحست و پیغام او مفتاح فتوح و ذکر او مرهم دل مجروح است . . . ای جوانمرد در این راه مرد باش ودر مردی فرد و بادل پر درد . کار خام مکن و هر کاری کنی جز تمام مکن ودرهوی و هوس مقام مکن وهوی وحرص را برخود رام مکن . »

« گر از پی شهوت وهوی خواهی رفت — از من خبرت که بینوا خواهی رفت »
« بنگر که که ای و از کجا آمده ای — میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت»

مرحلهٔ اول بیان ماهیت واهمیت قضیه است بطور خصوصی و غیر رسمی . هر یک از شرکت کنندگان دربارهٔ کم و کیف و وسعت دامنهٔ بحث وحدود آن وتجزیه و تحلیل موارد اختلاف واتفاق واثرات قضیه درگذشته وحال وآینده درنظام اجتماع ونسبت بشخص سخنران که خود نیزیکی ازاعضاء همان اجتماع است صحبت کند ، ضمن بحث هرسخنرانی میتواند نظر سخنران دیگررا مورد انتقاد قرار دهد یا

---

۱ ـ کتاب رسائل خواجه عبدالله انصاری با تصحیح ومقدمه و شرح حال بقلم سلطان حسین تابندهٔ گنابادی ، چاپخانهٔ ارمغان، سال ۱۳۱۹ هـ . ش .

اگر بیانات اصحاب بحث قانع کننده باشد نظر خود را تغییر دهد و با وی همرأی و همداستان گردد و تمام توجه وی بروشن شدن حقیقت باشد . رئیس جلسه در تمام مراحل بحث باید بحضار اجازه دهدسئوالات خودرا طرح کنندیانظر خودرااظهارنمایند.

خواجه عبدالله انصاری گوید : « بدان ای عزیز که زندگانی بر مرگ وقتی ترجیح دارد که این ده چیز نگاهدارد : اول با حق سبحانه و تعالی بصدق ، دوم با خلق بانصاف ، سوم با نفس بقهر ، چهارم بامهتران بعزت ، پنجم با کهتران بشفقت، ششم با دوستان بنصیحت ، هفتم با دشمنان بمروت ، هشتم با عالمان بتواضع ، نهم با درویشان بسخا ، دهم باجاهلان بخاموشی . »

مرحلهٔ دوم دنبالهٔ مرحلهٔ اول است . دراین مقام بامطالعات عمیق‌تری در بارهٔ اصل و منشأ وعلل ایجاد مسألهٔ مورد بحث وعوامل رفع اختلاف واصول ونیروهائی که در نظام اجتماع فرمانرواست و رابطهٔ آن باموضوع اختلاف گفتگو میشود . اگر وقت تنگ باشد این مرحله‌را میتوان بامرحلهٔ اول ازنظر اختصار یکی کرد .

مرحلهٔ سوم مرحلهٔ حل مسأله است . راههای مختلفی بطور خصوصی وغیر رسمی پیشنهاد میشود و هریک از سخنرانان از پنج الی هفت دقیقه در بارهٔ شقوق گوناگونی که برای حل مسأله متصور است با ذکر اینکه کدام‌شق ارجح واولی‌است بطور واضح سخن میگوید و هرگاه قبلا راه حل روشنی پیشنهاد شده و باآن راه حل موافق است ودلائل بیشتری برای تأیید آن دارد دلائل تازه را اقامه کند . آنگاه بطور خصوصی عبارت‌قضیه مورد بحث را تغییر دهد و بقیهٔ بحث را بجلسهٔ بعد که مرحلهٔ‌چهارم است محول نماید . در کلاس درس این مرحله مخصوصاً بسیار مفید واقع شود ولی در جلسات بحث شاید عملی نباشد و ممکن‌است مرحلهٔ‌سوم‌حذف گردد و همینقدر عبارت مناسبی برای حل مسأله و بحث در مرحلهٔ چهارم تنظیم وقبلا به دانشجویان شرکت کننده داده شود .

مرحلهٔ چهارم مرحلهٔ ادامهٔ بحث برای یافتن بهترین راه حل‌است . اگر بحث دربارهٔ اصلاح قوهٔ مقننه است و در مراحل قبل از اهمیت وضرورت‌آن‌سخن گفته‌شده

در این مرحله موضوع مشخص و معینی بعنوان راه اصلاح قوهٔ مقننه برای مناظره انتخاب میشود : مثلا بحث دراینکه مانند مجالس قانونگذاری کالیفرنیاو بعضی ایالات دیگر امریکا هر دورهٔ تقنینیه بدوقسمت منقسم شود و یکماه تعطیل درمیان باشدبدین منظور که حتی‌الامکان در نیمهٔ اول لوایح تقدیم مجلس شود و مذاکرات در بارهٔ لوایح و اخذ رأی حتی‌الامکان به نیمهٔ دوم محول گردد و بدین‌طریق‌ازتعجیل در گذراندن عدهٔ زیادی لوایح مطالعه نشده در دقایق آخر دوره جلوگیری شود و با دقت بیشتری لوایح تصویب گردد .

مرحلهٔ پنجم مرحلهٔ عمل است یعنی‌باید معلوم شود که برای‌اجرای‌تصمیمات متخذه در جلسات قبل چه برنامه‌ای باید داشت ؟ شاید مهمترین مرحلهٔ بحث همین مرحله است . هر کدام در حدود شش الی هشت‌دقیقه در بارهٔ طرز اجرای برنامه و موانع موجوده و چاره‌جوئی برای حل مشکلات سخن میگویند و معلوم میکنند بچه وسائلی میتوانند به‌پیشرفت منظور کمک کنند .

تمام این تمهیدات برای آنست که همه سخن گویند تا راه حلی پیداشود ولی لابد این تعریض‌را شنیده‌اید که اگر کلمات عرب ازاسم وفعل‌وحرف ترکیب شده کلمات فارسی حرف‌است وحرف وحرف ! علی‌التحقیق یکی‌از معایب‌بزرگ کارما همین پر گوئی‌است که‌جزحرف شاید وظیفهٔ دیگری دربسیاری مواردبرای‌خودقائل نیستیم و کمتر به‌عمل میپردازیم ، خاصّةً در بعض مجالس که‌شهوت کلام‌سخنوران شیرین بیان گاه بلای جان رئیس جلسات و کسان دیگریست که‌ازاین‌نعمت‌عظمی محرومند . شاهد این‌مدّعی[۱] قول صرافان سخن است که جملگی ازپر گوئی‌اهل‌زمانه بستوه آمده و در ذم سخنوران پرچانه و فضیلت کم گفتن و فوائد خاموشی سخنان جانانه فراوان آورده و حتی ناگزیر معتقد شده‌اند که :

چون گل بدل افروخته میباید بود　　　چون غنچه بلب دوخته میباید بود

چون هست وبال ما سخن گفتن ما　　　چون شمع زبان سوخته میباید بود

اگر سخن‌را بدُرّ مکنون تشبیه کرده‌اند از آنروست که قیمت دُر بعلت کم بودن افزون گردد و تنگی دهان‌را بدان سبب پسندیده‌اند که حرفهای شمرده از آن بیرون آید . سخن شناس دیگری گفته‌است [۱] :

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز   یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

دو تن از استادان سخنوری در امریکا بنام جفری آور و هنری لی یوبنک [۲] برای رؤساء جلسات بحث کتابی نوشته‌اند و امریکائیان را ازنظر سخنوری بدو گروه مختلف العقیده تقسیم کرده‌اند :

(۱) گروهی‌را عقیده آنست که بجای حرف فقط کار انتظار داشتن مفهومی ندارد زیرا کارهائی از روی فهم و فراست انجام گیرد که مسبوق بسابقهٔ بحث و فحص باشد و کار خوب نیازمند بشور و گفتگوست . پریکلس [۳] فرماندهٔ نظامی و سیاستمدار یونان قدیم (متوفی در حدود ۴۲۹ پیش از میلاد مسیح) گفته است : «پس از آنکه همهٔ مسائل مربوط بسیاست و خط مشی خود را بدقت مورد بحث قرار دادیم آنگاه بعمل میپردازیم زیرا کارهائی که دربارهٔ آن بحث نشود محکوم بشکست و نافرجامی است .» مکالی مورخ ونویسنده وسیاستمدار انگلیسی [۴] (۱۸۵۹ - ۱۸۰۰ م .) گوید:

« حل و فصل صحیح هر موضوعی بی بحث کامل هرگز امکان نپذیرد . »

فلاسفهٔ امریکا با تامس جفرسن [۵] (۱۸۲۶-۱۷۴۳ م .) سومین رئیس جمهوری خود

---

۱ ـ منسوب به باباافضل، رجوع کنید به آتشکدهٔ آذر و تذکرهٔ ریاض العارفین رضاقلی هدایت ، کتابخانهٔ مهدیه، طهران ، خیابان ناصرخسرو، تیرماه ۱۳۱۶، چاپ دوم .

۲ - Handbook for Discussion Leaders, by J . Jeffery Auer, Professor of Speech, University of California, and Henry Lee Ewbank, Professor of Speech, University of Wisconsin , Revised Edition , Harper and Brothers, New York , 1954 .

۳ - Pericles

۴ - Lord Thomas Babington Macaulay

۵ - Thomas Jefferson

هم عقیده‌اند که در کشوری که افراد را فقط از راه استدلال و اقناع نه زور میتوان رهبری نمود فن استدلال در درجهٔ اول اهمیت است .

(۲) گروهی دیگر ازدانشمندان معتقدند که کمال مطلوب همیشه باحرف درست نمیشود . روزی که نخستین بار درتاریخ هوا پیمائی جهان لیندبرگ[1] خلبان معروف امریکائی ازنیویرك تا پاریس برفراز اقیانوس اطلس یکسره پرواز کرد زنش با تعجب وتفاخر گفت : « عجیب است که شوهرم اینکار را به تنهائی انجام داده است ! » یکی ازمدیران کمپانی جنرال موتورز[2] پاسخ داد: « اگر هیأتی این کاررا انجام میداد بیشتر مایهٔ تعجب بود ! »

آری این خلبان بلند همت یک‌تنه فراز اقیانوس اطلس را پیمود وبااین عمل قهرمانی خود دنیارا غرق حیرت نمود .

تجربه ثابت کرده‌است که اکثر اوقات باکمیسیونها و کنفرانسها وانجمنها و هیأتهای گوناگونی که برای بحث طرح‌ریزی کرده‌اند کاری از پیش نمیرود و گاه تمام ساعات شب را اشخاص بسخنوری میگذرانند و بجائی نمیرسند . اغلب نطقها بقدری طولانی وخارج از موضوع است که رشتهٔ مطلب از دست برود و جان همه بلب آید .

گاه دستور جلسه‌را وارونه ترتیب میدهند وبجای اینکه اهم مطالب رامقدم بدارند برای‌پایان جلسه میگذارند . بعبارة اخری هنگامی‌مطالب اصلی‌طرح‌شود که همه ازطلاقت لسان اهل‌منطق‌ومعانی‌وبیان‌بستوه آمده‌اند. رئیس جلسه گاه‌باندازه‌ای کار را آسان گیرد که تنی‌چند از اعضاء پرچانه مجلس‌را بخود منحصر کنند. گاه‌نیز بحدی سخت گیر و مقتدر باشد که بکسی مجال سخن ندهد . عکس العمل اعضاء کمیسیون یعنی کسانی که ازقریحهٔ سرشار زبان‌آوران‌برخوردار نباشند ازدوصورت خارج نیست وهر دو صورت آن مایهٔ تأسف است : یکی اینکه چنین عضوی هنگامی

---

۱ – Charles Lindbergh

۲ – General Motors

که دیگران داد سخن میدهند همواره در حال‌جوشش وغلیان‌است که‌نظرهای‌صائبی دارد ودرمیان نگذاشته‌است و با حس تحقیر آمیز بهمه بنگرد واز روی بیحوصلگی حالاتی ازاو بروز کند که دشمنی همه‌را برانگیزد و همینکه نوبت سخن پس‌از مدتی تأمل وانتظار بوی برسد باندازه‌ای درآن چندلحظه مطالب را درهم وبرهم‌و فشرده بیان کند که‌اگر دیوانه‌اش نخوانند در حق او به‌تعصب حکم کنند . یااینکه‌بحدی افسرده ومتأثر شود که ازعهدهٔ تکلم برنیاید وتصمیماتی اتخاذ شود که مایهٔ تباهی وفساد باشد واو باخونسردی وبی‌اعتنائی تلقی کند .

مؤلفین مزبور گویند : میان این دوروش متضاد امریکائی حد وسطی وجود ندارد . یا باید راهی پیدا کرد که طریقهٔ مباحثه بدرجه‌ای که کمال مطلوب است برسد یابخطای خود اقرار کنیم واز قول هرولدلسکی[۱] دانشمند علوم سیاسی انگلیس (تاریخ ولادت: ۱۸۹۳ م ۰) دیگر نگوئیم : « فن مباحثات عمومی برای‌نیل بمقاصد دموکراسی درحکم هستهٔ مرکزی واساس کاراست . »

گواه این‌معنی نگرانیهای سریع‌التزایدیست که در مدارس متوسطه و عالیه‌و مراکز تعلیمات اکابر واتحادیه‌های کارگران و کلیساها ومحافل بازرگانی ومجامع ارباب حرف وصنایع وجمیع باشگاه‌ها وسازمانهای مختلف مشهود است وهمه دربارهٔ اصلاح سخنگوئی اهمیت حیاتی قائلند . نگرانی امروز مانند نهضتی نیست که‌درقرن گذشته بوجود آمد وبرای اصلاح طرزبیان وتقریر توجه‌خاصی‌بجزالت الفاظ وانسجام عبارات وحالات‌وحرکات سرودست وصورت‌نشان میدادند . نگرانیهای‌امروزمربوط بصنعت سودمند سخنوری‌نیست . البته‌فن سخنوری مورد علاقه و توجه بوده وهست ورغبت علاقمندان باین فن‌مفید رو به‌افزایش است . جامعهٔ امروز طالب سخنان نغز وپرمغزیست که درمیان جمع بیان شود و حضار مشکلات مشترك خود رابطور غیر رسمی باهم درمیان نهند و کاملا قصدشان حل و فصل مشکلات خود باشد نه اینکه

---

۱ - Harold Laski

متکلم وحده‌ای یکه‌تاز صحنهٔ سخن و سخنوری شود ودیگران همه گوش باشند .

این بودنظر دواستاد امریکائی دربارهٔ مجالس بحث امریکا .

« در خانه اگر کس است یک حرف بس است . »

اما نکته‌ای که درهمه احوال بایدآویزهٔ گوش همهٔ شرکت کنندگان درمجالس بحث باشد کلام لطیف سعدیست که گفته است : هر که با داناتر ازخودبحث کند تا بدانند که داناست‌بدانند که نادان‌است. نادان‌رابهتر ازخامشی‌نیست واگر این‌مصلحت بدانستی نادان نبودی .

چون نداری کمال وفضل آن به	که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان فضیحه کند	جوز بی مغز را سبکساری

در مباحثات امروزه جزسخنان ساده و صریح و کوتاه وطبیعی وخالی ازحشوو زوائد اسلوب دیگری مطلوب نیست . در عصر تسخیر فضا وماه پرانی معما ولغز و ابهام درعبارات ذو وجهین و محتمل‌الضدین‌وغلوومبالغه درپیرایه‌های بدیع‌ومعانی وبیان چندان خریدار ندارد . لکن درعین‌حال هیچ بیمایهٔ بی‌ذوقی نتواندمنکرمعانی لطیف ولئالی شاهواری شود که ازطبع گهربار سخنوران ایرانی تراوش کرده و طی قرون واعصار برصحایف زرین ادبیات فارسی بیادگارمانده است . بهمین‌سبب‌صورتی از بعض مصنفین و مؤلفین کتب و رسالات در بدیع ومعانی و بیان برای مراجعهٔ‌اهل تحقیق وتتبع ذیل این‌صفحات مندرج است * :

* از پیشوایان‌ومبتکرین این فنون نخست بایدازافلاطون وارسطو وعبدالله‌بن‌المعتز ابن‌المتوکل‌بن‌المعتصم عباسی مشهور بابن‌المعتز (۲۷۴ هـ .) و قدامة‌بن جعفر و ابن‌رشیق قیروانی وابوهلال عسکری و رکن‌الدین ابی‌الاصبع و شیخ صفی‌الدین حلی وصاحب‌نفحات الازهار نام‌برد . آنگاه فهرست ذیل‌راکه قسمت عمدهٔ آن از مجلدات چاپ شدهٔ الذریعه الی تصانیف‌الشیعه تألیف حجةالاسلام حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی استفاده شده‌است‌بادقت بیشتری درکتاب الذریعه و بارجوع بفهارس ومنابع دیگر تکمیل نمود :

۱ ـ ابدع‌البدایع رسالهٔ فارسی در فن بدیع تألیف شمس‌العلماء گرکانی۱۳۲۸ هجری

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۱۸۱)

نکتهٔ مهمی که بر هیچیک از ارباب فضیلت پوشیده نیست اینکه لفظ باید تابع معنی باشد نه معنی تابع لفظ و هر گاه گویندهٔ پرچانه و طلیق‌اللسانی بخاطر ترصیع و تسجیع و تجنیس یادیگر صنایع بدیعیه در تکلم به تکلف و تصنع یااغراق و اطناب گراید و معانی‌را فدای الفاظ کند سخنانش درعصراتم وایدروژن چنگی بدل نزند .

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ ۱۸۰)

۲ - أرجوزه در معانی وبیان ، سیدمحمد تقی‌بن میرمؤمن حسینی قزوینی متوفی بسال ۱۲۷۰ هجری

۳ - أرجوزه فی‌المعانی والبیان ، شیخ فرج‌الله بن درویش الحویزی

۴ - « « « ، محمدکاظم‌بن‌محمدصادق کاشانی (۱۲۷۳-۱۲۰۵هـ)

۵ - « « « ، محسن بن محمدطاهر قزوینی تلمیذ میرزا قوام‌الدین سیفی متوفی در حدود سنة ۱۱۵۰

۶ - أرجوزه فی‌المعانی والبیان ، درصدبیت میرزا محمدبن محمدرضا بن اسماعیل بن جمال‌الدین‌القمی‌المشهدی تلمیذ علامهٔ مجلسی

۷ - أرجوزه فی‌المعانی والبیان للعلامة الشیخ محمدبن الشیخ محمد طاهر السماوی النجفی‌المعاصر سماها بالبلغة فی‌البلاغة

۸ - أرجوزه فی‌المعانی والبیان للشیخ محمدبن محمدبن‌الحسین الحرالعاملی

۹ - اساس‌الاقتباس فی المعانی والبیان للسید اختیاربن السید غیاث الدین الحسینی ، درکتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی ، تاریخ تألیف ۸۹۷ هجری

۱۰ - اسرارالبلاغة للشیخ بهاءالدین محمدبن‌الحسین بن عبدالصمد الحارثی المتوفی سنة ۱۰۳۱

۱۱ - اصول‌البلاغة للشیخ میثم البحرانی و تجریدالبلاغة ، متوفی بسال ۶۷۹

۱۲ - الانموذج فی علوم البلاغة من‌المعانی والبیان والبدیع ، سید عبدالوهاب بن علی‌الحسینی استراباذی ، سنة ۸۷۹

۱۳ - انوارالبلاغة فی‌علمی المعانی والبیان ، آقا محمدهادی بن محمدصالح بن احمد مازندرانی اصفهانی (تاریخ وفات درفتنهٔ افغان حدود سنهٔ ۱۱۳٤)

۱٤ - البدیع فی علم‌البدیع للسیدکمال الدین شاه فتح‌اللهبن هبةاللهبن عطاءالله‌الحسنی الحسینی‌السلامی‌الشاهی الشیرازی متوفی باصفهان سنة ۱۰۹۸ ، صاحب کتاب ریاض‌الابرار

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

در باب هنر ساده گفتن دکتر رودلف فلش* کتابی دارد که دراصل رسالهٔ دکترای او بوده و بعد بصورت کتاب درآمده و برای بکاربردن کلمات ساده‌وعبارات کوتاه قواعدی قائل شده که دربسیاری از مؤسسات دولت امریکا مورداستفاده قرار گرفته و اجتناب از اطناب والفاظ ثقیل‌ودشوار را لازم شمرده و پرهیزاز اصطلاحات پیچیده و معقّد را در روابط و مناسبات بین‌ملل تأکید نموده و تکلم بزبان‌سهل‌الفهم وعادی‌را نشانه‌ای از تمایل بقطع وفصل اختلافات بوسائل‌صلح جویانه‌ومطابق‌اصول دموکراسی دانسته و رسالهٔ خود را باحد و رسم یا تعریف تازه‌ای برای دموکراسی ختم کرده و گفته است : در واقع حکومت مردم حکومتی است که باحرفهای ساده و

* The Art of Plain Talk, by Rudolf Flesch, PH . D . , Author of « Marks of Readable Style », Harper and Brothers, Publishers, New York and London , 1946 .

(بقیهٔ پا ورقی ازصفحهٔ قبل :)

۱۵ - البیان البدیع فی البیان والبدیع بفارسی ، میرزا ابوطالب‌بن‌السید میرزا بیک فندرسکی

۱۶ - بیان‌المعانی فی‌علم‌المعانی،فارسی ، میرزا فضل‌الله‌بدایع نگار ، متوفی‌سنهٔ ۱۳۴۳

۱۷ - تجویدالبراعة فاضل أبی‌عبدالله‌مقداد (متوفی‌سال ۸۲۶) در شرح تجریدالبلاغة شیخ میثم البحرانی

۱۸ — تحفة‌السفرللشیخ اسدالله بن محمودالجرفادقانی‌المعاصر(تاریخ تولد ۱۳۰۳ هـ)

۱۹ — ترجمان‌البلاغة أبی‌حسن علی‌بن جولوغ فرخی سیستانی (تاریخ وفات ۴۲۹)

۲۰ - التمحیص فی علم‌البلاغة ، فاضل هندی بهاءالدین محمدبن المولی تاج‌الدین الحسن بن محمدالاصفهانی (۱۱۳۵ - ۱۰۶۲ هـ .)

۲۱ - الجمان فی علم‌البیان (اسم مؤلف‌ذکر نشده‌است) نسخهٔ آن نزد سیدآقاتستری در نجف است .

۲۲ - الذریعة الحسینیه متن فی‌البلاغة و توابعها لزبدة اهل‌السداد المولی مرادبن علیخان‌التفریشی المولود (۹۶۵) والمتوفی (۱۰۵۱) . و حاشیه بر آن

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

روشن اداره شود.

این چند بیت‌را نیز ازصاحب قدیمترین نثر مسجع فارسی که‌خودرا « پیر فقیر بازاری » لقب داده بود و بوجهی شایان نسبت به‌بعضی‌ازصنایع بدیعیه میل و رغبتی نشان میداد بشنوید:

ای گرفته تکیه‌گاه صفهٔ تدریس را
گر همی خواهی توجاه و رتبت‌ادریس‌را

(بقیهٔ پا ورقی از صفحهٔ قبل:)

۲۳ - راح‌الافراح فی علم‌البدیع للحکیم المتأله حاجی ملاهادی بن مهدی الاسرار السبزواری المولود (۱۲۱۲) والمتوفی (۱۲۸۹)

۲٤ — درهٔ‌نجفی فارسی دربدیع وعروض وقافیه تألیف نجفقلی میرزا آقا سردارمتولد نجف (۱۲۰۳ هجری) چاپ بمبئی (۱۳۳۳)

۲۵ - درر‌الادب‌فی‌المعانی والبیان والبدیع - آق‌أولی حسام‌العلماء طبع شیراز ۱۳۱۵

۲٦ - دستور بلاغت، قصیده در بلاغت، میرزا لطفعلی بن امین‌السفراء

۲۷ - دستور سخنرانی یا قواعد خطابه تألیف محمدهادی بیرجندی چاپ تهران

۲۸ - حقایق‌المبانی منظومة فی‌علم‌المعانی للسید حسن بن مرتضی‌بن‌احمدالطباطبائی الیزدی المتوفی بالحائر (۱۳۱۵)

۲۹ - شرح آداب‌المناظره والبحث‌السمرقندی (تاریخ وفات حدود ٦۰۰) : شرح کمال‌الدین مسعود شیروانی رومی

۳۰ - حاشیهٔ محقق جلال‌الدین محمدبن‌اسعدالدوانی(تاریخ وفات ۹۰۷)

۳۱ - حاشیهٔ دیگر ازمولی عمادالدین یحیی‌بن احمدکاشانی ازعلماء قرن دهم

۳۲ - حدائق‌الحقایق فی‌اللغز والمعمی فارسی

۳۳ - حدائق السحر فی دقایق‌الشعر فارسی در علم بدیع تألیف رشیدالدین محمد بن محمدبن عبدالجلیل کاتب بلخی معروف برشید وطواط (تاریخ وفات ۵۷۳ ه‍)

۳٤ - حدائق‌الحقائق فی‌شرح حدائق‌السحر یا حقایق‌الحدائق در نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس تألیف ملک‌الشعراء شرف‌الدین الحسن بن محمدالرامی تبریزی متوفی (۷۹۵)

۳۵ — انوارالربیع در انواع بدیع تألیف سید علیخان‌کبیر

۳٦ - مدارج‌البلاغة رضاقلیخان هدایت مؤلف مجمع‌الفصحاء و ریاض‌العارفین، چاپ

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد)

در ره حق رنج باید دید بهر حق بسی

زانکه کشتند اندرین رهبارها جرجیس را

راه حق چون‌شد عیان ای‌پیر انصاری تو روی

در عمل آور بجان این‌صنعت و تجنیس‌را

طریقه‌های دیگری نیز پدید آمده که بیشتر جنبهٔ نمایش دارد بدین معنی که گروهی صحبت‌را بانمایش در صحنهٔ عمل توأم‌سازند[۱] . تفصیل یکی‌ازاقسام‌آنرا در کتاب کلاین دربارهٔ نقش مجامع برای‌تربیت‌رهبروحل‌مسائل‌میتوان‌مطالعه‌نمود[۲] . ولی در سالهای اخیر اصولاً بجای نطق و سخنوریهای انفرادی به‌مباحثات‌چندنفری پرداخته‌اند وشیوه‌ای که قبلا بدان اشارتی رفت وبه روش گروه سخن‌پژوهان‌پیشرو تعبیر گردید بیشتر مورد توجه محققین غرب قرار گرفته‌است . هدف این‌روش‌تنها

---

۱ - « Psychodrama » ، « Sociodrama » ، « role playing »

۲ - Role Playing in Leadership Training and Group Problem Solving , by Alan F . Klein, Association Press, New York, 1956 .

۳ - Group dynamics

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل :)

شیراز ۱۳۳۱ هجری قمری

۳۷ - سرایندگان قصائد بدیعیه ازقبیل صفی‌الدین حلی‌وعزالدین موصلی‌وتقی‌الدین معروف بابن‌الحجة حموی وسیدعلیخان شیرازی واسماعیل بن مقری وجلال‌الدین سیوطی و وجیه‌الدین علوی وعبدالقادر طبری و سید غلامعلی هندی و غیره

۳۸ - رساله در بدیع منسوب بمرحوم فروغی

۳۹ - رساله در بدیع ازاستاد عبدالعظیم قریب

٤۰ - هنجار گفتار در فن معانی وبیان‌فارسی تألیف مرحوم حاج سیدنصرالله‌تقوی ، چاپ تهران ، ۱۳۱۷ هجری شمسی

٤۱ - علم بدیع درزبان فارسی تألیف‌آقای سید محمدرضا دائی جواد ، چاپ اصفهان، ۱۳۳۵ ه . ش .

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

مباحثه نیست☆. قدمی است که بسوی مطالعات اجتماعی و فلسفهٔ فعالیتهای دسته جمعی و مناهج تحقیق و تتبع و تشخیص ارزش روشها و نتایج کار جمعیت‌ها و تأمین پیشرفت

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل:)

۴۲ ـ رسالهٔ خطی بقلم آقای حسین شجره

۴۳ ـ آئین سخن : مختصری درمعانی و بیان فارسی بقلم آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه تهران ، آذرماه ۱۳۳۱

۴۴ ـ نخبة البیان در وجوه تشبیه و استعارات و محسنات بدیعیه اثر خامهٔ خاتم الحکماء والمجتهدین علامهٔ محقق محمدمهدی بن ابی‌ذر نراقی چاپ اول ، ۱۳۳۵ هجری شمسی.

۴۵ . درّ المکنون فی شرح دیوان المجنون : تألیف مرحوم آیت‌الله ملاحبیب‌الله کاشانی (در معانی و بیان و لغت و صرف و نحو و عرفان وغیره. نسخهٔ خطی آن نزد آقای سید خلیل الله فقیه کاشانی است)

☆غیر از تألیفات و تصانیفی که درصفحات ۱۲۳ و ۱۲۵ در آداب بحث و جدل و خلاف و در صفحات ۵-۱۸۰ دربارهٔ معانی و بیان و بدیع ذکر شد این کتب و رسالات نیز که قسمت اعظم آن درکتاب الذریعه مندرج است و آقای حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی برای تنظیم آن فهرست بزرگ وبسیارسودمند رنج فراوان برده‌اند باید مورد مطالعه قرارگیرد :

۱ ـ ادب الاملاء والنطق لوالد الصدوق الشیخ ابی‌الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی متوفی بسال ۳۲۹ هجری

۲ ـ ادب الجدل معلم ثانی ابی‌نصر فارابی متوفی بسنهٔ ۳۳۹ هجری در دمشق

۳ ـ آداب المطالعه والبحث للمولی حامد درکتابخانهٔ حاج علی‌محمد نجف آبادی

۴ ـ آداب البحث خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۳ - ۵۹۵ هجری)

۵ ـ آداب البحث شیخ کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی (متوفی بسال ۶۷۹ هجری)

۶ ـ آداب البحث والمناظره: علامه میرغیاث الدین منصور بن میرصدرالدین حسینی دشتکی شیرازی (متوفی بسال ۹۴۸ هجری) شرح برآداب البحث عضدی

۷ ـ آداب البحث شیخ سلیمان بن الشیخ عبدالله بن علی بن الحسن بن احمد بن یوسف ابن عمار الماحوزی البحرانی (۱۱۲۱-۱۰۷۵ هجری) صاحب المعراج والبلغة و رساله در علم المناظره

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد)

آنها بر داشته میشود ۰ رهبر گروه در واقع فرد واحدی نیست . وظایف رهبری میان چندنفر که واجد صلاحیت باشند تقسیم گردد . یکی عهده دار نظم جلسه شود، دیگری

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل:)

۸ ـ آداب التخاطب یاکتاب التخاطب للسید المفتی میرمحمد عباس بن علی اکبر ابن جعفر بن طالب بن نورالدین بن المحدث الجزائری الموسوی التستری اللکهنوی(۱۲۲۴ تا ۱۳۰۶ هجری)

۹ ـ الانوار السلیمانیه فارسی در احتجاجات نبی و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و مناظرات سایر علماء مخالفین که عباس مولوی درسال ۱۱۰۱ هجری باسم شاه سلیمان صفوی تألیف کرده است .

۱۰ ـ ادب اللسان میرزا محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی صاحب روضات الجنات متوفی بسال ۱۳۱۳ هجری

۱۱ ـ آداب المناظره للشیخ احمدبن اسمعیل بن الشیخ عبدالنبی بن سعدالجزائری النجفی المتوفی بعد سنة ۱۱۴۹ هجری

۱۲ ـ آداب المناظره للشیخ مهذب الدین احمد بن عبدالرضا نزیل بلاد الهند ۰ ۰ ۰ سنة ۱۰۸۱

۱۳ ـ آداب المناظره لبعض الاصحاب (أوله المناظره توجه العقل الی کلام المتخاصمین اظهاراً للصواب الخ) ... ونسخته القدیمه منضمه الی زبدة الشیخ البهائی عندالعلامه السید آقا التستری فی النجف

۱۴ ــ آداب المناظره شیخ سلیمان بن عبدالله المأحوزی متوفی بسال ۱۱۲۱ ه .

۱۵ ـ آداب المناظره للمولی عبدالغفار بن محمد بن یحیی الجیلانی الرشتی

۱۶ ـ آداب المناظره للفاضل الکاشی الکبیری ...

۱۷ ـ آداب المناظره میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء

۱۸ ـ آداب المناظره میر فخرالدین محمدبن الحسن الحسینی تلمیذ غیاث الدین منصور

۱۹ ـ الابیات الفاخره فی فن المناظره منظوم بفارسی تألیف علامة الشهرستانی

۲۰ ـ استقصاء البحث والنظر فی مسائل القضاء والقدر آیت الله شیخ جمال الدین أبی منصور الحسن بن یوسف بن العلامة الحلی المتوفی سنة ۷۲۶

۲۱ ـ بغیة الطلاب سیدحیدر علی فی علم الکلام والمناظرات مع الخصام

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

خلاصهٔ مذاکرات را تهیه وتنظیم کند . سومی روحیهٔ جمعیت وتأثیرات وانعکاسات متقابل عقاید افراد وتغییراتی که در روابط اعضاء گروه روی دهد مطالعه کند .

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل :)

٢٢ ـ کتاب بقیة رسائل ابن عباس و خطبه

٢٣ ـ کتاب بقیة کلام ابن عباس فی العرب وقریش والصحابة

٢٤ ـ کتاب بقیة مناظرة بن عباس وذکر نسائه وولده

٢٥ ـ بهجة المستفید ازکتب مناظرات کلامیه لبعض الاصحاب، ١٠٧٦ هجری

٢٦ ـ تاریخ الملل الثلاثه ، مناظرات فارسی بین مسلم و یهود و نصاری ، تألیف شیخ محمد رضا طبسی ، ١٣٠٣

٢٧ ـ تحفة الاشعریه فی المناظرات للمولوی السید عمار علی بن نظام علی السونی بتی المتوفی ١٣٠٤

٢٨ ـ ترجمهٔ احتجاج الطبرسی ، نظام الدین احمد غفاری مازندرانی

٢٩ ـ « « « ، أبی الحسن علی بن الحسن الزواری تلمیذ محقق کرکی واستاد ملا فتح الله کاشانی

٣٠ ـ ترجمهٔ احتجاج الطبرسی ، عمادالدین قاری استرابادی مؤلف تجوید القرآن

٣١ ـ ترجمهٔ محاضرات راغب بفارسی ، محمد صالح بن محمد باقر روغنی قزوینی معاصر الشیخ الحر العاملی ، نسخه درکتابخانهٔ رضوی از موقوفات نادرشاه (١١٤٥)

٣٢ ـ ترجمهٔ مناظرة ابن أبی جمهور مع الفاضل الهروی : در مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری

٣٣ ـ تعبیر طیف الخیال فی تحریر مناظرة العلم والمال : شرح بر طیف الخیال فی المناظرة بین العلم والمال ، حاج محمد مؤمن بن الحاج محمد قاسم بن محمد ناصر بن محمد الجزایری الشیرازی المولد

٣٤ ـ جوهر النضید فی شرح منطق التجرید علامهٔ حلی (متوفی بسال ٧٢٦ هجری) (منطق التجرید خواجه نصیر طوسی)

٣٥ ـ کتاب الجدل معلم ثانی ابی نصر محمد بن احمد بن طرخان فارابی (تاریخ وفات ٣٣٩ هجری) ـ کتاب فی المواضع المنتزعه من الجدل

(بقیهٔ پا ورقی درصفحهٔ بعد)

رهبران بلند پرواز همیشه کوشش دارند یکه تاز میدان باشند و جمعیتهای سست وضعیف میدان را بطیب خاطر بروی اینگونه اشخاص بازگذارند . اما گروه

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل :) .

۳۶- الجدلیة ترجمهٔ مناظرهٔ آیةالله بحرالعلوم بابعض علماء یهود درقریهٔ ذی‌الکفل (بین‌الکوفه والحلة) در ذی‌الحجة ۱۳۱۱ ، تألیف محمدکاظم‌بن محمد شفیع هزارجریبی. نسخهٔ این‌کتاب نزد میرزامحمدعلی اردوبادی در نجف‌است .

۳۷ - حل آداب‌العضدی للمولی عبدالعلی‌بن محمد بن الحسین البیرجندی‌المتوفی (۹۳٤) : شرح آداب البحث عضدی

۳۸ - آئین سخنوری تألیف دانشمند فقید محمدعلی فروغی ، چاپ دوم ، کتابخانهٔ دانش، تهران ، ۱۳۳۰ هجری شمسی

۳۹ - الخطابة اصولها و تاریخها فی ازهر عصورها عندالعرب وضعه محمدابوزهره الاستاذ تاریخ الخطابه وتاریخ الجدل بکلیةالاصول الدین ۱۳۵۳ ه‍ =۱۹۳٤ م .

٤۰ - فن خطابه وتبلیغ اسلامی‌درس‌آقای‌سناتورحبیب‌الله آموزگارازسلسلهٔ‌انتشارات مؤسسهٔ وعظ و تبلیغ دانشکدهٔ علوم معقول و منقول ، آذرماه ۱۳۳٤ ، چاپخانهٔ‌دانشگاه تهران

٤۱ - فن‌سخنوری « گرگیاس » بقلم افلاطون ترجمهٔ آقای دکترکاویانی و آقای دکتر لطفی ، چاپ تهران ، کتابفروشی ابن‌سینا ۱۳۳٤ ه‍ . ش .

٤۲ - آئین‌سخنرانی ورمز نفوذ در دیگران تألیف دیل‌کارنگی ، ترجمهٔ‌آقای‌مهندس عباسقلی خواجه‌نوری ، چاپ‌کتابخانهٔ زوار ، تهران - مشهد ، ۱۳۳۱ هجری شمسی

٤۳ - هنرسخن‌گفتن ، تألیف ژرژسیون دکتر در حقوق ، ترجمهٔ آقای‌اسمعیل‌اسعدی چاپ تهران ، شرکت نسبی حاج‌محمدحسین اقبال وشرکاء ۱۳۳۰

٤٤ - اصول فن مناظره ، ترجمه ونگارش آقای علی‌اصغرحکمت استاد دانشگاه‌تهران (هم جداگانه وهم درسر مقاله شمارهٔ ۵۵ سال ششم مجلهٔ تعلیم وتربیت چاپ شده است .)

٤۵ - آئین سخنوری (سخنرانی آقای دکتر رضازادهٔ شفق استاد دانشگاه تهران) از انتشارات وزارت فرهنگ ، ۱۳۱۸ هجری شمسی .

٤٦ - اصول خطابه وتاریخ مختصر منطق ، تألیف سید محمد تدین

٤۷ - رسالهٔ خطّی میزان الاشعار فی بیان حقّها وباطلها مشتمل برصناعات‌خمس‌خاصّه

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

نیرومند گروهی‌را گویند که رهبر آن گروه‌خودرا نمایندهٔ مسئولیت‌داروخدمتگزار همه بداند نه قائم‌مقام خودمختاری که دیگران‌را در خود مستهلک پندارد . اعضاء گروه سخن‌پژوهان‌پیشرو درمسئولیتهاسهیم‌وشریکند ومرکزثقل یامحوری‌برای گروه خود قائل نیستند و بدینرو قسمتی ازوظایف ریاست وتکالیف رهبری‌راهمیشه برای خود حفظ کنند .

اشکال بزرگ گردآوردن افراد صاحب‌نظر است . در رسالهٔ وارادت خواجه عبدالله انصاری نقل است که حاکم هرات شیخ را گفت مرا نصیحتی‌کن یا کسی فرست که مرا نصیحتی کند . فرمود هرکه دنیا طلبد ترا نصیحت‌نکند و هرکه‌عقبی طلبد با تو صحبت نکند . آنکه بدر خانهٔ تو آید ترا نصیحت نتواند کرد و آنکه ترا نصیحت تواند کرد بدرخانهٔ تونیاید .

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل :)

صناعت شعر وخطابت، تألیف‌محمدالمدعو علم‌الهدی[۱] بن محمّدالمحسن بن مرتضی معروف به‌فیض‌کاشانی - تاریخ‌کتابت ۱۰۹۶ هجری قمری در شهرکاشان. نسخهٔ‌کتابخانهٔ شخصی دانشمند محترم آقای سیدحسین شهشهانی در خیابان بیهقی (پاستور) تهران .

۴۸ - منظومهٔ آیت‌الله فقید سیدمحمد علوی (معروف بباغ) در معانی وبیان

۴۹ - فهرست‌کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار تألیف ابن‌یوسف شیرازی جلد دوم ، کتب خطی فارسی وعربی و ترکی قسمت معانی وبیان وبدیع ، چاپخانهٔ مجلس ۱۸-۱۳۱۶ هجری شمسی

۵۰ - العاملی، شیخ حسین‌بن‌عبدالصمد (پدر شیخ بهائی) ، گفتگوی یک دانشمند شیعی با یك عالم سنی ، مقدمه و ترجمه بقلم آقای میرسید احمد روضاتی ، رجب ۱۳۷۸ ه . ق . = دیماه ۱۳۳۷ شمسی ، چاپ اصفهان .

۵۱ - سخنرانیهای‌دانشمندمحترم‌آقای‌حسینعلی‌راشد،استاددانشکدهٔ‌علوم‌معقول‌ومنقول، درچهارده جلد ، چاپ‌تهران

۵۲ - هدایة المرشدین الی طرق الوعظ و الخطابة تألیف شیخ علی محفوظ ، استادالوعظ والارشاد بکلیةاصول‌الدین للازهر الشریف‌چاپ‌مصر،۱۳۷۱ ه. = ۱۹۵۲م .

۸ - بیست و هشت اندرز

برؤساء مجالس سخنرانی و سخنورانی که ادارهٔ جلسات هم با خودشان است

نخست ای خردمند دانش فزای	زبان را بنام خدا بر گشای
بر آرندهٔ ماه و کیوان و هور	نگارندهٔ فر و دیهیم و زور
سپهر و زمان و زمین آنِ اوست	روان و خرد زیر فرمان اوست

فردوسی

☆ ۱ - حضار را نزدیک خود در سمت جلو اطاق یا تالار سخنرانی بنشانید .

۲ - اگر راهروی وسط تالار باشد وعدهٔ مستمعین آن اندازه نیست که جناحین تالار پرشود نگذارید حضار درطرفین راهرو پراکنده بنشینند . همه‌را دریک جناح تالار جمع کنید و خودتان هم برابر آنها قرار بگیرید .

۳ - از چراغهائی که نور آن مستقیماً توی چشم حضار بتابد بپرهیزید .

٤ - هرگز بیش ازچهل دقیقه حرف نزنید . نیمساعت برای ایرادنطق کافی است .

٥ - هرگاه موضوع بحث فنی است برای تنوع ورفع خستگی ممکن است طی سخنرانی لحظه‌ای چند بسئوال و جواب بپردازید یعنی از میان حضار یکی‌را مورد خطاب قرار دهید و پرسش کنید و پاسخی بشنوید .

☆ هفده‌اندرز اول مقتبس است ازاین رساله« درانتخاب راه خود : رسالهٔ شمارهٔ اول سال ۱۹۳۷ ، مسیحی ، ازانتشارات فرهنگ امریکا » :

Choosing Our Way, Office of Education Bulletin , Misc . No .1, 1937 .

در هفده مورد اول رئیس جلسه خود سخنران است . درموارد دیگر شخص دیگری جلسه‌را اداره میکند نه سخنران .

اندرزهای شمارهٔ ۱۸ تا ۳۷ ازاین رساله اقتباس شده‌است : طرزاداره‌کردن مباحثات دسته‌جمعی تألیف وایلدن و یوبنک ازانتشارات دانشگاه ویس کانسین:

How to Conduct Group Discussion, by A · F . Wileden and H . L . Ewbank, Circular 27 . Extension Service of the College of Agriculture, The University of Wisconsin.

۶ - هر گاه یکی از حضار سئوالی طرح نماید قبل از آنکه خودتان پاسخی باو بدهید یا جوابگوئی را بدیگری واگذارید همیشه سئوال را تکرار کنید .

۷ - جواب سئوالات‌را مستقیماً خودتان ندهید وممکن‌است شما هم متقابلاً از سائل سئوالی بکنید یا جواب را بدیگری ارجاع نمائید زیرا اگر بخواهید بهمهٔ پرسشها پاسخ دهید خودرا بمخاطره خواهید انداخت .

۸ - از استهزاء احتراز کنید تاشنوندگان از شرکت در بحث‌روگردان‌نشوند .

۹ - اگر درپایان جلسه دو سه دقیقه‌اُمهّات بحث از روی مهارت‌خلاصه شود بسیار مطلوب ومناسب‌است والاّ ممکن است حضار باخاطری مشوش و باحال تردید و تحیر جلسه‌را ترك کنند . نظر مستمعین‌مختلف‌در جلسات مختلف‌سخنرانی‌دربارهٔ‌این امر سئوال شده‌است وهمه بلا استثناء مُلخّص بحث‌را که بعبارت موجز بیان شودمفید دانسته‌اند .

۱۰ - هرگز بعلت‌نادانی یااختلاف‌بایکی‌ازحضار ازجا در نرویدونگذاریدخشم وغضب برشما مستولی شود . دریکی ازجلسات‌بحث‌دوبارچنین پیش آمدی‌روی‌داد و اثر نا مطلوبی داشت . گوینده‌ای جلسه را نیز خود وی اداره میکرد . ازسئوالی خشمگین شد و خشم او مایهٔ‌خرسندی‌سئوال کننده و اشمئزازشنوندگان گردیدبنحوی که در جلسهٔ هفتهٔ بعد بیش از دوثلث شنوندگان‌نیامدند . براثر مساعی‌ومجاهدات مداوم درجلسات بحث ونظر امریکا این‌عقیده پیداشده‌است که آزادی بیان‌حق همه است وهمه باید بامهربانی بحرف دیگری گوش بدهند وجانب ادب‌راهمواره‌رعایت نمایند خاصه کسی که درکرسی خطابه قرارگرفته‌ونظم جلسه را نیز بعهده دارد .

۱۱ - چنان رفتار کنید که حضار بدانند برای‌عقیدهٔ یکایک آنان‌ارزش‌واهمیت قائلید .

۱۲ - اصول اساسی فن خطابه‌را باید بدانید .

۱۳ - حتی‌الامکان مشکلات محلی‌را باموضوع کلی بحث مرتبط سازید .

۱۴ - اگر دامنهٔ بحث کشیده شده و بجائی نمیرسد باید تدابیر دیگری بکار ببرید واز در دیگری وارد شوید تا روان تازه‌ای در کالبد بیجان جلسات سرد دمیده شود .

۱۵ - گاه لازم است بجای اینکه وسعت معلومات خودرا نشان بدهید آنچه‌را هم میدانید پنهان دارید زیرا دربرابر سخنورانی که به‌فضائل علمی خود بیش ازحد لازم تظاهر میکنند شنوندگان مرعوب میشوند و ازشرکت درمباحثه پرهیز مینمایند .

۱۶ - در نظر داشته‌باشید که افراد بطورمتوسطنمیتوانند اصول کلی اخلاقی‌را باموارد جزئی زندگانی روزانهٔ خود وهمسایگان خود منطبق سازند .

۱۷- کسی که جلسهٔ بحث‌را اداره میکند هنگامی در کار خود رستگارشود که نسبت به‌فعالیت دماغ بشر و افکار افراد واقعاً علاقمند باشد (بسا کسانی که سالیان متمادی بمطالعه اشتغال داشته‌اند و بهمین دلیل چون در کرسی خطابه یادرمقام ریاست جلسه‌ای قرار گیرند پیش خود فکر کنند که نظر مصاب ومعتبر نظر خود آنهاست و حقاً باید مطاع ومتبع باشد) .

۱۸ - درصدد طرفداری از هیچیک از اصحاب بحث برنیائید .

۱۹ - زیاد حرف نزنید . در بحثی که دنبالهٔ نطقی آغاز شود رئیس‌جلسه نباید خودرا موظف بداند که بعد ازاظهار نظر هریک از حضار صحبت کند یا بتصور اینکه سخنان گوینده خوب شنیده نشده آنرا باز گوید یابعبارت روشن‌تری بیان‌نماید . در مجالس بحث علمی عدهٔ حضار معمولاً کمتر ازآنست که احتیاجی باین کار باشد .

۲۰ - خودرا ملزم ندانید بهمهٔ سئوالات جواب بدهید یابرای‌مشکلات‌راه‌حلی پیشنهاد کنید . بگذارید جواب سئوالات را اشخاصی که رهبری‌بحث‌را برعهده‌دارند بدهند وراه حل‌مشکلات را اعضاء جمعیت پیشنهاد کنند .

۲۱ - بهیچکس اجازه ندهید متکلم‌وحده شود . روشهای مختلف بحث‌را بدان نظر ترتیب داده‌اند که جمعیت فکر کند نه اینکه فردی فراوان سخن‌مجلس‌را بخود منحصر سازد وبدیگری مجال‌سخن ندهد . برعهدهٔ رئیس جلسه‌است که‌باحسن‌تدبیر ازپرگوئی افراد جلوگیری نماید ودرعین‌حال نگذارد از این‌بابت آزرده‌خاطر شوند .

۲۲ـ نگذارید در بارهٔ مطالبی که تحقیق حقیقت آن آسان است با اطالهٔ کلام و گفتگو درحدسیات وظنیات مایهٔ اتلاف‌وقت‌شوند . اگر بمآخذ ومنابعی استناد‌شده وارائهٔ مدارك گوینده‌درجلسه ضروریست‌میتوان یکی ازحضار را مأمور اینکار نمود که مستندات مورد لزوم را در جلسهٔ بعد بیاورد .

۲۳ـ هر گاه نکاتی‌باید مورد بحث قرار گیرد که‌طرح‌آن‌برای فهم مطلب‌لازم است ولی‌ممکن‌است احساسات‌را بجوش‌آورد واغراض خصوصی رابر انگیزد‌ازطرح آن‌نترسید . بهتر است عقاید خودراهمه‌آزادانه بگویند ودلیل اختلافات راجستجو نمایند .

۲٤ ـ اگر کسی‌صحبت‌نکرده ونمیکند اورا درمذاکرات‌وارد نمائیدوچنین افراد کم روو کم گورا بردیگران مقدم‌دارید . حدودی‌برای صحبت کردن هر کس قائل‌شوید ونگذارید یك فرد طلیق‌اللسان بیش‌از حد معین وقت همه را اشغال کند .

۲۵ ـ « اولا ندیشه وانگهی گفتار » . کسانی هستند که اول حرف میزنند و بعد فکرمیکنند . ازاین‌قبیل‌اشخاص جلو گیری کنید . اینکه‌در مجالس‌مقننه‌لوایح بکمیسیونهامیرودو آنگاه‌چندین‌باردرجلسات‌علنی‌موردشورقرارمیگیرداین‌جریانات برای‌اجتناب‌ازشتاب‌است .

جمعی تحت تأثیر بیانات شور انگیز ممکن است شبی با شوق وذوق فراوان تصمیم تندی بگیرند و هفتهٔ بعد همه از عمل خود پشیمان شوند . اصولا تصمیماتی که برای هیأتی الزام آور است نباید در همان جلسه‌ای که پیشنهاد میشود تصویب گردد .

۲٦ ـ در مواردی که بحث‌طولانی شود با اخذ رأی تکلیف را معین کنید .

۲۷ ـ گاه مسائل خصوصی راوارد بحث کنند وبحملات‌شخصی پردازند . البته بندرت چنین‌پیش‌آمدی‌روی دهد . رئیس جلسه‌باید با بیان موجزخود کلام رابمحور اصلی بر گرداند . مثلا میتواند بگوید : « سخن مادربارهٔ فلان موضوع است . آیا مطلب دیگری بنظر حضار نمیرسد که‌براطلاعات مابیفزاید ؟ » هر گاه باز هم رشتهٔ

مشاجرات شخصی را دنبال کنند رئیس جلسه باید بالصراحه بگوید : « با انعقاد این جلسه در واقع فرصتی برای حل مسئلهٔ مهمّی پیش آمده است نه برای ابراز اختلافات شخصی . »

۲۸ ـ مطالعهٔ دقیق دراصول فن مباحثه از ضروریات است . اکثر کسانی که دراین‌کار تخصص وتبحر بیشتری دارند فقط پیش خود این هنر را فرا گرفته‌اند و مهارت وتدابیرلازمه را ضمن آزمایش وعمل‌آموخته‌اند وابداعات و ابتکاراتی که مانع فکر آزادبوده وبرخستگی جسم وجان‌افزوده وجز مشتی سخنان ناچیز وپیش پا افتاده نتیجهٔدیگری‌نداشته است بدورافکنده‌اند . بعبارت دیگر گرداندن‌جلسات بحث راکه در واقع از جملهٔ فنون است‌نه در زمرهٔ علوم تنها ضمن تجربه وممارست ودقت درطرزکارارباب فن وتوجه باشتباهات خود بهتر میتوان فرا گرفت تا بوسیلهٔ آموختن قواعد وآداب آن[1].

* * *

ازسعدی

مُشك خالص

وزیان سخنان زشت و بیهوده

یکی ناسزا گفت در وقت جنگ — گریبان دریدند ویرا بچنگ

قفاخورده وعریان و گریان نشست — جهاندیده‌ای گفتش‌ای خودپرست

چوغنچه گرت بسته بودی دهن — دریده ندیدی چو گل پیرهن

سراسیمه گوید سخن پر گزاف — چو طنبور بیمغز بسیار لاف

نبینی که آتش زبانست و بس — بآنی توان کشتنش در نفس

اگر هست مرد از هنر بهره ور — هنر خود بگوید نه صاحب هنر

اگر مُشك خالص نداری مگوی — گرت‌هست خود فاش گردد ببوی

بسو گند گفتن که زرمغربی است — چه حاجت محك خودبگوید که‌چیست

۱ ـ برایسون ، تعلیمات‌اکابر ، چاپ سال‌۱۹۳٦ میلادی :
Bryson, Lyman : Adult Education, American Book Company, 1936.

۹- بخودتان نمره بدهید

مقیاس شایستگی برای ریاست جلسهٔ بحث

پانزده سئوال ذیل‌را بخوانید وبخودتان نمره بدهید ونمره های خود را جمع کنید. دست کم باید ۱۲۵ نمره بیاورید تا برای ریاست جلسهٔ بحث صلاحیت و شایستگی داشته باشید : ☆

	جواب مثبت	منفی	مشکوك
۱ ـ آیا دستور جلسه را قبل از انعقاد جلسه تهیه میکنید ؟	۱۵	۰	۵
۲ـ آیا مقرراتی را که ژنرال رابرت برای نظم جلسات نوشته است یا مقررات دیگری که از طرف مراجع معتبر دیگر برای ادارهٔ مجالس قانونگذاری تنظیم گردیده است بدقت خوانده‌اید ؟	۱۵	۰	۵
۳ـ در اجرای دستور جلسه تقدم وتأخر مطالب را مطابق نظم وترتیب رعایت میکنید؟	۱۵	۰	۵
٤ ـ آیا هنگام بحث جانب داری میکنید ؟ (از بیطرفی خارج میشوید؟)	۰	۱۵	۵
۵ ـ آیانوبت افراد را حفظمیکنیدو بترتیبی که اجازهٔ صحبت میخواهنداجازه میدهید ؟	۱۵	۰	۵
٦ـ آیا ازاظهارنظرهای‌غیرلازم‌خودداری‌میکنید؟	۱۵	۰	۵

☆ جیمز بندر، کتاب «چگونه میتوان خوب سخن گفت » چاپ نیویورك سال ۱۹٤۹ میلادی صفحات ۲۳۰ـ۲۲۹ :

James F. Bender, How to Talk Well, Mc Graw-Hill Book Company, Inc., New York: London: Toronto, 1949, pp. 229-230 .

	جواب مثبت	منفی	مشکوک
۷ـ آیا هنگامی کـه بحث ازحدود هدف خود خـارج میشود و بجائی نمیرسد از حضار میخواهید که بـرای حل مسأله و تعیین تکلیف پیشنهادی بدهند؟	۱۵	۰	۵
۸ ـ آیا هر گاه حضار بناطق گوش ندهند برای نظم جلسه روی میز میکوبید (یا زنگ را بصدا در میآورید)؟	۱۵	۰	۵
۹ ـ آیا اگر کسی زیر لب و آهسته یا جویده و ناشمرده سخن بگوید و کسانی که دور تر نشسته اند سخنان ویرا نشنوند گوینده را تشویق میکنید که بلند ترصحبت کند؟	۱۵	۰	۵
۱۰ـ اگردستورجلسه بیش ازحدی کهپیش بینی شده است بطول انجامد در بارهٔ اینکه حضار مایل بادامهٔ بحث یـا ختم جلسه هستند از خودشان استعلام میکنید؟	۱۵	۰	۵
۱۱ـآیا نسبت بکسانی که بیش از اندازه برای سخنوری وبحث سر پرشوری دارند بر ضرر کسانی که محجوب تر و کمروترند تبعیض قائل میشوید؟	۰	۱۵	۵
۱۲ ـ آیا در مواقعی که مذاکرات به بن بست میرسد برای جمع بین عقاید مختلف و رفـع اختلافات راهی بنظرتان میآید و آیا برای یافتن آن راه کسب شهرت کرده اید؟	۱۵	۰	۵

۱۳ـ آیا هنگامی که احساس میکنید لازم است

	جواب مثبت	منفی	مشکوك
در مذاکرات وارد شوید و جانب یکی از اصحاب بحث را نگهدارید کرسی ریاست را ترك میکنیدوجای‌خود را بنایب رئیس میدهید وآنگاه‌مانندیك عضوعادی به بحث می پردازید ؟	۱۵	۰	۵
۱۴ ـ آیا جلسات را طوری اداره میکنید که مشوق روح وداد و حسن نیت باشد ؟	۱۵	۰	۵
۱۵ ـ آیا از هنر خوب اداره کردن جلسات لذت میبرید ؟	۱۵	۰	۵



وصیت سعدی

اگر لذت ترك لذت بدانی — دگر لذت نفس لذت نخوانی
سفرهای علوی کندمرغ‌جانت — گر از چنبر آز بازش نشانی
وصیت همین است جان برادر — که اوقات ضایع‌مکن تاتوانی
صدف وار بایدزبان‌در کشیدن — که‌وقتی که‌حاجت بوددرچکانی
همه‌عمر تلخی کشیدست‌سعدی — که نامش بر آید بشیرین‌زبانی

۱۰ مهمترین کلاس تربیت اجتماعی

گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار
صاحبدلان حکایت دل خوش ادا کنند
حافظ

منبر وذکر مصیبت

مباحثات عمومی بمفهومی که اجمالا شرح آن گذشت هنوز در کشور ما مراحل اولیهٔ رشد و کمال را میپیماید. این بحث وقت بیشتری میخواهد وتفصیل این اجمال در خور کتاب جدا گانه ایست، زیرا در ممالك راقیه صد ها کتاب ورساله در این مقوله نوشته اند وهنوز رشتهٔ مطالعات خود را در این باب رها نکرده اند ولی در کشور ما مجالس عزاداری وذکر مناقب خاندان سید بشر وائمهٔ اثنی عشر در واقع مهمترین مجامع عمومی برای سخنوری وارشاد مردم بطریق رشاد است.

علی التحقیق تجدید خاطرهٔ جانسوز صحرای کربلا وفجایع هیجان انگیز عاشورا که طامّة الکبری بمعنی اتمّ کلمه بوده است مایهٔ اتفاق و اتحاد و استحکام مبانی ایمان ماست. مشروط باینکه طوری رفتار نکنیم که منظور اصلی از این مجالس فراموش گردد واقوال وافعال ناروای ما اقوی دلیل بر مظلومیت آنحضرت در این زمانه باشد وروان پاك خاندان عصمت و طهارت افسرده و آزرده شود. آخرین فرمایش حضرت سیدالشهداءِ علیه آلاف التحیة والثناءِ خطاب بهلشکر خصم در روز عاشورا این بود: ویلکم یاشیعة آل سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیا کم [1].

جان پرور است قصهٔ ارباب معرفت   رمزی برو بپرس وحدیثی بیابگو[2]

---

۱ ـ رجوع شود به کتاب اللهوف سیدبن طاوس، چاپ تهران ۱۳۲۱ صفحهٔ ۹۴.
۲ ـ دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی قدس سره العزیز باهتمام مرحوم محمد قزوینی ودکتر قاسم غنی، طهران ۱۳۲۰ هجری شمسی، صفحهٔ ۲۸۷.

با این گدا حکایت آن پادشا بگو　　　　برای فقیر نامهٔ آن محتشم بخوان

پرفسور براون مستشرق معروف [۱] این مراسم را از مظاهر عالیهٔ احساسات مذهبی دانسته و گفته است: « خاطرهٔ صحرای کربلا که نوهٔ رسول خدا سرانجام با شکنجه وتشنگی درمیان اجساد کشتگان اهل بیت در آن سرزمین شربت شهادت نوشید همیشه کافی است که دراعماق قلب خونسردترین وبی اعتناترین افرادجوش وخروشی برانگیزد وحزن واندوه وهیجان شدیدی پدیدآورد وروح را درمعارج کمال چنان پرواز دهد که رنج والم وخطر مرگ در برابر آن ناچیز گردد . . . »

در ذکر مصیبت ومراسم سوگواری بایدبفلسفهٔ عالیهٔ قیام وشهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام توجه بیشتری داشت . چشم کوران شهامت آن شیر مرد چشم سیر را دیده و گوش کران حکایت آن جانسپار دلیررا شنیده است . ولی انصاف باید داد ما که خود را پیرو آن عالیترین نمونهٔ حق پرستی ودلاوری وفداکاری میدانیم آیا تا چه اندازه بحقیقت معارف اسلامی وتعلیمات اخلاقی واجتماعی کتاب خداورسول خدا وعترت او توجه داریم ؟ آیا از فسادی که در نتیجهٔ رفتار ناهنجار ما وغفلت و سهل انگاری مادرتاروپود بسیاری افرادمانند موریانه راه یافته است چه عبرتی گرفته‌ایم وبرای ارشاد گمشدگان وادی الحاد و خرق خرافات و اوهام [۲] کدام فداکاری را کرده ایم ؟

---

۱ ـ تاریخ ادبی ایران جلد اول از قدیمترین روزگاران تازمان فردوسی تألیف پرفسور ادوارد براون ترجمه وتحشیهٔ نگارنده ، چاپ دوم ازانتشارات کتابفروشی ابن سینا درطهران، سال ۱۳۳۵ هجری شمسی ، صفحات ۳۳۳و۳۳٤ .

۲ ـ رجوع کنید بکتاب توحید عبادت (یکتا پرستی) تألیف علامهٔ فقید شریعت سنگلجی اعلی‌الله مقامه چاپ ۱۳۶۰ قمری ورسالهٔ مبارزه باخرافات (سلسلهٔ سخنرانیهای آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه تهران) از انتشارات دبیر خانهٔ سازمان پرورش افکار سال ۱۳۱۸ هجری شمسی و کتاب حاجی بابای اصفهانی تألیف جیمز موریه طبع اول در سال ۱۸۲٤ میلادی و چاپهای بعد که متعدد است .

(بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد)

«خرما نتوان خورد ازاین خار که کشتیم دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم»
«بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم پهلوی کبائر حسنا تی ننوشتیم»
«ما کشتهٔ نفسیم و بس آوخ که بر آید از ما بقیامت که چرا نفس نکشتیم»
«افسوس بر این عمر گرانمایه که بگذشت ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم»
«چون مرغ بر این کنگره تا کی بتوان خواند یکروز نگه کن که بر این کنگره خشتیم»
«مارا عجب ار پشت و پناهی بود آن روز کامروز کسی را نه پناهیم و نه پشتیم»
«سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان یك خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم»

جای بسی خرسندی است که در سنوات اخیره بعضی وعاظ خردمند بوسیلهٔ منبر بهترین کلاس درس اجتماعی را در گوشه و کنار تأسیس کرده اند. منبر وقف بر حریم کبریای علماست وجز علما کسی نباید بدان پایگاه بلند که مسند سرور کائنات وجلوه گاه کلمهٔ حق بوده است تکیه زند. هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین ولاتهنوا ولاتحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین [1].

اهل منبر راسزد که ضمن تفسیر آیات بیّنات ونقل احادیث واخبار وروایات

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

اشتباه نشود عموم اقوام و ملل جهان حتی امریکائیان کاملا ازقید اوهام نرسته‌اند وشایدهنوزهم در بعضی کشورهای مغرب زمین بسیاری افراد را گرفتار افکار بیهوده وخرافات میتوان یافت. رجوع کنید بمقالهٔ امریچ درمجلهٔ کالیرز بتاریخ ۱۷ فوریه سال ۱۹۵٦ میلادی صفحات ۲۹ تا ۳۱ مربوط به پسران ودختران جوان که در آرزوی ازدواج بموهومات متوسل شوند و بانواع واقسام جادوگری و کارهای عجیب وغریب تن در دهند.

Duncan Emrich, The Eolklore of Love, Collier's, February 17, 1956, pp. 29-31

وهمچنین رجوع کنید بکتاب آزادی امریکا وقدرت کاتولیك تألیف پال بلنچارد فصل دهم در بارهٔ علم وخرافات صفحات ۲۱۱ تا ۲۳۹:

Paul Blanchard, American Freedom and Catholic Power, Chapter 10 on Science, Scholarship and Superstition, Boston, The Beacon Press, 1949.

۱ ـ سورهٔ آل عمران آیات ۱۳۳ و ۱۳٤

صحیحه از منابع معتبرهٔ قدماءِ مانند اصول اربعمأة که بتصویب ائمهٔ اطهار رسیده و کتب اربعهٔ متقدمه[۱] ، گاه نیز بعنوان نمك طعام از کلمات حکمت آموز سخنوران بزرگ ایران مانندسنائی ومولوی وسعدی وفصحاءِدیگر که نظماً ونثراً آیات کریمه واحادیث صحیحه را بعباراتی نغز ودلنشین بیان کرده اند استفاده نمایند وخفتگان را ازاین خواب گران بیدار کنند وبکارو کوشش برانگیزند وثمرات امید وتوکل وحزم ودوراندیشی ویگانگی واتحاد وحب وطن را خاطرنشان سازند و بیخبران را بمروت واحسان وجوانمردی ورعایت زیردستان ومستمندان وامر بمعروف و نهی از منکر و صبر وشکیبائی درمصائب ومتاعب وحذرازضرروموارد خطر وپرهیزازجزع و فزع رهنمون شوند و باتوجه به‌اینکه دو صد گفته چون نیم‌کردار نیست وعاظ و ذاکرین وروضه خوانان باید درخلوت ودرجلوت باظاهری صاف وباطنی بی‌آلایش با جسم پاك وروح پاك بافکرپاك وزبان پاك و کردار پاك ازهرجهت خود بهترین مظهر تقوی وطهارت وأسوهٔ حسنه برای ابناءِ زمانه باشند زیرامرحلهٔ اعلی فصاحت‌تزکیه وتهذیب نفس وغایت القصوی بلاغت ایمان وعمل صالح است نه لفاظی وسخن‌پردازی و گرم کردن بازار ظاهرسازی .

دانشمند فقید محمدعلی فروغی ، نخست وزیر پیشین ایران، نویسندهٔ توانای آئین سخنوری در فصل پنجم کتاب گرانبهای خود ازاوصافی که سخنور منبری باید داشته باشد سخنها گفته ویقیناًاهل منبر ازمطالعهٔ آن کتاب مهم غفلت نکرده‌اند[۲] .

منظور ازاین تذکرات آنست که در قرون واعصار گذشته بعضی وعاظ سست‌مایه

---

۱ ـ محمدون ثلاثهٔ متقدمه : اول محمدبن کلینی صاحب کتاب کافی که در غیبت‌صغری نوشته است و بعرض امام رسیده و فرموده اند : کاف لشیعتنا . دوم محمد بن علی بن بابویه قمی‌صدوق صاحب کتاب من لایحضره‌الفقیه . سوم محمدبن الحسن الطوسی معروف بشیخ طوسی صاحب کتاب تهذیب الاحکام و کتاب‌الاستبصار فی ما اختلف فی‌الاخبار .

۲ ـ آئین‌سخنوری ، نگارش مرحوم محمد علی فروغی، چاپ دوم تهران ، کتابخانهٔ دانش ، ۱۳۳۰ هجری شمسی .

درمنبرومحراب جلوه گرشده ولی درخلوت بکارهای دیگر متهم بوده اند. سخنوران تیغ زبان نیز بیدریغ در ذم آنان وسیه کاران دنیاخر دین فروش اشعاری زهرآگین سروده‌اند. درنتیجه نسل جوان بشنیدن مواعظ وعاظ گرانمایه و پاك نهاد این عصر هم تمایل و رغبتی که در کمال ضرورت است بقدر کافی نشان نداده است. امید ما بجوانان پاکدل وپاك سرشت کشور است که مادر وطن را از غرقاب جهل وتباهی و افسون‌خودی وبیگانه برهانند. اگر آنها ازخانهٔ خدا رو گردان و گریزان باشند معلوم نیست سرنوشت ما چه خواهد بود.

کشیش و کلیسا

این معنی منحصر بما مسلمین نبوده و نیست. علی الظاهر ممالك دیگر نیز کم و بیش از گزند اینگونه آفات وهفوات مصونیت نداشته وندارند. شاهد این مدّعی اظهارات دوتن از وعاظ متأخر ومعاصر نصرانی‌است که قسمتی ازآنرا ترجمه کرده‌ام ودر محل خود ملاحظه خواهید نمود.

آندره زیگفرید عضو فرهنگستان فرانسه مینویسد: «پدر بزرگ من کشیش بود. روزی یکی‌ازهمکارانش خسته ودلتنگ بدیدن او آمد وضمن صحبت مکرّر گفت کلیسا مرده وباید زنده شود. پدر بزرگ پاسخ داد: « تو که چون سخن آغاز نمائی زندگان بخواب روند چگونه میخواهی مردگان را بیدار کنی؟ !» [1]

شکسپیر [2] بزرگترین سخن سرای انگلیس (۱۶۱۶ـ۱۵٦٤میلادی) گوید: «اگر عمل صالح بآسانی علم داشتن بعمل صالح بود معابد کوچك بکلیساهای بزرگ

---

۱ ـ کتاب آندره زیگفرید در بارهٔ سخن گفتن در حضور جمع ، چاپ پاریس ، ۱۹۵۰ میلادی ، صفحهٔ ۱۳۰:

André Siegfried, Savoir Parler en Public, 1950, Editions Albin Michel, Paris — 22, rue Huyghens

۲ـ تاجرونیزی پردهٔ اول قسمت دوم :

William Shakespeare, The Merchant of Venice

و کلبهٔ درویشان بکاخهای شاهان مبدل میگشت. کشیشی خوب است که بتعلیمات خود عمل کند. برای من آسانتر است که بیست تن را کردار نیك بیاموزم تا خود یکی از آن بیست نفر باشم وپند واندرز خود را بکار بندم!»

در ذم زهد فروشان درآیدن[1] نقاد نامدار وشاعر هجا نویس انگلیس (۱٦۳۱ تا ۱۷۰۰ م.) گوید: «هرچه بیشتر کرسی وعظ کشیشان خالی بماند مردم بیشتر بدیانت خواهند گروید.»

ششصد سال پیش خواجه حافظ نیز در نکوهش وعاظ غیر متعظ زمان خود گفته است:

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند	تاهمه صومعه‌داران‌پی کاری گیرند...
زاغ‌چون‌شرم ندارد که نهدپا بر گل	بلبلان را سزد اردامن خاری گیرند

جای دیگر گوید:

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس

که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن

سویفت[2] هجانویس دیگر انگلیس متولد ایرلند (۱۷٤٥-۱٦٦۷م.) که خود نیز درسلك کشیشان بوده است حملهٔ ناروائی بمطلق این طایفه کرده و گفته است: «هرگز ندیده‌ام واز کسی نشنیده ام وجائی نخوانده ام که کشیش در کشوری که مذهب آن مسیحیت است نزد مردم محبوب و معزز باشد. هیچ چیزی نتواند سبب شود که کشیش مقبول عامه گردد مگر وقتی که تا اندازه‌ای گرفتار تعذیب و آزار واقع شود.»

این مرد درپنج سال‌آخرزندگانی خود دچار مالیخولیا گشت ودیوانه شد.

---

۱ ـ گوزن ماده وپلنگ، منظومه دربارهٔ فرقه‌های کاتولیك وپروتستان:
John Dryden, The Hind and the Panther

۲ ـ اندیشه‌هادربارهٔ دین **Jonathan Swift, Thoughts on Religion**

غزلسرای وارستهٔ شیراز در حق صوفیان مکاروحقه باز عصرخود گفته است:

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

جفرسن[1] رئیس جمهوری پیشین امریکا (۱۸۲٦ـ۱۷٤۳میلادی) در عین علاقه بکیش مسیحی از کسانی است که جداً بامذهب رسمی برای کشورخود وبا دخالت کلیسا درامور دولت مخالف بود. این سیاستمدار پای خود را فراتر گذاشته ونوشته است: «درهمهٔ کشورها ودرجمیع ادوار کشیشان دشمن آزادی بوده اند وهمیشه با فرمانروایان مستبد عقد اتحاد بسته ودر اعمال ناروای آنان شریك وهمدست شده‌اند تا در ازای همدستی از حمایت آنان برخوردار باشند».

گویند یکی از فصول ممیزهٔ کشیش کاتولیك و کشیش پروتستان آنست که اولی امر کند دومی راهنمائی. فرق بزرگ کاتولیك با پروتستان همین است که کاتولیك در کارهای خود با کشیش مشورت کند حتی در انتخابات ولی پروتستان الزامی ندارد. دربارهٔ نفوذ کشیش کاتولیك در پیروان این فرقه ودر دستگاه دولت پال بلنچارد[2] در کتاب خود تحت عنوان آزادی امریکا و فرقهٔ کاتولیك روشهای سیاسی وفرهنگی‌واقتصادی اولیاء کلیسای مزبور و طرز کار وسلسلهٔ مراتب آنرا از کشیش واسقف واسقف اعظم و کاردینال گرفته تا برسد بپاپ که ریاست عالیهٔ کلیسا با اوست کلاً مورد بحث قرار داده است. در آنجا مینویسد: «کلیسای کاتولیك وارد صحنهٔ سیاست شده وپیوسته برای بسط حدود اقتدار خود بنام مذهب بجمیع شئون زندگانی از طب وتعلیم وتربیت تا سیاست خارجی هجوم کرده و به پیروان خود در سلك پزشکان و پرستاران ودادرسان و آموزگاران و معلمان و

---

۱ ـ نوشته های جفرسن جلد چهاردهم صفحهٔ ۱۱۹:

Thomas Jefferson, Writings; vol. xiv. p. 119

۲ـ American Freedom and Catholic Power, Boston, The Beacon Press, 1949

اعضاءِ مجالس مقننه دربسیاری ازجنبه‌های امور مربوط بشغل وحرفهٔ ایشان امـر و ونهی میکنند ....

«رؤسای کاتولیك سعی‌دارند ازقدرت سیاسی بیست وشش‌میلیون پیروان فرقهٔ کاتولیك امریکا [۱] استفاده کنند وسیاست خارجی امریکارا با منافع دنیوی واتیکان (که مقر ریاست عالیهٔ آن‌فرقه در ایتالیاست) وفق دهند ... میلیونها از اهالی امریکا بیم دارند این مطلب را بطورآشکار واز روی صداقت مورد بحث قرار دهند . قدرت رؤساءِ فرقهٔ کاتولیك در امریکا بحدیست که هیچیك از روزنامه نویسها وسیاسیون وناشرین وبازرگانان وصاحبان دستگاههای فیلم برداری نمیتوانند علناً مخـالفتی ابراز نمایند یا اسنادی منتشر سازند و الاّ آتیهٔ خود را بخطر اندازند . . . افسوس پیروان فرقهٔ کاتولیك را در امریکا از افراد واقعی امریکا و اتباع امریکا بمعنی صحیح کلمه نمیتوان دانست، زیرا ازحکومت مذهبی کاتولیك پیروی کنند و کرسی حکومت کاتولیك در کشور دیگری یعنی ایتالیـاست . سیاست دنـیوی کلیسای کاتولیك مولودسازمانی است که‌روحاً بیگانه واداره آن‌نیز در دست‌بیگانگان‌است. پیروان امریکائی فرقهٔ کاتولیك در انتخاب رؤسای مذهبی خود چه در امریکا چه در مقر فرماندهی کل فرقهٔ کاتولیك که شهر رم در ایتالیاست دخالتی نمیکنند و نماینده‌ای که از طرف آنان بر گزیده شده باشد در مقامات مذهبی وجود ندارد وبه اقتضای تسلط دستگاه مقتدر کلیسا نا گزیر بسیاست دینی وغیر دینی مراجع عالیه که از خارج کشور برآنها تحمیل میشود گردن نهند ...

«کلیسای کاتولیك واجد شرایط سه گانه ایست که لازمهٔ‌هر حکومت مستقلی است : قوهٔ مقننه ، قوهٔ قضائیه و قوهٔ‌مجریه یاجبریه . پاپ که فرمانروای کل کلیسای کاتولیك است حاکمیت خود را ناشی از مبدأ الهی میداند و بردولت کوچکی که

---

۱ ـ طبق آماری که در سالنامهٔ جهان (World Almanac) بسال ۱۹۵۹ میلادی مندرج است و در صفحهٔ بعد ترجمه شده عدهٔ کاتـولیکهای دنیا در سال ۱۹۵۷ میلادی ۴۹۶٫۵۱۲٫۰۰۰ ودرامریکای شمالی ۹۴٫۳۲۴٫۰۰۰ بوده‌است . (باقی‌پاورقی‌درصفحهٔ‌بعد)

(بقیهٔ پاورقی صفحهٔ قبل:)

جمعیت تقریبی دنیا و پیروان ادیان مختلف درسال ۱۹۵۷ میلادی بشرح ذیل بوده است

نقل از سالنامهٔ جهان درسال ۱۹۵۹ میلادی صفحهٔ ۷۱۵ : مأخذ آن کتاب سال ۱۹۵۸ دائرة‌المعارف بریتانیکا

دین	امریکای شمالی	امریکای جنوبی	اروپا	آسیا	افریقا	اقیانوسیه	جمع
مجموع مسیحیان	۱۶۶ر۸۸۲ر۳۳۳	۱۱۶ر۷۸۶ر۴۶۲	۴۵۹ر۷۱۲ر۸۱۴	۴۸ر۹۵۰ر۵۱۴	۳۲ر۰۵۳ر۴۸۳	۱۱ر۱۷۸ر۹۳۶	۸۳۵ر۵۶۴ر۵۱۲
کاتولیکهای رومی	۹۴ر۳۲۴ر۰۰۰	۱۱۴ر۲۶۱ر۰۰۰	۲۳۳ر۶۹۳ر۰۰۰	۳۱ر۸۳۰ر۰۰۰	۱۹ر۶۵۴ر۰۰۰	۲ر۷۵۰ر۰۰۰	۴۹۶ر۵۱۲ر۰۰۰
ارتودکس شرقی	۲ر۷۷۰ر۹۲۶	۰۰۰۰۰۰	۱۱۲ر۴۴۷ر۶۶۹	۸ر۱۰۶ر۰۷۱	۵ر۸۶۸ر۰۸۹	۰۰۰۰۰۰	۱۲۹ر۱۹۲ر۷۵۵
پروتستان	۶۹ر۷۸۷ر۴۰۷	۲ر۵۲۵ر۴۶۲	۱۱۳ر۵۷۲ر۱۴۵	۹ر۰۱۴ر۴۴۳	۶ر۵۳۱ر۳۹۴	۸ر۴۲۸ر۹۳۶	۲۰۹ر۸۵۹ر۷۸۷
یهودیان	۵ر۴۳۳ر۰۰۰	۶۳۰ر۳۶۲	۳ر۴۶۱ر۴۵۰	۱ر۷۵۳ر۲۹۶	۶۰۰ر۷۵۰	۵۸ر۰۱۳	۱۱ر۹۳۶ر۸۷۱
مسلمین	۳۳ر۰۰۰	۳۴۲ر۶۱۵	۱۲ر۴۲۵ر۳۰۰	۳۲۱ر۵۲۴ر۹۳۰	۸۶ر۱۷۸ر۸۵۳	۱۰۲ر۰۰۰	۴۲۰ر۶۰۶ر۶۹۸
زردشتیها	۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۱۴۰ر۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۱۴۰ر۰۰۰
شنتو(ژاپن)	۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۳۰ر۰۰۰ر۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۳۰ر۰۰۰ر۰۰۰
تائویها (چین)	۱۵ر۰۰۰	۱۷ر۰۰۰	۱۲ر۰۰۰	۵۰ر۰۰۰ر۰۰۰	۱ر۲۰۰	۸ر۰۰۰	۵۰ر۰۵۳ر۲۰۰
پیروان کنفوسیوس	۸۶ر۰۰۰	۹۵ر۰۰۰	۵۰ر۰۰۰	۳۰۰ر۰۰۰ر۰۰۰	۷ر۵۰۰	۵۲ر۰۰۰	۳۰۰ر۲۹۰ر۵۰۰
بودائیها	۱۶۵ر۰۰۰	۱۳۵ر۰۰۰	۱۰ر۰۰۰	۱۵۰ر۰۰۰ر۰۰۰	۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۱۵۰ر۳۱۰ر۰۰۰
هندوان	۱۰ر۰۰۰	۲۷۵ر۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۳۲۱ر۶۵۲ر۲۸۶	۳۰۰ر۰۰۰	۱۰۰ر۰۰۰	۳۲۲ر۳۳۷ر۲۸۶
پیروان مذاهب بسیار قدیم	۵۰ر۰۰۰	۱ر۰۰۰ر۰۰۰	۰۰۰۰۰۰	۴۵ر۰۰۰ر۰۰۰	۷۵ر۰۰۰ر۰۰۰	۱۰۰ر۰۰۰	۱۲۱ر۱۵۰ر۰۰۰
دیگران یا بیدینها	۶۱ر۹۷۸ر۶۶۷	۴ر۳۰۴ر۵۶۱	۸۷ر۵۹۷ر۴۳۶	۲۲۴ر۲۲۲ر۹۷۴	۲۱ر۶۴۸ر۲۱۴	۲ر۶۹۹ر۰۵۱	۴۰۲ر۴۵۰ر۹۰۳
جمع کل	۲۳۴ر۶۵۳ر۰۰۰	۱۲۳ر۵۸۶ر۰۰۰	۵۶۳ر۲۶۹ر۰۰۰	۱ر۴۹۳ر۲۴۴ر۰۰۰	۲۱۵ر۷۹۰ر۰۰۰	۱۴ر۲۹۸ر۰۰۰	۲ر۶۴۴ر۸۴۰ر۰۰۰

واتیکان نام دارد حکومت میکند. نه تنها ریاست فائقهٔ کلیسای کاتولیك باپاپ است که پدر مقدس خوانده میشود بلکه پاپ در رأس دولت مستقلی قرار دارد که . . . درسال ۱۹٤۸ میلادی چهل ویك کشور در مرکز آن دولت نماینده داشته و ازطرف واتیکان نیز سفراء یا نمایندگانی در پایتخت کشورهای مزبور مأمور بوده اند . . .

«واتیکان ازخود پرچم ونیروی شهربانی و گارد مسلح ودادگاه وتمبر پست وحتی مسکوکات نقره وطلا باتمثال پاپ دارد ودرحدود پانصد نفر با گذرنامهٔ واتیکان سفر میکنند . قبل ازسال ۱۸۷۰ میلادی دارای مؤسسات کاملا مجهز نظامی نیزبوده است . . . اهمیت این دستگاه به مختصر اراضی اختصاصی وپرچم وتمبر پست نیست. اهمیت آن بدین سبب است که برروشهای سیاسی واجتماعی اساقفه و کشیشان کاتولیك درجمیع اقطار عالم حکومت میکنند .»[1]

نفوذ پیشوایان روحانی کاتولیك در پیروان این مذهب باندازه ایست که گویند بهمین دلیل انتخاب رئیس جمهوری امریکا از میان پیروان این فرقه بعید بنظر میرسد بلکه احتمال چنین امری هم داده نمیشود زیرا ملت امریکا در عین اعتقاد و ایمان به آزادی عقاید وادیان زیر بار سلطهٔ اجنبی وحکومت غیر نمیرود .

امرسن[2] فیلسوف شهیر امریکائی (۱۸۸۲ـ۱۸۰۳ میلادی) که خود نیز روزی ازوعاظ بوده وچهار سال بخدمت وعظ اشتغال داشته وبیش از چهل سال در امریکا سخنوری کرده است کلیسا را موقعی که سکوت در محیط آن حکمفرماست بیشتر دوست داشته است تا موقعی که کشیش بمراسم مذهبی پردازد و مرادش آن دقایقی

---

۱ - برای اطلاع از بعضی تشریفات و آداب دربار واتیکان رجوع کنید بمقالهٔ آقای سناتور محمود جم نخست وزیر اسبق در چهاردهمین سالنامهٔ دنیا ۱۳۳۷ هجری شمسی ، دربارهٔ ماموریت ایشان بسمت سفارت کبری ایران درایتالیا در سال ۱۹٤۹ مسیحی، ونیز مقالهٔ آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران دربارهٔ «نمونه‌ای از روابط تاریخی دربار ایران با دربار واتیکان» در «نشریهٔ وزارت امور خارجه» شمارهٔ ۹ دورهٔ دوم، فروردین ماه ۱۳۳۸، دیده شود .

Ralph Waldo Emerson, Essays : On Self-Reliance - ۲

است که همه در بحر تفکر فروروند وپیش از شروع آداب معموله هر کس باخدای خود پیش خود رازونیاز کند وبعبارت دیگر لطف حق را درخاموشی مطلق بلاواسطه ازخود حق بخواهد .

اینگونه حملات درهر کشوری ودرهر کیش وآئینی متوجه اهل ریا بوده نه اهل تقوی ومراد جفرسن وامرسن که هردو در رشتهٔ خود از آزاد مـردان بزرگ جهان بشمار میروند علی التحقیق جز این نبوده است وزبان حال سخنوران خـود ما در بارهٔ کسانی است که بوی ریا از بوریای آنها بمشام میرسد .

آتش زهد وریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و بـرو

اگردرقرن هشتم هجری که قرن خواجه حافظ است بازارزهد فروشی‌وتزویر وعوام فریبی رواج نداشت آنهمه سوز و گداز در ذم اهل ریا اعم از شیخ مدرسه و مرشد خانقاه ومفتی وزاهد ومحتسب برای چه بود ؟ چراآن مرد وارسته سمندسخن را بی پروا درمیدان بلاغت میتاخت ومیگفت :

صوفی‌بیا که خرقهٔ سالوس بر کشیم　　　وین نقش‌زرق‌راخط‌بطلان‌بسر کشیم

«توبه فرمایان که خودتوبه کمترمیکنند»چه کسانی‌بودند و«حل این مشکل» را خواجه از کدام « دانشمند مجلس » میخواست ؟ این نالهٔ سوزناك نیز از همـان سینه است :

سحر گه رهروی درسرزمینی　　　همی گفت این معما باقرینی

خدازان‌خرقه‌بیزاراست‌صدبار　　　که‌صد بت باشدش‌درآستینی

مروت گرچه‌نامی‌بی‌نشان‌است　　　نیازی عرضه کن بر نازنینی

نمی‌بینم نشاط وعیش در کس　　　نه درمان دلی نـه درد بینی

درونهاتیره‌شدباشد که ازغیب　　　چراغی بر کند خلوت نشینی

نه حافظ راحضور درس قرآن　　　نه دانشمند را علم الیقینی

ازطرف دیگر نباید فراموش کرد که در جمیع ادیان ومذاهب فرق و مسالك

گوناگون ومتعددی‌پدیدآمده ودر قرون ماضیه بجان هم افتاده و عقاید یکدیگر را تخطئه کرده وحتی ازسب ولعن هم چیزی فرو نگذاشته‌اند ، غافل ازاینکه «همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت ». مولوی گوید :

سبطی وقبطی همه بندهٔ تواند	عاجز امر تواند و مستمند
جزتوپیش که برآرد بنده دست	هم دعا و هم اجابت ازتو است
اول و آخر توئی ما در میان	هیچ هیچی که نیاید در بیان
کاف کافی آمد از بهر عباد	صدق وعده کهیعص
کافیم بدهم ترا من جمله خیر	بی سبب بی واسطهٔ یاری غیر
کافیم بی نان ترا سیری دهم	بی سپاه ولشکرت میری دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم	بی‌بهارت نرگس ونسرین دهم

از انصاف نباید گذشت که در گذشته و حال دانشمندانی بیشمار ، متقی و با عفاف ، بشردوست وخدمتگزار ، ازجامعهٔ مسیحیت برخاسته اند و کلیسا در تهذیب اخلاق وتقویت مبانی ایمان وپیشرفت تمدن‌غرب‌تأثیرات عمیق نموده است . خدمات نوع پرورانه‌ای که مردان ازخود گذشته وفدا کار روحانی مانند دکتر جردن[۱] ودکتر بویس[۲] ودکتر مکداول[۳] وهمکاران وبانوانشان برای تربیت جوانان و مرهم نهادن بردلهای ریش ودستگیری ازبینوایان ومستمندان ازراه تأسیس مدارس وبیمارستانها وغیره کرده وهمنوعانشان نیزاکنون میکنند حائز کمال اهمیت‌است و درفضائل اخلاقی اینگونه نیکمردان بسیاری از اکابر نویسندگان مغرب زمین سخنها گفته‌اندازجمله کاوپر[٤] ،لانگ‌فلو[٥] ،گلداسمیث[٦] ،مثیوآرنولد[٧] ،میلتون[٨] ،

---

۱ - Dr. and Mrs. S. M. Jordan
۲ - Dr. and Mrs. A. C. Boyce
۳ - Dr. and Mrs. P. C. Mc Dowell
٤ - William Cowper
٥ - Henry Wadsworth Longfellow
٦ - Oliver Goldsmith
۷ - Mathew Arnold
۸ - John Milton

ساموئل‌پپیس [۱] ،الکساندرپوپ [۲] ، پرید [۳] ، جـرج سندیز [٤] ، ویلیم سامرویل [٥] ، تنیسون [٦] ، وهیتیر [۷] .

سنائی گوید :

سخن کز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی
که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نا بینا

بهر چه از اولیا گفتند ارزقنی و وفّقنی
بهر چه از انبیا گفتند آمنّا و صدّقنا

اصولا انتقادات تند وزننده ممکن است گاه مشوب بشائبهٔ لا مذهبی یا تعصب در تحزّب وجنگ هفتاد و دو ملت یا آزاد منشی درعقاید دینی یا اغراض شخصیه‌یا تخیلات شاعرانه باشد و دلیل عمدهٔ نیشهای آلوده‌ای که‌چه‌در کشور ما و چه در کشورهای دیگرجهان احیاناً متوجه بعضی افراد روحانی گردیده شاید ازآنروست که توقعات مردم‌ازپیشوایان دین‌بمراتب بیش از دیگران است و گاه باشدبرخلاف انصاف وحقیقت کاه کوهی‌جلوه کند وحال‌آنکه مردان خدادرراه کسب علم‌وترویج معارف الهی طلباً‌لمرضاةالله رنج فراوان برده اند وریاضتها کشیده‌اندورجالی بزرگ وآزاد منش وپرهیز کارپرورده‌اند که‌با عالم‌وجود درصلح‌وصفا وآشتی‌بوده واختلاف مذاهب را اختلاف در رنگ وصورت شمرده اند وبفحوای آیهٔ شریفه که :

و لله المشرق و المغرب فاینما تولّوا فثمّ وجه الله انّ الله واسع علیم [۸] در صومعهٔ زاهد ودرخلوت صوفی جز گوشهٔ ابروی او محراب دعائی ندیده‌اند و در راه حقیقت و وصول بکمال در هرچه نظر کنند سیمای او بینند و زبان حالشان پیوسته

۱ ـ Samuel Pepys
۲ ـ Alexander Pope
۳ ـ Winthrop Mackworth Praed
٤ ـ George Sandys
٥ ـ William Somerville
٦ ـ Alfred Tennyson
۷ ـ John Greenleaf Whittier
۸ ـ سورهٔ البقره ۱۱٥/۲

بدین مقال مترنّم است[1] :

ده چراغ ار حاضر آری درمکان / هر یکی باشد بصورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی / چون بنورش روی آری بیشکی

اطلب المعنی من الفرقان و قل / لا نفرّق بین آحاد الرسل

گرتوصد سیب وصدآبی بشمری / صد نماند یك شود چون بفشری

در معانی قسمت و اعداد نیست / در معانی تجزیه و افراد نیست

منبسط بودیم و یك گوهر همه / بی سر و بی پا بدیم آن سر همه

یك گهر بودیم همچون آفتاب / بی گره بودیم و صافی همچو آب

چون بصورت آمد آن نور سره / شد عدد چون سایه های کنگره

کنگره ویران کنید از منجنیق / تا رود فرق از میان هر فریق

لیس البرّ ان تولّوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکنّ البرّ من آمن بالله والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین[2] .

اجمالا در این دنیای پر فتنه و آشوب که اقوام وامم خدا پرست جهان برای جهاد با بیدینی والحاد بفصول مشترك ادیان توسل یافته اند و فحول خطباءِ به اصل الاصول مذاهب که کلمهٔ توحید است تمسك جسته اند و بفحوای آیهٔ شریفه که واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرّقوا[3] دست دوستی ونیاز بسوی هم دراز کرده‌اند ، قدم اول آنست که هریك ازماچه در شرق چه در غرب چه مسلم چه گبر چه یهود چه نصاری بصدق وصفا درخلوت گاه ضمیر خود فکر کنیم واز خودبپرسیم آیاواقعاً خدا را می‌پرستیم یا خود را ؟!

---

۱ ـ مثنوی جلال‌الدین مولوی ، چاپ بمبئی سال ۱۳۱۸ هجری قمری صفحهٔ ۱۸

۲ ـ سورهٔ البقره ۱۷۷/۲

۳ ـ سورهٔ آل عمران ۱۰۲/۳

«ابوالحسن خرقانی‌را گفتند خدایرا کجادیدی گفت آنجا که‌خودراندیدم[۱] .»

حذر از پیروی نفس که در راه خدا	مردم افکن تر از این غول‌بیابانی‌نیست
طاعت آن نیست که بر خاك نهی پیشانی	صدق پیش‌آر که‌اخلاص به پیشانی‌نیست
عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند	مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست
با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی	کالتماس تو بجز راحت جسمانی نیست
سعدیا گر چه سخندان و مصالح گوئی	بعمل کار بر آید بسخندانی نیست
تابخرمن برسد کشت امیدی که تراست	چارهٔ کار بجز دیدهٔ بارانی نیست
یارب از نیست بهست آمدهٔ لطف توایم	وآنچه هست ازنظر لطف‌توپنهانی نیست

سخن مادر بارهٔ کشیش‌و کلیسا بود . از کشیش خوب انتظار دارند روزهای یکشنبه بوعظ پردازد و ایام دیگر هفته بخدمت و ارشاد افراد در شئون مختلفهٔ زندگانی اشتغال ورزدوآنچه را بر کرسی وعظ میگویدشخصاً بکار بندد‌وخانه‌بخانه بدیدار مردم‌برود واز احوال‌همه‌آگاه شود وحتی القوه بدرد دردمندان برسد.تامس فولر[۲] کشیش ونویسندهٔ انگلیسی(۱۶۶۱ـ۱۶۰۸میلادی) بهترین وعظ را کارخوب دانسته است که سر مشق باشد . سروانتز[۳] داستان نویس اسپانیائی (۱۶۱۶ـ۱۵۴۷ میلادی) گفته است‌واعظ خوب کسی است که رفتارش خوب باشد . بعقیدهٔ توماس کمپیس[٤] کشیش ونویسندهٔ آلمانی (۱٤۷۱ـ۱۳۸۰میلادی) هیچکس با الفاظ‌عالی مقدس وعادل نشود ، بلکه زندگانی پارسائی وپرهیزکاری مرد را نزد خداوند عزیز و گرامی سازد .

---

۱ ـ عرفان الحق‌قطب العارفین‌حاج‌میرزا‌حسن مرحوم‌ملقب به صفیعلی‌شاه‌نعمة‌اللهی رحمة‌الله‌علیه، کتابفروشی محمدی، طهران ، خیابان شاه‌آباد ـ کتابفروشی وچاپخانهٔ‌دانش ناصرخسرو۱۳۳۳ ، صفحهٔ ۱۶

۲ ـ Thomas Fuller, Gnomologia, No. 146

۳ ـ Cervantes, Don Quixote, Pt. ii, Ch. 20

٤ ـ Thomas A. Kempis, De Imitatione Christi, Ch. 1

بانو وایت از رهبران روحانی کلیسای «ادونتیست‌های روزهفتم» یا منتظرین بازگشت مسیح مینویسد: «... پولس حوّاری برای کسب نان حلال چادر میدوخت. کار عار نیست بلکه از برکات پروردگار جهانست ... برکهٔ راکد بد بو شود ولی آب روان وزلال برای همه تندرستی وشادی‌آورد. اومیدانست کسانی که از کارهای بدنی غافل شوند ضعف وسستی بروجودشان چیره گردد ...عضلات و اعصاب درنتیجهٔ کارورزیده ومحکم شود. با اینکه سخن بفصاحت میگفت وازبرگزیدگان‌خدا بود هرگزکار راکسر شأن خود نمیدانست وبه اهل قرنتس مینوشت:

«تا این ساعت گرسنه وتشنه وبرهنه و کوبیده و آواره ایم ... با دستهای خود کار کنیم ومشقت را برخود هموار سازیم. دشنام دهند دعا کنیم. آزاررسانند صبر پیش گیریم.[۱]»

در اوصاف ابو محفوظ معروف بن فیروزان یا علی کرخی دربان آستان‌عرش آشیان علی‌بن موسی الرضا علیهما السلام که درکودکی بدست حضرت ثامن الائمه اسلام آورد وپدر ومادر اوهم نصرانی بودند وبه‌پیروی از او بدین مبین گرویدند[۲]. سعدی علیه الرحمة در باب چهارم بوستان حکایت مفصلی دارد که فقط بیتی چنداز آن حکایت را دراینجا نقل میکنم:

کسی راه معروف کرخی بجست / که بنهاد معروفی از سر نخست
شنیدم که مهمانش آمد یکی / ز بیماریش تا بمرگ اندکی
شنیدم که شبها ز خدمت نخفت / چومردان‌میان‌بست‌و کرد آنچه گفت
بیکدم که چشمانش خفتن گرفت / مسافر پراکنده گفتن گرفت
سخنهای منکر بمعروف گفت / که یکدم چرا غافل از وی‌بخفت

---

۱ ـ E. G. White, Gospel Workers, Review and Herald Publishing Association, Washington, D. C., 1915, pp. 236-7.

۲ ـ نگاه کنید به وفیات‌الاعیان ابن خلکان وتذکرة الاولیاء شیخ عطار وطرائق الحقایق.

یکی گفت معروف را در نهفت | شنیدی که درویش نالان چه گفت
گر انصاف خواهی سگ حقشناس | بسیرت بـه از مردم نا سپاس
بخندید و گفت ای دلارام جفت | پریشان‌مشوزین پریشان که گفت
گر ازناخوشی کرد برمن خروش | مراناخوش ازوی‌خوش آمدبگوش
نبینی که در کرخ‌تربت‌بسی‌است ؟ | بجز گور معروف معروف نیست

پر دور نرویم . سر گذشت یك شخصیت ممتاز اسلام را بخاطر بیاوریم که در همین سالهای اخیر جان شیرین رافدای ایمان وتعلیم وتربیت پیروجوان‌ودستگیری از مستمندان کرد . آن جوهر فضیلت‌ویکتا پرستی فکری درخشان ،آهنگی گیرا ، کلامی نافذ داشت ، کلامی که پیران دلخسته‌را توشهٔ روزباز پسین وجوانان نورسته وبی رغبت بدین را« کلید فهم قرآن مبین » بود . سوزی درسینه ، تنی رنجور ، سری پرشور داشت . آتشی دردل او شعله ور بود که شنونده را فرا میگرفت و گاه ازخود بیخبر مینمود . چون شمع میسوخت وبجمع روشنائی میداد . درتب وتاب‌میگداخت ولی سخنان آتشین بالتهاب‌میگفت . بی‌پروا ازغوغای عوام برد اوهام وخرق‌خرافات مردانه قیام کرد وبا بیانی جذاب ودلنشین روحی تازه در معانی دیرین دمید . بارها قصد جانش کردند نهراسید و هستی خود راوقف حق پرستی نمود . شبهای پنجشنبه در برابر خاص وعام حجاب از سیمای تابناك اسلام برمیداشت .«اسلام وموسیقی » ، «محوالموهوم» ، فلسفهٔ حرمت ربا» ، « تلخیص الفلسفه» ، «توحید عبادت » و« کلید فهم قرآن»برقهائی‌است که از یك ذهن نورانی جهید . اشباحی است که از کمالات علمی یك روح بزرگ در آسمان معانی نمایان گردید . بالاتر از حکمت وخطابت مقام دیگریست که او داشت : مرد بود . مرد خدا ، مردم دوست ، از خود جـدا ، رشید ، راستگو ... آدم بود!

کیست که‌آن محضر جان پرور را یکبار درك کرده و ازآن نقشهای نغز و لطیف روحانی اثری درلوح ضمیرش نمانده باشد ؟

چه مسائل دشواری که با آن منطق ساده ولی شکننده آسان نشد ؟ مگر در جهاد باشرك و فساد مانند شیر شرزه نمیغرّید ؟ مگر پرده های ضخیم بدع و ضلال را نمی درید ؟ آیا درس نهائی اورا بما ساکنان خواب آلودهٔ این خاکدان بیاد دارید ؟

روانش شاد ! شبی تیره وتار دست درمانده ایرا که تازه از تیفوس یا محرقه نجات یافته ودر سرمای سخت‌دیماه بمسجدآن‌مرحوم پناه‌برده بود گرفت وبیدرنگ بکاشانهٔ تنگ خود آورد وزیر کرسی محقر خویش از اوپذیرائی‌نمود. زن وفرزند وبرادر وعروس وخود او مبتلی شدند . دوهفته بعد در سنّ ۵۳ سالگی‌بندبگسست، کند وزنجیر بیانداخت ، خندان وشادان سوی شادروان دولت سرمدی شتافت (۱۵ دیماه ۱۳۲۲ هجری شمسی = نهم محرّم ۱۳۶۳ هجری قمری).

دررثاءِ شادروان شریعت سنگلجی سخنوران حسّاس اشعاری سوزناك‌سرودند. دانشمندان حقشناس مقالات فاضلانه‌ای نوشتند . آقای ابوالحسن بیگدلی همه‌را در مجموعه‌ای گردآورد وبزیور طبع بیاراست . هرچه بیشتر در وصف اووهدف عالی‌او بکوشم‌بیشتر بضعف خوداعتراف کرده وبجزالت کلام مولوی پی‌می‌بریم که فرمود :

لفظ در معنی همیشه نا رسان ‌‌ ‌ زان پیمبر گفت قد کلّ اللسان
نطق اسطرلاب باشد در حساب ‌‌ ‌ چه قدر داند ز چرخ و آفتاب
خاصه چرخی کین‌فلك‌راپرّه‌ایست ‌‌ ‌ آفتاب از آفتابش ذرّه ایست ...
ای که‌میترسی ز مرگ اندر فرار ‌‌ ‌ توزخود ترسانی‌ای جان هوشدار
زشت روی‌تست نی رخسار مرگ ‌‌ ‌ جان‌توهمچون‌درخت‌ومرگ‌برگ
آن یکی‌میگفت خوش‌بودی‌جهان ‌‌ ‌ گر نبودی پای مرگ اندر میان
آن‌دگر گفت ارنبودی مرگ‌هیچ ‌‌ ‌ که نیرزیدی جهان پیچ پیچ
خرمنی بودی بدشت افراشته ‌‌ ‌ مهمل و نا کوفته بگذاشته
مرگ را تو زندگی پنداشتی ‌‌ ‌ تخم را در شوره خاکی کاشتی

عقل کاذب هست‌خودمعکوس بین	زندگی را مرگ بیند این چنین
ورنه از چاهی بصحرا اوفتاد	در میان دولت و عیش گشاد

خطبای صدر اسلام به نیروی صفای ضمیر وطینت پاك وایمان محکم‌وخدمت بخلق دنیا را تکان دادند نه بصرف نطق و بیان[۱] . مثل اعلی فصاحت و بلاغت علی بن ابیطالب است که بعد از نبی اکرم اتقی وازهد واعلم وسلطان سخا و کرم بود وبرخوان جهان پنجه نیالود و در حق پرستی ومروت وبرد باری گوی پیشی از اهل زمان بر بود.[۲]

« ای علی بچش حرارت آتش را !»

در جلد نهم بحار الانوار مجلسی صفحهٔ ۵۹۷ و همچنین در مناقب ابن شهر آشوب صفحهٔ ۳۱۸ نقل است که علی علیه السلام شبی از کوچه‌ای میگذشت . زنی را دید که مشك آب بر دوش گرفته وبرنج وزحمت میبرد . مولای متقیان را براو رحمت آمد . مشك رااز او گرفت وبشانهٔ خویش‌افکند وبه پرسش‌حال‌اوپرداخت . زن گفت: امیرالمؤمنین علی‌شوهر مرابجنگ فرستادو کشته شد و کودکانی ازوی بجای‌مانده

---

۱ - اسامی بعضی دیگر از فصحاء وخطباء وبلغاء عرب را در کتاب الفهرست ابن‌النديم صفحهٔ ٦۵ ببعد و همچنین درصفحات ۱۸۱ ببعد بخوانید .

۲ - رجوع کنید به ابن ابی‌الحدید ازاکابر علماء عامه و معتزله در مقدمهٔ شرح نهج البلاغه مجموعهٔ خطب حضرت‌امیر علیه السلام و کتاب ینابیع‌المودة قاضی قند روزی و کتاب رحلة الحجازیه تألیف محمد لبیب نبتونی مصری از اهل تسنن که برای خدیو مصر عباس حلمی پاشای ثانی نوشته است، چاپ دوم ، سنهٔ ۱۳۲۹هجری ، مطبعة الجمالیة در مصر .

اینك ترجمه‌ای‌بقلم دانشمند روحانی آقای سید خلیل‌الله فقیه مجتهد کاشانی از بعض مندرجات آن کتاب که بمنزلهٔ سفرنامه‌ایست‌واجمالا تاریخ عرب ازعهدحمورابی باینطرف وشر ذمه‌ای‌ازتاریخ‌اسلام‌را نگاشته و خلفای اربعه را یك بیك مختصراً بیان نموده و در تاریخ علی چنین گفته است (عین عبارت ذیلا نقل میگردد وبعد ترجمه میشود):

هوعلی بن ابی‌طالب بن‌عبدالمطلب ولدکرم‌الله وجهه‌سنة خمس وعشرین قبل‌الهجرة

ومرا هیچ راهی برای تأمین زندگانی آنها نیست جز اینکه بخدمت مردم پردازم وروزگار بگذرانم . علی مشك آب را بدر خانهٔ زن رسانید و باز گشت ولی آنشب تا صبح نیارمید . بامدادان زنبیلی برداشت و مقداری گوشت وخرما و آرد در آن گذاشت وراه خانهٔ زن پیش گرفت . اصحاب اجازه خواستند این کاررا انجام دهند وبار را بمنزل رسانند . فرمود من خود سزاوارترم . گیرم زحمت این کار را در دنیا بدیگری واگذارم ، در قیامت کی قبول این زحمت خواهد کرد ؟ باررابدوش

(بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل)

وحصل بمکة قحط فی السادسة من عمره فکفله رسول الله صلی‌الله علیه و سلم واخذه الی بیته وکان یحبه حباًجماً ولما بعث رسول‌الله کان‌علی اول‌من آمن به بعد خدیجه واول من صلی معه من المسلمین وکان یخرج مع رسول الله الی الصحرا فیصلی معه خفیة ثم یعودان الی مکة . اوست علی پسر ابوطالب پسر عبدالمطلب که در سال بیست و پنج پیش از هجرة پیغمبر ازمکه بمدینه ، بدنیا آمد . در سال ششم‌ازعمرش قحطی‌سختی در مکه روی داد . پیغمبر اورا بمنزل خود برد ومتکفل اوگردید و دوستی فراوان باو داشت وچون پیغمبر مبعوث به پیغمبری شد اول کسی که بآن حضرت ایمان آورد بعد از خدیجه همان وجود مقدس علوی بوده و اوست اول کسی که با پیغمبر نمازخواند وهمراه پیغمبر بسوی صحرا رفت وپنهانی نماز با پیغمبر بجای می‌آورد پس از آن بمکه مراجعت مینمودند . وکان الصق الناس برسول‌الله فتعلم من علمه‌وتأدب بادبه،ازهمه به پیغمبر خدا نزدیکتر بود ، پس بیاموخت از پیغمبر دانش او را و بآداب پیغمبر متأدب شد . وکان اشبه الناس فی صورته ، شبیه تر از تمام مردم به پیغمبر بود . فکان رضی الله عنه ربعة ادعج العینین عظیمهما ، خدا از او راضی و شاد باشد چهار شانه بود نه بسیار بلند و نه کوتاه ودو چشم او سیاه وگشاده وبزرگ بود . حسن الوجه کانه قمر لیلة البدر خوش رو بود، گوئی ماه شب چهارده بود . عظیم البطن عریض المنکبین و شکم آن حضرت برآمده وبزرگ وشانه های اوپهن بود . له مشاش کمشاش السبع الضاری، استخوانهائی مانند شیر داشت . لایبین عضده من ساعده ، تمیز داده نمی‌شد استخوان ذراع آن حضرت از استخوان بازوانش. شثن الکفین عظیم الکرادیس، کف دستهایش فربه و وسیع و استخوانهایش درشت . اغید کان عنقه ابریق فضه، گویا گردنش مثل ابریق نقره نرم و

(بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد)

مبارك گرفت تا بدر خانه رسید ودر بکوفت . زن گفت کیست؟ فرمود همان بنده‌ایست که دیشب مشك آب آورد . اکنون برای کودکان چیزی آورده‌ام . زن در را باز کرد و گفت خدا ترا جزای خیر دهد ومیان من و علی حکومت کند . پس از ورود فرمود مقصود من اجر بردن است . آیا شما پختن نان را عهده دار میشوی و من کودکان را پرستاری کنم یا من نان را تهیه کنم وشما را بپرستاری اطفال باز گذارم؟ زن گفت من بطبخ نان بیناترم . شما اطفال را نگهداری کن . امیرالمؤمنین مقداری از آن گوشت کباب کرد وبا خرما بدهان اطفال گذاشت وفرمود: فرزندان عزیز ! اگر در امر شما کوتاهی کردم مرا حلال کنید !

(بقیة حاشیه از صفحة قبل)

سفید بود. اصلع لیس فی رأسه شعر الامن خلفه ، آن‌حضرت راجلوسر مو نبود واز نصف سر بطرف پشت صاحب مو بود . ابیض اللحیة، ریش مبارکش سفید . قریب الـی السمن نه فربه نه لاغر بلکه حد وسط بود . ثبت الجنان اذا مشی الی الحرب هرول، دل قوی و ثابتی داشت ووقتی بسوی جنگ میرفت جستن میکرد. و اذا امسك بذراع رجل امسك بنفسه ، چون ذراع شخصی را میگرفت روح او را گرفته بود. ولم یستطع ان یتنفس ، به هیچ وجه قدرت نفس کشیدن نداشت . وکان رضی‌الله عنه کثیرالصبر شجاعا مهیبا و رعاً زاهداً، خداوند خشنود باشد از او بسیار برد بار وصبور وشجاع وبا مهابت وپرهیز کار وکناره گیر ازدنیا بود. اعلم‌الناس بدین‌الله وسنة رسوله، ازتمام‌مردم باحکام شرع وآئین خداوسنت پیمبر داناتر وعالمتر بود . وکان کرم‌الله وجهه شدیدا فی دینه لایرائی فیه ولا تاخذه فی الله لومة لائم ، خداوندگرامی دارد روی او را ، در دین سخت ومحکم بـود چنانکه محل ملامت‌هیچ‌ملامت کننده‌ای‌نبود . وسئل مرة لم نری معاویه باسوس منك یا امیرالمؤمنین فقال والله ما معاویة باسوس منی ولکن السیاسة تمیل الی‌الغدر و لاامیل الیه ، سئوال شد از آنحضرت که چرا معاویه را باسیاست‌تر ازتو می‌بینیم؟ جواب‌فرمود بخداسوگند که سیاست معاویه از من بیشتر نیست ولکن سیاست بامکر وحیله توأم است ومن مکار نیستم واز آن خوش نیستم. وکان فصیح اللسان‌قوی الجنان اکبر العرب بلاغة واکبرهم حکمة ودونك ببعض خطبه وحکمه بکتاب نهج البلاغة، زبانی فصیح ودلی قوی

(بقیة حاشیه در صفحة بعد)

چون خمیر آماده شد زن گفت ای بندهٔ خدا برخیز وآتش درتنور افکن. امیرالمؤمنین علیه السلام تنور را بیافروخت وچون شعلهٔ آتش بدو نزدیک میشد وچهرهٔ مبارکش میسوخت خود را مخاطب ساخت و بخود گفت: ای علی! بچش حرارت آتش را! اینست جزای کسی که از ایتام غافل شود وبیوه زنان وبیکسان را بینوا گذارد! اتفاقاً زنی از همسایگان بیامد و چون حضرت را میشناخت بآن زن گفت وای برتو! این پادشاه مسلمین است وامیرالمؤمنین است! زن زبان بمعذرت

(بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل)

داشت وازحیث بلاغت وحکمت از همهٔ افراد عرب بزرگتر ووالاتر بود، وبس است در فصاحت و بلاغت و حکمت آن حضرت قرائت خطبه‌های نهج‌البلاغة. مازال علی مع رسول صلی‌الله علیه وسلم حتی اراد الهجرة فعلم بان قریشا اجمعوا امرهم علی قتله فامر رسول الله علیا بان یلبس ردائه وینام فی فراشه وقال انی مهاجر الی یثرب، همیشه علی با آن حضرت بود تا آنکه پیغمبر ارادهٔ هجرت فرمود ودانست که قریش بر قتل وی اجماع کرده‌اند؛ فرمان داد پیغمبر علی را که بپوشد عبای پیغمبر را ودرجایگاه پیغمبر بخوابد وفرمود من به مدینه هجرت مینمایم. وامره إن یلحق به بعدان یؤدی عنه دینه ویردماکان عنده من الامانات الی اربابها. پیغمبر بعلی فرمود بعداز آنکه قرضهای ویرا تأدیه نمودو آنچه را از امانتها نزد آنحضرت بود بصاحبان آنها رد کرد بوی ملحق گردد. و هاجر رسول الله صلی‌الله علیه وسلم و هاجر علی بعد هجرته بثلاثة ایام بعدان ادی عن رسول‌الله الودایع التی کانت عنده للناس وهو ثالث من هاجر: هجرت فرمود پیغمبر وبعد ازهجرت پیغمبر سه روز بعد ازاینکه علی ازجانب پیغمبر قرضهای آن حضرت را داد وامانات مردم را به آنها رد فرمود علی نیز هجرت کرد واو سوم شخصی است که ازمکه بمدینه هجرت فرموده. بعدالهجرة زوجه النبی ابنته فاطمه وکانت احب الناس الیه فکان الصق الناس برسول الله قبل الهجرة وبعده وجعل‌الله زریة نبیه علیه الصلوة و السلام فی بیته. بعد از هجرت پیغمبردخترخود فاطمه را بعلی داد ومحبوب ترین مردم نزد پیغمبر فاطمه بود پس علی پیش ازهجرت وبعد ازهجرت ازهمهٔ مردم به پیغمبر نزدیکتر بود وخداوند زریهٔ پیغمبر را در خانهٔ علی قرارداد. ومکث علی یکتب لرسول‌الله وینصره علی اعدائه ویقوم بخدمته خیر قیام حتی اذا مات علیه الصلوة والسلم کان لصاحبیه امیناً معیناً مرشداً مبینا

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد)

گشود وعذر تقصیر بخواست واظهار شرمساری نمود . حضرت فرمود : مـن از شما عذر میخواهم واز غفلت خود شرمسارم !

خداوند فرموده است : ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً ویتیماً و اسیراً [۱] .

در حق پرستی ومروت مولای متقیان نادرهٔ روزگار جلال الدّین مولوی که مقبول خاص وعام است حکایت مفصلی دارد که باختصار نقل میکنم :

سر گذشت دشمنی است [۲] که بحضرت اهانت کرد ولی کردار آسمانی حضرت آن کج‌طبع کجرفتار را براه راست رهنمون گردید :

(بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :)

للناس ما غمض عنهم من کلام الله وسنة رسوله . در محضر پیغمبر میماند درحالی که کاتب ونویسندهٔ پیغمبر بود ویاری مینمود آنحضرت را دربرابر دشمنان او ودرخدمات مرجوعه به‌بهترین وجهی کمرمی‌بست تا اینکه پیغمبر وفات نمود . دومصاحب پیغمبر ابوبکر وعمر را علی امین‌ویاور وارشاد کننده بود وازتفسیر وترجمهٔ قرآن وسنت پیغمبر آنچه برای مردم مشکل بود ونمیفهمیدند بیان میفرمود(رجوع شود بصفحهٔ۲۸۹وصفحهٔ۲۹۰ آنکتاب).

ونیز نگاه کنید بکتاب عبقریت الامام تألیف عقاد وکتاب الفتنة الکبری ، علی و بنوه تألیف دکتر طه حسین ، ترجمهٔمحمد علی‌خلیلی(علی‌وفرزندانش) ؛ کتاب زندگانی علی بن ابیطالب بقلم آقای حکیم‌الهی ؛ علی والزهراء سرچشمهٔ آب حیات تألیف آقای آیةالله‌خلیل کمره‌ای ؛ الامام‌علی- صوت‌العدالة الانسانیه، تالیف ژرژجرداق‌مسیحی‌لبنانی وندای عدالت انسانی ترجمهٔ آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی؛ ومردنامتناهی : علی‌بن ابیطالب علیه السلام تألیف آقای حسن صدر چاپخانهٔ موسوی ، ۱۳۷۸ ه. ق = ۱۳۳۸ هجری شمسی .

۱ ـ سورهٔ الانسان (الدهر) ۸/۷۶

۲ ـ استادسخنور آقای بدیع‌الزمان فروزانفر رئیس‌دانشکدهٔ‌علوم‌معقول ومنقول در صفحهٔ ۳۷ کتاب مآخذقصص وتمثیلات مثنوی چـاپ چاپخانهٔ مجلس از انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۳۳ شمسی این حکایت را با تصرفی که ازخصایص مولاناست ظاهراًمأخوذ ازگفتهٔ غزالی وروایتی دانسته اند که در إحیاء العلوم آورده است . نگاه کنید به جلد سوم احیاء العلوم صفحهٔ ۱۲٤ .

از علی آموز اخلاص عمل — شیر حق را دان منزه ازدغل
درغزا بر پهلوانی دست‌یافت — زودشمشیری بر آوردوشتافت
اوخدو انداخت بر روئی که‌ماه — سجده آردپیش اودرسجده گاه
درزمان شمشیر انداخت آن‌علی — کرد او اندر غزایش کاهلی
گفت برمن تیغ‌تیز افراشتی — ازچه‌افکندی مرا بگذاشتی؟
آن‌چه‌دیدی بهتر از کون ومکان — که به‌از جان‌بود و بخشیدیم‌جان؟
ای‌علی که‌جمله‌عقل‌ودیده‌ای — شمه‌ای وا گواز آنچه دیده‌ای
تیغ‌حلمت جانها راچاك کرد — آب علمت خاك ماراپاك کرد
بازگودانم که‌این‌اسرار هوست — زانکه بی‌شمشیر کشتن کاراوست
راز بگشا ای علیّ مرتضی — ای‌پس‌ازسوءِالقضا حسن‌القضا
درمحل قهراین رحمت زچیست — اژدهارا دست دادن کار کیست؟
گفت من‌تیغ‌ازپی حق میزنم — بندهٔ حقم نه مأمور تنم
رخت خودرا من‌زره برداشتم — غیر حق را من عدم انگاشتم
که‌نیم کوهم زصبروحلم‌وداد — کوه را کی در رباید تند باد
آنکه‌از بادی‌رود از جاخسی است — زانکه بادناموافق‌خود بسی است
باد خشم و باد شهوت باد آز — برد او را که نبود اهل نیاز
چون در آمد علتی اندر غزا — تیغ را دیدم نهان کردن سزا
بخل من للّه عطا للّه و بس — جمله للّه‌ام نیم من آن کس
بیش‌ازاین باخلق گفتن‌روی‌نیست — بحر را گنجای اندرجوی نیست
نیم بهرحق شد و نیمی هوی — شرکت اندرکارحق نبود روا
گفت من تخم جفا میکاشتم — من ترا نوعی دگر پنداشتم
تو ترازوی احد خو بوده‌ای — بل زبانهٔ هر ترازو بوده ای
من غلام موج آن دریای نور — کوچنین گوهردرآرددرظهور
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر — بل زصد لشکر ظفرانگیزتر

ونیز درحق امام همام حسین بن علی علیهما السلام در کتاب قمقام[1] آمده است که چون حضرت را شهید کردند برپشت مبارك آثارسیاه پدیدار بود . درمقام تحقیق علّت بر آمدند معلوم شد حضرت را رسم چنین بوده است که نیمه شب طعام بدوش برمیداشت و بخانه های بینوایان مدینه میبرد واز آن هنگام این نشانها بر پیکر مطهر مانده بود .

درجلد یازدهم بحار مجلسی صفحهٔ ۲۹ نقل از کتاب کشف الغمة فی معرفة الائمه اربلی آمده است امام زین العابدین علیه السلام را پسر عمی بود . هر شب امام متنکراً بخانهٔ او میرفت و برای او درهم و دیناری چند میبرد واو را بی نیاز میساخت . آن شخص میگرفت ومیگفت خدا بعلی بن حسین خیر ندهد که ازحال من بی‌خبراست وبوظیفهٔ خویشاوندی‌عمل نمیکند! درتمام‌این‌مدت حضرت‌آن کلمات ناهنجار را میشنیدوتحمل‌میفرمود ودرمقام معرفی خودنمیآمد تا اینکه پس ازرحلت آن بزرگوار عموزادهٔ منعم خود را شناخت وبسوی قبر او شتافت ودر کنار مزارش سخت بگریست[2] .

دهانی به‌پهنای فلك باید تا بتوان مناقب و محامد بزرگمردانی را که رشك ملك بوده اند بطور کافی ووافی برشمرد . چه وعظی مؤثرتر و نیکوتر از رهائی از بندخود پرستی وچه‌تبلیغی شریف‌تر وبلیغ‌تر ازدستگیری‌ازضعفاء وخدمت‌بابناءِ بشر؟

چوبت پرست بصورت چنان شدی مشغول
که دیگرت خبر از لذت معانی نیست
نگاه دار زبان تا بدوزخت نبرند
که از زبان بتر اندر جهان زیانی نیست

---

۱ ـ حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله ، کتاب قمقام ، صفحهٔ ۳۹۶

۲ـ ازدانشمندمحترم آقای سیدمحمدباقرسبزواری‌استاد دانشگاه ومدیرمؤسسهٔ وعظ وتبلیغ اسلامی دانشکدهٔ‌علوم معقول و منقول که‌اخبار بحارو مناقب‌ابن‌شهرآشوب‌وقمقام‌را در اختیار نگارنده گذاشته‌اند سپاسگزارم .

عمل بیار و علم بر مکش که مردان را
رهی سلیم تر از کوی بی نشانی نیست
طریق حق رووددرهر کجا که خواهی باش
که کنج خلوت صاحبدلان مکانی نیست
چه سود ریزش باران وعظ بر سر خلق
چو مرد را بارادت صدف دهانی نیست
زمین به تیغ بلاغت گرفته ای سعدی
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست
بدین صفت که درآفاق صیت شعر تو رفت
نرفت دجله که آبش باین روانی نیست
ولی بخواجهٔ عطّار گو ستایش مُشك
مکن که‌بوی خوش‌ازمشتری‌نهانی نیست[۱]

روزی دیگرخدمت خطیر وعظوخطابه وهمت بلند بعضی ازوعاظ زمانه‌ظاهراً چنان پستی گرفت که تواناترین سخن‌سرای چرب زبان دربارو بعقیدهٔ برخی ازاهل سخن‌نامورترین‌شاعرعهدقاجاررابرانگیخت.حبیب‌قاآنی‌درعصرسلطنت‌فتحعلی‌شاه‌در شیراز تولد یافت ودر دربار محمدشاه خاصه نزد ناصرالدّین شاه تقرب بسیار داشت ولی گاه در هرزه درائی و تجاهر بفسق بی پروا بود . . . . در نکوهش واعظ مسجد جامع درآن دوران با همهٔ نفوذی که اهل منبر داشتند سخنانی گفت که از تکرار آن شرم دارم . فقط بیتی را که نتیجهٔ هجونامهٔ آن سخندان هزّال است نقل میکنم :

وعظی که بود بهرخدا با اثر افتد وزصفوت‌آن‌تازه شودقلب‌مکدر[۲]

---

۱ ـ کلیات سعدی ـ قصاید فارسی ، چاپ تهران ۱۳۳۳ هجری شمسی ، چاپخانهٔ محمد علی علمی ، صفحات ٤۳٦ ـ ٤۳٥

۲ ـ دیوان کلیات قاآنی چاپ ۱۲۷۳ ، صفحات ۲۰٦تا۲۰۸

اجمالا فضیحت ریا کاری و عاقبت عوام فریبی ورسوائی امناءِ نادرست و نا ـ پرهیز کار ومذمت وعاظ غیر متعظ نیازی ببحث‌ندارد. فقط داستان مختصری که در سیاست نامهٔ خواجه نظام الملك و روضة الانوار محقق و کتب دیگر نیز توان یافت نقل میکنم ومیگذرم :

قصهٔ رفو گر و قاضی

«آورده اند که روزی مردی در راه عریضه‌ای بسلطان محمود غزنوی داد که دو هزار دینار در کیسهٔ سر بسته پیش قاضی بودیعه نهادم و خود بشهر رفتم و آنچه با خود برده بودم دزدان در راه هندوستان ربودند وآنچه پیش قاضی گذاشته بودم ازوی گرفتم لکن‌چون‌بخانه بردم وسر کیسه باز کردم درمها مسین یافتم . بخانهٔ قاضی باز گشتم که من کیسهٔ پر از زر پیش تو گذاشتم واکنون پرمس میبابم . چگونه باشد ؟ گفت توبوقت سپردن‌آیا زر مرا بنمودی یا شمردی ؟ کیسه‌ای سربسته و مهر نهاده بمن سپردی و همچنان بازبردی !

چه خوش گفته است حکیم غزنوی در حق امثال این دادرس خدا نشناس :

چو علم‌آموختی آنگه بترس ازحرص کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

سلطان محمود کیسه را خواست وهیچ نشانی ازشکاف و باز شدن نیافت ولی نزد خود چنین بیاندیشید که ممکن است کیسه را شکافته وزر را ربوده باشد . پارچه‌ای داشت پشمین وپر نقش ونگار . نیمه شب برخاست و یك گز ازآن پارچه را با کارد بدرید وبامدادان بشکار رفت . فراش خلوت شاه که جز او کسی‌رادر آن مکان راه نبود چون پارچه را دریده یافت بتصور اینکه دشمن واردخلوت خانه شده وبقصد دشمنی با او پارچه را دریده است از بیم جان سخت مضطرب وپریشان گشت. فراش سالخورده ای در فراشخانهٔ سلطنتی بدو گفت دل قوی دار . در این شهر رفو گریست هنرمند. چنان رفو کند که هیچ استادی تشخیص ندهد کجای پارچه رفو شده است .

فرّاش پارچه را نزد رفوگر برد . نیم دینار گرفت وچنان رفو کرد که معلوم نشد کجا دریده است .

سلطان ازشکار باز آمد وپارچه را چون درست یافت گفت این پارچه دریده بود! فرّاش منکر شد ! سلطان گفت مترس ، خودمن دریده بودم ودر این کارحکمتی بود . بگو کی رفو کرده است که بغایت نیك از عهده برآمده است . رفوگر را خواست واز او پرسید آیادراین شهر از تواستادتری هم باشد ؟ پاسخ داد:نی ! سلطان گفت سخنی از تو پرسم راست بگو که بپادشاهان هیچ به از راستی نیست : آیا در این چند سال کیسهٔ دیبای سبز رفو کرده‌ای ؟ گفت کرده ام . گفت کجا ؟ جواب داد خانهٔ قاضی ودودینارهم مزد گرفته‌ام. سلطان کیسه را بدوداد وپرسیدآیا همین است؟ عرض کرد آری همین است وجای رفو را نشان داد . سلطان گفت آیا درروی قاضی هم توانی گواهی داد ؟ گفت توانم . سلطان قاضی را بخواند . قاضی آمد سلام کرد ونشست . سلطان فرمود تومردی عالم وکهن سال باشی و منصب قضا بدان سبب ترا دادم که جان ومال مسلمین درامان باشد نه اینکه خیانت کنی و شرط امانت نیاوری ومال مسلمین بری ! سلطان کیسه را بدو بنمود . منکر شد که این کیسه را هرگز ندیده‌ام. رفوگر را حاضر کردند وشهادت داد. ازبیم جان لرزه براندام قاضی مستولی شد چنانکه سخن نتوانست گفت . بفرمان شاه قاضی درنوبت خانه که همان اطاق کشیك است زندانی شد تا دوهزار دینار زر نیشابوری بیاورد و بصاحب کیسه تسلیم کرد. امراء وبزرگان شفاعت کردند که مردی عالم وپیراست. سلطان ازتقصیر او گذشت وهرگزاوراقضا نفرمود .»

غواص بحرمعانی در دفتر سوم مثنوی گوید :

صد هزاران فصل داند از علوم — جان خود را می نداندآن ظلوم
این روا وآن روا دانی ولیك — خود روا یا نا روائی بین تولیك
جان جمله علمهاست اینست‌این — که بدانی من کیم در یوم دین



«شب گورخواهی منوّرچو نور از اینجا چراغ عمل بر فروز» . . .

مجالس ترحیم و تذکر

در کتاب لباب الالباب که اوائل قرن هفتم هجری نوشته شده است محمد عوفی در باب ششم « در لطایف اشعار وزراءِ عالی رتبت وصدور سامی منزلت» جلال الدّین محمّد بن نصیر را بعنوان « قطبی برفلك فضل وبزرگی » ستوده و آن سخنور سیاستمدار را « الصدر الاجل افتخار الملك افضل العصر » دانسته که در مضمار بلاغت وبراعت از اقران و اکفاءِ قصب سبق ربوده . . ، وسالها در دولت ملوك جبال قوی حال واز اقبال سلطان سعید با عیشی حمید روزگار گذاشته ومؤلّفات او دراطراف چون نسیم شمال مقبول وجان افزاست . . . »

ولی همین شخص با تمام این جاه وجلال ومدیحه سرایانی که مسلماً باقتضای مقام سیاسی خود داشته چنین گفته است [1] :

چو صاحب سخن زنده باشد سخن	بنزد همه رایگانی بود
یکی را بود طعنه بر لفظ او	یکی را سخن در معانی بود
چوصاحب سخن مرد آنگه سخن	به از گوهر نغز کانی بود [2]
زهی حالت خوب صاحب سخن	که مرگش به اززندگانی بود

المرءِ مادام حیّاً یستهان به ویعظم الرزءِ فیه حین یفتقد . بنا براین ازمدح و قدح مردم وتجلیل وتکریم مردگان میگذریم .

۱ـ النصف الاول من کتاب لباب الالباب تصنیف محمد عوفی، بسعی واهتمام ادوارد براون ، مطبعة بریل فی مدینة لیدن، ۱۳۲٤ هجری قمری مطابق ۱۹۰٦ میلادی صفحات ۱۲۱ـ۱۱۷ . نگاه کنید بچاپ جدید همین کتاب باتصحیحات وحواشی و تعلیقات کامل بکوشش استاد سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۵ هجری شمسی.

۲ ـ به‌ازگوهر وزر کانی بود.

درعصری که سینماهای شهوت انگیز ونمایشهای جنایت آمیز ومراکز میگساری وقمار واماکن فساد در گوشه و کنار قبله گاه بسیاری از جوانان وحتّی سالخوردگان گردیده ، البته اگر از مجالس تذکر و ترحیم بتوان برای وعظ و تبلیغ وارشاد مردم استفادهٔ شایان کرد فرصتی بزرگ وفوزی عظیم است . لکن افسوس در بعضی موارد حتّی احترام قرآن کریم نیز درست رعایت نمیشود و اگر بگوئیم گروهی بقصد دلجوئی از صاحب عزا یا هر منظور دیگر گاه در خانهٔ خدا گرد آیند وبی آنکه خود توجه داشته باشند پس از توهین به قرآن یاتحمل توهین وتحقیر اسلام خارج شوند شاید سخن بگزاف نباشد .

قاریان خوش صوتی که با آهنگ بلند ورسا بتلاوت کلام خدا مشغولند فقط برای‌مردگان نمیخوانند .

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ [۱]

همهٔ حضّار باید گوش فرا دهند واز گفت وشنید دم فرو بندند وسراپا چشم و گوش باشند . آنانکه جزوات را میگیرند ومیبوسند یقیناً میدانند ورعایت این نکته رامیکنند که خداوند فرموده است :

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ . فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ . لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ! [۲] .

لابد در بوستان سعدی حکایت آن جوان خردمند را خوانده اید که بمسجد روم آمد واز او خواستند گرد وخاك مسجد راپاك کند . چون این سخن بشنید برفت ودیگر کسی اورا در آنجا ندید . قضا را خادم مسجد در راه با جوان اتفاق تلاقی دست داد وچون علّت پرسید

گریستن گرفت ازسرصدق وسوز   که ای یار جان پرور دلفروز

۱ ــ سورهٔ الاعراف۷/۲۰۳

۲ ــ سورهٔ الواقعه ۵۶/۷٦ تا ۷۸

نه گرد اندر آن بقعه دیدم نه خاك   من آلوده بودم در آن جای پاك

باری آیا بهتر نیست بجای تقسیم جزوات مختلفه همان سوره ای را که قاری میخواند بهمه بدهند تا احیاناً اگر کسانی بخواهند هم بصوت قاری گوش کنند و هم همان سوره را خودشان تلاوت نمایند از روی جزوه بخوانند وحتّی مفسّر دانشمندی آیات بیّنات را تفسیر کند ؟

کاش جزوات را میخواندند وبچیز دیگری توجه نمیکردند . گاه دیده میشود افرادی قرآن را در دست دارند وبا دیگری مشغول نجوی هستند یا برای تازه واردی تواضع میکنند . واردین هم پی درپی از آغاز تا پایان مجلس بی ترتیب یکی پس از دیگری وارد وخارج میشوند وصاحب عزا پیوسته ازجای خود باحترام بر میخیزد و بچیزی که توجه نیست قرآن است . گاه نیز سیگار و قهوه و چای مزید برعلّت است وهمه باهم صحبت میکنند وقاری بی نوا معلوم نیست برای چه کسی میخواند .

پس درآداب مجالس فاتحه باید تجدید نظر شود وآئین نامهٔ صحیحی ازطرف مراجع صلاحیتدار صادر گردد که مطابق شئون مجلس باشد . مثلا چه بهتر همه سروقت معین حاضر شوند. شاید ربع ساعت مهلت برای حضور کافی باشد وربع ساعت که گذشت دیگر بکسی اجازهٔ ورود بمجلس داده نشود وهنگامی که قاری شروع بقرائت کند همه گوش فرا دهند وهیچکس داخل وخارج نشود . پس از ده الی ۱۵ دقیقه تلاوت قرآن ربع ساعت تنفس باشد . کسانی که دیر آمده وبیرون ایستاده اند داخل شوندو کسانی که آهنگ رفتن دارند درهمین فاصلهٔ تنفس بروند . آنگاه واعظ بوعظ بپردازد وهنگام وعظ باز هیچکس وارد و خارج نشود تا وعظ خاتمه یابد و همه از مطالب سودمندی که وعاظ دانشمند بیان کنند مستفیض و بهره مند شوند و این مجالس فقط برای توجه مردم بمرگ وآخرت وعوالم روحانی و فضائل معنوی وترك رذائل اخلاقی وتنبه سیه کاران دنیاخر دین فروش باشدنه برای ریاست وسیاست ونمایش اعوان وانصار واصحاب وتفاخر باقوام وانساب وتظاهر دروغ به دینداری برای ارضاءِ اهواءِ نفسانی، غافل ازاینکه :

« تن همی نازد بخوبی و جمال — روح پنهان کرده فرّ و پرّ و بال »
« گویدش کای مزبله تو کیستی — یك دو روز از پرتو من زیستی »
« غنج و نازت می نگنجد در جهان — باش تا که من شوم از تو جهان »
« گرم دارانت ترا گوری کنند — کشکشانت در ته گور افکنند »
« بینی از گند تو گیرد آن کسی — که به پیش تو همی مردی بسی »[1]

باید از دیدهٔ روشن بین خواجه عبدالله انصاری بگورستان نظر افکنیم وصدها هزار نازنینان گلعذار را زیر خروارها خاك وخاشاك تماشا کنیم : « همه جهد کردند و کوشیدند و در آتش حرص وهوس جوشیدند و کلاه از جواهر پوشیدند . حیله ها نمودند ونقد ها ربودند . عاقبت مردند وحسرتها بردند . انبارها انباشتند وتخم محبت دنیا در زمین دل کاشتند وآخر رفتند وبگذاشتند . بدانکه دوستان خاك دعای تو را جویانند وبزبان حال گویانند که ای جوانان غافل وپیران بیحاصل مگر دیوانه اید که در نمی یابید که ما درخاك وخون خفته ایم وچهره در نقاب کفن نهفته ، هریك ماه دوهفته و بهفته از یاد شما رفته ایم . حظ ما از این دنیا حرمانست و گوشت و پوست ما نصیب کرمان . حال نابینائیهاست وبر کرده پشیمانیها . نه از نام ماست خبری ونه از اجسام ما اثری . بربستر ما دیگری نایب ویتیمان غائب . رخسارهٔ ما را خاك خورده ، گل روی ما پژمرده ، زبان ما فروبسته و دهان ما درهم شکسته ، مرغ روح ما از سرپریده وسبزهٔ حسرت از گل ما دمیده ، ما درخاك تیره و شما در خواب غفلت ! انّ فی ذلک لعبرةٍ لاولی الالباب ! »

باری در لزوم نظم و ترتیب و رعایت ادب و احترام در درگاه حضرت باری نیازی به بحث وسخن پردازی نیست . این غرور وغفلت ما درخانهٔ خدا دلیل سبکسری ماست . ازشورستان ارض بشارستان قدس توجّه نداریم وازخارستان خاك بنگارستان

---

۱ ــ مثوی چاپ بصیرالملك ، مجلد اول : صفحهٔ ۸۶

۲ ــ رسائل خواجه عبدالله انصاری قدس سرّه باتصحیح ومقدمه وشرح حال کامل بقلم سلطان حسین تابندهٔ گنابادی سال ۱۳۱۹ شمسی ، چاپخانهٔ ارمغان ، صفحهٔ ۸۰ ببعد

افلاك نظر نمیکنیم . مانند مرغان کوری که بر سیلاب شوری گرد آیند کور باطن و اعمی دلیم وبقول ملا شارب شورابهٔ آب و گلیم .

اگر ما گرد عصیان از فرق خود نشوئیم بر دامن کبریای او گردی ننشیند. لکن منبر و محراب ، در ودیوار ، زمین وزمان در شگفت است که چرا اهل نظر بر کناره روند وهزار گونه سخن برلب وزبان خاموش دارند.

«جملهٔ ذرات عالم در نهان — با تو میگویند روزان وشبان»
«ماسمیعیم وبصیریم وخوشیم — باشما نامحرمان ماخامشیم»
«چون شما سوی جمادی میروید — محرم جان جمادان کی شوید»
«ازجمادی درجهان جان روید — غلغلهٔ اجزای عالم بشنوید»[۱] ...
«نطق آب ونطق خاك ونطق گل — هست محسوس حواس اهل دل»
«فلسفی کومنکر حنانه است — ازحواس انبیا بیگانه است[۲]»

تُسَبِّحُ لَهُ السمواتُ السَّبعُ وَالارضُ وَمَن فیهِنَّ وَإن مِن شَیءٍ إلاّ یُسَبِّحُ بِحمدِهِ وَلکن لا تَفقهونَ تَسبیحَهم اِنَّه کانَ حَلیماً غَفوراً [۳].

شبی تیره و تار سر از جیب غفلت بر آوریم که سررشتهٔ تدبیر واختیار ازدست بدر ودر برابر مشیت ازلی همه عاجز وبی اثر وبحسرت سرنگون باشیم . باد اجل درخت عمر بر کنده ودر اقیانوس سهمگین مرگ افکنده . روز دیگر درصحرای محشر ندا ازمسند عدل وداد در رسد که :

فَالیومَ لا تُظلَمُ نفسٌ شیئاً وَلا تُجزونَ إلا ما کُنتم تَعملونَ .[۴]

درپایان این بحث بی مناسبت نیست ازشهریار ملك سخن سعدی علیه الرحمة باز مدد گیرم وبیتی چند ازحکایت مست شوریده‌ای که درمناجات وختم کتاب آورده

۱ ــ مثنوی ، مجلد ثالث ، چاپ بصیر الملك ، صفحهٔ ۲۱۸
۲ ــ « « اول « « « ۸۶
۳ ــ قرآن مجید سورهٔ بنی اسرائیل ۱۷/۴۶
۴ ــ « « « یس ۳۶/۵۴

است نقل کنم :

شنیدم که مستی ز تاب نبید | بمقصورهٔ مسجدی در دوید
بنالید بر آستان کرم | که یا رب به فردوس اعلی برم
مؤذن گریبان گرفتش که هین | سگ و مسجد ای فارغ از عقل و دین
بگفت این سخن پیر و بگریست مست | که مستم بدار از من ای خواجه دست
عجب داری از لطف پروردگار | که باشد گنهکاری امیدوار
ترا می نگویم که عذرم پذیر | در توبه باز است و حق دستگیر
اگر جرم بخشی بمقدار جود | نماند گنهکاری اندر وجود
و گر خشم گیری بقدر گناه | بدوزخ فرست و ترازو مخواه
بضاعت نیاوردم الا امید | خدایا ز عفوم مکن نا امید

***

۱۱ - سخنوری از لحاظ روانشناسی

بحر بی قعر است تنها علم نیست | کوه وصد کوه‌است تنها حلم نیست
بهر این پیغمبر آنرا شرح کرد | کانکه خودبشناخت یزدانرا شناخت

مولوی

درفصول وابواب پیش گفته شد هرگز خطیب بهدف خود که اقناع و ترغیب مستمعین است نرسد جز اینکه کلامش مؤثر ودلنشین باشد واحساسات رابرانگیزد واینکار میسر نگردد مگرآنکه بطبایع واحوال وغرائز وسجایای بشر یعنی بعلم ـ النفس آشنا شود . در اهمیّت این عَلم همین بس که فرموده اند :

مَن عَرَفَ نَفسهُ فقد عَرَفَ رَبّهُ[۱].

روان نظامی شاد که گفته است[۲] :

هرکه خودراچنانکه بود شناخت | تا ابد سر بزندگی افراخت
فانی آنشد که نقش خویش نخواند | هرکه این نقش خواند باقی ماند
چون توخود راشناختی بدرست | نگذری گرچه بگذری ز نخست
وان کسان کز وجود بیخبرند | زین درآیند و ز آن دگر گذرند

محمّد ابوزهره استاد تاریخ خطابه‌وتاریخ جدل در دانشکدهٔ اصول‌دین قریب بدین مضمون مینویسد[۳] :

«همچنانکه پایهٔ علم تربیت روانشناسی است ستون علم خطابه‌نیزروانشناسی است زیرا هردو علم انسان را بوسیلهٔ اقناع و تلقین وتأثیر هدایت کند با این‌تفاوت

---

۱ ـ احادیث مثنوی جمع وتدوین آقای‌بدیع الزمان فروزانفررئیس‌دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول واستاد دانشگاه تهران ، از انتشارات دانشگاه تهران ، بهمن‌ماه ۱۳۳۴

۲ ـ هفت پیکر چاپ تهران ۱۳۱۵ هجری شمسی ، صفحات ۳۷ـ۳۶

۳ ـ الخطابه اصولها ، تاریخها و از هر عصورها عند العرب ، ۱۳۵۳ هجری، مطبعة العلوم بشارع الخلیج

که علم تربیت خاص نونهالان وخردسالان است وعلم خطابت خاص سالمندان . اکابر را چون مذهب وعقیده است تأثیر در افکار وراه یافتن به قلوب واستیلاء به نفوس این طبقه دشوارتر است . بدینرو علم خطابه را با علم النفس ارتباطی محکم واستوار است. قوانین خطابه نه تنها باید کاملا باقوانین علم النفس منطبق وساز گار باشد بلکه واجب است ازطرق ومناهجی که در روانشناسی مورد بحث قرار گیرد در خطابه نیز مدد گرفته شود .»

بزرگمهر حکیم بارتباط نزدیک این دوعلم نظر داشته که گفته است : «از زیان هرچه آگاه شدم وهیچ چیزی را زیانبخش تر از زبان خویش نیافتم » . در کتاب امثال حضرت سلیمان نبی فرزند داود پادشاه اسرائیل آمده است :

«دهان احمق هلاك وی است ولبهایش برای جان خودش دام است . موت و حیات درقدرت زبان است وآنانکه آنرا دوست میدارند میوه‌اش را خواهند خورد.»[1]

سعدی نیز در این دوبیت متوجه همین معنی بوده است :

زبان در دهان ای خردمند چیست   کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی   که جوهرفروش است یا پیله‌ور

هری گیز در کتاب روانشناسی خود مینویسد[2]: معمولا تصور میکنند سخنوری امریست تخصصی که در شأن افراد معدود ومعینی نازل شده است ولاغیر. حقیقت امر آنست که همه باید این فن را فرا گیرند . همه باید درمجالس خصوصی و عمومی از عهدهٔ این کار برآیند وبلسان مؤثری سخن بگویند . در مجامع مذهبی و محافل انس واجتماعات سیاسی وبازرگانی کسانی که با کلمات گیرنده و بیانات روشن بتوانند عقاید خود را بآسانی اظهار کنند ستایش و احترام جمع را نسبت بخودجلب

---

۱ ــ باب هیجدهم آیات ۷ و ۲۱ ازمصحف بیستم از کتاب عهد عتیق چاپ تهران، ۱۹٤۸ مسیحی

۲ ــ Harry Gaze, Constructive Psychology, 1926.

نمایند و همین حسن احترام مردم است که سبب پیشرفت واقعی اشخاص شود . مطابق رسوم وعادات این زمان دیر یا زود برای کسانی که در هریك از شئون زندگانی فعالیتی دارند روزی فرا رسد که بسخن گفتن درجمع دعوت شوند. آنانکه بتوانند دعوت صاحب مجلس را اجابت کنند و بیانات مؤثری ایراد نمایند سرمایهٔ بزرگی دارند . . .

« مبنای علمی فن خطابه ورمزکامیابی درهرکاری روانشناسی عملی است . در توجه وتمرکز قوای دماغی نیروی شگرفی نهفته‌است که باید بچنگ آورد و بوسیلهٔ آن توجه مستمعین را جلب کرد ونگذاشت سلب شود . . . به روانشناسی افراد وجماعات ، روانشناسی غرائز وحالات وهیجانات نفس ، کیفیت ادراك وتمرکز قوای دماغی ، روانشناسی حافظه وذاکره ، روانشناسی جاذبهٔ مغناطیسی و نفوذ شخصی وروانشناسی منطق روشن و اقناعی باید واقف شد . باید دانست نفس را سه ولایت یا سه قلمرو بزرگ‌است که بتعبیرات گوناگون‌میتوان سه جنبه ، سه‌مرتبه، سه نشئه یا سه پرده نامید : اوّل برون ، دوّم درون ، سوّم برین . یکی قلمرو توجه است که بوسیلهٔحواس پنجگانهٔ ظاهر ادراك حاصل گردد . دیگرشعور باطن است که سازنده و کیمیا گر جسم وعهده دار جمیع وظایف غیر اختیاری اعضاء وجوارح انسانست،ازجمله‌تنفس‌وهضم‌وجذب ودفع‌وجریان خون‌وترشحات‌غده‌هاوتولید مواد لازم برای رشد بدن . مرکز تعقل وقبول تلقینات ومحفظهٔ خاطرات وکانون‌عادات وجایگاه غرائز وهیجانات ومنبع نیروی روشن بینی وروشن دلی وتیز گوشی و تیز هوشی ونگهبان طبیعی جسم و جان است . سومی سرچشمهٔ جمیع علوم و واردات قلبی والهامات‌غیبی وفضل الهی است ...»[1]

۱ـ و نیزرجوع کنید بکتاب عالم معنی‌وتقریرات حجة الاسلام آقای محمد سنگلجی استاد دانشکدهٔ حقوق در بارهٔ نفس (رسالهٔ خواب حاوی مباحث مربوط بقوای پنجگانهٔ

(بقیهٔ پاورقی‌درصفحهٔ بعد)

برای اینکه نفس ناطقه مستعد قبول وانطباع معانی واشراقات آسمانی شود و درعالم معنی بسیر مراحل ودرجات عالیهٔ کمال نائل گردد روانشناس بزرگ ایران زمین جلال الدّین محمّد بن بهاءِ الدّین گوید :

آینه ات دانی چرا غمّاز نیست
زانکه زنگار از رخش ممتاز نیست
آینه کز زنگ آلایش جداست
پر شعاع نور خورشید خداست
رو تو زنگار از رخ خود پاک کن
بعد از آن آن نور را ادراک کن
آینهٔ دل چون شود صافی و پاک
نقشها بینی برون از آب و خاک
هم ببینی نقش و هم نقاش را
فرش دولت را و هم فرّاش را
آینهٔ دل صاف باید تا در او
وا شناسی صورت زشت از نکو
آینهٔ آهن برای لونهاست
آینهٔ سیمای جان سنگین بهاست
آینهٔ جان نیست الاّ روی یار
روی آن یاری که باشد زان دیار
گفتم ایدل آینهٔ کل را بجوی
رو بدریا کار بر ناید ز جو

(بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل:)

مدرکه بیرونی یا حواس ظاهره وقوای پنجگانهٔ مدرکه درونی یا حواس باطنه : حس مشترك یالوح نفس یابنطاسیا ، خیال وواهمه وحافظه ومتصرفه وتقسیمات دوگانهٔمتصرفه که مخیله ومفکره است).

انسان از لحاظ نیروی جسمانی بیدفاع تر از حیوانات دیگر است واگرقوهٔ مفکره‌نداشت نژاد بشر درقرون واعصار گذشته‌ازمیان‌رفته بود. لکن به‌نیروی نفس ناطقه وپرورش قوای دماغی نه تنها برحیوانات دیگر چیره شده بلکه طبیعت را نیز تاحدی تسخیر کرده واکنون درتلاش تسخیر اجرام سماویست .

روانشناسان نیازمندیهای‌معنوی طبقات مختلف جامعه رامطالعه نموده وطرق تقویت قوای روحی‌وجسمی وحواس ظاهروباطن ونیروی اراده و ابتکار وعلو همت وفعالیت واعتماد واتکاءِ بنفس وشهامت را حتی المقدور پیموده و قوانین مربوط به تسلسل خواطر یا تداعی معانی وتمرکز فکر و حافظه وتلقین والقاءِ بنفس و رشد شخصیت وتشعشع افکار دراجتماعات‌هنگام خطابه و کشف حقایق جدیده راآزموده وراه غلبه یافتن برسستی و رخوت ورکود وخمود ونگرانی وترس وتزلزل و تردید وتعلل وغیره را نشان داده اند .

کسانی که از نردبانهای بلندبالا رفته باشند میدانند تالحظه‌ای که بااعتماد واطمینان‌کامل پله ها را طی میکنند بیم افتادن نیست ولی همینکه تسلط بر اعصاب خود را از دست بدهند زانو ها بلرزد وسر گیجه عارض گردد و دچار خطر سقوط شوند . بسا اشخاص که از ضعف قوهٔ حافظه مینالند باحتمال قوی حافظهٔ آنها طبیعی وقویتر ازآنست که تصور کرده اند ولی ندانسته اند چگونه نیروی حافظهٔ خود را پرورش دهند وبکار اندازند . برای وصول باین هدف غیر از حس اعتماد واطمینان بنفس کار و کوشش نیز ضرور است . در این خصوص بتفصیل بیشتری بحث خواهیم کرد .

این موضوع‌وهمچنین‌مسألهٔسن درجلد اول‌دورهٔ کتب مؤسسهٔ‌پلمن درنیویورک[1] راجع بدقائق روانشناسی وطرق عملی برای رشد شخصیت وطی مراحل کمال ورفع نیازمندیهای افراد مورد بحث قرار گرفته است .

---

۱ - Pelmanism, The Pelman Institute of America, New York City

مجملی از مفصل اینکه سن مرد چون از چهل سال گذشت و حتّی اکثر جوانان سی وپنجساله پیش خود فکر می کنند که از آنها گذشته است و پیر شده اند . گاه نیز همین مسأله را از مؤسسهٔ روانشناسی مذکور میپرسند . جواب مؤسسه نه نفی است نه اثبات‌زیرا این‌امر در مورد افراد مختلف فرق میکند . اگر کسی از قوای دماغی خود استفاده نکرده یا قوای دماغیش فرسوده شده باشد طبعاً وقت بیشتری برای درمان دردها وجبران نقیصه های چنین شخصی لازم خواهد بود. امّا اگر شخص پنجاه ساله ای قوای فکری خود را عاطل و باطل نگذاشته و پیوسته بکارانداخته باشد حقاً میتواند به‌افزایش نیروی ذهنی ودور اندیشی و ژرف بینی خود امیدوار باشد .

پروفسور ثرندایك[۱] استاددانشگاه کلمبیا دودسته از دانشجویان مختلف‌السن را مورد آزمایش قرار داده واستعداد اشخاص مختلف را درسنین مختلف برای درك معانی وفرا گرفتن علوم وفنون‌مقایسه نموده است . استاد روانشناس گروهی ازافراد چهل ودو ساله وحتّی پنجاه ساله را برای آموختن زبان خارجه وجبر و مقابله و علوم دیگر ونوشتن با دست چپ و کار کردن با ماشین تحریر وغیره بر گزیده و در نتیجهٔ آزمایشی که بعمل آورده عموماً افراد هردو گروه نسبت به کودکان و خردسالان‌زودتر وبهتریاد گرفته اند. وبدینطریق‌فرضیهٔ قدیم که دماغ اطفال‌قابلیت بیشتری برای قبول صور ذهنیه ومعانی جدیده دارد درهم شکسته شده است. تقریباً بهمان سرعتی که جوانان بیست ودوساله مطالب را فرا گرفته اند مردان چهل یا پنجاه ساله نیز فرا گرفته‌اند ودر این مسابقه پیشرفت وسرعت انتقال جوانان‌نسبت به پیشرفت وسرعت‌انتقال سالمندان‌نسبت شش به پنج بوده است. پس اگرسالمندان بفرا گرفتن مطالب تازه نمی پردازند یا کار های تازه ای را پیش نمیگیرند بدان سبب نیست که توانائی توفیق ندارند بلکه نمیخواهند یا فرصت ندارند .

---

۱ ــ Professor E.L. Thorndike of Columbia University

پرفسور بوترو فیلسوف شهیر فرانسوی بمؤسسهٔ پلمن نوشته است :«بلاشك بسیاری ازما بیش ازحد جائز بسن اهمیّت میدهیم ودر پنجاه وپنج وشصت وشصت و پنج وهفتاد وبالاتر درسنین کهولت انتظارکاهش قوای دماغی را داریم و حال آنکه بتجربه ثابت شده است اگر درست از نیروی دماغی خود توجه کنیم بشدتی که تا کنون اعتقاد پیدا کرده‌ایم سن تأثیری ندارد . کسانی که پا بسن گذاشته‌اندهر گاه نیروی ذهنی وفکری خود را از روی اصول صحیح ومنظم پرورش دهند نتایج بسیار سودمندی بدست آورند . »

حکیم سنائی گوید :

هرخسی ازرنگ و گفتاری بدین ره کی رسد
درد باید مرد سوز و مرد باید گام‌زن . .
روز ها باید که تایك مشت پشم ازپشت میش
زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن
ماهها باید که تا یك پنبه دانه ز آب و خاك
شاهدی را حُلّه گردد یا شهیدی را کفن
سالها باید که تا یك سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
عمرها باید که تا یك کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن
قرنها باید که تا از پشت‌آدم نطفه ای
بوالوفای کرد گردد یا اویس اندر قرن

پس در اثر کار و کوشش وعلم وعمل باقتضای حرکت جوهری و استکمالی نفس ناطقه روز بروز طی مراحل زندگی بر وسعت دائرهٔ تجارب واطلاعات و دامنهٔ

۱- Professeur Emile Boutroux

فضائل و کمالات معنوی افزوده شود تا آنجا که بروحانیت رسد و بعالم عقل کلّی اتصال یابد وهمه جا سیر نفس سیر از نقص بکمال باشد. هزاران شاهد برصدق این مدّعی ازستارگان فروزان عالم روحانی وعرفان و علم وادب وهنر توان آورد. در اینجا تنها بسعدی شیرازی قناعت میکنم که باد خزان را بر ورقش دست درازی نیست وبا اینحال بعیوب ونواقص خویش آگاه بود ودرسن هفتاد سالگی این لئالی شاهوار از طبع گهربارش تراوش نمود:

یکی کرده بی آبروئی بسی | چه غم داردش ز آبروی کسی
بدی درقفا عیب من کرد و خفت | بتر زو قرینی که آورد و گفت
یکی تیری افکند ودر ره فتاد | وجودم نیازرد و رنجم نداد
تو برداشتی و آمدی سوی من | همی درسپوزی به پهلوی من
بخندید صاحبدل نیك خوی | که‌سهلست‌ازاین‌صعبتر کو بگوی
هنوز آنچه گفت‌ازبدم‌اند کیست | از آنها که من دانم ازصد یکیست
زروی گمان‌برمن‌اینها که بست | من‌از خود یقین میشناسم که‌هست
وی امسال پیوست با ما وصال | کجا داندم عیب هفتاد سال
به ازمن کس اندرجهان عیب‌من | نداند بجز عالم الغیب من
ندیدم چنین نیك پندار کس | که پنداشت عیب من اینست وبس
بمحشر گواه گناهم گر اوست | ز دوزخ نترسم که کارم‌نکوست
گرم عیب گوید بداندیش من | بیا گو ببر نسخه از پیش من

سپاس بی‌قیاس خداوندی راست که چون خلعت خلقت دربرموجودات علوی و سفلی بیانداخت هیچ دو موجودی را از هرجهت‌کاملا یکسان نیافرید و این خود یکی از اسرار آفرینش ودلیل بر وحدانیّت اوست که از آغازپیدایش‌جهان‌تا کنون هنوزدونفر را نتوان یافت که از جمیع جهات وحیثیات عیناً دارای همان صفات بوده اند.

روانشناسی ورموز ریاست جلسات بحث

هر فردی از افراد بشر فی‌حد ذاته وحید عصر خویش و فرید اعصار پیش است. مجموع اوصافی را که فی‌المثل شخص شما دارید هیچکس نداشته و ندارد. بمضادته بین‌الاشیاء عرف ان لاضد له.

در کتاب جوامع الحکایات ولوامع‌الروایات تألیف سدید الدّین محمّد عوفی آمده است که هارون الرشید از مالك دلیل بر اثبات صانع خواست. مالك گفت صورتهای مختلف وآوازهای نا مؤتلف. تقریر این سخن آنکه در مشرق و مغرب روی هیچ کسی بدیگری نماند و همچنانکه روی هیچکس بیکدیگر مانند نباشد آواز و گفتار ایشان نیز بیکدیگر نماند. پس مدبّری هست حکیم ومصوّری قادر وعلیم که هر کس را بصورت دیگر آفریند[1].

پرفسور آور و پرفسور یوبنك در کتابی که برای راهنمائی جلسات بحث نوشته اند مهمترین نکته‌ای را که تذکر میدهند آنست که درجلسات مزبور یکی تند فکر میکند دیگری کند وعمیق. یکی میخواهد مورد توجه باشد، دیگری نمیخواهد. بعضی را باید بصحبت کشاند، برخی دیگر کشاندن لازم ندارند. پس صدرجلسه که طرح مذاکرات‌را قبلامیریزدباید ازپایهٔ علمی‌وسیاسی ومقام‌اجتماعی واقتصادی و روابط ومناسبات یکایك حضار آگاه باشد. باید بداند چگونه ممکن است افرادی سبب پیشرفت مذاکرات شوند وچگونه افراد دیگر مانع همفکری‌و همکاری جمعیتی توانند شد.

محققین رشته های سخنوری وروانشناسی وآموزش وپرورش در بارهٔ‌اجتماعات وافراد اجتماع ورهبران اجتماع ازلحاظ معرفت النفس مطالعاتی کرده وبمقاصد و هدفهای اجتماعات پی‌برده وطرق وصول بدانرا تشخیص داده اند. در بارهٔ روحیهٔ اجتماعات از قدیم امثال سائره‌ای درافواه بوده است مثلا گفته شده « آب با روغن

---

۱ ـ رجوع کنید بشمارهٔ ۳۴۳ از سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران بتصحیح و اهتمام آقای دکتر محمد معین استاد دانشکدهٔ ادبیات، بخش اول، ۱۳۳۵ شمسی صفحهٔ ٥٦.

نیامیزد» (یا « کبوتر با کبوتر باز با باز　　کند همجنس با همجنس پرواز»)[۱]
یا«فرد برای جمع وجمع برای فرد» . با این عبارات شیوا که از روی دقت لازم بیان نشده است مطلب‌را مانند اکثر حکمهای کلی دیگر بیش ازحد جائز ساده گرفته‌اند. کسانی که رفتار افراد را در اجتماعات مورد دقت قرار داده اند بسه نظر اساسی ذیل رسیده اند :

۱ ـ جامعه براساس سازمانهای جمعی بنا شده است. با تمام تفرّدی که داریم بندرت مستقلا بکارها دست میزنیم . حیات ما متکی و مستظهر بـاجتماع است . قضیهٔ بقاءِ انسب اکنون بیشتردرمورد اجتماعات صادق است تا در مورد افراد .

۲ ـ هر فردی متعلق بدسته‌هائی است که با هم از چند جهت مساس دارند. مثلا اتباع یك کشور از لحاظ تابعیت هموطن بشمار میروند . در میان‌آنها گروهی حقوق بگیرند ؛ . . . گروهی اولیاءِ اطفالند ؛ گروهی بدیانت خودپای بندند و قس علیهذا .

۳ ـ نه تنها هر فردی بستگی بدسته های معینی دارد بلکه ازجمیع دسته ها جداست . والترلیپمن[۲] گفته است : افراد یك گروه که بشدت برای آن گروه تلاش ومجاهدت کنند بزودی دریابند که چـون بدستهٔ دیگری بستگی دارند بـا خودشان درنبرد بوده اند[۳] . . .

---

۱ ـ مولوی گوید :

ناریان مر ناریان را جـاذبند　　نـوریان مر نوریان را طالبند
زنگ را هم زنگیان باشند یار　　روم را با رومیان افتاد کار

۲ ـ Walter Lippmann

۳ ـ رجوع کنید به مبحث روش‌تحقیق در روانشناسی وروش علوم اخلاقی وروش علوم اجتماعی ومباحث دیگر کتاب منطق وروش شناسی بقلم‌آقای دکتر علی‌اکبرسیاسی رئیس سابق دانشگاه تهران ، رئیس کنونی دانشکدهٔ ادبیات و استاد همـان دانشکده ؛ طهران ۱۳۳٦ هجری شمسی،ازانتشارات دانشگاه طهران . و همچنین نگاه کنید به کتاب جامعه شناسی یا علم الاجتماع (مقدمات واصول) تـألیف آقـای دکتر یحیی مهـدوی استاد دانشکدهٔ ادبیات تهران ، چاپ دوم ، طهران ۱۳۳۳ ، هجری شمسی ، چاپخانهٔمجلس شورای ملی .

میلتون دیکنز استاد سخنوری در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی در کتاب خود[1] مینویسد : رابطهٔ نزدیك سخن وسخنگو ازوجه اشتقاق کلمهٔ «شخص» بزبان فرانسه وانگلیسی معلوم میشود . لفظ شخص را بزبانهای مزبور «پرسن» گویند . این کامه از دو لفظ لاتین ترکیب شده است یکی لفظ «پر» بمعنای «از راه» یا «بوسیلهٔ» ودیگر لفظ «سنار» بمعنای سخن گفتن. «پرسن» دراصل بنقاب خاص بازیگران اطلاق میشده است . داخل نقاب نوعی شیپور تعبیه میکردند تا بازیگر بتواند بصوت بلند سخن بگوید . روانشناسان امروز برای این رابطه هنوز اهمیت خاص قائلند ومیگویند نطق یکی از اجزاء مهم شخصیت است وشخصیت یکی از اجزاء مهم نطق .

نطق وشخصیت ناطق

ونیز نویسندهٔ مزبور گوید : هر گاه نطق را دونفر از بر کنند وهردونفر آن نطق را برای همان گروه ایراد نمایند تأثیر آن در شنوندگان متفاوت است . پس باید قائل شویم شخصیت ناطق دخیل است وتأثیر کلام افراد بسته بشخصیت آنهاست. باید دید شخصیت چیست وشما از شخصیت چه استنباط میکنید وچگونه این کلمه را بکار میبرید . ضمن مکالمات روزانه گاه عجب میکنیم که فلان شخص دارای شخصیت مغناطیسی است ! یا میگوئیم «واقعاً این مرد یا این زن خیلی شخصیت دارد» یا اینکه «همه چیز دارد : زیبائی ، دانائی وشخصیت» یا برعکس ممکن است بگوئیم «هیچ شخصیت ندارد . »

پس میزان ومقیاسی که برای قیاس شخصیت اشخاص بکار میبرید تأثیری است که ازوجود اشخاص در ذهن شما ایجاد شود ومقیاسی که دیگران برای سنجش شخصیت شما بکار برند تأثیر وجود شما در ذهن اشخاص است . بنا بر این شخصیت شما تصورات دیگران دربارهٔ شماست . روانشناسان این تعریف را به ارزش تأثیر اجتماعی تعبیر کرده اند . درعین اینکه نظر مزبور مورد پسند جمهور قرار گرفته

---

۳ -- Speech, Dynamic Communication, by Milton Dickens, University of Southern California, Harcourt, Brace and Company, Inc., New York, 1954.

است باید گفت نظریست سطحی و بهمین دلیل حقاً هدف انتقاد نیز واقع گردیده‌است. زیرا اگر یگانه مشخص شخصیت شما کسان دیگر باشند گاه ممکن است آن اشخاص دچار اشتباه شوند یا بسبب حب و بغض شخصی تشخیص آنان مشوب بشوائبی باشد و بخطا روند.

اساساً کسی‌را بدیدهٔ ستایش واعجاب مینگرید که علی‌رغم افکار دیگران از اصولی که بدان پای بند است روی نتابد واززی خود خارج نشود. اگر این نظر صواب است پس شخصیت شما همانست که خود شما در بارهٔ خود تصور کرده‌اید. روانشناسان این تعریف را بعکس العملی‌تعبیر کرده اند که از روی آگاهی ووقوف نسبت بخود وبه محیط خود نشان میدهید. این تجزیه وتحلیل نیز مورد اشکال و انتقاد است. اشخاص مختلف ممکن است در بارهٔ شما عقاید مختلفی داشته باشند. فراموش نشود عقیدهٔ خود شما نیز در بارهٔ خودتان تغییر میکند. شاید باقتضای اوضاع واحوال معین یکروز واقعاً پیش‌خود فکر کنید وجودشماوجودی جالب‌توجه وجذاب وسودمند است وبغلط دربارهٔ خود نظرهائیکه مایهٔ گمراهی خودتان است پیدا کنید ویا اینکه چنین پندارید که برمقدرات خود کاملا تسلط دارید. روزی دیگر باقتضای اوضاع و احوال دیگر ممکن است جداً عکس این عقیده برای شما پیدا شود. همچنین در بعض موارد رفتارو کردار شما ریشه‌هائی دارد که خود شما بدان توجه ندارید‌ولی کسانی که‌درتجزیه وتحلیل مسائل‌مربوط بنفس ناطقه‌تخصص دارند باین امر واقفند وغالباً در مقام اثبات آن برآمده‌اند. بنابراین شخصیت‌چیزی نیست که دیگران دربارهٔ شما تصور کنند یا شما دربارهٔ خود تصور کنید. شخصیت ماهیت شماست. بعبارت دیگر آنچیزی که واقعاً هستید. اکثر روانشناسانی که شخصیت را تعریف کرده اند اکنون معتقدند مجموع مشخصات جسمانی و ممیزات معنوی واحساسات هر فردی شخصیت اوست که بصورت معینی متعین شود. بدین طریق شخص شما دارای سه وجودید: یکی وجود ذهنی‌شما درنظر دیگران، دیگر

وجود شما در نظر خودتان ، سوم وجود واقعی شما که وجود خارجی شماست . هرسه وجود شما در این کلاس فن خطابه شرکت دارند . مسلماً نمیتوان انتظار داشت که با فرا گرفتن این فن درشخصیت اساسی شما تغییری روی دهد ولی فن خطابه میتواند از دوراه باصلاح شخصیت شما کمك کند : اول اینکه بدین وسیله با واقع بینی بیشتری بارزش خود پی توانید برد . دوم اینکه میتوانید صفات جالب خود را بوجه مؤثرتری برای دیگران آشکار نمائید .

فرض کنید در خیابان‌به‌دوستی برمیخورید که شخص ناشناسی همراه اوست . دوست شما ناشناس را بشما معرفی میکند وطبق معمول چند کلمه‌ای دربارهٔ هوا بین شما رد و بدل می شود وراه خودرا دوباره پیش میگیرید و میروید . باز بدوست دیگری میرسید که ناشناس دیگری همراه‌اوست. پس از معرفی‌چندکلمه‌نیز ازهمان مقوله عیناً تکرار میشود . کاملا ممکن است در مورد این دو شخص ناشناس دوعکس العمل مختلف در ذهن شما پدید آید و در دل خود یکی را بر دیگری ترجیح دهید . باین معنی که مایل باشید با یکی ازآن دونفر بهتر آشنا شوید ولی آن دیگری را دوست نداشته باشید . یا اینکه ممکن است هیچگونه عکس العملی یا باصطلاح دیگر واکنشی در ذهن شما ایجاد نشود وچون فردای‌آنروز باآنشخص ملاقات روی دهد ویرا نشناسید .

سبب این عکس العملهای گوناگون چیست ؟ روی چه اساس ومبنائی درحق اشخاص حکم میکنید ؟ عواملی که شاید در بادی نظر مؤثر باشد یکی طرز دست دادن واثر مصافحه است . دیگر ظاهر وآهنگ ، بنیه وترکیب ، لباس و زینت ، وضع وهیأت، نگاه مستقیم، ملامح وجه ، حالات صورت ، حرکات دست وسر ، بلندی و کوتاهی صوت ، تندی و کندی بیان ، طرز تلفظ واداى‌کلمات . اینها عواملی است که دربرخورد اول تأثیرات محدودی در ذهن شما ایجاد کند . مبنای اندیشهٔ شمادر بارهٔ دیگران واندیشهٔ‌دیگران دربارهٔ شمادروهلهٔ نخست عکس‌العملی است که‌براثر این عوامل اولیه بوجود آید .

هر گاه نخستین نظری را که بدین طریق در بارهٔ کسی پیدامیکنید بانخستین نظری که‌دیگران در بارهٔ همان کس پیدا کرده اند مقایسه‌نمائیم ممکن‌است تعجب کنید که فکر دیگران عکس فکر شما بوده است و کسی را که شما به نگاه اول هیچ دوست نداشته اید همهٔ دوستان شمابدیدهٔ قبول در وی نگریسته‌اند . این‌اختلاف شاید حاکی ازیك نوع داوری سریع‌وخلاف انصافی‌است که بی مطالعه و بسبب صوت یا منظر آن شخص نموده اید و مسبوق بسابقهٔ نا گوار ذهنی بوده است . اینگونه عکس‌العملها معمولا بی‌آنکه خود انسان متوجه باشد بوجود آید . مثلا شاید در ایّام کودکی شخص‌معینی را که دارای گوشهای‌بزرگی‌بوده‌شما دوست نداشته‌اید و اکنونهم هر که گوشهایش بزرگ باشد وباشما روبرو شود بی‌آنکه خودتان علّت آنرا بدانید آنکس را دوست ندارید .

لکن بیشتر اوقات اعتقادی که شما در برخورد اول‌در بارهٔ افراد پیدامیکنید با اعتقادی که دیگران در برخورد اول در بارهٔ همان افراد پیدا کرده‌اند یکیست. درصوت وسیمای‌اشخاص خصائص فراوانی است که اکثر مردم در حق آن یکسان حکم کنند . مثلا لبخند طبیعی که از روی صفای باطن باشد در انظار بیشتر مردم پسندیده است ولی تبسم اجباری وبیمزه خوش آیند نیست . بطریق اولی زیاده روی در اینکار تصنعی ناپسند است . گاه تأثیرات اولیه وعقیده ای که در نظر اول دربارهٔ اشخاص پیدا کنید ثابت وپایدار بماند و گاه همینکه بیشتر باحوال اشخاص آگاه شوید گمان اول تغییر یابد . از مهمترین مبانی دیگری که پایهٔ تشخیص و مایهٔ داوریست موضوع صحبت هرشخص است . از روی موضوع صحبت هر شخص بهوش‌و فراست وسوابق وعلائق ومعلومات وی پی میبریم . همچنین اشخاص را از رفتار و شهرت ونظر دیگران‌در بارهٔ ایشان وکاروطرزکار ونوع‌ورزش‌وتفریحاتشان‌میسنجیم. از تجزیه وتحلیل مبانی وموازین فوق که در زندگانی روزانه ملاك تشخیص‌ما در بارهٔ افراد وملاك تشخیص افراد دربارهٔ ماست به‌آسانی‌میتوان دانست چرا سخنوری را بعنوان «شخصیت درعمل» تعبیر کرده‌اند . شخصیت اشخاص هنگام سخنوری‌عیناً

مانند مواقع دیگر در زندگانی اجتماعی آشکار است وبخوبی شناخته شود با این تفاوت که عادةً این جریان در سخنوری تند و شدید است و جوهر اشخاص بهتر معلوم گردد.

در نخستین برخورد باسخنوران عقیده ای که همان نظر اول در بارهٔ آنان پیدا کنیم مربوط بظاهر وصوت آنهاست. پیش از آنکه سخنور لب بسخن گشاید ظاهر وی در انظار بسیار مؤثر واقع شود وپیش ازآنکه ازعقاید او آگاه شویم تحت تأثیر صوت وآهنگ وتلفظوطرز ادایکلمات او قرار میگیریم. این تأثیرات اولیه ضمن بیان مطلب ممکن است تقویت شود یا تغییر یابد. تأثیرات بعد بسته بمطالب اوست. بسته بنظر شنوندگان دیگر است. وگاه قطع نظر از بیانات او بسته به حرکات وسکنات اوست: مثلا طرز نشستن او پس از پایاننطق.

هنگامی که در گذرگاه یادرتالار سخنرانی با شخصی روبرو میشوید عوامل بیشماری اعصاب شمارا تحریك میکند. اگر بنا شود عوامل تحریك را بدقیقترین طرزی تجزیه وتحلیل کنید خواهید دیدعدهٔ محرکات یاعوامل تأثیرو تأثرنهچندان است که قابل شرح و بیان باشد. لذا باید بتأثیرات کلّی اکتفا نمود. تأثیرات وتأثرات کلّی ممکن است انعکاس یا پرتوی ازترکیب عوامل جزء باشد و عوامل جزء از جهت نفوذ واهمیّت تقریباً یکسان وازجهت عده برون ازشمار. گاه نظر کلّی شما در اثر یکی دو عامل جزء است که از عوامل دیگربرجسته ترجلوه کند ولی چون درمقام تجزیهٔآثار نسبی هریك ازعوامل جزء نیستید فقط انفعالات کلّی در نفس شما پدید آید. درسخنوری نیز مانند سایرموارد آمیزش وجوشش اجتماعی تأثیرات وتأثرات کلّی حائزاهمیّت وبا ارزش شمرده میشود.

از کسانی که چه درمجلس درس وچه در مجالس دیگر بسخنان شما درآینده گوش فرا دهند شاید هیچکدام متخصص فن سخنوری نباشند و گفتارشما را ازجنبه

های مختلف آن چه از لحاظ مطلب وچه از لحاظ طرزبیان مطابق موازین علمی‌مورد تجزیه وتحلیل قرار ندهند .

مثلا درسال ۱۹۵۲ مسیحی هنگامی که‌مبارزاتی برای‌انتخاب رئیس‌جمهوری امریکا آغازشد یکی از نامزدهای این مقام نطق مهمی ایراد نمود که سراسر کشور امریکا شنیدند وبوسیلهٔ‌تلویزیون‌ناطق‌را هنگام ایراد نطق دیدند . درآن اثناءِ نظر افراد عادی را در هر کوی وبرزن پرسیدند و بوسیلهٔ رادیو پاسخهای مردم را پخش نمودند . هیچکس از وضع و هیأت ، حالات صورت ، حرکات دست وسر ، صوت و تلفظ ، تنظیم نکات ، طرز استدلال یا مجموعهٔ لغاتی که در نطق بکار رفت انتقاد و خرده بینی نکرد . هرنظری اظهارشد نظر کلّی بود . از کسانی که نطق ناطق را پسندیدند یکی بیان اورا مهیج خواند ، دیگری بصدق وصفای ناطق گواهی داد . سومی بقدرت‌بیان ناطق‌حکم کرد.از کسانی که نپسندیدند یکی گفت سخنش‌مستانه بود . دیگری نکته گرفت که جان کلام را صریح نگفته واز بیان حقیقت امرشانه خالی کرده است . سومی بضعف وسستی آن رأی داد . آخری گفت‌ناقص ونارسا بود. جوابهائی که مردم دادند نمونه‌ای ازتأثیرات وتأثرات کلّی است که باختصار بیان شده و کسانی هم که درآینده بگفتارشما گوش فرا دهند در بارهٔ بیانات شما از روی همین تأثیرات وتأثرات حکم خواهند کرد .

برای اینکه درست بنظر دیگران دربارهٔ خودتان پی برید ازپرسش‌نامهٔ ذیل که بمنزلهٔ ورقهٔ رأیست استفاده کنید. هریك از حضار نظر خود را در بارهٔ شخصیت اشخاص از لحاظ نطقهائی که چه درکلاس وچه در مجامع دیگر ایراد نمایند روی ورقهٔ مزبور یادداشت میکند وبرای اینکه معلوم شود بطور کلّی نطقها مؤثراست یا نیست درجدولی که‌برای تعیین درجات‌تنظیم شده پنج درجهٔ تقریبی‌قائل گردیده اند و درجه بندی از « بکلی بی‌اثر » شروع شده و به « کاملا مؤثر» ختم گردیده است . فهرست دیگری نیز برای نشان دادن مفهوم‌شخصیت تنظیم شده و حاکی ازاینمعنی است که آنچه از اوصاف پسندیده مابه‌الامتیاز اشخاص است چون بیش ازحد اعتدال

کاهش یا افزایش یابد بصور نا مطبوعی‌درآید. باید بخاطرداشت که تمایل بشرباقراط در کارهای نیك گاه ممکن است بزرگترین نیروی شما راه گرگونه سازدوبصورت بزرگترین علامت ضعف مبدل شود. مثلا یکی از دانشجویان سال اوّل دانشکده بی‌آنکه خودش بداند لبخندی نمکین داشت. چون بسال دوّم دانشکده رسید ازاین مطلب‌آگاه شد و بهمین سبب ملاحت آن زائل گشت و دیگر چنگی بدل نمیزد (توضیح اینکه دانشجوی خنده رو شاید باصطلاح عوام شور این کار را در آورد و تبسم او بجای آنکه نمك داشته باشد شور شد). دانشجوی دیگر در یکی از کلاس های فن سخنوری بسبب سالخوردگی‌سنگینی ووقاری داشت(که‌البته بسیارپسندیده است) لکن همینکه در کرسی خطابه قرار میگرفت معلوم بود که خود نیز بمتانت وحس اعتماد واطمینان خویش واقف شده وازخود راضی است و بدین فضیلت می بالد وفخر میکند. این وضع تفاخر برهمدرسان وی گران آمد ورفتارش را تحمل‌ناپذیر تلقی کردند زیرا چنین بنظر می‌آمد که چون بزرگتر از دیگران است در سخن گفتن با آنان که کوچکترند گوئی تفضلا از مقام خود تنزل کرده است.

این بود شطری از نظر میلتون دیکنز در بارهٔ شخصیت ناطق.

بدیهی است مراد نویسنده از متانت و وقار کبر و خود فروشی که مایهٔ تباهی وفساد است نبوده است. ثلث موبقات: شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرءِ بنفسه .

کاش مفهوم این قصیدهٔ سعدی آویزهٔ همهٔ گوشها باشد :

ایکه پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روزه دریابی
تاکی‌این باد کبروآتش‌خشم	شرم بادت که قطرهٔ آبی
کهل گشتی وهمچنان طفلی	شیخ گشتی و همچنان شابی
تادراین گله گوسفندی هست	ننشیند اجـل ز قصـابی
تو چراغی نهاده بر ره باد	خانه ای در ممر سیلابی

گر برفعت سپهر و کیوانی — ور بحسن آقتاب و مهتابی
ور بمشرق روی بسیاحی — ور بمغرب روی بجلابی
ور بنعمت شریك قارونی — ور بقوت عدیل سهرابی
گرمیسّرشود که‌سنگ سیاه — زر خالص کنی بقلابی
ملك الموت را بحیله و فن — نتوانی که پنجه برتابی
خفتنت زیر خاك خواهد بود — ای که‌درجامه خواب‌سنجابی

* * *

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن‌شناس نه ای دلبرا خطا اینجاست
حافظ

آینه چون نقش تو بنمود راست
خود شکن آئینه شکستن خطاست
نظامی

جدول اول

سنجش شخصیت ناطق

عیوب و نواقص	تقریباً درست	زیاده‌روی و افراط
دور از شنوندگان و بی اعتنا	دوست و مهربان	چاپلوس و زبان باز
بیجان و بی روح	باروح ـ زنده و بانشاط	متظاهر و خودنما
ریاکار	راستگو	متعصب
عصبی	مطمئن	پرنخوت
ناراحت	سنگین و باوقار	بزرگ منش ـ ریاست مآب
بی قید ولاابالی	مراقب وهشیار	سخت گیر
سست	قرص ومحکم	پیچیده ومغلق
عبوس	لطیفه گو	گستاخ ودلقك
کم اطلاع	مسلط بموضوع	فضل فروش
مردد ومتأمل	سلیس	تند وسرشار
آرام	پرشور وپراشتیاق	پرصدا
نگاه متوجه جای دیگر غیر از مستمعین	نگاه مستقیماً متوجه مستمعین	نگاه ثابت وخیره متوجه یك شخص یا یك سمت
تهی مغز	بافکر	ثقیل و کسالت آور بسبب تعمق زیاد
جامد	روشن بین	متذبذب
پیش پا افتاده ومبتذل	ابتکاری	غریب وغیر عادی

جدول دوم

تأثیر نطق

۱	۲	۳	٤	٥
تقریباً بکلی بی اثر	کمتر از متوسط	متوسط	بالاتر از متوسط	کاملا مؤثر

* * *

پردهٔ دل

بیگمان خود هر زبان پردهٔ دلست
چون بجنبد پرده رؤیت حاصل است
بوی اخـــلاص و نفاق بی مزه
هست ظاهر همچو عود و انگزه

مولوی

دیده ز عیب دیگران کن فراز
صورت خود بین و در آن عیب ساز

نظامی

در همه چیزی هنر و عیب هست
عیب بهل تا هنر آری بدست

نظامی

ونیز دیکنز گوید برای سنجش شخصیت ناطق وتأثیر نطق وی فهرست فوق را قبلا در نسخه های متعدد تهیه نمایند ودرآغاز جلسه بهریك از حضار نسخه ای بدهند . پیش از شروع نطق مستمعین اوراق را بدقت مطالعه کنند ومراتب‌مسطوره درستونهای سه گانه را درنظر گیرند وهمچنین بمدارج پنجگانه ای که در جدول جداگانه آورده شده خوب آشنا شوند .

ضمن نطق ناطق نظر خود را با استفاده از نکاتی که دروزقهٔ رأی تذکر داده شده یادداشت نمایند واگر فهرست ناقص ونا رساست آنچه از روی حقیقت وانصاف بذهن حضار میرسد آزادانه ولی باختصار بیفزایند . پس از پایان نطق درخلال‌مهلتی که برای نوشتن رأی میدهند حضار رأی خود را پس از اندکی دقت وتأمل باتوجه بجدول دوم دربارهٔ درجات تأثیر نطق بنویسند ویکی از درجات پنجگانه را برای وی‌قائل‌شوند. رئیس جلسه‌یا استادآراءِ مأخوذه رادرجلسهٔ بعد بناطق میدهد تا شخصاً تجزیه وتحلیل کند .

اگر در مقام سنجش شخصیت خویشتن هستید ممکن است ارزش بیشتری برای خود معتقد باشید . دراینجا باید دانست هرگاه در بارهٔ شما انتقاد وخرده بینی کرده باشند آیا بدفاع میپردازید ؟ آیا منکر میشوید وانتقادات را مبنی بر اشتباه تلقی میکنید یا آنرا علامت رشك وحسد نقادان میدانید ؟ آیا در مقام احتجاج و استدلال همیشه بهانه ها ومعاذیری میتراشید یا توضیحات وتوجیهاتی پیدا میکنید؟ یا پس از آنکه به‌یکی دولغزش ناچیز خود بمنظور اثبات واقع بینی خویش رندانه اعتراف نمودید در رد نکته گیریها وانتقادات مهمتر خود را محق جلوه میدهید ؟ یا اینکه ارزش کمتری برای خود قائلید! آیامعمولاخودراحقیرترازدیگران‌میشمارید؟ آیا هر انتقادی را در بارهٔ خود میپذیرید وآنرا دلیل دیگری بربدی وبی‌ثمری‌خود میدانید ؟ آیا خود را شایستهٔ هیچگونه ستایش‌نمیدانید ؟ آیا جداً عقیده‌دارید که درحق خود جانب‌انصاف رارعایت کرده ایدواز روی واقع بینی دررد مدح وقبول ذم بهیچ چیز جز بحقیقت توجه نداشته اید ؟ چه بسا حقیقت نفس الامر مطلقاً غیر

از آنست که شما در بارهٔ خود تصور کرده اید .

بین افراط وتفریط حد وسط یا حالت سومی وجود دارد که در آن حالت شاید بتوانید با بصیرت وفراست بسیار خود را بسنجید . ستایش را میتوان بی‌آنکه دچار کبر ونخوت یا شرمندگی وآزرم شوید بپذیرید وسرزنش را بی‌آنکه یأس ونومیدی بر شما چیره گردد یادر صدد دفاع ازخود برآئید تحمل کنید. ببداهت عقل‌وهدایت احساسات خود تشخیص میدهید که برای اصلاح حال خویش باید بدقت تمام و با دیدگان حقیقت بین بماهیت خود واقف شوید. فرض کنیم پس از ایراد نطق وتجزیه وتحلیل اوراق رأی میتوانید این حالت ووجههٔ نظر را حفظ کنید . نخست از خود بپرسید آیا نظر کلاس معرف واقعی ارزش تأثیر اجتماعی من‌است؟ . آیا نظر کلاس با اطلاعاتی که از عقیدهٔ مردم دیگر دربارهٔ خود دارم مطابقت میکند ؟آیامناسبات وروابط من با این گروه بخلاف مجامع دیگر غیر عادیست ؟

سئوال دوم : آیا بطور کلّی لحن اوراق رأی مخالف یا موافق است ؟ اوراق رأی را البته یکسان ویکنواخت نمینویسند ، لکن ممکن است در یك یا چند مورد چند تن از شنوندگان وحتی اکثر حضار متفق القول باشند . بموارد اتفاق نظر و همچنین بمعدل نمراتی که بتأثیر کلّی نطق داده اند توجّه نمائید . درجهٔ یك بالاترین ودرجهٔ پنج پائین ترین درجات تأثیر است . اگربیست ورقهٔ رأی داده اند ودر نصف‌اوراق‌نمرهٔ سه‌ودرربع‌اوراق نمرهٔ دوو مابقی نمرهٔ چهار داده شده معدل نمرات شما سه است .

سئوال سوم : آیاخود تان باآراءِ مستمعین موافقید ؟ آیا تصور میکنید ارزش شما را کم تعیین کرده اند یا زیاد یا جائی که نباید علامت بگذارند اشتباهاً علامت گذارده اند ؟ آیا آراءِ مزبور بتقریب با نظر شما در بارهٔ خودتان تطبیق میکند ؟ آیا آراءِ دیگران سبب میشود که در عقیدهٔ سابق خود نسبت بخودتان اندکی‌تجدید نظر کنید ؟

سئوال چهارم : غیراز کسانی که توافق نظر داشته‌اند لابد آراءِ دیگری هم

داده شده . باید دید تشتت افکار تا چه اندازه است .

این بود خلاصه‌ای ازسؤالات دیکنز دربارهٔسنجش شخصیت ولی هر گاه بگفتهٔ خواجهٔ بزرگوار از دست صرافان گوهر ناشناس که هرزمان خرمهره را با دُر برابر کنند آه وناله دارید بدو بیت ازمولوی گوش فرا دهید :

ای لقای تو جواب هرسؤال　　مشکل‌ازتوحل‌شودبی قیل‌وقال
ترجمان‌هرچه‌ماراودرل‌است　　دستگیرهر که‌پایش‌در گل‌است

ضمن سنجشهای دیگر چه‌ضرردارد بمناسبت مجالس‌یادبودی که برای تجلیل همین گویندهٔ بزرگ بتازگی ازطرف کمیسیون ملّی‌یونسکو درایران برپاشده‌شخصیت وی را از هرجهت باتوجّه بچند بیتی که استطراداً دراینجا نقل میشود یاهرقسمت‌از تمثیلات مثنوی و غزلیات او که خودتان مایل باشید در

خلوتگاه حق

همین مؤسسه بعنوان تمرین بسنجید[1] ؟ قبلا جملهٔ‌معترضه‌ای بعنوان مقدمه از سر گذشت ارشد برادران خود که مصداق نظر مولویست حکایت میکنم وبعد بنقل چند بیت ازمثنوی :

درسال ١٣٢٢ هجری قمری[2] (١٢٨٣ هجری شمسی) مصیبتی عظیم بکشورما و کشور های دیگر جهان روی آورد وهمه را درعزای عزیزان داغدار نمود . گروه گروه بحال وحشت واضطراب از هرسو درجستجوی پناهگاهی بودند . او هم از بیم جان بنقطهٔ بلندودرافتاده‌ای‌خالی از سکنه در کوهپایهٔ کاشان بنام مزرعهٔ خواهان‌پناه برد . نخستین کسی که در آن صفحه اسیر چنگال مرگ شد واجل وی را امان نداد همان جوان‌نوزده ساله بود که‌درسرچشمهٔ آب زلال وبا گرفت ودر دهستان‌مجاور بخاك سپرده شد. آن دهستان را رهق (بروزن شفق)مینامند . یکی ازمعانی متعددآن

١ـ نگاه کنید بکتاب شخصیت‌مولوی بقلم آقای حسین شجره‌چاپ تهران ١٣١٦

٢ـ طبق تحقیقاتی که برادرعالیقدرم آقای اللهیار صالح ضمن‌اشتغال بتألیف تاریخ مفصل کاشان نموده‌اند علامهٔ فقید آیت‌الله آقا سید محمد معروف‌به باغ اعلی‌الله مقامه درماده تاریخ سال وبائی گفته‌است :

خردبهر تاریخ‌باناله گفت　　بگرديدايران خراب ازوبا .

«فرو پوشید آنرا» ضبط شده وبقولی در اصل راه حق بوده است . راه حق علی ـ التحقیق جز رضا بقضای خدا وتسلیم بامراو راه دیگری نیست. میفرماید :

گر گریزی بر امید راحتی | زآنطرف‌هم پیشت آید آفتی
واللّه ار سوراخ موشی در روی | مبتلای گربه چنگالی شوی
شش‌جهت‌مگریزز‌یرادرجهات | ششدراست‌وششدرماتست‌مات
هیچ کنجی بی ددوبی‌دام‌نیست | جز بخلوتگاه حق آرام نیست

امّا بلائی که ازآن وبا جانسوز تربود بلای جنگهای جهانی است که هزاران هزار خانمانها را بر باد فنا داده وباهمهٔ کوششهاومجاهداتی که در مجامع و محافل بین‌المللی برای تأمین صلح جهانی وخلع سلاح یا تقلیل تسلیحات کرده و میکنند هنوز سراسر گیتی در آتش جنگ سرد و گرم میسوزد تا آنجا که دیری نگذردازشر بشر معلوم نشود سکنهٔ کرات دیگر سرانجام بکجا پناه توانند برد .

این‌جهان‌جنگ‌است چون کُل بنگری
ذرّه ذرّه همچو دین با کافری
آن یکی ذرّه همی پرّد بچپ
وان دگر سوی یمین اندر طلب
ذرّه‌ای بالا و آن دیگر نگون
جنگ فعلیشان ببین اندر رکون
جنگ ما و صلح ما در نور عین
نیست از ما هست بین الاصبعین
جنگ فعلی جنگ طبعی جنگ قول
درمیان جز و ها حربیست هول
این جهان زین جنگ قایم می بود
در عناصر در نگر تا حل شود

چـار عنصر چار استون قـویست
که از ایشان سقف دنیا مستویست
هر ستـونی اشکنندهٔ آن دگـر
استن آب اشکـنندهٔ هـر شرر
پس بنای خلق بر اضداد بـود
لاجرم جنگی شد اندر ضّروسود
هست بی رنگی اصول رنگ ها
صلـح ها باشد اصـول جنگ هـا
جنگ ها بین کان اصول صلح هاست
چون نبی که جنگ او بهر خداست
غالب است و چیر در هردو جهان
شرح این حالت نگنجد در دهـان

پرفسور سوپر[1] رئیس کرسیهای فنون سخنوری‌ونمایش‌وانگلیسی‌دردانشگاه تنه سی در امریکا در چاپ دوم کتاب خود چنین گوید : « معرف شخصیت هر کس بجمیع شئون و حیثیات او سخن است . هر کلمه‌ای که ادا شود برقی‌است که درواقع پرده از روی مجموع تجارب و صفات و نیات و حساسیت گوینده بردارد ودر نظر شنونده نیز کاشف ازهمین معانی باشد . . . سخن جزء لاینفک سیرت هر فـرد و مشخص شخصیت اوست . . . امرسُن‌فیلسوف معروف امریکائی گفته است : طنینی که‌ازحقیقت وجود شما رعد آسا در فضا پیچیده شود معرف شخصیت شماست و باندازه ای آوازهٔ ماهیت شما بلند است که حرف شما را نتوانم شنید . بازهم رهبر رهروان روشندل ایران گوید :

حجب وقوهٔ ناطقه

---

۱ - Paul L Soper, Bısic Public Speaking, second edition, New - Yoık: Oxford University Press, Inc , 1 956.

۲ - University of Tennessee

پس چو آهن گرچه تیره هیکلی — صیقلی کن صیقلی کن صیقلی
تا دلت آئینه گردد پر صور — اندر او هرسو ملیحی سیمبر
آهن ارچه تیره و بی نور بود — صیقلی آن تیر گی از وی زدود
صیقلی دید آهن وخوش کرده رو — تا که صورتها توان دید اندر او

حکم امرسن نباید سبب گمراهی سخن آموزان گردد . دانشجویان جوان نوعاً تأثیر سخن خود را در برابر جمع کمتر از آنچه هست پندارند و بهمین دلیل چون بسخن گفتن دعوت شوند باحجب و کمروئی عذرآورند و اگر بپذیرند از روی بی اعتنائی صحبت کنند ، غافل از اینکه باسخن گفتن ملکات فاضلهٔ اخلاقی را میتوان پرورش داد و تراجم احوال سخنوران بزرگ حاکی از تحولات حیرت انگیزیست که از دوران جوانی آغازشده ودرمراحل رشد پدیدار گردیده و بمرور اطمینان خاطر وآرامش خیال جای هول وهراس را گرفته وعبارات سطحی‌وسست به سخنان نغز ودلنشینی که از دل برآمده تبدیل یافته است .

جان وزلی[1] (۱۷۹۱ـ۱۷۰۳ میلادی) از رجال روحانی‌انگلیس ومؤسس فرقهٔ متودیسم از فرق پروتستان درآئین مسیح که سر پرشور ودم گرمش درارشاد قوم خود تأثیراتی شگرف درآن عصر نمود هنگامی که درآکسفورد بتحصیل اشتغال داشت همیشه سرش توی کتاب بود واز خود بدیگری نمیپرداخت ودر مراحل رشد بهیچوجه همان دانشجوی کناره گیر دوران تحصیلی نبود که جز بشخص خود به احدی توجه نمیکرد . معمولا کسانی که در مکالمات خصوصی خجول و کم حرف هستند چون درجمع سخن گویند بقدرت خود پی برند و بخویشتن اعتماد پیدا کنند بحدی که نه خود چنین قدرت وحس اعتمادی را در خود سراغ داشته اند و نه دیگران .

سعدی نیز چندی زبان بسته‌وازطعن زبان آوران‌رسته بود ولی دیری‌نگذشت

---

۱ ـ John Wesley

وبقول خودش مردم همه دانستند که درنامهٔ سعدی مشکی است که در طبلهٔ عطّار نباشد . ذکر جمیلش در افواه افتاد وصیت سخنش در بسیط زمین رفت وهنوز بعداز هفتصد سال قصب الجیب حدیثش چون نیشکر میخورند ورقعهٔ منشآتش همچون کاغذ زرمیبرندوبااینکه خود ستائی بهیچ عنوان ودرهیچ مقام وازهیچکس هر گزپسندیده نیست وبفتوای خود او هر که گردن بدعوی افرازد دشمن ازهرطرف براو تازدعجب نباشد که آنچه این سخندان شیرین بیان درحد اعلی ستایش بارها در حق خود گفته است همه بجان ودل خریدارند . مثلاآنجا که میگوید :

طوطی نگوید از تو دلاویز تر سخن
با شهد میرود ز دهانت بدر سخن
واجب بود که بر سخنت آفرین کنند
لیکن مجال گفت نباشد تودر سخن
درهیچ بوستانچوتوسروینیامدهاست
بادام چشم وپسته دهان وشکر سخن
دُرمیچکد ز گفتهٔ سعدی بجای شعر
گر سیم داشتی بنوشتی بزر سخن

فیلیپس بروکس[۱] (۱۸۳۵ـ۱۸۹۳میلادی) از اعاظم وعاظ امریکا بوده و در ردیف وعاظ بزرگ دنیااز قبیل بوسوئه[۲] وفنلُن فرانسوی[۳] وساونارلای[٤] ایتالیائی نام او ثبت شده است . در احوال این واعظ نامی نوشته اند[٥] : هنگام تحصیل

۱ ـ Philips Brooks

۲ ـ Bossuet, Jacques Bénigne (1627–1704).

۳ ـ Fénelon, François de Salignac de la Mothe. (1651–1715)

٤ ـ Savonarola, Girolama (1452–1498).

٥ ـ The Wholesome Personality, By William H. Burnham, Professor Emeritus of Education and School Hyiene, Clark University, New York, 1936.

با یکی از معلمین خود در بارهٔ انتخاب شغل وحرفهٔ خود مشورت نمود . معلم گفت: مثلاً از جمله کارهائی که بعلّت لکنت زبان از عهدهٔ تو بیرون است کار وعظ و خطابه است .

ولی همه میدانند به‌نیروی شخصیت و روانشناسی طولی نکشید که در زمرهٔ بزرگترین وعاظ دنیای مسیحیت درآمد . لکنت زبانش هرگز کاملا رفع نشد امّا هنگام نطق سیل الفاظ درحدود دویست کلمه درهر دقیقه از دهان گرمش خارج میگشت و تنها کسی که توانسته بود نطقهای او را ضبط کند تند نویسی‌را در شهر باستن[1] نام برده‌اند .

پرفسور سوپر درهمان کتاب[2] گوید : «مستمعین مجالس سخنوری از همان لحظه‌ای که سخنگو در برابرآنان‌حاضر شود هریك از اقوال وافعال اورا از دریچهٔ

شنوندگان چه میخواهند

امیال خود در ترازوی سنجش قرار دهند . سخنگو بایددر انتخاب مطالب و پروراندن معانی ذوق خود را نشان دهد وشنوندگان را برسر شوق آورد وبه پشتیبانی از مقاصد خود راغب نماید . همچنین باید امیالی را که در طباع افراد نهفته و مانع اقناع و ترغیب باشد بهمان حال خمود وخاموشی نگهدارد یا برآن امیال خفته چیره‌شود... اینك چند نمونه از علائق وامیال شنوندگان بطور مثال :

«اول آسایش طلبی : بعضی‌نطقها برای‌حفظ جانست واساسی ترین عامل‌محرك برای ایجاد رغبت درشنوندگان همین عامل است ، خاصه هنگامی که جان وآسایش وامنیت مستقیماً در معرض خطر واقع شود . ولی اکثر اوقات اوضاع و احوالی که تهدید آمیز یا خطرناك است از ذهن شنونده دور است ، مثلا موقعی که ناطق‌بخواهد مستمعین را قانع کند که منافع ملّت در اثر شسته شدن‌زمین‌ونازك شدن قشر خاك

---

۱ ـ Boston

۲ ـ سخنوری‌اساسی،مبحث‌انگیزه‌های روانی ، صفحات ۲۳۰ تا ۲۴۱

در سطح املاك مزروعی مورد تهدید قرار گرفته یا اینکه بهداشت وتندرستی جامعه در نتیجهٔ وضع موجود در خطر است . دراینگونه موارد باید وجود خطر را بوسیلهٔ امثال و شواهد معین ثابت کرد وحقیقت امرواهمیت حیاتی موضوع بحث را نشان داد . بوسیلهٔ ارقام وآمار باید معلوم نمود تا چه حدودی خطر موجود است . . . این روش از آنرو مؤثر است که ارزش هرچیزی چون باخطر زوال روبرو گردد محسوس شود . اما تقریباً همیشه باید در مقام انذار وآگاهانیدن از خطر بشکل مثبت نیز جنبهٔ منفی امور را تقویت نمود .

«دوم علائق اقتصادی : در بسیاری موارد هدف نطق تحریك میول مادی و افزایش مال ومنال یا تأمین بیشتری برای حرفه و کار است . اگر پیشنهاد خرج میکنید پیشنهاد شما باید متضمن اقداماتی باشد که عین پول بامنفعت یا بصورت دیگری بصاحب آن باز گردد . حتی در جنگ جهانی دوم که مردم امریکا را بخریداوراق قرضهٔ ملّی تشویق می کردند شاید قوی ترین مستمسك دولت امریکا این بود که خریداران با خرید اوراق مزبور سرمایهٔ خود را برای مصارفی بکار اندازند که سود فراوان در بردارد .

«سوم علائق اجتماعی : علائق اجتماعی شامل امیالی است که ازمعاشرت شخص بامردم دیگر ناشی شود ، مثلا خیر وسعادت خانوادهٔ خویش ، حسن شهرت وحیثیت ، کسب قدرت واختیار در هر گروه واجتماع.

«این عوامل در امیال دیگر نیزمؤثر واقع شود ، ازجمله میل بکسب شرافت واحترام واعتبار ، میل بورزش وشرکت در بازیهای تفریحی وعضویت در باشگاهها ورعایت آداب و سنن . کسانی که استطاعت دارند و همچنین کسانی که استطاعت ندارند هر دو گروه پول ووقت ونیروی خود را برای کسب قدرت وعزت بین اماثل واقران خود صرف کنند . بهمین جهت برخی افراد با قبول خدمت در سازمانهای اجتماعی اوقات خود را مجاناً مصرف نمایند . تقریباً هر ناطقی که نطقی شورانگیز

یا اقناعی درمجامع و مجالس عمومی ایراد کنددست نیازش بسوی جمع برای امور اجتماعی دراز است .

«نطق ناطق چون در بعضی ازشنوندگان تأثیراتی ایجاد نماید بحکم روانشناسی اجتماع تأثیرات مزبور در شنوندگان دیگر نیز سرایت کند و مستمعین نسبت بانفعالات همدیگر سریع التأثر باشند[1] و همینکه بعضی از حضار زبان بتحسین گشایند حالت تحسین بسائرین نیز انتقال یابد .

«آنان که درمجمعی گرد آیند وپیشنهادی در آن مجلس عرضه شود بتقویت وپشتیبانی از آن پیشنهاد تمایل قوی نشان دهند . دلیل این امر آنست که مبادا از طرف حضار بترك اولی وفرار از وظیفه متهم ومحکوم شوند یا گفته شود شانه اززیر بار مسئولیت خالی کرده وبدوش دیگران انداخته اند یا تصور شود مانند یك فرد شریف ونجیب رفتارنکرده‌اند .

«چهارم لذّت : نفس طالب لذّت است . بهترین وسیله برای جلب توجّه افراد بمطالعهٔ کتاب یا شرکت در فعالیتهای اجتماعی یا فرهنگی یا ورود بخدمت نظام تذکر لذتی است که در اینگونه کارها توان برد . امریکائیان در سراسر گیتی معروفند باین که بلهو ولعب وتفریحات گوناگون علاقهٔ وافر دارند و از چیزی که عنوان تفریح داشته باشد رو گردان نیستند . وحتی برای امور خیریه و جمع آوری وجوه بریّه باینگونه وسائل متشبث میشوند .

« پنجم عزت نفس : بعض ناطقین ضمن نطق خود بحس عزت نفس مستمعین توسّل جویندوتأثیرات نیکوئی در قلوب و اذهان بوجود آورند و بدینطریق نتایج مطلوبی حاصل کنند . مثلا ممکن استضمن صحبت بگویند : چنین کنند کسانیکه

---

۱ ـ برای مطالعهٔ بیشتر دراین مبحث نگاه کنید بکتاب علم الاجتماع ـ حیاة الهیئة الاجتماعیة وتطورها ـ تألیف نقولاحدّاد صاحب مجلة السیدات والرجال ، کتاب اول، فصل اول ، المنابهة والمحاکاة ، چاپ مصر سال ۱۹۲۵ میلادی .

برای خود عزت واحترامی قائلند یا تذکر دهند که ازهیچیك از حضّارهر گزچنین گناهی سرنزند . شنوندگان مطلقاًچاپلوسیهای واضح وآشکار را دوست ندارندولی تلمیحات واشاراتی که حاکی از فراست وفهم شنوندگان ووسعت نظر ودوراندیشی وبصیرت وتوجه آنان بجنبه های عملی امور باشد نزدهمه خوش‌آیند ودلپسند است. اگر بسائقۀ حس علوی طلبی از شنوندگان خواسته شود برتری و فضیلت خود را نسبت بدیگران درمسابقه‌ای نشان دهند این دعوت را اجابت کنند . از سوی‌دیگر هرگاه در گفتار ورفتار شما کنایه ای بکندی ذهن شنوندگان مستفاد گردد علی‌ـ التحقیق همه بدشمنی و کینه توزی وستیزه جوئی باشما برانگیخته‌شوند وباهرکاری که انتظار موافقت ومساعدت داشته باشید جداً مخالفت نمایند. چنانچه میخواهید شنوندگان بطریق صواب و عقلائی رفتار کنند باید ثابت نمائید که بکفایت ولیاقت آنها عقیده دارید .

« ششم حق وحقیقت : هیچکس‌حین عمل خودرا خطاکار نمیداند. هراندازه ضعف وفساد بر فاعل مستولی‌باشد عمل خود را پیش خود درآن لحظه موجه‌شمارد. اگر برای وصول بمراد ومطلوب راه دلپذیری در نظرآورد و بتواند دلائل عقلی بر صحت آن نزد خود بتراشد همان راه را پیش گیرد. اگرنتواند دلائل عقلی برای‌آن بیاندیشد راه سخت تری پیدا میکند . حق وحقیقت تلخ وناگواراست اما وظیفۀشما حکم میکندکه راه استدلال غلط را بر کجروان دشوار کنید .

« در مجالس نطق وبیان جائی که تعارض با منافع غیر درمیان نباشد آنچه بعنوان حق وحقیقت اقامه شود حضار با اشتیاق توجه کنند . حتی مواقعی که بامنافع غیر تعارض پیدا شود میل بحق وحقیقت ممکن است غالب گردد. سخا و کرم ، رحم ورأفت نسبت بضعفا وبینوایان ، وظیفه شناسی واحساسات عالیۀ دیگر چون کاملاً برانگیخته شود با همان نیروئی که منافع شخصیه مستمع را بحرکت آورد این احساسات نیز ویرا تکان دهد . همینکه حس عدالتخواهی مستمعین بسبب اعمال

وحشیانه یا ظالمانه‌ای نسبت بمردم بیگناه از روی واقع بیدار شوند مستمعین برای رفع ظلم و احقاق حق بمن له الحق پافشاری کنند. در تماشاخانه‌ها دیده شده است گاه درصحنه اعمال زشت خطاکاری رانمایش دهند ولی بکیفری که خطاکارمستوجب آن کیفر استویرا محکوم نسازند. کسانیکه این منظره‌راتماشا کنند گاه بی‌اختیار زبان باعتراض گشایند وبر بازیگران نمایش بشورند.

« معمولا از مستمعین جز یك رأی یا اندکی صرف وقت یا مختصری بذل مساعی یاحمایت معنوی چیز دیگر انتظار ندارند. در مواردی که حق وباطل بخوبی از هم متمایز است هر گوینده‌ٔ با ارزشی که به عواطف واحساسات عالیهٔ شنوندگان متوسل شود پشتیبانی آنان را جلب کند.»

این بودشرذمه‌ای‌ازعقایدپرفسورسوپررئیس کرسیهای‌سخنوری ونمایش وزبان انگلیسی در دانشگاه تنه‌سی‌امریکا در بارهٔ تمایلات شنوندگان وهنر سخنگویان در رعایت نکات ودقائق روانشناسی‌وروحیهٔ حضار. امانکتهٔ‌مهم آنست که‌در این‌مقام سخنگو هرگز پا از دایرهٔ اعتدال بیرون ننهد، از طریق صواب و صلاح منحرف نشود، خودرا نستاید، فضل نفروشد، بلکه باجمیع قوی بکوشد خویشتن‌رابشناسد، دل را از همهٔ شوائب وزنگارها پاك سازد وبراژدهای نفس‌امّاره چیره گردد ومانند آئینه‌ای صاف وصیقلی برابر حق وحقیقت قرار گیرد.

اینك نکته‌ای چند از گنجینهٔ روانشناس بزرگ ایران:

هر که نقش[1] خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود دو اسبه تاخت

زان نمی پرّد بسوی ذوالجلال

کو گمانی میبرد خود را کمال

۱ــ هر که نقص (نگاه کنید بچاپ نیکلسن ــ پیروز، مؤسسهٔ مطبوعاتی‌امیر کبیر، تهران ۱۳۳۶ هجری شمسی‌صفحهٔ ۱۵۹).

علّتی بد تر ز پندار کمال
نیست اندر جانت ای مغرور ضال

از دل و از دیده ات بس خون رود
تا ز تو این معجبی بیرون رود

ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز
چشم نرگس را از این کرکس بدوز

رنگ ها بینی بجز این رنگ ها
گوهران بینی بجای سنگ ها

گوهر چه بلکه دریائی شوی
آفتاب چرخ پیمائی شوی

کار کن در کارگه باشد نهان
تو برو در کارگه بینش عیان

پس در آ درکارگه یعنی عدم
تا ببینی صنع و صانع را بهم

کارگه چون جای روشن دیدگیست
پس برون کارگه پوشیدگیست

رو به هستی داشت فرعون عنود
لاجرم ازکارگاهش کور بود

گر بدیدی کارگاه لایزال
دست وپایش خشك گشتی زاحتیال

همچو صاحب نفس کو تن پرورد
بر دگر کس ظن حقدی می برد

کاین عدو و آن حسود ودشمن است
خود حسود و دشمن او آن تن است

نفس او در خانهٔ تن نازنین
بر دگر کس دست میخاید بکین

پیوستگی روانشناسی باسخنوری

پرفسور هافمن استاد ورئیس کرسی زبان انگلیسی وسخنوری در دانشکدهٔ امور بازرگانی باستن امریکا در چاپ سوم کتاب مفصلی که در بارهٔ سخنوری برای بازرگانان* نوشته است فصل مشبعی به روانشناسی ازلحاظ سخنوری تخصیص داده است. اجمالا میگوید درنتیجهٔ مطالعات مرتب وآزمایشهای منظمی که نسبت برفتار بشر بعمل آمده اصول وقواعدی اخیراً در بارهٔ تداعی معانی وعادت وتوجه وتلقین وحافظه وخستگی وغیره از طریق استدلال واستنتاج تنظیم گردیده است وآنچه طی قرون واعصار دربارهٔ انشاء ومعانی وبیان وفن خطابه تعلیم داده شده در بسیاری موارد طبق موازین علم النفس مورد تأیید قرار گرفته است.

روانشناسان میگویند باید عادت کنیم هر کاری را بخواهیم انجام دهیم نخست ازنظر روانشناسی بتجزیه وتحلیل آن بپردازیم وعملیات مربوط بهر یك از اجزاءِ مختلف آن کار را بتفصیل بررسی نمائیم. این روش سبب شده است که نه تنها در بعضی رشته‌های صنعت فعالیت و لیاقت بیشتری پدید آمده بلکه در مسائل مربوط بفن خطابه نیزعملا نتایج بهتری حاصل گردیده است.

مثلا کسی که میخواهد مالی رابفروشد حرفی را نسنجیده نمیزندو آنرا بیهوده دنبال نمیکند ... استادان سخنوری در یونان ورم قدیم مطالب خود را با جد وجهد کامل تجزیه وتحلیل میکردند. در این مقام سیسرون خطیب وسیاستمدار رم قدیم

---

* Public Speaking for Businessmen, by William G. Hoffman, Professor of English and Public Speaking, Chairman of the English Department, Boston University, College of Business Administration, Third Edition, Second Impression, Mc Graw-Hill Book Company, Inc., New York, Toronto, London, 1949.

(٤٣-١٠٦ قبل‌ازمیلاد) نطق را بخانه واجزاءِ نطق رابجلوخان ودالان‌واطاقهای خانه تشبیه کرده‌است .

اینك معلوم گردیده که تجزیه و تحلیل فقط جزئی از اجزاءِ قضیه است . مرحلهٔ دوم که بهمان اندازه مهم است اجرای قوانین روانشناسی‌است . انطباق نطق با قواعد منطق کافی نیست . باید با موازین روانشناسی نیز ساز گار باشد .

یکی ازمهمترین خدمات علم النفس تأیید این معنی است که انسان بخلاف آنچه معمولا تصور میشود آنچنان مخلوق متفکری نیست که کارهایش همه ازروی

استدلال کافی نیست

برهان باشد . عواملی که بیشتر بر ما حاکم وفرمانرواست آرزوها واغراض واحساسات شدید وتلقین و تقلید است . همه درجستجوی آسایش ولذتیم. منافع بیشتر آینده را فدای منافع کمتر آنی میکنیم . مولوی فرماید :

آرزو میخواه لیك اندازه خواه	بر نتابد کوه را یك پر کاه
آفتابی کزوی این عالم فروخت	اند کی گر پیش آید جمله سوخت
تا نگردد خون دل وجان جهان	لب بدوز ودیده بربند این زمان
فتنه و آشوب و خونریزی مجو	بیش‌ازاین ازشمس تبریزی مگو

حقیقت امراینکه حتی برای آزموده ترین دماغها تفکر کاری دشوار است . بگفتهٔ هافمن برای اینکه ارزش نسبی دلائل درست تشخیص داده شود زحمت باید کشید . تحقیق سلسلهٔ علل ومعلولات واختیار یکی از شقوق وترجیح آن برشقوق دیگر ویافتن راه وچارهٔ هرکار واخذ نتیجهٔ مطلوبه مستلزم جد وجهد بسیار است .

رباعی‌ذیل‌منسوب‌است بهاکمل المتألهین افضل الدّین محمّدبن حسن مرقی کاشانی مشهوربه باباافضل نورالله مرقده از بزرگترین مفاخر علم و ادب وحکمت

---

١ ـ Marcus Tullius Cicero

وعرفان، صاحب مصنّفات ومؤلّفات فراوان[۱] که در اوایل قرن هفتم هجری در گذشته است ودرعهد خویش از بزرگان جهان بوده واکابر دانشمندان عصر ویرا باستادی وپیشوائی ستوده‌اند از جمله خواجه نصیر طوسی که ویرا افضل فضلای زمان دانسته است :

تاچند روی در پی تقلید وقیاس   بگذر ز چهار عنصر و پنج قیاس

گر معرفت خدای خود میطلبی   درخود نگر وخدای خود را بشناس

هافمن گوید : گاه باشد باتوسل بدلائل استحسانی وظاهر فریب کار بد را نیکوجلوه دهند وزیانکاران بدین وسیله بروجدان وقوهٔ عاقلهٔ خود مرهمی نهند ولی در نهانخانهٔ ضمیرشان دلائل واقعی نهفته باشد . اگر بکار نا معقولی دل بستیم تا زمانی که از آن کار خطری متوجه ما نیست به پیروی ازمیل وآرزوی قلبی خود نخست بعمل میپردازیم ، سپس بتوجیه موجبات آن. قوانین مختلف مذهبی واخلاقی وسیاسی و بازرگانی بیشتر مجموعهٔ احکام واوامر ونواهی است وغایت آن بازداشتن افراد از شرور ومنکرات است . وضع قوانین را علّت غائی آنست که بحکم نفس امّاره و هوی و هوس به اعمالی دست نزنیم که برای خود ما و برای دیگران زیان آور باشد .

گوئی هشتصد سال پیش سنائی شناگر بحر موّاج عرفان ، سخنور بزرگ و

---

۱ نگاه کنید بکتاب مصنفات افضل الدین محمد مرقی کاشانی بتصحیح و اهتمام آقای مجتبی مینوی و آقای دکتر یحیی مهدوی استادان دانشگاه تهران ، چاپخانهٔ مجلس ۱۳۳۱ هجری شمسی و همچنین بکتاب المفید للمستفید از رسائل مقدم حکماء اسلام مولانا افضل الدین کاشانی قدس سره بتصحیح مرحوم سید نصرالله تقوی از روی نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی ۱۳۱۰ هجری شمسی مطبعهٔ ارمغان ، طهران ، و نیز بکتاب رباعیات باباافضل کاشانی بضمیمهٔ مختصری دراحوال و آثاروی بقلم استاد سعید نفیسی ازانتشارات کتابخانهٔ دانشکده ، طهران ۱۳۱۱ چاپخانهٔ فردین و برادر وهمچنین بکتاب تاریخ کاشان تألیف عبدالرحیم ضرابی (سهیل کاشانی) بکوشش آقای ایرج افشار چاپ تهران ۱۳۳۵، صفحهٔ ۳۰۶_۳۰۵

بیدار دل‌ایران‌ابوالمجد مجدود بن آدم بهمین گونه سخنان ریائی‌وبه‌اسیران‌سلاسل شهوات وبندگان جاه ومال و گمشدگان وادی قیل وقال نظر داشته که گفته است:

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی
از این آئین بیدینان پشیمانی پشیمانی
مسلمانی کنون اسمیست برعرفی وعاداتی
دریغا کو مسلمانی دریغا کو مسلمانی
فروشد آفتاب دین بر آمد روز بیدینان
کجا شد درد بو دردا و آن اسلام سلمانی
مسازید ازبرای نام ودام وکام چون غولان
جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی
توایمردسخن پیشه که بهر دام‌مشتی دون
ز دین حق بماندستی به نیروی سخندانی
توایعالم که علم ازبهرمال وجاه میخواهی
بسوی خویش‌دردی گربسوی خلق‌درمانی
زباندانی‌ترامغرورخود کرده‌است لیکن‌تو
نجات اندرخموشی‌دان زیان اندرزباندانی

مفهوم وظیفه از نظر پرفسور هافمن امریکائی خودداری وانضباط و معارضه با کارهای نا معقولی است که نفس امّاره بیشتر بدان راغب است. لکن وظیفه را کلمهٔ دلچسبی نمیداند وعقیده دارد ناطقین استفادهٔ زیادی ازاین لفظ نتوانند کرد بلکه بالعکس با مقاومت شدید روبرو شوند. برای ترغیب شنوندگان باید به احساسات توسل جست. اگر برای اثبات مدّعی وترغیب مستمعین بجای‌احتجاج وپا فشاری دراقامهٔ ادلّه وبراهین مطالب بصورت جالب و دل انگیزی طرح گردد حضّار بیشتر بعمل راغب شوند ونتیجهٔ مطلوبی بدست‌آید... آنگاه وظیفه ومیل یکی شود ودر نتیجهٔ این اتحاد اراده ایجاد گردد و تمام ذرّات وجود راه را بسوی هدف باز کنند.

این‌معانی را مدتها پیش اُوید[1] شاعر نامدار رم گفته وپیش از او نیز همه بخوبی میدانستند . اوید که از ٤۳ سال قبل ازمیلاد تا حدود ۱۷ سال بعداز میلاد مسیح زندگی میکرد گفته است : « چیزی که احساسات ما را رنجه سازد دیر باور میکنیم . »

یونانیهاازخطباءِ خود کسانی‌را که‌بشهوات وانفعالات شدیدنفسانی شنوندگان متوسل میشدند قبول نداشتند وخطابات آنان را نمی پسندیدند ولی این کلمات از افلاطون سرزمرهٔ خطباءِآن سرزمین‌منقول است واو نیزبه سقراط اسناد داده‌است[۲]:

« خطابه هنریست که روح را بوسیلهٔ آن افسون کنند و بدینرو خطیب باید بداند که بنی نوع انسان را روحهای مختلف است وتفاوتی که بین ابناءِ بشرموجود است از همین اختلافات روحی ناشی گردد . بعداز این تجزیه و تحلیل خطیب نطق های خود را باقسام مختلف تقسیم کند . مثلاً میگوید اینگونه اشخاص تحت تأثیر این قبیل نطقها قرار گیرند ودلیل آنرا ذکر میکند . سخن آموز باید نخست در بارهٔ انواع مختلف خطابه اطلاعات نظری صحیحی داشته باشد بعد هم دردوران زندگی اطلاعات مزبور را بکار بندد ودر عمل بیازماید وبا تمام هوش وحواس خود دنبال کند والّا هرگز از حدود قواعد و قوانینی که استادان وی گفته اند قدمی فراتر نخواهد گذاشت . امّا همینکه بداند چه اشخاصی در اثر چگونه دلائل قانع شوند وچون وجود خارجی شخصی را بالفعل در برابر خود بنگرد که قبلاً وجود ذهنی اومورد بحث کلّی بوده است وتوجه نماید این همان کسی است که چنین‌وچنان است و نظر به صفات اخلاقی خاص او دلائل خاصی باید اقامه شود تا قانع گردد در آنصورت کسی که واقف بجمیع این مراتب است و توجه دارد چه هنگام باید سخن گوید یاازسخن گفتن بپرهیزد وچه‌هنگام امثال پرمغز ومضامین‌حزن‌آور یامهیج وشور انگیز یا سایر اقسام سخنوری را که آموخته است بکار بندد و مقام

---

۱ – Ovid

۲ – Phaedrus

وموقع هر کدام را بشناسد فقط درصورت تحقق این شرایط استاد کامل این فن بشمار آید نه در غیر اینصورت[۱].»

ارسطو گوید[۲]: نطقهای اقناعی را سه چیز سبب اقناع باشد: نخست خلق و خو یا منش استوار وسجایای گوینده. دوم ایجاد روحیهٔ خاص در شنونده. سوم اقامهٔ ادلّه. اولاً کلام نیکان حسب المعمول بیشتر وزودتر قابل قبول است تا کلام دیگران. این معنی همیشه صادق است علی الخصوص درمسائلی که آراء وعقاید متشتت باشدو بتحقیق نتوان نظری دقیق اظهار نمود. در اینگونه موارد قول قائل پاك سرشت نیکو منش بطورقطع ویقین بیشترقابل تصدیق و پسندیده تر است. ثانیاً اقناع بوسیلهٔ خود شنوندگان بدینطریق تحقق یابد که سخنان شور انگیز چون مطبوع طبع افتد مهر گوینده را در دلها جای دهد وهر گاه مطبوع طبع نیفتد بکین مبدل شود و در حق او نوعی دیگر قضاوت کنند. ثالثاً اقناع بوسیلهٔ خود نطق و اقامهٔ ادلّهٔ قانع کننده برای اثبات حقیقت یا آنچه بحسب ظاهر حقیقت بنظر آید باقتضای موضوع مورد بحث:

لرد چستر فیلد[۳] خطیب ونویسندهٔ نامی انگلستان در یکی ازنامه های خود بهپسرش قریب بدین مضمون نوشته است:

«هرجا بخواهی شنونده ای را بکاری بر انگیزی یا بر فکر او چیره شوی بعواطف واحساسات وشهوات او تمسك جوئی. بشر را بهمین وسائل تسخیر کنند. قیصر در جنگ فرسالیا[٤] بسربازان خود فرمان داد صورت سپاهیان پمپی[٥] راهدف

۱ ــ نقل از کتاب لین کوپر در بارهٔ فروض مربوط بسبك:

Lane Cooper, Theories of Style

۲ - Aristotle, Rhetoric, Book 1, Chapter 2.

۳- Philip Dormer Stanhope, 4th Earl of Chesterfield, Letters (1694-1733)

٤ ــ Pharsalia ٥ــ Pompey

قرار دهند . سربازان چنین کردند و پیروز شدند . دستور من آنست که عواطف و احساسات وشهوات را هدف تیر سخن سازی . وچنین کنی تا پیروز گردی . یکی را شوری در سر یا عشقی در دل است یا بچیزی میبالد. دیگری بلند پرواز وعلوی‌طلب یارئوف ورقیق القلب‌است.اگر به‌این‌معانی (یا بهریك ازحالات وعوالم دیگرنفس که بر دیگر حالات غالب باشد) توجّه نمائی از دلائل عقلیه‌ای که ممکن است حریف اقامه کند هراس نخواهی داشت».

چون سخن از طبع هوسبازبشر در میان است بر باعیات سلطان العارفین‌افضل الدّین کاشانی توجّه کنید واختلاف این دوفکر را پیش خود بسنجید :

ای نفس چو روضهٔ رضا گلشن تست
پس هاویهٔ هوی چرا مسکن تست
امروز هر آنچه دوستتر می شمری
فردات یقین شود که آن دشمن تست

* * *

گر گبر و یهود و گر مسلمان باشی
از خود بگذر تا همه تن جان باشی
در کیش تو راست رو همی باش چو تیر
ور نه چو کمان لایق فرمان باشی

* * *

ای دل تو دمی مطیع سبحان نشدی
وز کردهٔ هیچ بد پشیمان نشدی
قاضی و فقیه و مفتی و دانشمند
این جمله شدی ولی مسلمان نشدی

از عواملی که برای تحریك افراد از دلیل قویتر ومؤثر تراست عامل‌تأسّی وتقلید است که گاه بمحاکات نیز تعبیر کرده‌اند . قوام اجتماع بهمین عامل بستگی

تأسی و تقلید

دارد. افکار واعمال کسانی که مورد اعتماد و اطمینان ما باشند سبب شود به پیروی از آن اشخاص مایل و راغب گردیم. میل ورغبت هنگامی جامهٔ عمل پوشد که تلقینات قوی ومؤثر باشد و باافکار دیگران برخورد وتصادم نکند. تأثیر فرد یا محیط را درآراءِ و معتقدات مردم ایحاءِ یا استهواءِ نیز نامیده‌اند. دانشمند امریکائی والتر دیل اسکات[۱] رئیس دانشگاه نرث وسترن[۲] (۱۹۳۹-۱۹۲۰ میلادی) این قانون را چنین تعریف کرده است:

«هرفکری که برای کاری پیش آید منتهی باقدام شود مگر آنکه تحت‌الشعاع فکری دیگر واقع گردد یا مانع ورادع دیگری عایق وحائل باشد.»

بهترین مثال خوابهای مغناطیسی و یا مصنوعی است. در اینگونه خوابها بهرحکمی هراندازه باطل ودشوار باشد نائم گردن نهد،مگرآنکه مانعی پیش آید وبسیاری از مطالبی را که ظاهراً فراموش کرده ولی در سرّ سویدای ضمیر اونهفته است باز گوید.

علماءِ علم الامراض بوسیلهٔ تنویم بیماران وتلقینات درد ها را درمان کنند و عمل تلقین را درحالی انجام دهند که مریض بخواب مصنوعی یا مغناطیسی فرورفته یا نیمه خواب است. تنها فرق بین اینگونه اشخاص با نفوس آگاه وبیدار از جهت تأثیر تلقینات در درجهٔ تأثیر و کمیت اوامرونواهی وموانعی است که‌سد راه اجرای تلقینات قرار داده شود...

امرونهی را ازآنرو دوست نداریم که همه میخواهیم سرورباشیم. ولی‌اشارات وتلمیحات اینطور نیست... اشکال کار سخنور ایجاد اوضاع و احوالی است که سبب شود بمؤثرترین وجهی عمل تلقین صورت گیرد. در وهلهٔ نخست باید اعتماد شنوندگان جلب گردد. همینکه موانع حاصله از سوءِ ظن وتردید ازمیان رفت‌عمل

---

۱ - Walter Dill Scott, Influencing Men in Business

۲ - Northwestern University

تلقین بالنسبه آزاد و بلا معارض است ... وقتی که سخنران ناشناس و غیر معروفی بصدق سخن گوید و طرز رفتار و گفتارش حاکی از حجب وحیا ومتانت او باشدطبعاً اعتماد واطمینان مستمعین را نسبت بخود جلب کند ...

جامی در کتاب یوسف وزلیخا گوید :

سخن رازیوری جزراستی نیست   جمال مه بجز نا کاستی نیست

نظامی در مخزن الاسرار گوید :

از کجی افتی بکم و کاستی   از همه غم رستی اگر راستی

برای اینکه بعلم الیقین بدانید نجات درصدق وجوانمردی در راستی وراستگوئی است بدین قصّه توجّه نمائید : در اخلاق محسنی حسین واعظ آمده است که حجاج ابن یوسف جمعی را اسیر وحکم بسیاست کرده بود . چون نوبت بیکی از آنها رسید گفت ای امیر مکش که مرا برتو حقی است . پرسید کدام حق ؟ جواب داد فلان دشمن ترا نزد جمعی دشنام میداد من اورا منع کردم وبااوستیزه نمودم . حجاج گفت آیا کسی است که براین دعوی تو گواهی دهد ؟ آن مرد اشارت بیکی ازاسیران کرد. آنمرد گفت راست میگوید من در آن جمع بودم وشنیدم که بتو دشنام میدادند و این مرددشنام دهنده را منع کرد . حجاج گفت پس توچرا با او مشارکت نکردی ؟ گفت من ترادشمن میدانستم وبرمن لازم نبود از توجانب داری کنم. حجاج بااینکه مردی ستمکار بود متأثر شد وهردو را آزاد نمود ! یکی را برای حقی که بر وی داشت ودیگری را بجهت سخن راستی که گفته است .   سعدی گوید :

گر راست سخن گوئی و در بند بمانی

به ز آنکه دروغت دهد از بند رهائی

فردوسی گوید :

سخن گفتن بد زبیچار گیست   به بیچار گان بر بباید گریست

بگیتی به ازراستی پیشه نیست   ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست

زبان چرب گویاودل پردروغ | بر مرد دانا نگیرد فروغ
زنیرو بود مرد را راستی | زسستی دروغ آید و کاستی
هر آنکس که باتو نگوید درست | چنانداں که اودشمن جان تست

بعقیدهٔ پرفسور هافمن گذشته از صدق وصفا وحجب وحیا که مایهٔ جلب اعتماد واطمینان شنوندگان نسبت بگوینده است باید دانست که تنها جلب اعتماد هم کافی نیست . باید سخندان همواره بکوشد توجّه جمع ازاوسلب نشود ...واین کار بمراتب آسانتر از جلب توجه یك فرد است .

حساسیت جمعیت

افرادی راازصنوف وطبقات مختلفهٔ زندگانی در نظر آورید که برای خرید ببازار روند وهیچیك دیگری را نشناسد . بمجرد اینکه فی المثل حریقی ناگهان روی دهد یا سرقت یا جنایتی علناً واقع شود همه فی الحال توجه کنند و حس نفرت و غضب عموم نسبت به تبهکار طوری برانگیخته شود که همان جمع پراکنده آناً بصورت فرد واحدی درآید . گاه مردم ازدحام کنند وزمام عقل ازدست همه چنان بدر رود که تحت تأثیر اوهام و احساسات خیال انگیز از شدت التهاب و هیجان یکی از ابناءِ نوع خود رابحکم یکی ازافراد جمعیت مثله کنند یابنائی را آتش زنند ولی هرگاه رهبری دلیر و دانا قدم بمیدان نهد و از روی دانائی و خرد مردم را اندرز دهد بر روحهای سرکش فایق آید . هنگامی که لینکن رئیس جمهوری امریکا کشته شد (۱۸٦۵ میلادی) گروهی از مردم افسرده ومغموم گرد آمدند وقیافه ها طوری آشفته وعبوس بنظر میرسید که هر آن بیم حوادثی مشئوم میرفت . در آن اثنا مردی خردمند بنام گار فیلد (که شانزده سال بعد بمقام ریاست جمهوری رسید) در ایوان خانه زبان بسخن گشود وبا دوسه جمله بطرفة العین همه راساکت وآرام ساخت .

گارفیلد گفت : «ابرهای تیره وانبوه پیرامون اومترا کم شده وسراپردهٔ او

را سیل غم فرا گرفته ، امّا سریر او بر اساس عدل وداد استواراست . حق وحقیقت بتحقیق حاکم‌شود وفرشتهٔ رأفت‌پروبال گشاید . هم میهنان ! فرمان فرمان خداست وحکومت واشنگتن هنوز زنده وپایدار است .»

در انقلاب فرانسه از حساسیت وسرعت تأثراجتماعات پاریس حکایتها کنند. بمجرداینکه‌رهبران‌انقلاب حکم قتل کسی راباتهام اینکه از اشراف است‌میدادند دریای خشم مردم بجوش می‌آمد و گروه گروه برسر آن قربانی بینوا میریختند وبرای اینکه دست وپای او را قطعه قطعه کنند از هم پیشی میجستند . دراین حیص وبیص ناگهان از دهان گرم رادمردی دلیر و مهربان کلماتی مؤثر و لطیف شنیده میشد ووضع مردم وروحیهٔ جمعیت دگرگون میگشت تاآنجا که دیوانه واربرقص در آمده و همان شخص را که لحظه‌ای پیش قصد جانش داشتند در آغوش مهر و عطوفت می فشردند ...

برای تجدید حیات کیش نصرانی اهل کلیسا را کشیش وادار کند با شور و حرارت بسیار سرود های مذهبی را دسته جمعی بخوانند . سعی کشیش آنست که اهل کلیسا از خود بیخود شوند وهیجانی شدید همه رافرا گیرد . در نمازجماعت نیز هنگامی که همه باهم‌بستایش ونیایش پرورد گارقیام‌وقعود کنند در نماز گزاران حالتی پدیدآید که روح وحدت را محرك ومؤید باشد .

در مبارزات انتخاباتی امریکا کسی که نامزد مقامی است علی‌الرسم‌دیرتراز ناطقین دیگروارد مجامع‌تبلیغ میشود . دلیل دیرآمدن وی آنست که‌اولا چندجای دیگر باید نطق کند. ثانیاً ناطقین دیگر بااظهاراتی که درآغاز جلسات برای‌معرفی نامزد انتخابات میکنند حالت انتظار و اشتیاقی در حضار برای استماع بیانات ناطق اصلی ایجاد مینمایند .

تشریفات و تزیینات مجلس نیز در حضار مؤثر است . آداب و رسوم جلسات دادرسی و آرایش خاصی که برای تالار بعضی محاکم ترتیب داده میشود بدان

منظور است که متهمین و کسانی که برای تماشا در جلسه حاضر میشوند تحت تأثیر واقع گردند.

از تدابیر دیگری که برای ایجاد وحدت میان حضار بکار برده میشود آنست که در تالار سخنرانی همه پهلوی هم قرار گیرند و هرگاه در تالار دوهزار صندلی چیده شده وعدۀ قلیلی آمده‌اند آن عده نباید در گوشه و کنار پراکنده بنشینند زیرا با این ترتیب روح وحدت را نمیتوان بوجود آورد. هنری وارد بیچر(۱۸۸۷-۱۸۱۳ مسیحی)[۱] از خطباء و وعاظ امریکا در مجالسی که برای وعظ وخطابه حاضر میشد نخست از حضار خواهش میکرد بازو ببازوی هم بنشینند. در تالارهای بزرگ شنوندگان را عادت بر آنست که چند ردیف صندلیهای جلو را خالی بگذارند و دور از هم ومتفرق قرار گیرند. باید ازهمه خواهش کرد جلوتر بیایند و صندلیهای جلورا اشغال کنند وپهلوی هم بنشینند.

بازیگران صحنه های نمایش بهتر از هر کسی فرق میان تالارهای پروخالی را میدانند. در تالار کم جمعیت بازیگران زحمت بیشتری میکشند ونتیجۀ کمتری میگیرند وناظرین کمتر لذّت میبرند، کمتر میخندند، کمتر تحسین می کنند. ولی شبهای تعطیل که مردم بتماشاخانه ها هجوم می آورند وتالارها پر میشود آتش شوق وانتظار همه تیزتر گردد ونخستین مضمون مضحك وشیرینی که بازیگران شوخ وبذله گو ادا کنند شلیك خنده را از همه سو برانگیزد و هنرپیشه‌ای که نتواند در برابر چنین جمع مستعد وآماده‌ای نقشی مؤثر بازی کند بی‌هنراست. کارگردانهای تماشاخانه ها کاملاً باین نکته واقف وآگاهند وبهمین دلیل مقداری بلیط رایگان میدهند که تالار تئاتر پر شود.

برای جلب شنوندگان نمیتوان تنها بعوامل خارجی متکی بود. گوینده باید چه در محیط مساعد چه غیر مساعد بر مجلس تسلط یابد وشنوندگان را چنان مجذوب سخنان خود سازد که تا پایان مجلس گوش فرا دهند. برای اینکه چنین

۱- Henry Ward Beecher

چگونه مجلس میگیرد

حالی در مجلس پدید آید وبپاید توهمات وتصورات ناروائی را که با عقاید گوینده تباین دارد و بغلط در افکار راه‌یابد ومایهٔ القاءِ شبهه گردد‌باید ازاذهان شنوند گان بیرون کند.

شنوند گان بمطالبی توجه دارند که واضح وروشن باشد. بعضی چیزها خواه ناخواه جالب توجه است از جمله روشنائی ، حرکت ، رنگ ، سلیقه . درد ، رنج ، گرما ، سرما ، صوت ، سکوت ناگهانی وقس علیهذا. کسانی که کالائی برای اطلاع عموم اعلان کنند برای جلب خریداران در وهلهٔ نخست بهمین عوامل متوسل شوند.چنین است حال سخنوری که سخن را بطرز مؤثری آغاز کند: بدین معنی که باخونسردی وتأنی بکرسی خطابه نزدیك شود وجلو جمع قرار گیرد. آنگاه عمداً اندکی تأمل کند تا حس کنجکاوی حضار بی اختیار تحریك شود وسکوت در مجلس حکمفرما گردد. لحظه‌ای دیگر مکث نماید تا در نتیجهٔ سکوت حالت انتظار واعتماد در جمعیت بوجود آید. سپس بآهنگ نرم وملایمی که باختیار گوینده بلند و کوتاه شود و کسانی که در صندلیهای‌ته اطاق نشسته اند بشنوند سخن خودرا آغاز نماید. شاید با یك عبارت شیرین یا حکایت کوچکی که خاطرات گذشته همه را بیادآورد یا نقل خبری که مایهٔ تعجب یا خرسندی باشد بتواند مستمعین را آناً قبضه کند. لکن این‌حالت لحظه ای بیش نپاید وبرای‌اینکه ساعتی چند باقی بماندتا دانشمندی فی المثل مشکلی را بگشاید یا بازرگانی جزئیات نقشهٔ فعالیتهای لازمه را برای فروش کالای معینی شرح دهد یا صاحب کارخانه ای طریقهٔ جدیدی را برای افزایش درآمد کارخانه پیشنهاد نماید ، یا واعظی ازحقایق معنوی ومکارم‌اخلاق سخن گوید تدابیر وتمهیدات دیگری باید، ازجمله تغییر وتنوع وتازه‌شدن مطالب. ویلیم‌جیمز روانشناس مشهور امریکائی (۱۹۱۰-۱۸۴۲ میلادی) گوید:

«برای اینکه نسبت بموضوع معین وفکر معین بتوان مستمعین را بحال توجه نگاهداشت شرط ضروری وحتمی‌آنست که پیوسته‌آن موضوع را بچرخانیم یابعبارت

دیگر زیر ورو واطراف وجوانب آنرا در نظرآوریم .»

امرسن فیلسوف نامی دیگر امریکا نیز باین اصل و اصول دیگر فن خطابه نظر داشته که گفته‌است : « واعظان چون بمعنای‌واقعی کلمهٔ فصاحت گشاده زبان باشند برای اینکه مردم روی بکلیسا آورند و بطوع و رغبت در کلیسا بمانند نیازی به زنگ ناقوس وشرطه وپاسبان ندارند.»

اگر واعظ وخطیب باصول وشرائط وعظ وخطابت عمل کند اهل دیرو کنشت وبتخانه ومیخانه ومسجد «یکدل ویك قبله ویك جو شوند » وبگفتهٔ مولوی :

تفرقه بر خیزد و شرك و دوئی	وحدت است اندر وجود معنوی
چون شناسد جان من جان ترا	یاد آرد اتحاد ماجرا
موسی وهارون شوند اندر زمین	مختلط‌خوش‌همچوشیروانگبین...
تفرقه در روح حیوانی بود	نفس واحد روح انسانی بود
روح انسانی کنفس واحده است	روح حیوانی سفال جامده است
عقل جزء ازرمزآن آگاه نیست	واقف این سرّ بجز الله نیست
عقل راخود با چنین سودا چکار	کرّ مادر زاد را سرنا چکار
یکزمان بگذار ای همره ملال	تا بگویم وصف خالی زان‌جمال
در بیان ناید جمال خال او	هردو عالم چیست عکس‌حال او
چونکه من ازخال‌خویش دم زنم	نطق میخواهد که بشکافد تنم
همچوموری‌اندراین خرمن‌خوشم	تا فزون ازخویش باری میکشم
کی گذاردآنکه‌رشك‌روشنی‌است	تابگویم‌آنچه‌فرض‌و گفتنی‌است

صحبت از تنوع وتغییر بود . این شیوه نیزبه‌تنهائی کافی‌نیست . بعضی‌اشخاص ممکن است بنطقی علاقمند شوند وحال آنکه همان نطق برای دیگران خستگی و ملال‌آورد . خستگی وملال ازآنرودست دهد که‌شنوندگان

قانون‌اقتران یاپیوند کهنه و نو

از دو گروه خارج نباشند : گروهی بیشتر و گروه دیگر کمترازآنچه تصور شده است بموضوع بحث‌آشنائی دارند ،

هراندازه اطلاعات ما در آن موضوع وسیعتر باشد بیشتر بآن موضوع علاقه داریم مشروط باینکه اصل تنوع رعایت گردد ومطالب تازه گفته شود . گاه ممکن است مطلب پر مقدماتی وپیش پا افتاده بیان شود ویا بالعکس موضوع باندازه ای تازه باشد که حضّار هیچگونه سوابق ذهنی و اطلاعات و تجاربی در آن زمینه نداشته باشند وطبعاً علاقه‌ای هم بشنیدن آن مطالب نشان ندهند . ویلیم جیمز[۱] گوید :

« موضوعی که بنفسه جالب توجّه نیست وقتی جالب شود که با موضوع جالبی توأم گردد ... کهنه ونورا بطرزطبیعی بهم نزدیك سازید بنحوی که توجه شنوندگان از نکته‌ای که مورد علاقهٔ آنهاست بنکتهٔ دیگری که مورد علاقهٔ آنها نیست منتقل شود وسرانجام بهمه جا سرایت کند و همهٔ مطالب را فرا گیرد .»

این قانون را که از مهمترین‌اصول‌تعلیم وتربیت است استادان این علم قانون اقتران یا « ادراك آشکار » یا ادراك حسی و عقلی خوانده اند و در واقع جمع و تلفیق معلومات گذشته وحال است . مراد تفکر منطقی ورشد طبیعی و تکامل علائق ذاتی‌وجبلی طفل ازجمیع جهات است نه آنکه اطلاعات و مطالبی را که با فعالیتها وتجارب وادراکات طفل ارتباطی ندارد در ذهن او انباشته سازند . پدری‌تند خوی از فرزند خرد سال خود پرسید کتاب اصول تعلیمات دینی واخلاقی را (که‌در ممالك مسیحی‌بطریق سئوال‌وجواب مینویسند) یاد گرفته‌ای ؟ کودك با آه وناله‌پاسخ داد که قوهٔ فهم آن کتاب را ندارم . پدر باحالت خشم بغرش درآمد که نگفتم‌بفهم، گفتم یاد بگیر !

معلم وسخنران هردو باید مطالب خود رابا روح ومزاج واستعداد شنوندگان منطبق کنندبدین معنی که بر موضوع درس یا خطابه‌ونیروی خیال خود بحدی‌مسلط باشند که بتوانند در انتخاب مبحث وتطبیق وتلخیص آن‌وبسط مقال باقتضای‌معلومات وتجارب‌وادراکات شنوندگان‌شتاب یا درنگ کنند . جان دیوئی[۲] فیلسوف‌امریکائی

۱ــ William James, Talks to Teachers

۲ــ John Dewey, How We Think

واستاد تعلیم وتربیت(۱۹۵۲-۱۸۵۹ میلادی) در بارهٔ تمرکز فکر گوید :

«مقصودترکیب عقاید متنوع و گونا گونی است که در مسیر واحدی پیوسته سیر کند تا به نتیجهٔ واحدی برسد. فکری را که روی موضوع معینی تمرکزدهند مانند سفینه ایست که خط سیر معینی را بپیماید ودر عین اینکه کشتی درآب دائماً تغییر مکان دهد جهت حرکت ومقصد کشتی تغییر نکند.»

مولوی گوید :

ناطق کامل چو خوان باشی بود	بر سر خوانش ز هر آشی بود
تا نماند هیچ مهمان بینوا	هر کسی یابد غذای خود جدا
همچوقرآن که بمعنی هفت‌توست	خاص‌راوعام را مطعم در اوست

در کتاب منتخب اسرارالتوحید در حالات ابوسعید(۴۴۰-۳۵۷ هجری‌شمسی) از مشایخ بزرگ تصوف حکایتهائی از اطلاع واشراف او برخواطر و تصرف او در فکر و ارادهٔ دیگران نقل شده واصطلاح اشراف بر خواطر را قوه یا خاصیتی تعریف کرده که با قواعد علمی سازگار استودر عمل نیز ثابت وآشکار وبقرائت افکار وتصرف در

اشراف بر خواطر وتصرف در افکار

اراده وفکردیگران یاالقاء وایحاء نیزتعبیر گردیده‌واین‌نیروی شگفت بممارست‌بر بعضی ریاضتها و مشقتهای خاص که نتیجه‌اش قدرت برجمع فکر وتوجه حواس است بدست‌آید وازریاضتهای‌بسیارسخت ومراقبتهای‌طولانی که ازابوسعید حکایت کرده‌اند بهیچوجه بعید نیست که‌این قوه بصورت‌کاملتری بوی افاضه‌شده باشد.ازجمله‌حکایاتی که نقل شده اینکه «شیخ هرروز مجلس میگفت (بعبارت دیگر به‌سخنرانی وموعظه میپرداخت)وهر که‌راچیزی بدل‌میگذشت شیخ‌درمیان‌سخن‌روی بوی‌میکردی وجواب آن سخن که اورا دردل‌بودی‌برمزی یابیتی‌یاحکایتی‌بیرون میدادی. چنانکه‌آنکس را مفهوم گردیدی وباز سرسخن شدی.»[۱]

۱ـ نگاه کنیدبه منتخب کتاب‌اسرارالتوحید فی مقامات‌الشیخ‌ابی سعید انتخاب‌استاد فقید احمد بهمنیار چاپ وزارت فرهنگ ـ ۱۳۲۰هجری شمسی ، صفحهٔ ۷

خواجهٔ بزرگوار فرماید :

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک

بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود

دل چو از پیر خرد نقد معانی میجست

عشق میگفت بشرح آنچه براو مشکل بود

در کیاست جعفر برمکی وزیر روشن ضمیر هارون الرّشید و همچنین در فصاحت و بلاغت و تدبیر او سخنها گفته‌اند . روزی هارون در گردن وی با تأمّل مینگریست و با خود میگفت : باشد که این گردن را بزخم شمشیر از تن جدا کنم . چون این اندیشه برسینهٔ پُر کینهٔ وی گذشت جعفر بفراست دریافت و گفت : ای امیر از فُتوّت و مُروّت تو نسزد گردنی را که هزار بار بوسه زده ای به تیغ بزنی ! هارون غرق حیرت شد و پوزش خواست . امّا دیری نگذشت آنچه برخاطر خلیفهٔ ناسپاس گذشته بود واقع شد .[۱]

دربارهٔ نفس ناطقه و تأثیر حواس برونی و درونی در شخصیت اشخاص مولوی فرماید :

پنج حسی هست جز این پنج حس

آن چو زر سرخ و این حسها چو مس

ای ببرده رخت حسها سوی غیب

دست چون موسی برون آور ز جیب

۱ــ رجوع شود به جوامع الحکایات ولوامع الروایات محمد عوفی ، باب یازدهم از قسم اول در فراست و کیاست : نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق که در ۲٤ رجب ۱۰٤۸ هجری نوشته شده و در ۱۲ جمادی اول ۱۲٦۵ هجری تکمیل گردیده است . همچنین رجوع شود به کتاب اخبار برامکه باهتمام و تصحیح و مقدمهٔ تاریخی و ادبی آقای عبد العظیم قریب گرکانی استاد زبان فارسی و ادبیات فارسی ، طهران ، تیر ماه ۱۳۱۲ هـ . ش . طبع اول ، مطبعهٔ مجلس ، صفحات «فج» و «فد» .

آینهٔ دل چون شود صافی و پاك
نقشها بینی برون از آب و خاك . . .
دل مگر مُهر سلیمان یافته است
که مُهار پنج حس بر تافته است
پنج حسی از برون مأسور اوست
پنج حسّی از درون مأمور اوست
پنج حس با یکدیگر پیوسته اند
زانکه این هر پنج زاصلی رسته اند
قوّت یك قوّت باقی شود
ما بقی را هر یکی ساقی شود
دیدن دیده فزاید عشق را
عشق اندر دل فزاید صدق را . . .
صحت این حس بجوئید از طبیب
صحت آن حس بجوئید از حبیب
صحت این حس ز معموری تن
صحت آن حس ز ویرانی بدن

همهٔ مردم چه در ظاهر چه در باطن خواهان شخصیت اند ولی بعقیدهٔ پرفسور هافمن هیچکس نمیتواند شخصیت را درست تعریف کند .

رموز شخصیت

همو گوید : شخصیت صفتی است که همهٔ خلق جویای آنند امّا جویندگان راتوانائی توصیف کمال مطلوب نیست. از دلائل این امر یکی اینکه نفس ناطقه را دو قلمرو ویا دو عالم است : عالم آشکارو

۱ ـ برای تحقیقات بیشتری در بارهٔ شخصیت نگاه کنید بکتاب رشد شخصیت بقلم شاختر ترجمهٔ آقای محمد حجازی نمایندهٔ مجلس سنا از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، طهران با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلن ـ طهران ـ قاهره ـ نیویورک ، تیرماه ۱۳۳۳

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

عالم نهان . اولی جلوه گاه افکار واحساسات ظاهراست و آند گری خلوتگاه اسرار باطن. کسانی که اقیانوسها را پیموده‌اند گاه به کوههای شناوری برخورده‌اند که‌از یخ است . قسمت‌عمدهٔ این قطعات عظیم یخ زیر آب پنهان‌است وقسمت دیگری روی آب نمایان. ظاهر وباطن نفس را نیز میتوان با زیر وروی کوههای متحرك وسیار یخ مقایسه کرد . لذا شخصیت تنها مولود افکار واحساسات آشکار نیست . شخصیت بیشتر ناشی از افکار نهفته واحساسات مکنونه ایست که حتی برخود ما پوشیده است . همز[1] از پزشکان ونویسندگان امریکا (۱۸۹٤ـ۱۸۰۹ میلادی) قریب بدین مضمون گفته است : هر فردی را سه شخصیت است : اول شخصیت واقعی او نزدخالق او . دوم شخصیتی که کمال مطلوب خود اوست ولی شخصیت واقعی او نیست . سوم شخصیت او که در نظر دیگران کمال مطلوب ومثل اعلی جلوه کند ولی‌نه شخصیت واقعی اوونه شخصیت تصوری اواز نظر خود اوست وچه بسا با هردو فرق بسیاردارد. آلفونس‌کار[2] داستان‌نویس فرانسوی(۱۸۹۰ـ۱۸۰۸میلادی) برای هر کس سه سیرت یاسه‌منش استوار قائل است . اول منش ظاهر، دوم منش حقیقی. سوم منشی که بخیال خودش داراست . شواب[3] صاحب کارخانه های فولاد سازی امریکا شخصیت انسانرا به عطر گل مانند کرده است .

(بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :)
هجری شمسی، وهمچنین بکتاب کنجکاوی‌دقیق درچگونگی کودکان وجوانان یا تحقیق دقیق درشخصیت انسان تألیف‌دکتر آلبرت هوت(۱۹۳۰)ترجمهٔ دکترهوشیار، ازانتشارات وزارت فرهنگ طهران ۱۳۱۵ هجری شمسی(شرکت مطبعهٔ طلوع) ، کتاب روانشناسی برای همه ازادواردواستر کروکنت اپل وجان اپل‌ترجمهٔ آقای مشفق همدانی بامقدمهٔ آقای خواجه نوری ، چاپ دوم ۱۳۳۳هجری شمسی ، طهران بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه و همچنین اخلاق وشخصیت اثر جان دیوئی و ترجمهٔ ایشان وکتاب روانشناسی عملی یا رموز زندگانی روزانه ترجمه وتحریر آقای دکتر بهاء الدین پازارگاد تهران ، اسفند ماه ۱۳۳٤ .

۱ ـ O. W. Holmes, The Autocrat of the Breakfast Table, ch. 3.

۲ ـ Alphonse Karr

۳ ـ Charles M. Schwab, Ten Commandments of Success

شخصیت هرشخصی منحصر بخوداوست. بگفتهٔهافمن‌همچنانکه خطوط‌انگشت هر کس را با خطوط انگشت کسان دیگر فرق است خطوط مغزها نیز دگر گونه است وافراد از لحاظ اخلاق وطرز فکر با هم تفاوت دارند . اختلافات هرچند ناچیز باشد حاکی از تفرد افراد است . تفرد معلول صفت یا مجموعهٔ‌صفاتی است که مابه‌ـ الامتیاز هرفرد از افراد دیگراست. اختلاف صفات را بعضی مربوط به غده‌ها وبرخی دیگر درخطوط دست و گروهی در ستاره وسرنوشت هر فردی میدانند . کما اینکه حتی ستارهٔ قدر اول معرفت نیز باین معنی اشارتی دارد :

رگ رگ‌است‌این‌آب شیرین وآب شور
در خلایق میرود تا نفخ صور . . .
هرکه را با اختری پیوستگی است
مر ورا با اختر خود هم تکی است
طالعش گر زهره باشد در طرب
میل کلّی دارد و عشق و طلب
ور بود مریخی خونریز خو
جنگ وبهتان و خصومت جوید او
اخترانند از ورای اختران
کاحتراق و نحس نبود اندران . . .
راسخان در تاب انوار خدا
نی بهم پیوسته نی از هم جدا . . .

از اوصافی که پرفسورهافمن در شخصیت مؤثر دانسته‌صباحت یا کراهت‌منظر وصوت وبیان وحالات و کیفیات نفس و لیاقت اجتماعی است . شکل و اندام متناسب بسیار مهم است لکن بسا کسانی که ازنعمت زیبائی محروم بوده امّا شخصیت ممتاز و برجسته ای داشته‌اند . گاه نیزدیده شده است در قلمرو دلها دست‌دست‌زشترویان

بوده و نکورویان را از نعمت اهمیت وامتیاز بهره ای نصیب نگشته و از این نمد کلاهی نبوده است.

این اوصاف از لوازم شخصیت بشمار آمده است : دلسوزی و غمخواری برای دیگران، حسن تدبیر وحسن‌نیت ، داشتن اطلاعاتی‌دربارهٔ دنیا ، ازهمه بالاترزیرکی و درایت ، ذوق و سلیقه ، حضور ذهن و طبع شوخ ، لطف سخن و جاذبهٔ شخصی . . . هیچکس حد فاصل بین جاذبهٔ جسمی و روحی را نمیداند چیست . بعضی اشخاص نیروی جسمانی و کهربائی فوق العاده ای دارند وهنگام دست دادن گوئی برقی از دست آنها بجهد ودر تار وپود وجود تأثیری کند که بمراتب محسوس‌تر ازمصافحه با افراد عادی است . . . ولی‌شخصیت درواقع بیشتربا خلق وخوی‌انسان مرتبط‌است تا نیروهای دیگر . مقام علمی و اجتماعی هم لازمهٔ شخصیت نیست . چه‌بساکارگران وحتی کسانی که با نداشتن تحصیلات کافی‌شخصیت دارند . اگر ازجمیع صفات بشر صفتی برای احراز وابراز شخصیت وتوفیق خدمت در اموراجتماعی لازمتر از صفات دیگر باشدآن صفت از دریچهٔ چشم پرفسور هافمن قوهٔ ناطقه است .

ملاّ فرماید :

ناطقه چون فاضح آمد عیب را میدراند پرده های غیب را

باین دو بیت و کلمات دیگر گویندهٔ آن توجّه کنید و شخصیت ویرا نزد خودتان بسنجید :

لهجهٔ شیرین من پیش دهان تو چیست
در نظر آفتاب مشعله افروختن
منطق سعدی شنید حاسد و حیران بماند
چارهٔ او خامشی است یا سخن آموختن

هافمن گوید صوت وآهنگ حائز درجهٔ اول اهمیت است . وچنانچه خشن‌باشد البته دلپذیر نیست . بیشتر مردم در مکالمات عادی بلند صحبت کنند . در موقع

هیجان و غلیان طبعاً صدا بلند تر از حالت طبیعی است.

آفات شخصیت

بزرگترین مشکل بعضی افراد همین است که چون دراثر خوشی یا خشم ودلتنگی احساسات تحریك شود بلند حرف میزنند وحال آنکه میتوان شاد یا خشمگین یا آزرده بود وغوغائی بپانکرد. احتراز از داد وفریاد بهنگام طغیان احساسات ضرور است که گفته‌اند زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد. صائب تبریزی گوید:

نیست در عالم ایجاد بجز تیغ زبان
بیگناهی که سزاوار بحبس ابد است

ودر این مقام استاد بلند آواز شیراز زبان بریده بکنجی نشسته صُم و بُکم را بر کسی که زبانش در حکم نباشد افضل وارجح خوانده وبشررازبان بسته بهتراز گویای به شر دانسته و گفته است:

گرت خونابه گیرد دل زدست دوستان‌سعدی
نه شرط دوستی باشد که از دل بر زبان‌آید

از آفات دیگری که هافمن برای شخصیت برشمرده پرچانگی است. این سخندان سخن سنج مانند خود شما در اجتماعات گاه بافرادی بر خورده است که کلام دیگران را قطع کنند ودر محاورات بعلّت عدم ملاحظهٔ جوانب واطراف امور اشتباهات عجیبی مرتکب شوند. باروده درازی همه را بستوه آورند وبحدی دربیان جزئیات به‌یاوه سرائی‌وطول وتفصیل گرایند که کاسهٔ صبر شنوندگان لبریز شود و آرزومند لحظه‌ای باشند که جلسه بپایان رسد غافل ازاینکه خردمندان سخن بسیار دانند واندك گویند وهرگز این معنی را فراموش نکنند که «سخن ار چه بزرگوار بود نیکی آن در اختصار بود». ونیز گفته اند:

پشیمان ز گفتار دیدم بسی   پشیمان‌نگشت‌ازخموشی کسی

در زبان انگلیسی مثلی است معروف که «برخیزوبپاایست تا ترا ببینند سخن

چنان گوی که بشنوند ، بنشین تا ترا قدر شناسند .» ادیب نیشابوری گوید : سخن گفته وقضای رفته وتیر انداخته باز نگردد . سخن گواه حال گوینده است وهرچه کوته تر بود خوشتر است . فردوسی فرماید :

در فتنه بستن دهان بستن است — که گیتی به نیك وبد آبستن است
که بر انجمن مرد بسیار گوی — بکاهد بگفتار خویش آبروی
بدان کز زبانست مردم به رنج — چو رنجش نخواهی زبان را بسنج
کسی را که مغزی بود پرشتاب — فراوان سُخن باشد و دیریاب
بگفتار بی سود و دیوانگی — نجوید جهانجوی مردانگی
چو گفتار بیهوده بسیار گشت — سخنگوی درمردمی خوار گشت
چنان دان که بیشرم بسیار گوی — نبیند بنزد کسی آبروی

آفت دیگر جرّ و بحث و ادعای بیجا ومنفی بافی است . گاه کار را بجائی رسانند که همه چیز حتی روز روشن را منکر شوند . یکی درس طب نخوانده ولی مدّعی است که برای جمیع بیماریها پزشکی حاذق است ودرمان همه دردها نزداوست ونسخهٔ ویرا از داروخانهٔ معینی که بعقیدهٔ او صاحب وجدانی پاك است و دواهای تازه دارد بیدرنگ باید گرفت . دیگری مانند مستنطقی زبر دست از جزء و کل کارهای خصوصی اشخاص حتی از میزان حقوق ومزد لباس ونشانی خیاط وهمه‌چیز پرسش کند .

اما در بارهٔ آفت چرب زبانی وچاپلوسی لاروشفوکو نویسندهٔ نامی فرانسوی[۱] گفته است : « گاه تصور میکنیم از مداهنه ومجامله خوشدل وخشنود نمی‌شویم وحال آنکه در واقع تنها طرز تنطق ونحوهٔ تملق مورد پسند نبوده است .» و الّا حقشناسی و تقدیر چون از روی سلیقه وتدبیر ادا شود یکی ازمطمئن ترین طرق کسب‌وجاهت وقبول عامه است . در نکوهش زبان بازی سعدی شیرازی گوید :

---

۱ - La Rochefoucauld

ندانم که چون‌خسبدت دیدگان نخفته زدستت ستمدیدگان
چه سود آفرین بر سر انجمن پس چرخه نفرین کنان پیر زن
ستایش سرایان نه یار تو اند نکوهش کنان دوستدار تو اند
وبال است دادن برنجور قند که داروی تلخش بود سودمند

هافمن گوید در سخن گفتن‌نباید عالماً عامداًازدیگران تقلید کرد. سخنگوی دانا ازری خود پای بیرون ننهد ودر مقام تعظیم وتکریم افراد بحال رکوع و سجود نیفتد. در برابر اشخاص بجای ابراز حس حقارت یا برتری بکوشد خود را برابر بداند، حس برتری سبب خود پسندی وخود ستائی شود واین صفات ناپسند انسان‌را از چشم همه بیاندازد، از طرف دیگر تفوق زبر دستان نباید سبب تذلل وخواری زیر دستان شود. یکی از بزرگترین فضائل انسان که‌ازمهمترین‌عوامل رشدشخصیت بشمار آید شهامت است. ترس شخصیت را درشکند ویأس بر روح او مستولی گردد. دشواریهای‌زندگی‌ازآنرو بیش‌ازکامیابیها برای رشدشخصیت‌سودمنداست که‌مشکلات مایهٔ کار و کوشش است و کار و کوشش مایهٔ تعلیم وتهذیب نفس. در حدود نهصد سال پیش ابو حنیفهٔ اسکافی گفته است:

چو مرد باشد بر کار و بخت باشد یار
ز خاك تیره بر آرد بخلق زر عیار
فلك بچشم بزرگی کند نگاه در آنك
بهانه هیچ نیارد ز بهر خردی کار

دیگر از اسباب وعلل زوال شخصیت سرقتهای ادبی است. هافمن مؤلفی را حکایت کند که‌ظاهراً مضامین بکری‌داشت ولی بسخنان نغز ودلنشین دیگران‌غبطه میخورد. روزی‌لطیفهٔ بسیارشیرینی از کتابی برای اونقل کردند. بی‌اختیار آهی‌سرد از دل پردرد برآورد وزبان بەرشك وحسرت گشود که دریغا دریغ! این موهبت‌مرا نصیب نبود! ناقل نکته سنج بطنز پاسخ داد که غم مخور عین آنرا بزودی خواهی

گفت ! هستند کسانیکه حتی در مورد یاران خویش نیز از ارتکاب اینگونه ناروائیها پروائی ندارندو دل دوستان رابیازارند ودر نتیجه مهر رابکین‌ودوستی‌را به‌دشمنی مبدل سازند . سخندان خوش الحان فارس را روی سخن بااین ناکسان‌است آنجا که میگوید :

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سُخن خدا داد است

آری خدا داد است ودر این معنی شکی نیست ولی بکسانی کـه در این راه آنی از کوشش وجوشش فارغ نباشند . یا ایها الانسان انك کادح الی ربك کدحاً فملاقیه[1] . آنانکه بقوهٔ ناطقه وحسن‌محاورهٔ اهل سخن غبطه میخورند سزاوار است

چاره چیست

برای نیل باین موهبت و امتیاز عظیم آداب و اصول فن را فرا گیرند وبا توکل بحکیم سخن در زبان‌آفرینی که سبب ساز کل است بکوشند تا در نتیجهٔ کار ورعایت چند اصل سادهٔ ذیل جامهٔ کامیابی وافتخار بپوشند : اول نیت خوب داشتن و بلطف و خوشی سخنان نیکو گفتن واحتراز از کنایات نیشدار و کلمات باطل و بیهوده .

سعدی گوید :

کنونت که امکان گفتار هست بگو ای برادر بلطف و خوشی

که فردا چو پیك اجل در رسد بحکم ضرورت زبان درکشی

دوم آمادگی برای ارشاد ورهبری جمع وبمهارت اداره کردن مجالس بحث .

سوم داشتن موضوعات تازهٔ امروزی وشنیدنی . فرخی سیستانی گوید :

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر

---

۱ ـ سورهٔ انشقاق ۶/۸۴

شنیده ام که حدیثی که آن دوباره شود
چوصبر گردد تلخ ارچه خوش بود چوشکر

چهارم اجتناب از قطع کلام دیگران . در این مقام پند سعدی را بگوش جان باید شنید که گفته است :

سخن راسراست ای خداوند وبن — میاور سخن در میان سُخُن
خداوند تدبیر و فرهنگ وهوش — نگوید سُخن تا نبیند خَموش

همو گوید :

سخن آنگه کند حکیم آغاز — یا سر انگشت سوی لقمه دراز
که ز نا گفتنش خلل زاید — یا ز نا خوردنش زیان آید

این اوصاف جز با اراده وتمرین وتلقین حاصل نشود . در احوال لردموینیهم[۱] نوشته اند : شاید همین یک هنر او که در جراحی میان اماثل و اقران مقامی شامخ داشت ویرا کافی بود ولی او قناعت نمیکرد ودر تقویت نیروی تقریروتحریربحدی کوشید تا نفوذش در جامعه دو چندان شد . با پرورش این دو نیرو هر کس در هر شغلی وحرفه‌ای باشد میتواند شخصیت بیشتروارزش بیشتری برای خدماتی که انجام دهد کسب نماید . چرا بگوید برای نطق کردن خلق نشده واین کار از او ساخته نیست ؟ پنج دقیقه تمرین در خلوت کافی است ، بعد هم میتواند جلو جمع صحبت کند . طولی نمیکشد که در اثرتمرین زبانش باز و گشاده شود وادای کلمات روان و آسان گردد . طلاقت لسان وحسن بیان نتیجهٔ تمرین است و این معنی در بارهٔ اهل قلم نیز صادق است . عموماً کسانی که در طلب کمالند بمفاد و مفهوم این این اشعار توجه دارند :

« سخن خوش عماد کاتب راست — که بباید نوشت با خط زر »
« گفت دیدم که درجهان هر کس — خود کتابی نوشت یا دفتر »

---

۱ - Lord Moyniham

« گرچه هنگام طبع وتدوینش بر تتبع فزود و کرد هنر »
«چونکه‌چندی گذشت‌وبازبخواند اندرآن یافت نقصهای دگر »
« کای دریغ این چنین نبایستی گر چنین بود بود ازاین بهتر»
« این حکایت برای مرد فهیم بهتر است از خزانه‌های گهر »
« عبرت است‌این‌وپندومعرفتست تا بدانی که چیست حال بشر »

هافمن گوید : نشست وبرخاست با آشنایان جدیدبیش ازمجالست ومصاحبت با آشنایان قدیم در رشد شخصیت و تقویت قوهٔ ناطقه مؤثر است . ولی اگر پیوسته متظاهر بشخصیت خود باشید بخود نمائی وخود فروشی مشهور و بیش از همه کس منفور واقع خواهید شد . صاحبان ابتکار واصالت حقیقی رفتاری طبیعی و گفتاری صادقانه دارند . . . این نکات را باید باندازه‌ای مرور کرد تا در نفس ملکهٔ راسخه شود وشخصیتی که احراز آن کمال مطلوب ونصب العین‌است در سرّ ضمیرمراحل تکوین وتکامل را بتدریج طی کند وروزی فرا رسد که این آرزو در مسیر زندگی جامهٔ عمل بپوشد .

بمنظور تمرین چند تن از صاحبان شخصیت را انتخاب کنید و عواملی را که مایهٔ شخصیت آنها بوده از آراستگی ظاهر وصباحت منظر و گیرنده بودن صوت و آهنگ ورسائی بیان وقوای دماغی وقابلیتهای اجتماعی واوصاف‌اخلاقی همه را یکایک بدقت بسنجید . مثلاً ببینید چرا صوت وآهنگ دونفر با هم شباهت دارد ولی دارای همان اثر نیست . آیایکی را روح وطبعی مهربانست وآندیگری راچنین روح وطبعی نیست؟ قسمت عمدهٔ شخصیت مربوط بروح[1] است وروح نیز مربوط به اراده وتصمیم‌وعلاقه واشتیاق . روح شناس بزرگ ایران گوید :

---

۱ ــ در بارهٔ روح رجوع کنید بکتاب زندهٔ بیدار (حی بن یقظان) اثر ابن طفیل (تاریخ وفات ۵۸۱ هجری در مراکش) ازداستانهای شیرین‌فلسفی‌ترجمهٔ آقای‌بدیع‌الزمان فروزانفررئیس‌دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول و مؤسسهٔ وعظ وتبلیغ اسلامی از انتشارات

(بقیهٔ حاشیه‌درصفحهٔ بعد)

روح چون من امر ربی مختفی است
هر مثالی که بگویم منتفی است . . .
روح باز است و طبایع زاغ ها
دارد از زاغان تن بس داغ ها . . .
روح را تأثیر آگاهی بود
هر که را این بیش اللهی بود
اقتضای جان چه ای دل آگهی است
هر که آگه تر بود جانش قویست
خود جهان جان سراسر آگهی است
هر که بیجانست از دانش تهیست
روح نو دان در تن حرف کهن
سحر خوان اینرا مخوان اینرا سخن

دنیا در حال تبدیل وتحول‌است وذهن‌باز از لوازم تبدیل وتحول بشمارمیرود. کترینگ[1] رئیس شرکت‌تحقیقات جنرال موتورز گفته است: «کاملترین اتومبیل امروز را که تازه از کارخانه بیرون آمده باشد برای اینکه از هر گزند محفوظ بماند در جعبه آئینه‌ای بگذارید بطوری که همه ببینند وهیچگونه تغییری در آن داده نشود. فرض کنیم‌بهای‌آن اتو مبیل دوازده هزار دولار است واین معنی را روی لوحه‌ای‌باخطوط زرین بنویسیم وهمه گواهی‌دهیم بهترین اتومبیل همین است وارزش آن ازاین‌مبلغ

ناموس‌تحول‌و تجدد

(بقیهٔ‌حاشیه‌از صفحهٔ قبل)

بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳٤. ازمطالبی که بیشتر باین مبحث ارتباط دارد تقلید اصوات وحدوث لغت وشرح ترقی انسان بدرجهٔ تعقل واثبات تجرد و بقاء نفس ومعرفت ذات وصفات‌واجب تعالی

۱ - Kettering, Charles F., President of the General Motors Research Corporation

کمتر نیست . سپس لوحه ای درهمان جعبه جای دهیم . وسال دیگر بیائیم وبهمان اتومبیل بنظر خریداری نگاه کنیم . خواهیم گفت چندان تعریفی ندارد . وپس از مدتی گفتگو وچون وچرابا این نتیجه میرسیم که از قیمت اصلی دویست دولارباید تخفیف داد و ارز یابی جدید را بیرون جعبه روی شیشه مینویسیم . سال بعد هم باز همین کار را تکرار میکنیم ومی‌بینیم اتومبیل چندگی بدل نمیزند ودویست دولار دیگر کسر قیمت قائل می‌شویم . در ظرف ده سال اگرباز بدیدهٔ خریداری بهمان اتومبیل بنگریم خواهیم دید تنها خریدار اتومبیل کسی است که مشتری‌آهن پاره و اجناس قراضه است .

« آنچه مسلم است تغییراتی روی داده ودر مدت ده سال کارهائی انجام گرفته و امروزه در نتیجهٔ پیشرفتها و ابتکارات تازه بچشم دیگری بآن اتومبیل کار نکردهٔ ساخت قدیم نگاه میکنیم . باید دانست هیچ چیزی کامل نیست وهمه چیز در حال تغییر است واکثر مردم بیشتر اوقات کوشش دارند از تغییرات جلو گیری کنند . لکن در مسیر حیات تنها مکانی که نیمکتی برای آرمیدن و آسودن نهاده اند در برابر جایگاه متصدیان کفن ودفن اموات است (بعبارت دیگر آرامگاه ابدی گورستان است). »

هری گیز معتقد استهر کس میتواند هر گونه شخصیتی را بخواهد تحصیل نماید وموجبات تأمین سعادت و کامیابی خویش را بوسیلهٔ دوست یابی وجلب‌همکاری دیگران تأمین سازد . در کتاب روانشناسی خود قواعدی نیز بدین منظورآورده‌است از جمله تکمیل اطلاعات کلّی وعمومی ومعلومات فنی وتخصصی وابرازفضائل‌ومکارم اخلاقی با صدق وصفا وجد وجهد وآشنائی کامل‌باوضاع واحوال مردم وانتخاب‌شغلی که بیشتر ازمشاغل دیگر بدان مایل وراغب هستید وبهتربتوانید از نیروی ابتکار وقریحه ومایه واستعداد خاص خود درآن کار بهره مند شوید و پرورش قوهٔ تمرکز فکروحافظه و ایمان باین معنی که هرچه از علوم و فنون و آزمایشهای گوناگون

زندگانی اندوخته اید کاملاً در گنجینهٔ حافظه محفوظ مانده وروزبروز آنچه مورد نیاز است آسانتر وروشنتر بتوانید بیاد آورید وتوسعهٔ قوهٔ مشاهده وتقویت نیروی تندرستی وجوانی ورشد قوهٔ خیال در اعلی درجهٔ کمال وفرا گرفتن کلمات نغزولطیف وزیبا وبیان مؤثروشیوادرحضورجمع وتوجه باینکه چگونه میتوان همه‌روزه‌خدماتی شایسته تر و کاملتر از روز دیگر انجام داد.

همو گوید معمولا تصور میکنند انسان فقط یکبار متولد شده وتولد اوروزی بوده است که بصورت کودك نوزادی دیده بجهان گشوده است. اما طبق موازین جدید علمی انسان همه روزه درحال تجدید ولادت وتجدید حیات است و این معنی کاشف ازحقیقتی شگفت است که‌شخصیت جدید را بهرنوع و کیفیتی که شخص‌طالب باشد ممکن است بوجود آورد زیرا جسم وجان پیوسته در حال تحول است.

اماصاحب اسفارصدرالمتألهین‌صدرالدین‌شیرازی که‌نفس را جسمانیة الحدوث وروحانیة البقاء دانسته است میگوید نفس در اول طبع است که حرکت جوهری استکمالی داردتا آنجا که بروحانیت میرسد وبعالم‌عقل کلّی‌اتصال مییابد. درحرکت از نقص بکمال ومنازل حیات وسرّموت دانای بیهمتای ایران وخورشید تابندهٔ عرش عرفان گفته است:

ای مبدّل کرده خاکی‌را بزر	خاك دیگر را نموده بوالبشر
کار تو تبدیل اعیان و عطا	کار ما سهواست‌ونسیان‌وخطا
ای که خاك‌تیره‌را توجان‌دهی	عقل وحس‌وروزی وایمان‌دهی
تودرآنروزیکه درهست آمدی	آتشی یا خاك یا بادی بدی
گربدان حالت ترا بودی بقاء	کی رسیدی مرترااین ارتقاء
این بقا ها از فنا ها یافتی	از فنا پس رو چرا بر تافتی
صدهزاران حشردیدی‌ای عنود	تا کنون هرلحظه ازبدووجود
از جمادی بیخبر سوی نما	وز نما سوی حیات و ابتلا

تالب بحر این نشان پایهاست — پس نشان پا درون بحر لاست

نیست پیدا اندر آن ره پا و گام — نی نشانست آن منازلرا نه‌نام

در فنا ها این بقاها دیده ای — بر بقای جسم چون چسبیده‌ای

هین بده‌ای زاغ جان و باز باش — پیش تبدیل خدا جانباز باش

هر کجا باشند جوق مرغ کور — بر تو گرد آیند ای سیلاب شور

اهل دنیا زین سبب اعمی دلند — شارب شورابهٔ آب و گلند

هافمن گوید از اهم عواملی که برای جلب مستمعین ضرور است نیروی خیال واستفاده از صور ذهنیه ونقل حکایات وسر گذشتها یا توصیف مناظر وتشریح وقایع بوسیلهٔ نشان دادن نقشه ها و نمودارها و تصویر ها است .

روش صحیح سخندان باید کنار تخته طوری بایستد که پشت او بحضار نباشد وپس از آنکه نقطه ای یا مطلبی را از روی نقشه یا نمودار یا تصویر نشان داد فوراً روی خودرا بطرف مستمعین بر گرداند .

مشکلات امروزی چه سیاسی چه فرهنگی بیشتر مربوط بعکس العملهای اجتماع و احساسات مردم است و تنها با منطق ریاضی وحساب اعداد وارقام نمیتوان مشکلات را قطع وفصل نمود . بهترین راه حل مسائل آنست که تجارب وادراکات واطلاعات وعلایق وامیال دیگران را با دلسوزی وروح انصاف واحترام وطبع کریم درنظر گیریم وبر اغراض شخصیه چیره شویم . مولوی فرماید :

چون غرض آمد هنر پوشیده شد — صد حجاب ازدل بسوی دیده شد

روش صحیح احترازازجدل بیجا وغرض ورزیهاست. جدال احسن غیرازجدالی است که برای خود نمائی یا خود ستائی وبکرسی نشاندن حرفهای باطل برانگیزیم وازجر ّوبحث وستیزه جوئی چیزی‌فرونگذاریم .

حکیم نظامی گوید :

عمر بخشنودی دلها گذار — تا ز تو خشنود شود کرد گار

درد ستانی کن و درماندهی — تات رسانند بفرماندهی

گرم‌شوازمهروزکین‌سردباش — چون‌مه‌وخورشید جوانمردباش

گنبد گردنده ز روی قیاس — هست به‌نیکی‌وبدی حق شناس

بنیامین‌فرانکلین[1] سیاستمدار امریکائی (۱۷۹۰ - ۱۷۰۶ میلادی) در کتاب سر گذشت زندگانی خود نوشته است : درعنفوان جوانی‌ازغلبه یافتن برهمهٔ حریفان درمباحثه‌لذت فراوان‌میبردم ولی بزودی دانستم که‌حریفان مغلوب نه تنهادرهیچیك ازاموری که مستلزم معاضدت ومجاهدت بود تن‌درنمیدادند بلکه بعلت‌خواری‌وخفتی که درنتیجهٔ شکست برروح‌آنها عارض میگشت پیوسته در انتظار فرصت بودند که انتقام بگیرند؛ بدینرواز‌احتجاج گذشتم وطریقهٔ سقراط راآزمودم بدین معنی که پرسشهائی از روی مکر وحیله ازحریف‌میکردم بنحوی که‌حریف بفکرفرومیرفت وبرناراحتی حریف لبخند میزدم. از اینکار هم نتیجهٔ بدتری عاید شد .

معهذا فرانکلین در ایالت فیلادلفیا و امور سیاسی و اجتماعی آنجا بیش از همه کس نفوذ پیدا کرد وبعد هم در امور مربوط بکشور خود وهمچنین در مسائل ملّی وبین المللی همان اندازه کامیاب گردید .کامیابی ویرا علّت آن بود که بتدریج از حیله‌هائی که مایهٔ‌دلتنگی و آزردگی‌خلق بود دست کشید وچون بمفهوم این ضرب‌المثل غربی پی برد که شیرهٔ قند بیش از سرکه مگس گیراست کلامش بیش از کلام دیگران در امریکا خریدار پیدا کرد . باباافضل یك قدم فراتراز فرانکلین رفته است :

با دل گفتم ای دل عربده جوی
صراف سخن باش و سخن کمتر گوی
خواهی که ترا آب رود در همه جوی
با دوست نشین ونیکی دشمن گوی

خود فرانکلین‌در بارهٔ بحث واستدلال وآنچه در مقام تربیت خویش درمراحل

---

۱ - Benjamin Franklin

آخر این کار بیاموخت قریب بدین مضمون نوشته است : « فقط خود را عادت دادم سخن بآزرم بگویم وهر گزکلماتی را که مایهٔ مشاجره باشد برزبان نیاورم وبخصوص ازالفاظ علی‌التحقیق وبلاشك وبلاتردید ونظائرآن که حا کی از قطعی ومسلم بودن عقیده ایست پرهیزنمودم و این‌عبارات رابجای‌آن بکار بردم : چنین می‌فهمم، اینطور تصور میکنم ، یا چنین بنظرمیرسد ، یا اگر اشتباه نکرده باشم . همین عادت سبب شد کسانی را که میخواستم بکاری وادار کنم باخود همفکروهمراه ساختم وچون غایت اصلی محاورات اظهار اطلاع یا کسب اطلاع یا جلب محبت یا ترغیب است کاش اشخاص‌عاقل‌وفهیم وخوش نیتّ‌با تظاهر به قطعی بودن عقاید خود از نیروئی که برای اقدام بکارهای نیك دارند نکاهند . زیرا اینگونه تظاهرات مایهٔ‌اشمئزاز ومخالفت است .

«اگردر مقام تعلیم‌و کرسی درس بضرس‌قاطع سخن بگوئید و روش شما این باشد که مطلب همانست که گفته‌اید وجزآن نیست مستمعین را بمخالفت‌برانگیزید وبصدق واخلاص گوش فرا ندهند . اگرمیل دارید کسی را چیزی بیاموزید ، اگر باصلاح دیگران دل بسته اید نباید از بیان شما این معنی مستفاد شود که عقایدشما ثابت وتغییر ناپذیر است . اشخاص باشرم و حساس و دانا عشقی به محاجّه ومجادله ندارند وشمارا بحال خود واگذارند که درخطایا و اشتباهات خود باقی بمانید . با این‌روش بندرت شنوندگان‌خرسند شوند وهمدلی وهمفکری که منظور نظرشماست کمتر حاصل گردد .»

الکساندر پوپ ازشعرای معروف انگلیسی (۱۷٤٤ـ۱٦۸۸ میلادی) از روی حزم واحتیاط توأم با عقل و کیاست گفته است : طریقهٔ صحیح تعلیم آنست که مستمعین ندانند بآنها تعلیم میدهید و مجهولات مردم بصورت مطالب فراموش شده عرضه شود . بعبارت دیگر هنگام تدریس طوری وانمود نکنید که درس میدهید و مطالبی را که بیان میکنید حضار نمیدانند . طوری بیان کنید که میدانند و گویا فراموش شده است .

چشم و گوش وهوش وحواس سخنران باید پیوسته متوجه جمعیت ودرجستجوی اثر کلمات خود باشد واز همه بخواهد که پیرامون کلام او بیاندیشند ونظر خود را بگویند. بدینطریق اظهارات او ازصورت نطقهای خشک ورسمی خارج میشود وحضار نخواهند پنداشت وظیفه دارند هرچه ناطق بگوید بشنوند وتکلیف دیگری جز اصغاء بیانات ناطق نداشته باشند. در آن صورت سخن نیز جان میگیرد و امواج فکر بین گوینده وشنوندگان رد وبدل میشود.

یکی ازاشتباهات سخنران بعقیدهٔ پرفسورهافمن هنگامی است که دلائل بسیاری اقامه کند وحال آنکه اصلاً دلیلی لازم نباشد. چه بسیار سخنورانی که مطلب را بطول وتفصیل در کرسی خطابه بیان کنند وحال آنکه برای شنوندگان کهنه است واحتیاجی بدلیل هم ندارند. دربرابرچنین جمعیتی هدف سخنور باید آن باشد که با تمثیلات وحکایات وتشبیهات وتوضیحات تازه ای روحهای کسل وخسته را بیدار کند وافکاررا برای اقدام بکاری که مورد نظر است راغب وآماده سازد. واعظ وخطیب کسی را گویند که جمعیت بیقید وبی‌اعتنا را طوری منقلب کند که عملا میل خودرا بمتابعت از نظر وی نشان دهند.

این امرجز بتصفیه وتزکیهٔ نفس و ترک تظاهر و خود نمائی و خود پرستی میسّر نگردد.

بارمعنی بنداز اینجاز انکه درصحرای حشر
سخت کاسد بود خواهد روز بازار سخن

باش تا طومار دعویها فرو شوید خرد
باش تا دیوان معنی ها بخواند ذوالمنن

بارنامهٔ ما و من درعالم حسّ است و بس
چون ازین عالم برون رفتی نه ما بینی نه من

بادو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

با سخنهای سنائی خاصه در زهد و مثل

فخر دارد ملك بلخ امروز بر بحر عدن

ازمباحث دیگر روانشناسی که با سخنوری بسیار مرتبط است قوهٔ حافظه و ذاکره است . همه میدانیم که قرآن مبین را عدهٔ کثیری از علماءِ اسلام ورجال دین در حفظ داشته و دارند ودر تذکرة الحفّاظ الذهبی مصنّف تاریخ اسلام وبسیاری کتب دیگر اسامی بعضی از حفّاظ آمده است[۱] . بابا افضل گوید :

حافظه‌وعجایب آن

گر مصحف پنجگانه ازبر داری | با آن چه کنی که نفس‌کافرداری
سررا بزمین نهی تو ازبهرنماز | آنرابزمین‌نه‌که تودر سر داری

قبل‌ازورود بمطلب قصّه ای چند از اعاجیب حافظه نقل میکنم ، گواینکه در بعضی مواردشاید خالی از مبالغه نباشد :

از نوادر حافظه[۲] یکی اصمعی[۳] ازاکابر ادبای عرب است که در شعر و فنون ادب واخبار اعلم واقدم عصرخود بوده و در سال ۱۲۲یا۱۲۳هجری قمری دیده بدنیا گشوده ، دیگر بخاری صاحب کتاب جامع صحیح معروف به صحیح بخاری است (تاریخ وفات ۲۵۳یا ۲۵۶ هجری قمری) که گویند صد هزار حدیث صحیح ودویست هزارحدیث‌مجعول در حفظ داشته‌است. دراحوال‌عبدالکریم‌بن‌طاوس(تاریخ تولد۶۴۸ وفات۶۹۲ هجری‌قمری) ازاعاظم‌علمای‌امامّیه که‌ازتلامذهٔ خواجه‌نصیرطوسی‌ومحقق حلّی‌وپدروعمّ خودش‌بوده‌نوشته‌اند که هرچه‌را آموختی‌هرگزفراموش‌نکردی ودر

۱ ــ تذکرة الحفاظ شمس‌الدین ابی عبدالله الذهبی (۷۴۸ ـ ۶۷۳ هـ . ق.) طبع دوم حیدرآباد دکن سنهٔ ۱۳۳۳هـ .

۲ـ رجوع کنیدبه ریحانة‌الادب‌فی تراجم‌المعروفین بالکنیة واللقب یاکنی‌والالقاب اثر محمد علی تبریزی(مدرّس)۱۳۲۴ هجری شمسی

۳ ــ ابــو سعید عبدالملک باهلی ابن قــریب بن عبدالملک بن علی بن اصمع بصری بغدادی

یازده سالگی دراندك مدتی قرآن مجید راحفظ کرده ودر چهار سالگی اصول کتابت را یاد گرفته واز معلم مستغنی گردیده ودربارهٔ ابن سینا وفاضل هندی وبعضی اکابر دیگر اینگونه داستانهای عجیب نقل کرده‌اند.

ازهمه شگفت ترقصّه ایست که در بارهٔ ابوالعلای معرّی حکایت کرده‌اند. ابوالعلاء از فحول ادباء وشعراء ونحوییین و لغوییین وعلاّمهٔ عصر خود بشمار است. در ریحانة الادب آمده است که قوّهٔحافظهٔ او از نوادر وغرائب محسوب است وآنچه بدو منسوب باشد از حیطهٔ بیان خارج (والعهدة علیهم). گویند هر چیزی رایکبار براو میخواندندی‌حفظ میکرد ومکرربیست ورق از هر کتابی راکه نزد او قرائت میکردند دردم بخاطر میسپرد. ونیز در اثنای راه بغداد یکی از همراهان اوبسبب نابینائیش درجای پر درختی‌هنگام‌عبوربدو گفت سرخود را پائین دارتابشاخ درخت برنخورد. پس از چند ماه در باز گشت چون بهمان موضع رسیدند سر فرود آورد ومورد‌حیرت‌حاضرین گردید.

ونیزحکایت کنند که درمسجد سه تن از اکراد برسرحسابی منازعه داشتند. پس از مشاجرات بسیار دعوی خاتمه نیافت وبمحکمه شکایت بردند. مدّعی گفت طرف درمسجد بذّمهٔ خود اقرار نموده واکنون منکر است. قاضی شاهد خواست. گفته شد درمحل منازعه بجز نابینائی که مشغول نماز (یا بقول دیگر مشغول وضو گرفتن) بوده دیگری حضور نداشته است. قاضی بحکم قراین و قیافه ابوالعلاء را احضار کرد وشرح قضیّه از وی استفسار نمود. ابوالعلاء گفت من جز زبان عربی زبان دیگری ندانم لکن عین‌کلمات ایشان را بخاطر دارم. پس از استنطاق وتعیین صوت طرفین دعوی ابوالعلاء گفت صاحب این صوت فلان کلمات را گفته و صاحب صوت دیگر نیز گویندهٔ کلمات دیگر است وعین عبارات طرفین راکه بزبان کردی ادا شده بود نقل نمود و بعداز ترجمه حکم شرعی صادر گردید.

ونیز بنوشتهٔ معجم الادباء خطیب تبریزی گوید که درمسجد معرّه مصنفات ابوالعلاء رانزد اومیخواندم. یکی از همسایگان تبریزی برای نمازوارد مسجدشد.

از کثرت فرح حالم تغییر کرد. ابوالعلاء احساس نمود وسبب پرسید. جواب گفتم دوسال بود از همشهریهای‌خود کسی را ندیده بودم. اکنون یکی ازایشان واردشده است. ابوالعلاء گفت منتظرم صحبتهای شما تمام شود. چون صحبت آندوخاتمه‌یافت وخطیب برسردرس‌برگشت‌ابوالعلاء پرسید این چه زبان بود؟ گفت‌آذری. ابوالعلاء گفت این زبان را نمیدانم لیکن عین‌کلماتی که بین شما رد و بدل شده است بخاطرم مانده است. پس عین‌کلمات خطیب تبریزی وهمشهری ویرا نقل کرد وحضار غرق در حیرت شدند.

وهمچنین گویند چون از کمالات سیّدمرتضی آگاه شد بمجلس وی درآمد وبسبب نابینائی ویرا بایکی از حضار مجلس تصادمی روی داد. آنکس برآشفت و گفت این سگ کیست؟ ابوالعلاء گفت سگ کسی است که هفتاد نام برای سگ نداند. چون سیّدمرتضی این کلام را بشنید او را نزد خود خواند ومهربانی کرد و امتحانش نمود واعجوبهٔ دهرش دید.

ابوالعلاء در سال ۳۶۳ هجری قمری در شهر معرة النعمان بجهان آمد و در سه یا چهار یا هفت سالگی براثر آبله نابینا گشت. بیست ودو فقره از آثار وی در ریحانة الادب ذکر شده است. وفات ابوالعلاء درسال ٤٤۹ هجری قمری در مولد وموطن خودش بوده است. بین ارباب تراجم و سیر در باب عقیدهٔ مذهبی او اختلاف نظر است. اکثر اکابر از جمله الذهبی ویاقوت حموی وملاّ سعدتفتازانی وی را محکوم بکفر و زندقه والحاد نموده اند وخطیب بغدادی که معاصر وی بوده گوید: ابوالعلاء تزّهد کرده ولباس درشت پوشیده و گوشت نمیخورده و چندین سوره از سوره های قرآن را معارضه کرده و ابن خلّکان نیز گوید توالد وتناسل را از باب اینکه دنیا محل آفات وحوادث است جائز نشمرده و جنایت بر فرزند پنداشته و وصیت نموده که بر گورش بنویسند: هذا جنایة ابی علی وما جنیت علی احد. ابوالعلاء موافق رأی قدما ذبح حیوان را ستم بر جانداران میدانسته و

چهل وپنجسال گوشت نخورده است . ایرج میرزا جلال الممالك (۱۳۴۳ ـ ۱۲۹۱ هجری قمری) گفته است :

قصّه شنیدم که بوالعلاء بهمه عمر
لحم نخورد و ذوات لحم نیازرد
در مرض موت با اجازهٔ دستور
خادم او جوجه با بمحضر او برد
خواجه چو آن طیر کشته دید برابر
اشك تأثر ز هر دو دیده بیفشرد
گفت بمرغ ازچه شیر شرزه نگشتی
تا نتواند کست بخون کشد وخورد
مرگ برای ضعیف امرطبیعی است
هرقوی اول ضعیف گشت وسپس مرد

دربارهٔحافظهٔ عجیب عمرخیّام ابوالحسن علی بن زید بیهقی که حکیم را در جوانی ملاقات کرده بود چنین گوید که خیّام در اصفهان هفت بار کتابی را خواند وحفظ کرد وچون بهنیشابور باز گشت آنرا املاء نمود وبعداز آنکه املاءِ او را با نسخهٔ اصل مقابله کردند تفاوت بسیار ندیدند [۱] .

در اهمیّت حافظه همین بس که آنچه را از کودکی در مدت عمر دیده‌ایم و شنیده ایم وآموخته ایم اگر ناگهان فراموش کنیم معلوم نیست چه نوع موجودی

---

۱ ـ کتاب تتمهٔ صوان الحکمة تألیف علی بن زید البیهقی (المتوفی سنه ٥٦٥ هـ.) چاپ لاهور ۱۳۵۱ هـ. ، صفحهٔ ۱۱۲ ، وترجمهٔ آن بنام درّة الاخبار و لمعة الانوار ، طبع دوم لاهور ۱۳۵۸ هـ. ، صفحهٔ ۸۳ . همچنین رجوع کنید بکتاب الاذکیاء ابوالفرج عبد الرحمن بن الجوزی البغدادی (تاریخ وفات : ۵۹۷ هجری قمری ـ در بغداد) .

حافظه و فراموشی

خواهیم بود. سیسرون گوید[1] : حافظه گنجینه و نگهبان همه چیز است . بعقیدهٔ دو کوینسی[2] از نویسندگان نامی انگلیس(۱۸۵۹_۱۷۸۵میلادی) بار حافظه چون سنگین‌تر شود قویتر گردد وچون بحافظه اطمینان داشته باشید قابل اطمینان شود . فولر[3] از وعاظ مشهور انگلیسی(۱۶۶۱_۱۶۰۸ میلادی) گفته است : حافظه مانند کیسه‌ایست که چون لبریز شود نتوان بست و آنچه از گنجایش بیشتر باشد برون‌افتد : اگردر کنجکاوی وحفظ مطالب فراوان ولع داری زنهار هضم معانی مختل نگردد .

از امثال سائره یکی کلام مون تنی[4] فیلسوف فرانسوی است (۱۵۹۲_۱۵۳۳ میلادی) که بحکم تجربه حافظهٔ خوب با سستی رأی توأم است . کاردینال نیومن[5] دانشمند روحانی انگلیسی (۱۸۹۰_۱۸۰۱ میلادی) معتقداست که حکمت را حافظهٔ قوی بوجود نیاورد همچنانکه‌لغت نامه رانیزدستورزبان‌نتوان دانست . نیچه‌فیلسوف آلمانی (۱۹۰۰_۱۸٤٤ میلادی) گفته است[6] : بسا کسانی که حافظه ای بسیار قوی داشته اند وصرفاً بهمان سبب در سلك متفکرین بشمار نیامده اند . لاروش فوکو[7] دانشمند علم الاخلاق فرانسوی گوید : همه ازفراموشی خود شکوه دارند وهیچکس از سستی رأی خویش گله ندارد .

درباب‌حافظه اِنور[8] مبتکرروش‌پلمنیسم چنین گوید : حافظه منشأشگفتیها

۱_ Cicero, De Oratore, Bk. 1, Sec. 5

۲_ De Quincey, Thomas, Confessions of an Opium Eater, Pt. I

۳_ Fuller, Thomas, Holy and Profane States: of Memory.

٤_ Montaigne, Essays, Bk. 1, Ch. 9

۵_ Newman, John Henry, Knowledge in Relation to Culture

٦_ Nietzche, Friedrich Wilhelm, Maxims

۷_ La Rochefoucauld, Maxims, No. 89

۸_ Your Mind and How to Use It, by W. J. Ennever, the Founder of Pelmanism, and Associate Editor T. Sharper Knowlson. Thorson Publishers Ltd., 91 St. Martin's Lane, London, W. C. 2

است وا گر از بین برود ممکن است حتی نام ونشانی وخانه وخانواده وشغل خودرا هم فراموش کنیم . نکتهٔ مهم آنست که تا چیزی درذهن اثرنکند بخاطرسپرده نشود وبعد هم بیاد نیاید واین امر باتمرکزحواس حاصل گردد . جانسن گوید : حقیقت فن خطابه توجه است[1] .

دربارهٔ فراموشی وپرورش حافظه کتابها نوشته شده ازجمله کسانی که دراین موضوع تألیفات دارندبنیوسکی[2] ، وپلینی مایلز[3] وپیك[4]را میتوان نام برد . اِ نورِ ر گوید هیچیك از نویسندگان مزبور بعلّت فراموشی پی نبرده اند. حقیقت آنست که هیچ چیزمطلقاً فراموش نمیشود . شاهد این مُدّعی[1] خوابهای مصنوعی یا مغناطیسی است . بیداری را بخواب مغناطیسی فرو برند واز وقایعی که دربیداری نتوانسته‌است بیاد آورد پرسش کنند ، آناً پاسخ دهد ولی چون بیدار شود از آنچه در خواب گفته است بیخبر باشد . ممکن است نام کسی ازیاد ما برود ولی چون دیگری آن اسم را بر زبان آورد فوراً تصدیق کنیم که همانست . پس فراموشی امریست موقت بدین معنی که آنچه برای زندگانی سودمندباشددرذهن بماند وآنچه را سودی نباشدبوادی ذهول وغفلت سپرده شود .

یکی از علل نسیان شکایتی است که گاه وبیگاه از انحطاط وناتوانی حافظه کرده وبارها بخود گفته ایم وبزبان آورده ایم که حافظهٔ ما ضعیف است . نیروی حافظه در برابر انتقاد حساس است و بهمین سبب اگر از ضعف حافظه بطعن سخن بگوئید بحافظهٔ خود لطمه وارد کرده اید . اگر هرروز بخودتان بگوئید حافظه‌ام خراب است حافظهٔ شما خراب خواهد شد و با اینگونه تلقینات سوء حافظهٔ خود را ازبین خواهید برد . باید بگوئید حافظه‌ام خوب‌است. بحافظهٔ خود اعتماد واطمینان داشته باشید ، اصلاح میشود .

---

۱ ـ Samuel Johnson, The Idler, No. 24 ۲ ـ Beniowski
۳ ـ Pleiny Miles ٤ ـ Pick

علّت دوم آنست که اراده نکرده ایم آنچه را می آموزیم بخاطر بسپاریم. مویمن[1] از اساتید نامدار این موضوع میگوید: «اگر اراده کرده باشیم مشهودات ومبصرات ما طوری در ذهن ما نقش بندد که‌بعد بتوانیم بیاد آوریم درعمل ثابت‌شود که مطالب را زودتر ضبط خواهیم کرد.»

سوم بسیاری ازتجارب واطلاعات‌وادراکات خود را بدان‌سبب فراموش‌میکنیم که علاقهٔ کافی بآن موضوعات نداریم. علاقه لازمهٔ توجه است و توجه لازمهٔ علم. اطلاعات ومعلوماتی را که درست فرا گیریم بآسانی بیاد آوریم.

چهارم آنکه بسیاری چیزهائی را که اندکی ناگوار باشد واقعاً میل نداریم بخاطر بسپاریم. در احوال داروین گفته اند همیشه انتقادات منقدّین را دربارهٔعقاید خود یادداشت میکرد زیرا میدانست اگر ننویسد نکات مورد انتقاد از خاطرش محو شود ولی آنچه در ستایش اومیگفتند هرگز فراموش نمیکرد. بخلاف‌خاطرات شیرین ونشاط انگیزرا همه دوست داریم. هیچکس خاطرات دردناك را دوست ندارد وبهمین سبب جزئیات آن از نظر برود ولی اگر بسیار ناگوار باشد در ذهن بماند وبارها باز گردد. مانند نام بدهکاری که سالها از موعد استرداد بدهی او بگذرد و برای اینکه بستانکار خسته ونومید شود نم پس ندهد.

پنجم بسیاری چیزها را فراموش میکنیم زیراتأثیرات عمیقی بقدر کافی‌درذهن ما نداشته واصولاآن مطالب را درست درك‌نکرده‌بودیم. دانشجویانی که‌درامتحانات مردود میشوند از حافظهٔ خود مینالند وحال‌آنکه دروس خودراکاملا فرا نگرفته‌اند. مطلبی که واقعاً فهمیده نشود زود فراموش گردد.

ششم اگر نیروی حافظهٔ ما از یك جهت ضعیف است از جهات دیگر ممکن است قوی باشد. حافظه چند قسم است: حافظهٔ چشم، حافظهٔ گوش، حافظهٔ ذائقه، حافظهٔ تاریخ‌سال‌وماه، حافظهٔ منطق، وقس علیهذا. اگریکی ازانواع مختلف‌حافظه ضعیف باشد با نوع دیگر میتوان جبران نمود. گویند ناپلئون برای اینکه نام

---

۱ - Meumann

اشخاص رابذهن بسپارد بشنیدن نام قناعت نمیکرد . آن نام را مینوشت و آنگاه بدیدهٔ دقت بدان مینگریست . روش ناپلئون البته بدرد پیشخدمت میهمانخانه نمیخورد : زیرا اگربنا شود پیشخدمت میهمانخانه ازهمهٔ میهمانها دستور غذا بگیرد، وهمه را بنویسد و بآشپز بدهد مدتی وقت تلف شود وحال آنکه شش مشتری دستور غذا باو میدهند ، همه را میشنود وبمتصدی آشپزخانه میگوید و خودش از آنها میگیرد و روی میز مشتریها میگذارد وصورتحساب هریك را بخود اومیدهد واینکارها راتنها بوسیلهٔ حافظهٔ سمعی انجام میدهد . ولی چون ازحافظهٔ بصری استفاده نمیکند احتمالا ازآن حیث دچار ضعف شود . برای حفظ تعادل و تناسب بهتر است از تربیت حافظهٔ بصری نیز غافل نباشد .

هفتم بسیاری ازمطالبی را که یادمیگیریم بدان سبب فراموش میکنیم که قدر جامعی برای آن فکر نکرده‌ایم . خلاصه آنکه اطلاعات ما جمع وجور نیست .

هشتم بیشتر فراموشیها برای آنست که آنچه را آموخته ایم بندرت باردیگر درآن نظرمیکنیم . شبها پیش از خوابیدن کارهائی را که در روز انجام داده اید ازمدّ نظر بگذرانید . بدینطریق اطلاعاتی را که تازه کسب کرده اید در ذهن جای گیرد واطلاعات جدید با اطلاعات قدیم مدغم شود .

برای پرورش قوهٔ حافظه چند نکته باید رعایت شود :

١ ـ بحافظهٔ خودعقیده داشته باشید وتردید بخود راهندهید . نگوئیدحافظه‌ام ضعیف است . نگوئید هرگز بیادم نخواهد ماند . بگوئید میتوانم بخاطر بسپارم و حقیقت هم همین است .

٢ ـ علاقه باید شدید باشد .

٣ـدقت وتوجه‌بسیارسبب‌شود که صورذهنـیّه درحافظه بهتروعمیقترنقش‌بندد.

٤ ـ حافظهٔ سمعی‌بحافظهٔ‌بصری مددمیدهد وچنین است انواع مختلف حافظه . هرقوّه‌ای‌بقوّهٔ‌دیگر کمك‌میکند.مثلا اگرحافظهٔ‌چشم‌تیزاست‌وحافظهٔ گوش‌تیزنیست بایدبوسیلهٔ‌حافظهٔ چشم‌نقائص حافظهٔ گوش‌رارفع کردتاهردوقوّه‌حتی‌الامکان متعادل

شود . این گونه‌اختلافات مادرزاداست و کسی مسئول نیست . یکی صورت اشخاص را بهتر ازاسامی اشخاص بخاطر میسپاردوزودتر بیادمی آورد ودیگری بعکس . بیادآوردن تاریخ سال وماه و اعداد وآمار ممکن است برای بعضی اشخاص بآسانی حروف الفباء باشد ولی اشعاردرذهن همان اشخاص نماند . دراینصورت باید کوشش کردموارد شدت وضعف بوسیلهٔ تمرین تعدیل گردد .

۵ ـ اطلاعاتی‌را که تازه کسب میکنیم با اطلاعاتی که قبلا کسب کرده‌ایم‌باید تطبیق شود و موارد اختلاف معلوم گردد .

۶ ـ پرورش قوهٔ حافظه باید همهٔ عمر دنبال شود ودر چهل‌سالگی حفظ کردن اشعار وآمار یا هرمطلبی که مورد علاقهٔ ماست دوباره شروع گردد . طریقهٔ معموله آنست که بیت اول را تندوپی درپی تکرار کنندتا ازبر شود . بعد بیت‌دوم را.آنگاه هردو را با هم تا برسد به‌آخر . طریقهٔ بهترآنست که همهٔ اشعار را بخوانندتامعانی ونظم وترتیب ورشتهٔ ارتباط مطالب بدست‌آید .

۷ ـ از انتقاد نترسید خاصّه‌اگر بصورت استهزاء باشد . اگراستهزاء رابتوپ بزرگی‌بوزن سیصد خروار تشبیه کنیم وانتقاد ازدهانهٔ چنین توپی شلّیک شودبیشتر اوقات کسانی که هدف انتقاد واقع شده‌اند از میدان در میروند . اگر حق با ماست بجای اینکه از میدان در رویم چرا قرص ومحکم برجای خود نایستیم ؟ اگر از خنده های تمسخرآمیز بترسیدقوهٔ مفکّرهٔ شما از کار می‌افتد. ترس قوهٔ درّاکه و منطق وجرأت را زائل میکند .

شیخ‌اجلّ گوید :

تو روی از پرستیدن حق مپیچ
نگر تا نگیرند خلقت بهیچ
چو راضی شد از بنده یزدان پاك
گراینان نباشند راضی چه باك

اِنو ر گوید : افرادی که خود را ازجهت جسمانی و عقلانی یا اجتماعی یا بازر گانی وغیره باهمدیگر مقایسه کنند حس ّ حقارتی در آنها بوجود آید که اگر درست توجّه شود آثار نامطلوبی پدید آورد . تقریباً همهٔ

حس ّ حقارت

مردم حتی کسانی که در جامعه کسب اهمیت نموده اند تا حدودی دارای عقدهٔ حقارتی هستند که در گذشته پیدا کرده اند . این حس گاه درسر ّ سویدای ضمیر ایجاد ناخشنودی وعناد کند ولی در واقع سرچشمهٔ همهٔ تلاشها ومجاهدات بشرهمین حس است . درحال عادی ترقیات وپیشرفتهای نژاد بشر درجمیع قرون واعصار کلاً مرهون همین حس است ولی در حال غیر عادی یکنوع بیماری روحی وعصبی بوجود آورد . بنا بر این اگر خود را بچشم حقارت می‌بینید وبدین سبب عقده‌ای در دل شما پیدا شده نگذارید این عقده روح شما را بیازارد . بالعکس بکوشید همین عقده سبب ترقی وپیشرفت شما شود . بزرگترین ترقیات اشخاص چه بسا براثر ناراحت بودن اعصاب بوده است . با کمال جرأت با کسانی که بر شما فضیلت دارند بیامیزید و از فضائل آنان بهره مند شوید. بمردم علاقمند باشید . همهٔ هوش وحواس خودرا مصروف خودتان نکنید .

باین قصّه توجّه کنیم وپند سعدی را بگوش جان بشنویم :

کسی دید صحرای محشر بخواب
مس تفته روی زمین ز آفتاب
همی برفلك شد ز مردم خروش
دماغ از تپش می بر آمد بجوش
یکی شخص از آنجمله درسایه ای
بگردن بـراز حُلّه پیرایه ای
بپرسید کای مجلس آرای مرد
که بـود اندراین مجلست پـایمرد

رزی داشتم بر در خانه گفت

بسایه درش نیکمردی بخفت

دراین وقت نومیدی آن مرد راست

گناهم ز دادار داور بخواست

که یا رب براین بنده بخشایشی

کز و دیده ام وقتی آسایشی

بیانداز بیخی که خار آورد

درختی بپرور که بار آورد

أدلر[1] گفته است : ناکامیهای بشر بسبب مهر نداشتن بدیگرانست . با مردم خلطه و آمیزش داشته باشید وعلاقهٔ خود را حفظ نمائید . همین کافی است که حسّ حقارت ازمیان برود . اگرعلاقه بقدری زیاد شود که بعشق تبدیل گرددخود را نیز فراموش میکنید .

بعزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی

که سود ها کنی ارایں سفر توانی کرد

تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون

کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد

دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی

چوشمع خنده زنان ترك سرتوانی کرد

ولی تو تالب معشوق و جام می خواهی

طمع مدار که کار دگر توانی کرد

گراین نصیحت شاهانه بشنوی حافظ

بشاهراه طریقت گذر توانی کرد

تقریباً همهٔ پیمبران و علمای علم الاخلاق خلق را بمهرورزی و محبت دعوت

۱ـ Adler

کنند. یکی از دانایان گفته است بمردم خدمت کنید ولواینکه کسی راهم‌دوست نداشته باشید. درآنصورت بهیچ حیله وتدبیری ازاجر بردن فرارنتوانید کرد. این کلام خردمندانه بقرصی قانون جاذبه است.

همه‌عیب خلق‌دیدن نه مروّت است‌ومردی
نگهی بخویشتن کن که همه گناه داری
توحساب‌خویشتن کن‌نه حساب‌خلق‌سعدی
که بضاعت قیامت عمل تباه داری
بکدام رو سفیدی طمع بهشت داری
تو که درجریده چندین ورق سیاه داری
تو مسافری و دنیا سرآب کاروانی
نه معوّل است‌پشتی که بدین پناه داری

بعقیدهٔ اِنو رترس ازنطق وخطابه نیز از حسّ‌حقارت است. باید براین‌ترس غلبه کرد و مطمئن باشید که این کار از حیطهٔ امکان خارج نیست. اولاً اعتنا نکنید. ثانیاً انتظار نداشته باشید آناً و معجزه آسا از قید ترس رهائی یابید. گاهی ترس در دم زائل گردد ولی این حالت البته اتفاقی است. زوال ترس امریست مسلّم امّا تدریجی الحصول. باید حس اعتماد را آنقدر بخودتان تلقین کنید تا در لوح ضمیر نقش بندد و حالت اعتماد در نفس ایجاد شود واین کار جزبا ممارست و تمرین‌میسّر نیست.

طاوس با آن پر وبال زیبا وبیمانندش آوازی بسیار دلخراش و زننده دارد. بلبل باآن نغمهٔ دلنواز پرو بالش چنگی بدل‌نمیزند. مرغابی با اینکه مسافات‌بعیده برفراز دریاها پرواز کند چون در کنار ساحل فرود آید وبر خشکی گام نهد هر قدمی که برنج وسختی بردارد گوئی جانش بلب رسد. انسان هم همین حال رادارد. هر منقصتی را فضیلتی جبران کند.

« در پر طاوس که زر پیکر است
سرزنش پای کجا در خور است »

اِنورِ گویدبرای جبران نقائص وفرمانروائی برطبیعت ازنوامیس طبیعت‌باید اطاعت نمود . عصر جدید باین نکته پی میبرد که قدرتهای شخصی ناشی از پیروی

نیروی پیروی از نوامیس طبیعت

قوانین مربوط به‌جسم و روح وفکر است . کسی که قوانین را بداند و طبق آن عمل کند قدم در صراط توفیق نهاده است . یکی از قوانین مزبور خویشتن داریست . باید ارادهٔ خود را بیدار کنید . ارادهٔ قوی هنگامی پیدا شود که بدانید چه میخواهید . اگر هدفی دارید ودل درآن هدف بسته‌اید ارادهٔ شما قویست . در تندرستی خود بکوشید. کم بخورید و هوای آزاد استنشاق کنید تا خون صاف در عروق شما جریان یابد . خون صاف یکی از عوامل اولیهٔ سعادت ونیکبختی شماست . اگر تاکنون به‌امساك وپرهیز در غذا توجه نداشته اید وبورزش واستفاده‌ازهوای‌آزاد نپرداخته‌اید ازهمین امروز شروع کنید .

سر زمرهٔ فصحای فارس گوید :

اندرون ازطعام خالی دار   تا در او نور معرفت بینی
تُهی از حکمتی بعلّت‌آن   که پُری از طعام تا بینی

بعقیدهٔ اِنورِ در هیچیك از مراحل عمر نباید گفت از من گذشته ودیگراین کار از من‌ساخته نیست. دربهترین لحظات تصمیم بگیرید. بهترین‌لحظات زندگانی لحظاتی است که قوای ما طبق موازین‌عقلیّه به کار افتد و هر قدمی که برداریم نور امید در پیشانی ما بدرخشد ومحیط برای تقویت ارادهٔ ما مساعد بنظر آید . بهترین لحظات خصوصاً لحظاتی است که نور حقیقت در خاموشی وخلوت جلوه کند وخاطر آسوده گردد و نفس ناطقه از نیروی شگرف خودآگاه شود . در اراده حقیقتی‌است که بآسانی بوصف نیاید .

مکسول[۱] فیزیك دان بزرگ اسکاتلندی(۱۸۷۹-۱۸۳۱میلادی) گفته است : «کاری را که میگویم خود کرده‌ام حس میکنم چیزی که از خودم بزرگتر است ودر وجود من است او انجام داده است . مخاطراتی را که در زندگانی با آن مواجه شده اید بخاطر بیاورید : همینکه جزئیات‌سرگذشت خود را ازنظر بگذرانید فکر میکنید در آن لحظات گوئی کسی شما را یاری کرده است . . . و واقعاً نمیدانید چگونه از خطرجسته‌اید .» خواجهٔ بزرگوار گوید :

بارها گفته ام و بار دگر میگویم
که من دلشده این ره نه بخود میپویم

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

من اگرخارم اگر گل‌چمن‌آرائی هست
که از آن دست که میپروردم میرویم

گاه نیروئی که مدد میدهد پنداری ازخارج است نه ازباطن. شکلتون[۲] سیّاح و کشّاف انگلیسی وهمچنین‌دوتن ازهمراهان وی که قطب منجمد شمالی‌را پیمودند دارای نیروی عظیمی بودند ولی هر سه سوای قدرت خود قدرت دیگری را یار ومدد کار خود دیدند . کوه پیمایانی که پس‌ازتقلّا وتلاش فوق‌العاده‌برقلّهٔ اورست‌صعود کردند در ارتفاعات آن کوه بلند همین حالت را درسرّضمیر خود احساس کرده‌اند. ویلسن در کتاب سرگذشت خود مینویسد : « عجب است! حس میکنم دیگری با من است .»

هرچه بیشتر برای پیشرفت خود یا برای پیشرفت کار شایسته‌ای بکوشید و هراندازه دراین راه استقامت وپایداری داشته باشید بیشتر ممکن است بسر چشمهٔ قوای فوق‌العاده‌ای دست یابید که هیچ‌نیروئی رادربرابر آن تاب وتوان متصور نیست.

---

۱ - James Clerk Maxwell

۲ - Sir Ernest Henry Shackleton (۱۹۲۲-۱۸۷۴ میلادی)

أَلَمْ تعلم انّ اللهَ لهُ ملك السموات و الارض و مالكم من دون الله من ولىّ و لا نصير[۱] .
هفتصد سال پیش در اشتیاق کشف همین اسرار بود که آتشی سوزان از دلی پریش و نالان زبانه کشید و نغمه های مستانهٔ ژولیدهٔ شیدائی ببانگ نای بلند آوای بیمانندش از حضیض خاك تا اوج افلاك رافرا گرفت و گفت :

من چگویم یك رگم هشیار نیست
شرح آن یاری که آن را یار نیست
نور او در یُمن و یُسرو تحت و فوق
بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق
یا خفیّاً قد ملأت الخافقین
قد علوت فوق نور المشرقین
انت سرّ کاشف اسرارنا
انت فجر مُفجر انهارنا
یا خفیّ الذّات محسوس العطاء
انت کالماءِ و نحن کالرّحاءِ
تو بهاری ما چو باغ سبز و خوش
او نهان و آشکارا بخشش
تو چو جانی ما مثال دست و پا
قبض و بسط دست از جان شد روا
ای برون از وهم و قال و قیل من
خاك بر فرق من و تمثیل من

بعقیدهٔ اِنو ر هر کس را در زندگانی لحظاتی است که در آن لحظات دارای نیروی فوق بشریست . هرچه آن لحظات بیشترباشد بهترازعهدهٔ اجرای همهٔ نقشه های خودبرآید . روح بعضی اشخاص در واقع غلبه نا پذیر است و اگر احیاناً افولی

۱ـ سورهٔدوم البقره، آیهٔ ۱۰۱ :(چاپ بصیرالملك)

عارض شود بار دیگر پدیدار شود وبسوی سرنوشت بپرواز آید[1] . رمز آن حالت رااز دیوان شمس تبریزی بشنوید :

طوطی گویا شدم چون شکرستانم اوست
بلبل شیدا شدم چون گل و گلزارم اوست
پر بملك بر زنم چون پر وبالم از اوست
سر بفلك بر زنم چون سر ودستارم اوست
جان ودلم ساکن است زانکه دل وجانم اوست
قافله ام ایمن است قافله سالارم اوست
خانهٔ جسمم[2] چرا سجده گه خلق شد
زانکه بروز وبشب بر در و دیوارم اوست

تمرکز فکر نشانهٔ قدرت فکر و نیروی دماغی است

انیور گویدتازمانی که انسان از جمیع قوای خود استفاده نکند باندازه‌ای که شاید وبایدازوجود خود بهره نبرده‌است وچه فرصتها که پیش آید ونبینند وهمه‌را ازدست بدهد . وهمچنین مؤلف کتاب روش پلمن(پلمنیسم) گوید :

افراد پریشان خیال چون حواس خود را درست جمع نمیکنند فرصتهائی که همه روزه برای آنها پیش آیدنمی بینند وازدست میدهند. دوران تسامح وتعلل سپری شده ونباید دربرابر فرصتها نابینا بود . نباید بجریان وقایع تسلیم شد . جریان وقایع را باید بوجود آورد. دشوار ترین کارها فکر کردن است . طریقهٔ صحیح تفکر آنست که اول معلوم شود آیا همهٔ حقایق مربوطه رامیدانیم یانه ؟ دوم آیا حقایق و مطالب مربوطه را بترتیب صحیح پیش هم قرار داده ایم ؟ سوم آیا معنی حقیقی آنرا درك

۱ـ Max Planck, Where Is Science Going?
Clerk Maxwell, quoted in Sullivan's Contemporary Minds

۲ـ کلیات شمس یا دیوان کبیر جزو اول باتصحیحات وحواشی آقای بدیع‌الزمان فروزانفر استاد دانشگاه تهران ، ۱۳۳٦ هجری‌شمسی .

کرده ایم ؟ بنا بر ضرب المثل فرانسوی ازسئوالات هرشخصی عقیدهٔ صحیحی دربارهٔ آن‌شخص پیدا میکنند نه ازپاسخهای او .

همهٔ مردان بزرگ وزنان بزرگ کسانی بوده اند که قوای دماغی خود را بیش از دیگران تمرکز داده‌اند . ناپلئون گفته است : مطالب مختلف مانند اشیاءِ مختلفی که در کشوهای مختلف چیده شود با نظم وترتیب در مغز جا گرفته است . هریك از کشوها را بدلخواه خود باز میکنیم ومی بندیم . هرگز بی‌ارادهٔ من چیزی فکرمرا جلب نکرده ومرا از خواب بازنداشته است . هرآنی که باستراحت نیاز داشته ام خوابیده ام واختیارخواب تقریباً باخود من بوده است[۱] .

کسی که فکرش پریشانست گوئی همهٔ کشوهای مغزش همیشه باز وتوجهش بلا اراده ازیك کشو بکشودیگر در نوسانست این خود یکی ازدلائلی است که چنین شخص بکارهای بزرگ توفیق ندارد . جمیع قوای دماغی باید بکار افتد تا تمرکز حاصل شود . دانشمندانی که قوای دماغی خود را بکار انداخته اند عجب نیست که با کتشافات بزرگ نائل شده اند . مسافات بین ستارگان را درنظرآورید. میلیونها فرسنگ‌بعضی ستارگان‌ازهم‌فاصله دارند. دربارهٔ اسباب‌وآلاتی که بوسیلهٔ آن‌حرارت اجسام‌سماوی سنجیده میشودفکر کنید . این کارهارادماغ بشردرنتیجهٔ تمرکزفکر وتجمع حواس انجام داده است.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ[۲] .

کدام کور باطن‌به‌این‌چرخ بلند نظر کند واین دستگاه‌عظیم‌وعجیب‌آفرینش را بامیلیاردهاخورشید ومنظومات شمسیّه بنگرد وبوجود جهان پرورد گار بزرگ دانا وتوانا پی نبرد ؟

---

۱ - Table Talks and Opinions, 1869

۲ - سورهٔ سوم آل عمران - آیهٔ ۱۸۸ (چاپ بصیر الملك)

حکیم نظامی در شرفنامه گوید :

توئی کاسمان را بر افراختی	زمین را گذرگاه او ساختی
توئی کافریدی زیك قطره آب	گهرهای روشنتر از آفتاب
بهرچه آفریدی وبستی طراز	نیازت نه ، ای از همه بی‌نیاز
چنان‌بر کشیدی وبستی‌نگار	که بهزآن‌نیاردخرد درشمار
چنان آفریدی زمین و زمان	همان گردش انجم وآسمان
که‌چندانکه‌اندیشه گردد بلند	سرخودبرون‌ناوردزین کمند
نبود آفرینش تو بودی بجای	نباشدهم‌این‌هم توباشی بجای
حصار فلك بر کشیدی بلند	دراو کردی‌اندیشه‌راشهربند
چنان بستی‌این طاق نیلوفری	که‌اندیشه را نیست‌زوبرتری
همه زیردستیم و فرمان پذیر	توئی یاوری ده توئی دستگیر
زبان‌آوران را بتو بار نیست	که با مشعله گنجراکارنیست
ستانی زبان از رقیبان راز	که تاراز سلطان نگویندباز

درحدود یکهزارودویست‌وچهل‌سال پیش ازآنکه لاپلاس[1] ریاضی دان‌بزرگ فرانسوی‌وفلك شناس‌نامی فرضیهٔ معروف خودرا دربارهٔ تکوین کواکب و سیارات وپیدایش اقمار کشف کند ندا از مبدءِ آفرینش ومنشأوحی والهام به پیغمبربزرگ اسلام سرور کائنات و خلاصهٔ‌موجودات سیدالمرسلین و خاتم النبیین‌محمدمصطفی صلوة الله علیه وعلی‌آله اجمعین در رسید :

اولم یر الذین کفروا ان‌السموات و الارض کانتا رتقاً ففتقنا هما وجعلنا من الماءِ کل شیء حیٍ ا فلایؤمنون[2] .

۱- Marquis de Laplace, Pierre-Simon

۲_ سورهٔ الانبیاء ۲۱ر۲۹ صفحهٔ ۱۹٤ و۱۹۵ قرآن مجید ترجمه و چاپ آقای ابوالقاسم پاینده

هیچ فکر کرده اید که خورشید تابنده با این کوکبه وجلال و جلوهٔ خیره کننده ستاره ای بیش نیست وچون از دوا کب دیگر در این فضای لایتناهی بما نزدیکتر است بمراتب فروزنده تر ودرخشنده تر بنظر آید ؟ بُعد مسافت زمین را باخورشید در حدود ۹۳,۰۰۰,۰۰۰ میل یا ۱٤۹,۵۰۰,۰۰۰ کیلو متر حساب کرده‌اند وحال آنکه نزدیکترین ستارهٔ دیگر ۲۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ میل باما فاصله دارد .فلاماریون[۱] منجم فرانسوی گوید : «فرض کنید از اینجا بکرهٔ شمس یك راه آهن ساخته‌ایم وقطار سریع السیّری با مسافرین آمادهٔ حرکت است . هر گاه قطار فی الحال روانه شود بعداز سیصد سال بکرهٔ آفتاب میرسد و هر گاه مسافرین پس از کسب اخبار و اطلاعات جدیده روز دیگر بر گردند بعد از سیصد سال دیگر بزمین میرسند وما بعد از ششصد سال باستقبال رفقای مسافر خود خواهیم رفت.معلوم است درششصد سال کل سکنهٔ دنیا شش دفعه عوض شده اند یا همه مرده اند و خلقی جدید جای آنان را گرفته اند .» تامسابقهٔ موشك بازی دول بزرگ بکجا انجامد ! ...

علماءِ نجوم میگویند خورشید بمب هیدرژنی عظیمی است که میلیارد ها سال درحال انفجار بوده وچندین میلیون سال دیگر در حال انفجار خواهد بود . حرارت سطح خورشید درحدود ده هزار درجهٔ فارنهایت ویا تقریباً ۶,۰۰۰ درجهٔ سانتیگراد است . هرثانیه بیش از ٤,۰۰۰,۰۰۰ تُن ازجسم خودرا درحال تشعشع ازدست میدهد واین همان نور وحرارتی است که بزمین میرسد . اگر بتوانید بخاری اطاق خود را بهمین درجهٔ حرارت برسانید شهر تهران آناً محترق ومنهدم گردد و بسا شهرهای

---

۱ ـ نگاه کنید به رسالهٔ هیئت جدید اثر کامیل فلاماریون از فرانسه بروسی ترجمهٔ چار کسوف ، از روسی بفارسی ترجمهٔ عبدالرحیم بن شیخ ابوطالب نجار تبریزی معروف به طالب اوف بسعی و اهتمام آقای سید جلال الدین طهرانی مدرس علم معقول ومتخصص در علم فلك وریاضیات عالیه ضمیمهٔ گاهنامه ۱۳۱۳و همچنین رسالهٔ ضمیمهٔ آن بنام صور قدیمهٔ فلکی حاوی تاریخ مختصری از معارف ملل قدیمه نسبت بآسمان و شرح صور و نقوش هریك وذکر اساطیر راجعه بدانها تألیف آقای طهرانی

دیگر نیز ویران شود . بفحوای آیهٔ شریفه چنین روزی در پیش است :

اذالسماء انفطرت و اذا الکواکب انتثرت و اذا البحار فجرت و اذا القبور بعثرت علمت نفس قدمت و اخرت یا ایهاالانسان ما غرك بربك الکریم[1] .

لکه های‌سطح‌خورشید که جزطوفانهای مغناطیسی چیزدیگری نیست‌حرارت آن از قسمتهای دیگر خورشید کمتراست‌ولی‌اگر کرهٔ ارض دریکی ازلکه‌ها بیفتد در کمتر از یکدقیقه ذوب میشود . قطر خورشید تقریباً ۹۰۰,۰۰۰ میل است وحجم آن بیش از یکمیلیون برابر و بقـولی یکمیلیون و سیصد هزار برابر حجم کرهٔ ارض است .

فلاماریون گوید : « سرعت سیر نور در هر ثانیه ۳۰۰,۰۰۰ کیلو متر است . نور آفتاب در هشت دقیقه ، نور مشتری در چهل دقیقه ونور نپتون بعد ازچهارساعت بما میرسد . برای اینکه نور نزدیکترین کواکب بزمین برسد سه سال و هفت ماه مدت لازم است . درآسمان ازهمهٔ کواکب فروزنده‌تر کوکب سیریوس یعنی‌شعرای یمانی است واز جمله کواکب‌نزدیك ماست. بـُعد مسافت ماباشعرای یمانی‌یکمیلیون وسیصد هزار بار ازمسافت آفتاب بیشتر است . نور او بیست و دوسال طول میکشد تا بما برسد . نور جُـدی در پنجاه سال . هروقت بجدی نگاه کنید بگوئید که ای شرارهٔ قدرت آفرید گار ! نور تو که الان بچشم من میرسد قبل از تولد من از تـو بیرون آمده است .»

خواجهٔ بزر گوار دربیان‌ناچیزبودن مهر وماه دربرابر قدرت سازندهٔ بزر گ این‌بار گاه ونگارندهٔ‌نقش‌این کار گاه گفته‌است :

مزرع سبز فلك دیدم و داس مـه نو
یادم از کشتهٔ خویش آمد وهنگام درو

---

۱ ـ سورهٔ الانفطار ۸۲ـ آیات ۵ـ۱.

گفتم‌ای بخت‌بخسبیدی‌وخورشیددمید

گفت با اینهمه از سابقه نومید مشو

تکیه بر اختر شبگرد مکن‌کاین‌عیّار

تاج کاوس ربود و کمر کیخسرو

گرروی پاك ومجرّد چومسیحا بفلك

از فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو

آسمان گومفروش‌این عظمت‌کاندرعشق

خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو

حسابهای فلاماریون در بارهٔ بعضی کواکب بعیدهٔ دیگر که یکصد سال‌بلکه دویست سال بیشتر لازم است تا نور آنها بما برسد برهان دیگری بر عظمت غیر قابل وصف خالق یکتاست. میگوید: «کواکب کوچك مجرّه را یکهزار و دو هزاروده‌هزارسال‌لازم است تابتواندنورخودرابما برسانند.اکنون که ماآنهارامی‌بینیم برای اینست که چندین صد هزار سال از طلوع آن گذشته ودر این مدت نور آنها در راه طی مسافت مینموده است ... اینرا هم باید دانست که ما کواکب را ثوابت نامیده ایم وغیر متحرك پنداشته ایم: این بازراجع‌باغفال درحسّ‌ماست . همه حرکت میکنند، دور میزنند ومانند گردباد در فضا سیر مینمایند ولی بقدری از ما دورند وحرکات آنها باندازه‌ای سریع‌است ومدارآنها بحدی غیرمحسوس که بنظرما ثابت مینمایند... این فقره ثابت‌شده است که درعالم هرچه هست متحرك‌است . همه‌متحرك وتغییرپذیرند . همه‌تجدید میشوند مگرذات‌اقدس پروردگار جلّت عظمته که قوانین خلقت‌اومصون ازتغییر واندراس‌است وآنچه مادراین کتابچه شرح‌دادیم جزء همان مخلوقات حادثه وتغییر پذیر است.»

وَهُوَ الَّذی خَلَقَ اللَّیلَ وَالنَّهارَ وَالشَّمْسَ وَالقَمَرَ کُلٌّ فی فَلَكٍ یَسْبَحُونَ[۱].

---

۱ ـ سورهٔ الانبیاء علیهم السلام ۲۱/۳٤

خرامیدن لاجوردی سپهر — همان گردبر گشتن ماه ومهر
مپندار کزبهر بازیگریست — سراپرده‌ای اینچنین سرسریست
دراین پرده یکرشته بیکار نیست — سر رشته بر کس پدیدار نیست
نه زین رشته سر میتوان تافتن — نه سر رشته را میتوان یافتن

این راز آفرینش است ولی غیب عالم وجهان روح را آسمانی و آفتابی دگر است که جزبرجانهای آگاه ودلهای پاك وخاصان درگاه بر احدی پدید ناید. حکیم سنائی فرماید:

آسمانهاست در ولایت جان
کار فرمای آسمان جهان
در ره روح پست و بالاهاست
کوه های بلند و صحراهاست

بر گردیم باصل موضوع یا تمرکز فکروتجمّع حواس که نشانهٔ قدرت فکر ونیروی دماغی است.

کیپلینگ[۱] نویسندهٔ مشهورانگلیسی وبرندهٔ‌جایزهٔ‌نوبل‌درسال ۱۹۰۷میلادی منظومه‌ای دارد قریب بدین مضمون: « مرا شش خدمتگزار صدیق است و هر چه میدانم ازبرکت وجود آنها آموخته‌ام. اسامی خدمتگزاران من درسئوالات‌ششگانهٔ ذیل نهفته باشد: (۱) چه چیز یا کدام (۲)چگونه (۳) چه هنگام (٤) چرا (٥) چه کس (٦) کجا یا درچه مقام؟ ناپلئون گفته است از این شش چیز بعضی را بکار بسته وبسیاربسیار سودمند یافته است ولی باحتمال قوی هر شش را مورد استفاده‌قرار داده ولی اقرارنکرده است. بعبارت دیگردقت کنید چه میگوئید، چگونه‌میگوئید، چه هنگام میگوئید، چرا میگوئید، بچه کس میگوئید و کجا میگوئید.

فخرالمحققین وقدوة المتکلمین حاج ملاهادی سبزواری متخلص‌باسرار اعلی الله مقامه در منظومه میفرماید:

---

۱ - Rudyard Kipling (1865 - 1936)

اُسّ المطالبِ ثلثةٌ عِلمْ مطلبُ مامطلبُ هَل‌مطلبُ لم
الیه آلت ما فریقٌ اُثبتا مطلب ای این کیف کم متی

من‌باب مثال درختم این مقال قصّهٔ کوچکی نقل میکنم . معلوم کنید کدامیك ازمطالب یا عناصر ششگانهٔ فوق با شرائط دیگر سخنوری در این قصّه رعایت شده و کدام رعایت نشده است :

گویند روزی شاه عباس بـه میر فندرسکی که از دانشمندان آن عصر بـود باشاره گفت : می شنویم بعضی از اهل فضل وعلم احترام لباس روحـانیت را نگـاه نمیدارند و ودر جرگهٔ اهل شعبده و نیرنگ رفت وآمد دارند ! میر فندرسکی بـا نرمی وسادگی پاسخ داد . مطمئن باشید خلاف بعرض رسیده زیرا خود من در ایـن محافل رفت وآمد دارم وتاکنون ازعلماءِ وفضلاءِ احدی را درآنجا ندیده‌ام !

ازعواملی که مؤیّـد قوهٔ حافظه وذاکره‌است توجّـه بجنس وفصل و نوع ونسب اربعه ازتباین کلّی وتساوی وعموم وخصوص مطلق وعموم وخصوص من وجه است[1] .

تمرینات عملی برای پرورش حافظه

آشنائی به‌کلمات مترادف یا متقارن ودر بحث الفاظ دانستن رابطهٔ دالّ ومدلول واقسام دلالات ازمطابقه وتضمّن‌والتزام و همچنین مباحث تماثل وتخالف و تضاد وتقابل (و اقسام چهارگانهٔ تقابل از تضایف وتضاد وعدم وملکه وسلب وایجاب)[2] خالی ازفایده‌نیست.

پرفسور لوازت[3] در کتـاب خـود بعضی از این اصول واصول دیگر را مورد آزمایش‌قرار داده و ازشباهت صوری الفاظ چه ازحیث صوت چه ازحیث املاء استفاده

---

۱ ـ رجوع کنید بکتاب رهبر خرد ، قسمت منطقیات از صفحهٔ ٦۹ ببعد تألیف دانشمند روحانی آقای محمودشهابی‌مجتهدخراسانی‌استاددانشگاه، چاپ مطبعهٔ مهر۱۳۱۳

۲ ـ رجوع کنید بهمان کتاب ازصفحهٔ ۱۸۹ ببعد .

۳ـ Professor A. Loisette, Assimilative Memory or How to Attend and Never to Forget, Funk and Wagnalls Company, New York and London, 1924.

کرده وضمناً برای حفظ کردن ارقام واعداد وتاریخ سال وماه روش خاصی بکاربرده وقلهٔ کوه پایك از قلل سلسلهٔ جبال امریکا معروف به راکی ماون تینز[1] راکه ارتفاع آن ۱٤٫۱٤۷ فوت[2] است مثال زده و گفته است برای اینکهاین رقم فراموش نشود باید در نظر داشت که در اینجا عددهفت نصف عدد چهارده است وبعدازچهارده که تکرار شده واقع است . ارتفاع کـوه آتش فشان معروف به فوجیاما در ژاپن ۱۲٫۳٦٥ فوت است . پیش خود اینطور حساب کنید که عدد ۱۲ عـدهٔ ماههای سال است وعدد ۳٦٥ عدهٔ ایام سال . این ارقام واعداد اگر در قالب معانی فوق قرار گیرد بآسانی بخاطر سپرده شود .

مثال برای تقارن : نام نیوتن دانشمند انگلیسی را همچنانـکه با قانون جاذبه قرین است بالفظ« دیامند» نیز که نام سگ اوبوده اغلب بدلیل این داستان درازهان مطلعین تقارنیاست. گویند نیوتن از کتابخانهٔ خود بیرون رفت وسگ او تـوی کتابخانه ماند . سگ چون در را بروی خود بسته دید بجستوخیز در آمد وچراغ نفت روی میز تحریر واژگـون شد ومهمترین مطالب علمی صاحب او که یـادداشت کرده بود بسوخت . نیوتن چون بـکتابخانه باز گشت خطاب بسگ خود گفت : ای دیامند خودت نمیدانی چه کردهای! ازآن تاریخ هرزمان ازنیوتن یاد میشود نامسگ اوهم بیاد میآید .

در کتاب پلمنیسمآمده است که گذشتهازصور ذهنیّهای کهدرذات نفسمرتسم شود بسیاری صور جزئیّـه دیگر نیز از راه حواس پنجگانهٔ ظاهر نقشبند خاطر گردد . مثلا در نخستین برخورد و گفتگو بایك شخص ناشناس دوصورت درآنواحد در ذهن ما نقش بندد ، یکی نقش ظاهر آن شخص ، دیگر طرز سخن گفتن او . فرا گرفتن صور یا قبول وانطباع صور در ذهن اشخاص مختلف بحسب حـواس ظـاهره

۱- Pike's Peak, Rocky Mountains

۲ ـ هر فوت برابراست با ۳۰ سانتیمترو٤۸صدمسانتیمتر

مختلف است . بدین معنی که بعضی از راه گوش وبرخی دیگر از راه چشم صور مرتسمه را بهتر فرا گیرند .

حافظهٔ قوی مستلزم پرورش قوای عقلیّه وحسّیه است . برای تقویت حافظهٔ بصری بی آنکه نگاه کنید بگوئید تکمه‌های کت مردانه کدام سمت است وتکمه های کت زنانه کدام سمت ؟ این جزئیّات همیشه برابر چشم همه است ولی آیا دیده ایم ؟

برای تقویت حافظهٔ سمعی سعی کنید صدای پای دوستان خود راتشخیص دهید. همینکه بشما نزدیك شوند وهنوز خودشانرا نمی بینید تندی و کندی، نظم وترتیب، سنگینی وسبکی قدمها را بسنجید .

مرحلهٔ دوّم نگاهداری صور در ذهن است . این عمل مربوط بوظایف الاعضاءِ است . هر گاه صور مرتسمه روشن باشد مطمئناً همیشه در ذهن بماند . اگر خیال کنید چیزی را فراموش کرده اید و از لفظ فراموشی مرادتان این باشد که قوّهٔ حافظهٔ شما دچار ضعف شده و نتوانسته است صور مرتسمه را حفظ کند اشتباه است. صور مرتسمه در نفس بجای خود محفوظ است ولی مرحلهٔ سوّمی هست و آن مرحله نیروی یاد آوری یا قوهٔ ذاکره است که نتوانسته است صور مطلوبه را بیاد آورد .

خاطرات گذشته با اندك محرکی بیدار شود ، مثلا بوی بنفشه‌ای که برطرف جویباری رُسته باشد یا دررهگذری بمشام شما برسدچه بسامناظرروحبخش دشتها و کشتزار هائی را که روز گاری در عنفوان جوانی بآرامی و فراغ بال در آنجا گذرانیده‌اید فی الحال بخاطر آورد . گاه وقوع واقعه‌ای سبب شود صحنه هائی از نظائر آنواقعه که در گذشته روی داده است در نظر مجسم گردد وبهمین‌دلیل اگر مطلبی را بخیال خود فراموش کرده ایدچون درمحلی که آن فکر برایتان پیش‌آمده بود حاضر شوید آناً بذهن باز گردد . گاه نیز تذکار یك فکر موجب آنست که‌یك

سلسله افکار دیگر بحکم اصل تسلسل خواطر بیاد آید ، مثلاً بمجرد اینکه نام داستان نویسی برده شود فی الفور سر گذشتهائی را که در کتابهای مختلف او نقل شده و خوانده اید بحکم همان اصل که اصطلاح دیگر آن تداعی معانی است بار دیگر همان‌دم بخاطر خطور کند . اینك چند تمرین :

۱ـ نام شش نفر راروی‌ورقهٔ کاغذی بنویسید ودربرابر هراسم رنگ ورخساره وموی سر وریش وجزئیات مربوط بلباس صاحب اسم ومشخصات دیگر ویرا که در آخرین ملاقات با او دیده اید یادداشت کنید و چون بار دیگر دیداری دست دهد بیادداشتهای خود مراجعه نمائید وببینید چه اندازه مطابق واقع بوده یا نبوده است . برای صاحبان ذهن وقّاد که‌بادید گان تیزبین بهرچیزی مینگرند‌این تمرین بسیار ساده وآسان است . امّا برای دیگران که بتقویت نیروی ذهن خودنیازمندند خالی از اشکال نیست . اگر گاه وبیگاه این تمرین تکرار شود رشد تدریجی قوهٔ مشاهده وحافظهٔ بصری معلوم خواهد شد .

۲ ـ برای اینکه حواس پنجگانهٔ ظاهره همیشه زنده وپایدار باشد و هنگام مشاهدهٔ هرچیزی هرپنج حس مورداستفاده واقع گردد درداخل یاخارج خانه محلّی را انتخاب کنید ودر آن محل حواس خودرا بکار اندازید وآنچه رادر آنجا دیده یا شنیده یا استشمام نموده یا بوسیلهٔ حواس دیگرحس کرده‌اید رویکاغذآورید . مثلاً بنویسید سوت قطار راه‌آهن وبوق اتومبیل یاصدای عجیبی‌را چند بارازدورشنیدم یا بوی کباب از خانهٔ همسایه به مشامم رسید یا احساس گرسنگی کردم یا ازوزش‌نسیم خنکی ازپنجره های اطاق لذت بردم .

۳ ـ اشیاءِ مختلفی را مثلاً قوطی کبریت وقلمتراش وعینك و غیره ازهرقبیل که میل دارید درحدود ده الی دوازده عدد موقعی که شما در اطاق نباشید بگوئید روی میزجدا جدا بگذارند ورویآنرا باپارچه‌ای بپوشانند . همینکه شما وارداطاق میشوید روپوش را ازروی میز بردارند ودوباره‌روی‌آن بکشند. بهرسرعتی که‌روپوش

را بردارند ودوباره روی آن بکشند بایدآن اندازه تمرین کنید که‌لااقل نصف‌بیشتر آن اشیاء را بگوئید چیست .

٤ ـ امتحان کنید صدای تیك تیك ساعت را از چه مسافتی میشنوید. ثقل سامعه هم درجاتی دارد و بیشتر اوقات معلول عدم توجّه است . نقائص جزئی در مراحل نخست بخوبی درمان پذیر است و گاه در اثر بی اعتنائی شدید تر شود . برای تقویت قوهٔ سامعه فاصلهٔ‌بین خودوساعت را اندك اندك بیشتر کنید . مثلاً اگر از فاصلهٔ پنج متر صدای ساعت را میشنوید ابتدا یکقدم وبعد کم کم آنقدر عقب تر بایستید که دیگر نشنوید .

این تمرینات وامتحان ضعف حواس ظاهره کسی را نباید دلسرد ونومید کند . منظورآنست بدانید چقدر کم ازحواس ظاهرهٔ خود استفاده میکنید وباچشمان باز و گوشهای باز بآنچه می‌بینیدومیشنوید توجّه بیشتری داشته باشید وآتش عشق‌اینکار در دلها افروخته شود ونسبت به مشهودات و مسموعات و محسوسات دیگر همیشه بدقّت توجّه کنید واین حالت درجمیع شئون حیات جزوطبیعت ثانویه شود و از حواس ظاهره حدّ اعلی استفاده بعمل‌آید .

٥ ـ همینکه بارتباط بین معانی یا ارتباط بین الفاظ[1] وطرقی‌که بدین منظور پیش بینی شده بقدرکافی توجّه نمائید شاید هزارکلمه یا بیشتر را میتوانید یکبار بخوانید واز بالا بپائین یا بالعکس از بربگوئید . برای اینکه بوجود تداعی معانی پی برید کلمات ذیل را با توجّه بارتباطات لفظی ومعنوی یکبار بخوانید و از حفظ تکرار کنید: سفید ـ سیاه ـ کاکا ـ افریقا ـ امریکا ـ جنگهای داخلی ـ ابراهام‌لینکن ریاست جمهوری ـ مهارت در سخنوری.

---

۱ ـ نگاه‌کنید بکتاب روش نوین درتعلیم وتربیت تألیف آقای دکتر صدیق وزیر سابق فرهنگ و نمایندهٔ کنونی مجلس سنا و استاد دانشگاه طهران ، چاپ طهران ، مطبعهٔ روشنائی ۱۳۱٤ شمسی ـ صفحهٔ ۳٦۸ ببعد در بارهٔ مشاعره و فواید آن برای تقویت قوهٔ حافظه .

فهرست ذیل از هیجده کلمه‌ترکیب شده‌است. سعی کنید پس از آنکه‌یکدفعه خواندید هر هیجده کلمه‌را تکرار کنید. خوب توجّه نمائید چه‌ارتباطی از جهت لفظ ومعنی‌با این‌کلمات موجود است :

گل ـ گل سرخ ـ نمایشگاه گل ـ جوائز ـ پول ـ اسکناس ـ کاغذ ـ قلم ـ جوهر ـ بطری ـ شیشه ـ عدسی ـ عکس ـ منظره ـ هنرمند ـ سنگ تراش ـ مرمر ـ کاخ .

۶ ـ برای پیاده روی یکی از خیابانهای شهر یا بیرون شهر را انتخاب کنید وسعی داشته باشید با چشم و گوش باز آنچه را تااندازه‌ای غیر عادیست وتازگی‌دارد درست مشاهده نمائید یا بشنوید . در بازگشت بمنزل باشتاب خط سیر و مشهودات خود را مانند پردهٔ سینما ازمدّ نظر بگذرانید . آنگاه همین تمرین رابطورمعکوس عمل کنید وازآخر مسیر گردش بسمت عقب بر گردید تابنقطهٔ عزیمت خود برسید و هرچه را دیده و شنیده اید که غیر عادی بوده و تازگی داشته بخاطر آورید . قسمت عقب گرد قدری دشوار است ولی برای تقویت قوهٔ حافظه از بهترین تمرینات بشمار میرود .

۷ ـ ضمن گردش توجّه کنید چه آوازها وچه صداهائی بگوشتان میرسد . از کدام سمت است ؟ فرق بین صدا ها چیست؟

۸ ـ دفعهٔ دیگری که بخانهٔ یکی از دوستان خود یا برای تماشای بنای جدیدی میروید یا وارد مغازه‌ای برای خریدمیشوید دو نظر باطراف خود بیاندازید ودر مراجعت بمنزل قلم وکاغذ بردارید وبا ترسیم صوری که در ذهن شما مانده‌است امتحان کنید ازعکسهای آویخته بدیوار یا روی طاقچه یا سربخاری چه چیزهائی بخاطردارید . روی‌کاغذ دیگری وضع میز وصندلی ها وشمارهٔ آنها واشیاء دیگر را بنویسید . درمجلس میهمانی برای سر گرمی میهمانها همین تمرین را میتوان عمل کرد وبا تعیین ضرب الاجل وادار نمود حضّار اطراف خود را خوب نگاه کنند و جائزه‌ای هم میتوان ترتیب داد .

۹ ـ یکی ازخیابانهای شهررا که چندین باردیده اید بنظر آورید وفکر کنید مثلاً چند داروخانه یا میوه فروشی یا سبزی فروشی یاخیاطی یا کفاشی یا کلاه‌دوزی ومغازه های دیگر درآن خیابان واقع است . روی‌کاغذ یادداشت کنید .

۱۰ ـ گذشته از تمرینات فوق که بعضی از آنها هرروز صبح باید اجرا شودو بمیل وابتکارهر کس‌قابل تغییر است ، مؤسسهٔ پلمن قبل ازهرکاری‌برای تمدداعصاب وعضلات ورزشهای منظم وخاصی را با شرح وبسط‌کافی و تصاویرلازم توصیه کرده و رعایت قوانین صحی وتندرستی را جداً واجب شمرده است .

حکیم نظامی گوید :

سخن در تندرستی تندرست است
که در سستی همه تدبیرسست است
نشاید کرد خود را چارهٔ کار
که بیمار است رأی مرد بیمار

طبق روش پلمنیسم در اهمیت حواس ظاهره واثرات آن در پرورش قوای دماغی هرچه گفته شود کم است . فرض کنید خدای نخواسته از حواس پنجگانهٔ ظاهره حس باصره وحس‌سامعه رامطلقاً ندارید وفقط ذائقه‌ولامسه وشامه تااندازه‌ای پرورش یافته است . درآنحالت ابواب آگاهی از دنیای خارج بروی ذهن‌شما مسدود است واطلاعات شمااز وجودافراددیگرمحدود و از لذت‌مجالست ومصاحبت‌دیگران محروم و گوئی در زندان تنگ ومجردی محصور ومحبوسید . اما فرض کنیم حس لامسه کاملاً محفوظ است . درآنصورت مقدار زیادی بر اطلاعات شما در بارهٔ وجود خارجی اشیاء دیگر از حیث شکل ووزن وسردی و گرمی آنها افزوده خواهد شد و مغز با این اطلاعات‌فراوان بهتر بکارهای دماغی‌خواهد پرداخت ولی فقدان نیروی بینائی وشنوائی مانع بزرگ وغلبه‌ناپذیری برای پیشرفت خواهد بود . هر گاه‌یکی دیگر از حواس خمسه مثلاً سامعه ناگهان بکارافتد وبکمک ذائقه وشامه‌ولامسه

در آید حقایق بیشتری از عالم وجود ظاهر و آشکار گردد و چون اصوات و آوازها شنیده شود نخست قوهٔ ناطقه پدید آید و در نتیجه مخالطه و مکالمه حاصل گردد. از حواس خمسهٔ ظاهره آنکه ازهمه مهمتر باشد باصره است و با پیدایش حس بینائی نفس کاملاً از زندان «بیحسی» رهائی یابد واز نعمت حیات ولذائذ زندگانی بیشتر برخوردار شود.

بزرگترین اکتشافات علمی وصنعتی نتیجهٔ مشاهدات دقیق است. همه‌داستان نیوتن و افتادن سیب از درخت را شنیده‌ایم. قانون جاذبه که از مبانی علم است در نتیجهٔ مشاهدهٔ دقیق این فیلسوف وریاضی‌دان انگلیسی (۱۷۲۷-۱٦٤۲میلادی) کشف شد[1]. درحدودیکصد وچهل سال قبل از نیوتن Sir Isaac Newton یکی از مشاهیر سخنوران کرمان مسمّی‌بوحشی بافقی (متوفی درسال ۹۹۱ هجری=۱۵۸۳ میلادی) که از شیفتگان زیبائیهای طبیعت بود ضمن مثنوی شیرین و فرهاد که بعد وصال شیرازی آنرا تکمیل نمود گفته است:

یکی میل است در هر ذرّه رقاص
کشان هر ذرّه را تا مرکز خاص
ز جسم آسمانی و ز زمینی
از ین میل است هرجنبش که بینی
جنبیت در جنبیت خیل در خیل
همین میل‌است‌واین‌میل است‌واین میل

آشنایان بعلم هیأت میدانند که مشاهدهٔ تباعداورانوس یا تخلف وانحراف آن

---

۱ - رجوع کنید به: Glimpses of Persian Literature, by Dr. Ali Asghar Hekmat, Iranian Ambassador in India, Professor of History of Persian Literature and of Comparative Religions, University of Tehran, Iran Society, Calcutta, 1956.

سیّاره ازمرکز ومدارش سبب شد که سیّارهٔ دیگری در منظومهٔ شمسی بنام نپتون کشف‌شود . درعالم صنعت ومکانیك نیزقصّهٔ‌جیمزوات[1] راهمه شنیده اید که‌چگونه این دانشمند اسکاتلندی (۱۸۱۹ ـ۱۷۳٦ میلادی) باختراع دیگ بخار توفیق‌یافت. وات مشاهده کرد که چون قاشق چای خوری را جلو شیر قهوه جوش نگاه دارد نیروی بخار قاشق را عقب زند . از اینگونه امثال فراوان است وبیش از این حاجت به تطویل کلام نیست .

قطب العارفین شیخ فرید الدّین عطّار گوید :

ای دریغا هیچکس را نیست تاب
دیده ها کور و جهان پر آفتاب
جان نهان درجسم وتودرجان نهان
ای نهان اندر نهان ای جان جان
ای درون جان برون جان توئی
هرچه گویم‌آن نه‌ای وآن توئی. . .
ای خرد سرگشتهٔ درگاه تو
عقل را سر رشته گم در راه تو . . .
آگهند از روی آن دریا بسی
لیك‌آگه نیست از قعرش کسی . . .
درچنین بحری که بحر اعظم است
عالمی‌ذرّه است وذرّه عالم‌است. . .
عقل و جان و دین و دل درباختیم
تا کمال ذرّه ای بشناختیم
کس نداند کنه یك ذرّه تمام
چند پرسی چند گوئی والسلام

۱ـ James Watt

فرق میان مغزهای متفکر ومغزهای دیگردر نیروی تمرکز وتوجه است. صاحبان مغزهای متفکری که نامشان با اختراعات و اکتشافات بزرگ قرین است توانسته‌اند بنحو عجیبی ساعات متمادی توجّه خود را کاملا برای حل مشکلی تمرکز دهند وجمیع دنیا و ما فیها را در آن ساعاتی که دربحر اندیشه فرو رفته اند فراموش کنند. مغزهای عادی اینطور نیست وتوجّه مداوم ندارد. زود خسته میشود و رشتهٔ فکر گسسته میگردد. هنگامی که‌نیوتن رابجودت فکرونبوغ واکتشافات بزرگش ستودند وتبریك وتهنیت گفتند پاسخ داد توفیق او بیشتر معلول توجّه وشکیبائی بود نه‌قریحه واستعداد. معنی حرف‌اواین‌نیست که هر کس بقدر کافی توجّه داشته باشد بهمان قبیل اکتشافات نائل گردد یا اینکه هر مهندسی صرفاً با تمرکز فکر وتوجّه بامور مربوط بفنّ‌خودناگهان باختراع ماشین جدیدی توفیق یابد. اینگونه کامیابیها را شرائط ومقدماتی است. نیوتن [1] بـا آن مطالعات عمیق و تحقیقات دقیق سرگشته وحیران طبیعت بود و پیوسته دل وجان در راه کشف اسرار آسمانها بسته داشت [2]. این بود مجملی ازمفصل پلمنیسم.

---

۱ ـ سخنرانی های همیلتون در ماوراء الطبیعه، جلد اول، صفحهٔ ۲۵۶:

Sir William Hamilton, Lectures on Metaphysics.

۲ ـ برای تحقیقات بیشتری در بارهٔ علم النفس وحافظه رجوع کنید بمقالهٔ آزمایش حافظه در مجلهٔ تعلیم و تربیت(آموزش‌وپرورش) شماره‌های ۱۰ و ۱۱ و کتاب‌روانشناسی از لحاظ تربیت، چاپ تهران ۱۳۱۷، کتاب روانشناسی‌پرورشی چاپ‌تهران ۱۳۳۰، کتاب علم النفس ابن سینا وتطبیق آن با روانشناسی جدید، تهران ۱۳۳۳، کتاب مبانی فلسفه ۱۳۳۶ همه از تألیفات آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس سابق دانشگاه‌تهران‌ورئیس کنونی دانشکدهٔ ادبیات، وکتاب حکمت‌الهی عام وخاص چاپ دوم از انتشارات دانشگاه تهران نگارش آقای محیی الدین الهی قمشه ای استاد دانشگاه تهران ۱۳۳۵ و کتاب سنجش هوش ـ روانشناسی عملی ـ تجارب روانشناسی در آزمایشگاه، نگارش دکتر هوشیار استاد فقید دانشسرای عالی تهران ۱۳۱۷ وکتاب اصول اساسی روانشناسی ـ

(بقیهٔ حاشیه درصفحه بعد)

درخطابه هم جز این نیست. کسانی که سودای حق پرستی وحق جوئی وحق گوئی ندارند هرگز برای ارشاد خلق صلاحیت نداشته و نخواهند داشت. واعظ و سخنوری که سوزی در دل وشوری درسر ندارد کلامش بی اثر است وهیچ شنونده ای را بهمدلی وهمنوائی وهمکاری ترغیب نتواند کرد.

« گر شدی عطشان بحر معنوی
فرجه ای کن در جزیرهٔ مثنوی »

« آب جیحون را اگر نتوان کشید
هم بقدر تشنگی بتوان چشید »

مثنوی وغزلیات مولوی آب جیحون نیست. اقیانوس موّاج عشق وعرفان است. دریای متلاطم علم وادب است. پیری روشن ضمیر، صافی مشرب، صلح کل با هر گروه ومذهب، از بند شهوات رسته، ایمنی را در بر کندن ریشهٔ ما ومنی دانسته، جان گرگان وسگان را از هم جدا وشیران خدا را متحد خوانده، دوئی را از خود برون کرده، دوعالم را یکی دیده، ازجام جهان نمای عشق سرمست گشته، نغمه ای شورانگیز در پردهٔ توحید بآهنگ هوالاول هوالاخر هوالظاهر هوالباطن درشرق و غرب وبرّ وبحر افکنده، عرش وفرش رافروهشته، اززمین وزمان ودنیاوعقبی گذشته ودر عمر خود اگر دمی بی او برآورده ازآنروز واز آنساعت پشیمانیها داشته، مکان

(بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:)

انسان وماهیت تکامل او نگارش آقای حسین کاظم زاده ایرانشهر بامقدمهٔ استاد شیرین سخن آقای دکتر رضازاده شفق وآقای کریم طاهرزاده بهزاد، چاپ تهران، ۱۳۳۲ هجری شمسی وهمچنین نگاه کنید بکتاب اصول علم النفس واثره فی التربیة وتعلیم وتألیف امین مرسی قندیل استاد علوم النفس والتربیة بمدرسة المعلمین العلیا سابقاً ناظر مدرسة الملك فؤاد الاول الثانویة بسوهاج در دوجزء طبع چهارم، مطبعة الاعتماد بمصر ۱۳۴۸ هجری قمری ـ ۱۹۲۹ میلادی وکتاب تعبیر رؤیا وروانشناسی اقتباس ونگارش آقای حسین شجره، مجموعهٔ علوم تجربی، نشریهٔ مینو، کتابخانهٔ سقراط تهران خیابان سعدی چاپ اول فروردین ۱۳۲۹ هجری شمسی.

خود را لامکان ونشان خود را بی نشان گفته ، مرغ باغ ملکوتی که قفس تن را در هم شکسته ، از عالم خاك‌جسته وبعالم‌پاك پیوسته ، روانشناسی که برسینه های‌شرحه شرحه ازفراق مرهم وصل نهاده ودلهای آگاه شیفتگان شرح درد اشتیاق را بوجد آورده ودیوانه وار بگرد شمس الشموس‌حقیقت ونورالانوار معرفت گردیده وموشك عرش پیمای فکرتش بیشك اوج آسمان معانی را شکافته است .

مثلاً درمقام دعوت بخدا وخود شناسی و ترك رذائل اخلاقی و توجّه بفضائل معنوی ومعارف الهی خاموشی را برای دوری ازقیل وقال فضل فروشی وجاروجنجال خود ستائی در ابیات ذیل ستوده ومرادش پرهیز از تفرقه ونفاق‌وجنگ وجدال بیجا برسرمال ومنصب وجاه وجلال وستیز با جملهٔ شهوات ومهلکات نفس بوده نه ترویج لاابالیگری وتشویق بی بند وباری درشولای درویشی وخرقهٔ قلندری . ازهمه بالاتر آفتاب جهانتاب حق وحقیقت سرور شیعیان ومولای متقیان را ترازوی احدخوبلکه زبانهٔ هر ترازوخوانده، ملك دنیا را برتن پرستان حلال و خود غلام عشق بیزوال گشته است. میفرماید:

با دو عالم عشق را بیگانگی است
وندر آن هفتاد و دو دیوانگی است
غیر هفتاد و دو ملّت کیش او
تخت شاهان تخته بند پیش او
مطرب عشق این زند وقت سماع
بندگی بند و خداوندی صداع
آفت ادراك آن حال است قال
خون بخون شستن محال است و محال
عاشق و مستی و بگشاده زبان
الله الله اشتری بر نردبان

ای بسا طوطی گویای خمش
ای بسا شیرین روان رو ترش
رو بگورستان دمی خامش نشین
آن خموشان سخن گو را ببین
بشنوی از قال های و هوی را
کی ببینی حالت صد توی را . . .
مهتری نفت است و آتش ای غوی
ای برادر چون بر آذر میروی ؟
نردبان خلق این ما و من است
عاقبت زین نردبان افتادن است
هر که بالا تر رود احمق تر است
استخوان او بتر خواهد شکست.[۱]

آیا نطقهای شورانگیز از نظر اخلاقی پسندیده است؟

فرق نطقهای شورانگیز با نطقهای استدلالی آنست که ناطق شورانگیز برای نفوذ یافتن در عقاید و افکار و احساسات شنوندگان نه تنها به بیان واقعیات و اقامهٔ دلائل میپردازد بلکه بتحریك عواطف و جمیع وسائل دیگر نیز متوسل شود و حال آنکه ناطق استدلالی جز بحقائق نفس الامری و احتجاج و برهان و قوهٔ عاقله و مفکّرهٔ مستمعین بچیز دیگری توجه ندارد. رابرت آلیور در کتاب سخن شورانگیز از نظر روانشناسی[۲] این

۱ ـ برای وقوف بسوانح عمر و حوادث حیات از آغاز زندگی و ایام تحصیل و دورهٔ انقلاب و آشفتگی و روزگار تربیت استاد و صورت و سیرت و آثار و خاندان و پایان عمر و مشایخ و علماء و ادباء و گویندگان و شهریاران و امراء معاصر ملا رجوع کنید برسالهٔ آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشکدهٔ علوم معقول و منقول و استاد دانشگاه تهران چاپخانهٔ مجلس بهمن ماه ۱۳۱۵.

۲ ـ Robert T. Oliver, The Pennsylvania State University, The Psychology of Persuasive Speech, Second Edition, Longmans, Green & Co., New York, London, Toronto, 1957.

دوموضوع را بتفصیل مورد بحث قرارداده وعصارهٔ مطلب تا اندازه ای آنست که عصر کنونی بیش از اعصار دیگر عصر تبلیغ است و جنگ امروز بیشتر جنگ تبلیغات است تا جنگ تسلیحات. توماس من[1] داستان نویس معروف آلمان میگوید «نطق تمدن است» ومرادش ازاین تعریف ظاهراً آنست که یگانه راه صواب برای حل و فصل اختلافات ازنظر مردم متمدن دنیا بحث و تبلیغ و اقناع وترغیب است. عوامل تبلیغ سیل آسا از همه سو همه را فرا گرفته وعلم بعوامل مزبور برای تجزیه و تحلیل مطالب و داوری در بارهٔ آنچه میخوانیم و می شنویم و می بینیم از ضروریات زندگانی است. رادیو و تلویزیون و سینما و نمایش و مجالس نطق وبیان و کتب و مجلات و جراید و مطبوعات و اعلاناتی که در و دیوار وزمین و آسمان را پر کرده همیشه وهمه جا برای جلب توجّه وعقاید وافکار وآراء واحساسات است. گاه نیز دیدگانی بجیب ها و کیفهای بغلی دوخته شده واساساً درهیچیك از ادوار تاریخ بشر اینهمه وقت وپول وکار و کوشش ارباب هنر برای رسوخ یافتن درایمان ورفتارو کردار مردم مصروف نگردیده است. بنا براین برای حفظ حیات خود چه در مقام دفاع و تعرض چه درمقام تبلیغ باید فن ترغیب وچگونگی سخنان شورانگیز را آموخت. از سه هزار سال پیش تا امروز سخن آموزان گفته‌اند مقدّم برهر چیز سخنگو باید از نیکان جامعه باشد وبآنچه میگوید عمل کند. بابا افضل کاشانی فرماید :

عالم که نه عامل است طرّار بود

گفتار صفت غرّه به گفتار بود

چون سگ شب وروز اسیر مردار بود

یا همچوخری که بارش از خار بود

ولی نیکی ونیکمردی تنها کافی نیست. ناطقین شورانگیز پارسایان ونیکمردانی را گویند که فن سخنوری را نیزبخوبی بیاموزند و بکار بندند. آلپور مُدّعی است کسانی که شیوهٔ ترغیب وتحریك را فرا گیرند نمی‌توانند وجداناً در بارهٔ اینکه آیا

1 - Thomas Mann

این فن موافق اصول اخلاقی است نگرانی شدیدوعمیق نداشته باشند. آلیور میپرسد کسی که در بارهٔ صحت عقاید خود وبطلان عقاید دیگران بالقطع و الیقین اطمینان ندارد آیا اخلاقاً جائزاست بکوشد عقایدواحساسات ورفتار افراد دیگررا تغییردهد وآیا با معلومات ناقصی که در بارهٔ حقیقت نهائی داریم و با اینکه پی بردن بکنه حقیقت نهائی دشوار است کدام انسان فانی جرأت دارد بضرس قاطع وبا اطمینان خاطر چنین ادعائی بنماید وآیا از لحاظ موازین فلسفی ترغیب و تحریك اشخاص بوسیلهٔ نطقهای شورانگیز مجوّزی دارد؟

این رباعی منسوب است به بابا افضل کاشانی وعمر خیام واوحد الدّین کرمانی :

ای درطلب تو عالمی پر شر وشور
درپیش تودرویش وتوانگر همه عور
ای باهمه درحدیث و گوش همه کر
وی باهمه درحضوروچشم همه کور

آلیور گوید قطع نظر ازاینکه فلسفةً یقین مطلق در حیّز امکان باشد یانباشد اصولاً مردم برای زندگانی خودراهی اختیار کنند وبهترین پاسخ به این پرسش شاید پاسخی است که پرفسور بریگنس[1] قریب بدین مضمون داده است : « خواه مردم در جستجوی حوائج آنی یا آتی خود باشند خواه لذّت را درنیل به آمال بلند و کمالات مطلوب معنوی یا ارضاء امیال پست مادی بدانند اختیار یکی ازاین شقوق تاحدی منوط ومربوط بآنست که تا چه اندازه رهبران وصاحب نظران و نویسندگان و سخنوران بطرز روشن وشورانگیزی مردم را راهنمائی کنند. این اصل همیشه صادق بوده ومادام که بشردراین سیاره زیست کند صادق خواهد بود.»

درشهرقدیم آتن سوفسطائیان کوشش داشتند باندازه‌ای دراحتجاج واستدلال نیرومند وتوانا شوند که عالماًعامداًباطل راحق جلوه دهند وبهمین سبب بود که آتش خشم افلاطون را شعله ور میساختند.

---

۱ - Professor W. Norwood Brigance

شکسپیر[۱] سخن سرای نامی انگلیس (۱۶۱۶-۱۵۶٤ مسیحی) ضمن یکی از عبارات نافذ خود نفرت عموم را از شیوهٔ چرب ونرم زبان آوران طلیق اللسانی که نیّت حق گوئی ندارند بوجه نیکو بیان کرده است. کارلایل[۲] مورخ ونویسندهٔ اسکاتلندی (۱۸۸۱-۱۷۹۵ میلادی) هنگامی که بریاست دانشگاه ادینبورو[۳] بر گزیده شد در بارهٔ یکی از موضوعات اساسی مربوط بروابط افراد بشر گفت: سخندانی که در فصاحت و بلاغت بی نظیر باشد هر گاه حقیقت را نبیند و نگوید و سخنانش باطل و خلاف حق باشد آیا شنیع تر ووحشت انگیز تر ازاین چیزی درعالم خلقت وجود دارد؟ مکالی[٤] از معاصرین مشهور وی واز سیاستمداران ومؤلّفین معروف انگلیسی (تاریخ تولد: ۱۸۰۰ وفات ۱۸۵۹ مسیحی) تا اندازه‌ای جواب این سئوال را دراین جمله داده است: چه بسا اصول عقایدی که تاب وتوان آزمایش دقیق وتحقیق عمیق ندارد امّا چون در تالار های پذیرائی و انجمن های مناظره و حتّی در مجالس مقننه و مجامع قضائی طرح کنند همیشه بر عقاید و آراء دیگر غالب آید و به کرسی نشیند و مصیب و مصاب شناخته شود.

محیی الدّین بن عربی ضمن نامهٔ خود خطاب به امام فخر الدّین رازی[٥] مینویسد: چندی پیش یکی ازدوستان که ازشا گردان شما بوده وبشما حس ظن دارد مرا حکایت

---

۱ - William Shakespeare　　۲ - Thomas Carlyle

۳ - Edinburgh University　　٤ - Thomas Babington Macaulay

٥ - نگاه کنید بکتاب کشکول شیخ المشایخ بهاء الدین محمد عاملی قدّس سرّه از اعاظم اصحاب ذوق، جامع علوم صوری و معنوی وفارس میدان ادب در فارسی وعربی، چاپ اول صفحهٔ ۳۵٤، وهمچنین بکتاب الرسالة الکمالیّه فی الحقایق الالهیّه تألیف امام فخر الدین رازی (۶۰۶-۵٤۳ هجری) با تصحیح وحواشی و مقدمه وشرح حال نگارش آقای سید محمدباقر سبزواری استاد دانشگاه ومدیر داخلی مؤسسهٔ وعظ وتبلیغ اسلامی، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، صفحهٔ لا.

کرد که روزی در مجلس درس شما را گریان دیده و چون حضار علّت را پرسیدند گفته‌اید که سی سال بود در مسأله‌ای نظری واعتقادی داشتم ولی اکنون بدلیل و برهان‌خلاف آن ثابت شده وازآن‌میترسم که آنچه‌امروزحق‌دانسته‌ام بازخلافش ثابت شود. خود فخررازی در نهایة العقول فی‌درایة الاصول[1] گفته است:

نهـایة اقـدام الـعقول عقال
و اکـثر سعی العالمین ضـلال

واروا‌حنافی وحشةٍ من جسومنا
وحاصـل دنیانـا اذیً و وبال

ولم‌نستفدمن بحثنا طول عُمرِ نا
سوی ان جمعنا فیه قیلٌ و قال

و کم قدرأینا من رجالٍ و دولةٍ
فبادوا جمیعاً مسرعین وزالوا

و کم مِن‌جبالٍ قد علت شرفاتها
رجالٌ فما توا و الجبال جبال

خداوند کریم فرماید ولقد نعلم انک یضیق صدرك بمایقولون . فسبّح بحمد ربّك و کن من السّاجدین واعبدربك حتّی یأتیك الیقین[2].

فکر بهبود خود ای دل زدردیگر کن
درد عاشق نشود به ز مداوای حکیم

گوهر معرفت اندوز که باخود ببری
که نصیب دگرانست نصاب زر وسیم

۱ ـ کتابخانهٔ ینی شمارهٔ ۷۵۹ ، ایاصوفیه AS۲۳۷٦/۷

« قیلیج A ۵۷۱ ؛ اسعد ۵٦٤ ؛ حمید ۷۸۲؛

در تذکرة النوادر صفحهٔ ٦۸ از این کتاب بحث شده است.

۲ ـ سورهٔ پانزدهم ، الحجر ، آیات ۹۷ و۹۸ و۹۹

غنچه گو تنگدل از کار فروبسته مباش

کز دم صبح مدد یابی و انفاس نسیم

حافظ ارسیم وزرت نیست بروشا کرباش

چه به ازدولت لطف سخن وطبع سلیم

درهمین ایام پرفسور پلگرینی[1] ازاستادان سخنوری در دانشگاه واشنگتن با تأسف باین نتیجه رسید که فن خطابه را معمولا وسیله واسباب کسب قدرت وتفوق بردیگران برای نیل بمقاصد شخصی تلقی کنند...چه خوش گفته است پرفسورداستر م[2] در بارهٔ بعضی طبقات «که بیش از عدهٔ موجوده جامعه را دیگر بوجود امثال آنان نیازی نیست . ازآنجمله‌اند کسانی که در دلها بهرحیله رهی‌یابند وازجهل جهال و سرعت‌تأثر اشخاص‌حساس‌وزودباوربهره ورشوند وحتی برای‌نیل بمقاصدشرافتمندانه فاش وآشکارا بمفاسد گرایند . جامعه را نیازی مبرم بمردان و زنانی است که در حرفهٔ خودکارشناس ونامورشوند ولی شرافت وتقوی‌وطهارت را از دست ندهندوعزت نفس را فدای نام وشهرت‌نکنند.»

بگفتهٔ من‌تنی[3] ادیب وفیلسوف فرانسوی(۱۵۹۲ ـ ۱۵۳۳مسیحی) وبشهادت تاریخ نطقهای شورانگیزهمیشه در معرض اتهامات اخلاقی بوده است. وی‌مینویسد:

« جمهوریتهائی که دولتی مرتب و منظم از روی نمونهٔ صحیح داشته و مانند لاسدمن[4] (شهراسپارت)وکرت[5] (اقریطش[6]) ازبلادیونان‌قدیم‌خودراحفظ وحراست نموده‌اندبرای‌خطباء عزت واحترامی‌قائل نبوده‌اند.ارسطوخطابه‌را بعبارتی‌خردمندانه تعریف کرده و گفته است خطابه علم ترغیب و برانگیختن مردم است . سقراط و افلاطون گفته اند فنی است برای چاپلوسی وفریب . کسانی که این تعریف کلی را

۱ـ Professor Angelo M. Pellegrini ۲ـ Professor Carl Dahstrom

۳ـ Michel Eyquem Montaigne ۴ـ Lacedaemon ۵ـ Crete

۶ـ نزهة القلوب حمدالله مستوفی باهتمام لی استرنج چاپ لیدن ، ۱۹۱۵ مسیحی ، صفحهٔ ۲۳۷

منکرند صحّت آنرا همه جاضمن امثال و حکم واحکام خودتصدیق دارند. مسلمین تعلیم این فن را باطفال خود بعنوان اینکه بیهوده استاجازه نمیدهند[1] . اهالی شهر آتن که در سراسر گیتی احترام و اعتباری داشتند چون بعواقب زیان آور این فن پی بردند قسمتهای عمدهٔخطابه را کهغایت آن تحریك وتهییج وجلب محبتشنوندگان است ازجمله براعت استهلال ومقدّمهچینی درآغاز کلام وحسن ختام راحذف نمودند. خطابه ابداع و ابتکاریست برای ادارهٔ کردن جنجال وازدحام وتسلط یافتن برغوغاء عوام ومانند داروئی که به بیماران دهند جز بهنگام تشنّجات روحی و آشفتگی اجتماعات از آن استفاده نکنند . خطباء و زبان آوران همواره بجمهوریتهائی روی آوردهاند کهجهّال یاعامر واوباش درآنجا قادرعلی الاطلاق بودهومانندشهرهای آتن ورودس وروم فرومایگان بوضع قوانین پرداخته وعموم مردم پیوسته درنهایت پریشانی واضطراب بسربرده اند .»

• • •

خلاصهٔ کلام منتنی این بود که در کشورهای دموکراسی عوامفریبی و تهییج عامّه ومباحثات علنی که برهم زن نظم اجتماع ومخلّ آسایش وآرامش مردماست وجود خواهد داشت .

آلیور گوید او نمیدانسته که در دموکراسی افراد جامعه بالنّسبه فرصتی برای پیشرفت داشتهوگاه نیز کسانی مانند لینکن[2] (۱۸۰۹ـ۶۵مسیحی) وویلسن[3]

---

۱ ـ معلوم نیست مستند این نویسندهٔ معروف چه بوده وگویا بآیهٔ شریفه ادع الی سبیل ربّك بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتّی هی احسن توجه نداشته وهمچنین ظاهراً حدیث نبوی را نخوانده کهاطلبواالعلممن المهد الی اللحد وروایت دیگر راندیده که طلب العلمفریضة علی کل مسلم ومسلمة الا انّ الله یحب بغاة العلم(نگاه کنیدبهغوالی اللئالی تصنیف ابن ابی جمهوراحسائی).

حرّض بنیك علی الاداب فی الصغر	کیما تقربه عیناك فی الکبر
و انّما مثل الاداب تجمعها	فی عنفوان الصّبی کالنقش فی الحجر

۲ ـ Abraham Lincoln   ۳ ـ Woodrow Wilson

(۱۹۲٤ ـ ۱۸٥٦ مسیحی) و چرچیل[1] (تولّد۱۸۷٤ مسیحی) درداماں آن پرورش یافته اند . انتقاداتی که در بارهٔ نطقهای تحریك آمیز وبیانات شورانگیزشده نتوان سرسری انگاشت واین نکته را نباید از نظر دور داشت که فن ترغیب وتحریك را در راه خیر ودر راه شر هردو بکار توان بست . از علم طب نیز برای سقط جنین و حفظ جان هردواستفاده کنند. درجهان سیاست ودرمقام‌تجزیه وتحلیل‌مباحث سیاسی هم دونویسنده در دو قطب مختلف بسبك روشنی سخن گفته اند : یکی ما کیاولی سیاستمدار ونویسندهٔ ایتالیائی است (۱٥۲۷ـ ۱٤٦۹ مسیحی) و دیگری جان لاك از فلاسفهٔ انگلیسی (۱۷۰٤ـ ۱٦۳۲ مسیحی) . بمبهای هیدرژنی و جنگهای میکروبی از یکسو و کشف داروی‌شفا بخش‌پنی‌سیلین وتولیدکالاهائی که بمقادیر فراوان مورد نیاز ومصرف عموم است از سوی دیگر همه در نتیجهٔ توسعه و پیشرفت تحقیقات و تفحصّات علمی‌است . مسلّماً در کمال هشیاری و اعتدال ورزانت عقل وسلامت نفس باید متذکر باشیم که فن ترغیب وسخنان شور انگیز در عین اینکه سبب فتنه وشر تواند بود ودر بسیاری از موارد نیز چنین بوده در موارد دیگر خیر کثیر و فوائد عظیم دربرداشته است . . .

مولوی گوید :

ای زبـان تو بس زیانی مر مرا
چـون توئی گویا چگویم مر ترا
ای زبـان هم آتشی هـم خـرمنی
چند ازاین آتش دراین خرمن زنی؟
ای زبان هم گنج بی پایان توئی
ای زبـان هـم رنج بی درمان توئی
چنـد امـانم میدهی ای بی امـان
ای تو زه کرده بکـین من کمان

۱ - Winston Leonard Spencer Churchill

حرف وصوت و گفت را بر هم زنم
تا که بی این هر سه با تو دم زنم
چون زنم دم کآتش دل تیز شد
شیر هجر آشفته و خون ریز شد

بعقیدهٔ آلیو رفرق میان حق وباطل باعتبار کلّیت قضیّه بنظربسیار ساده است ولی در مقام انطباق با مواردخاصّه غالباً بسیار دشوار است . قسمتی از اشکال مسأله را ناشی از اختلافاتی دانسته که در این عصر از لحاظ قوانین اخلاقی پدید آمده و موازین اخلاقی را بدو دسته تقسیم کرده اند : موازین مطلقه و موازین نسبیّه . موازین مطلقه موازینی را گویند که ابدی وتغییر ناپذیر و بقوّت خود همواره باقی ودر مورد همهٔاقوام همیشه ودرهمه حال صادق است ، از جمله احکام عشره. موازین نسبیّه در علم الاخلاق تابع آداب ورسوم وفرهنگ هر قومی است و بدین سبب در اوقات مختلف ونقاط مختلف متفاوت است . مثلاً هندیان امریکا (سکنهٔ سرخ پوست و بومی آن کشور) سرقت اسب را از دشمنان خود اصولا صحیح میدانستند . حتّی همین امروز هم در مقابل دفاع از میگساری بعنوان آداب اجتماعی و طلاق و قمار باستناد نسبی بودن امور تمایلاتی قوی موجود است .

موازین مطلقه مبنی بردو فرضیّه است : یکی احکام آسمانی ، دیگر صفات ذاتیّه وخصائص تغییر ناپذیری که درنهاد بشر است وبدان سبب بعضی اعمال همیشه صواب یا نا صواب تلقی شود . موازین نسبیّه بیشتر ناشی از اصول و فروضی است که اخیراً در علوم اجتماعیخاصّهً جامعه شناسی ومردم شناسی و معرفت النفس از نظر علم الاجتماع قائل شده اند . از کشفیات مردم شناسان است که همهٔ اقوام وامم در جمیع ازمنه وادوار قوانین ثابت اخلاقی داشته اند و شدیداً قوانین مزبور را اجرا کرده اند . بحث جامعه شناسان از تأثیر اوضاع اجتماعی و افراد مردم است و ضمن مطالعات وتحقیقات خود باین نتیجه رسیده اند که گاه منش جنائی وسیرت تبهکاری

فی المثل مستقیماً معلول ستمگری وعدم رعایت اصول تساوی (دربرابرقانون)است. نتیجه اینکه در این عصر نسبت به بسیاری از خطاکاران کمتر خرده گیری و سرزنش مرسوم است وبدین سبب خط فاصلی بین‌حق وباطل کمتر معلوم گردد.

برای اینکه تشخیص حسن وقبح اموروواظهارنظر درمسائل اخلاقی باردیگر براساس استواری پایدار شود یك قدم مهم تنظیم اصل تأثیرات اجتماعی است : بدین معنی که آنچه بتصاریف‌ایام‌بسود جامعه بوده‌اخلاقی‌باشدوآنچه بزیان‌جامعه‌بوده‌خلاف اخلاق است . اصل تأثیرات اجتماعی در مورد سخنان شور انگیزکاملاً صادق است . نطقی که در بارهٔ جدائیهای نژادی ایراد شود و آتش نفرت ونقار را بین نژاد های مختلف دامن زند و بر تعصب شنوندگان بیفزاید خواه قصد ناطق تفرقه یا رفع تفرقه باشد تأثیر اجتماعی آن خلاف اخلاق است . از طرف دیگر (و باز قطع نظر از قصد خاص سخنران) هر گاه ناطق دیگری در دل شنوندگان حس احترام عمیقی نسبت بجمیع اقوام وامم ایجاد کند و در نتیجه همهٔ حضّار هنگام خروج از تالار باقتضای انسانیت باردیگر بخواهند راه عادلانه‌ای پیدا کنند اثر اجتماعی چنین نطقی اخلاقی است . . .

سخن آموزانی که بفن ترغیب و فرا گرفتن رمز سخنان شورانگیز رغبتی دارند باید بتوانند کلام مؤثر را از کلام اخلاقی بخوبی تشخیص دهند و این علم برای آنان نافع است . . . از باب مثال دانشمندان علوم طبیعی را میتوان شاهد حال قرار داد که ذرّه را بقصد انفجار شکافتند و بمبهای اتمی وهیدروژنی ساختند . اختراعی را که مایهٔ نابودی نسل بشر است نمیتوان از لحاظ مکارم اخلاق خالی از اشکال‌دانست لکن علم بچنین عمل غیر از جواز یا عدم جواز آنست ودو موضوع جداگانه باشد . . . عوامل خلاف اخلاق در فنّ ترغیب وسخنان شورانگیز نیزهمین طور است . . . علم بعوامل مزبور غیراز عمل است و غایت تعلیم و تربیت در خانه و مدرسه و کنیسه وجامعه القاء موازین اخلاقی است بنحوی که در اذهان جای گیرد ودر خاطرها نقش بندد . . .

یکی از اکابر متفکرین و خطباءِ انگلستان بنام ادموند برك[۱] (تولد۱۷۲۹ وفات۱۷۹۷میلادی) خطاب بموکلین‌خود درحوزهٔانتخاباتی بریستول[۲] مطالبی قریب بدین مضمون گفته‌است که اگر بجای لفظ نمایندهٔ ملّت لفظ ناطق وبجای لفظموکلین لفظ حضّار یا شنوندگان گذاشته شود مشکل سخنوری را از نظر اخلاقی در کمال بلاغت بگشاید :

« بتحقیق مایهٔ خرسندی و مباهات نمایندهٔ ملّت است که در نهایت وحدت و یگانگی میان مردم زندگی کند وبا موکلین خود همواره در مکاتبه و تماس نزدیك باشد واز آنها چیزی پنهان ندارد و این نکات را در درجهٔ اعلی بصدق و صفا رعایت کند. برای‌امیال و آرزوهای‌مردم وزن واهمیت بسیارقائل شود . وعقاید آنانرابسیار گرامی شمارد وبکارآنان پیوسته دلبستگی و توجّه داشته باشد. وظیفهٔ اوست که آسایش وآرامش ولذّات وخوشیهای خود را فدای آنها کند و ازهمه بالاتر همیشه و در جمیع موارد منافع آنان را برمنافع خویش ترجیح دهد . لکن عقیدهٔ بی‌آلایش‌و نظرآزموده و رأی‌صائب وضمیرروشن ووجدان پاك خودرا نباید برای شما یا برای دیگران یا هرجماعتی ازجماعات مردم قربانی ونثار کند . فکر وعقیده ووجدان او نه‌بمیل ودلخواه شماست نه‌بحکم‌قانون. فکروعقیده ووجدان ازودایع‌الهی‌است‌واگر بخطا رود شدیداً مسئول باشد . بر ذمّهٔ نمایندهٔ شماست که بکوشد آنچه بنظر وی صواب است جامهٔ عمل بپوشد ولی اگر عقیدهٔ خود را بشما بفروشد یا فدای عقیدهٔ شما کند بجای خدمت بشما خیانت کرده است . »

این مرد در دورهٔ وکالت خود خواست طبق این اصول رفتار کند دیگر بار انتخاب نشد ، امّا بپاس اصول عالیه ای که طرفدار آن بود مورد تجلیل و ستایش تاریخ قرار گرفت . از اینرو سخنوران باید یکی از دو هدف را بر گزینند : حال یا استقبال ، بعبارت دیگر یا باید نطقها فی‌الفور مؤثر باشد یا درطول زمان وبالمآل .

---

۱ - Edmund Burke

۲ - Bristol

از لحاظ فلسفی رعایت مکارم‌اخلاق در سخنوری ازمسائل بسیاردشوار است، معذلك بعضی از اصول سادهٔ اخلاقی را بآسانی میتوان بکار بست از جمله :

۱ ـ تحریف وتصحیف مدارك ومستندات جائز نیست وازنقل واقتباس مغلوط باید پرهیزنمود. در مقام استشهاد نباید متون را طوری مثله کرد که خلاف منظور و مراد نویسنده مستفاد شود.

۲ ـ از موضوعاتی که اطّلاع ندارید با اطمینان خاطر سخن نگوئید . . .

۳ ـ ذهن شنوندگان را دربارهٔ فکرونظری که عین صواب است بوسیلهٔ لجن مال کردن مبتکر فکر وصاحب نظر مشوب نکنید . . . بتجربه ثابت شده است که حملات زهرآگین و سخنان آتشین اثرات آنی در بر داشته لکن نام نیك افراد شایسته‌ای را بباد فنا داده و سرانجام سبب بدنامی خود گوینده گردیده و گاه نیز (مانند نطقهای هیتلر درآلمان) کشوری را ویران ساخته است ؛

۴ ـ خودرا بااین فکرفریب ندهید که هدف مشروع مجوّز وسائل نا مشروع است . دست آویزناروا وعمل خلاف تقوی حتّی برای نیل بشایسته ترین مقاصد سزاوار نیست . توسّل بوسائل ناپسند کاریست خطرناك وتحقیقاً خلاف اخلاق . . .

۵ ـ هرگاه باقتضای نفع شخصی یا بسبب وفاداری بسازمان خاصی در مقام دفاع از پیشنهادی برآمده اید این حقیقت را پنهان نکنید ونظر خصوصی خود را منکر نشوید . صراحت لهجه و رك گوئی فی نفسه غبار بد دلی و بد گمانی را از خاطر ها بزداید و چه بسا بحسن عقیدت منتهی شود ، خاصّةً در موردی که سخن عین صواب است .

۶ ـ ازچیزی که خودتان بصحّت آن ایمان ندارید دفاع نکنید . یکی ازاکابر فن سخنوری کوین‌تیلیان[۱] رومی است (که درحدود ۳۵ سال بعدازمیلاد دیده‌بجهان گشود ودر حدود ۹۵ سال بعد از میلاد زندگانی را بدرود گفت) . این مرد عقیده

---

۱ - Quintilian

داشت هر اندازه سخنران بکوشد حقیقت را کتمان کند بوی ریا از کلامش بمشام جان رسد و خلاف گوئی او ظاهر گردد و هر گز کسی بدان پایه از فصاحت و بلاغت نرسیده است که چون خلاف اندیشهٔ درونی خود سخن بگوید لغزش و درنگی بر کلامش عارض نشود. پیش از آنکه ابراهم لینکن بریاست جمهوری امریکا برسد وکالت میکرد. کارل سند برگ[1] از او چنین حکایت کند که بیکی از مراجعین خود گفته بود: «اگر میخواهی در دعوی خود حاکم شوی باید بسراغ وکیل دیگری بروی. این کار از عهدهٔ من بیرون است زیرا تمام مدّتی که در برابر هیأت منصفه سخن بگویم در دل خود بخودم خواهم گفت ای لینکن، تو دروغگوئی!» حرف کوین تیلیان ولینکن این بود که با دروغ همیشه نمیتوان کار را پیش برد. امّا دموستن بزرگترین خطیب وسیاستمدار یونان (که در حدود ۳۲۳ سال قبل از میلاد مسیح دیده از جهان بر بست) دروغ را حتّی اگر بکامیابی وپیروزی منتهی گردد مردود ومحکوم دانسته است. در خطابهٔ معروف به تاج افتخار[2] سؤال کرده است: «آیا جنایتی بزرگتر از این میتوان بسخنگوی نسبت داد که عقیده اش با زبانش یکی نباشد؟» چه بهتر بخاطر داشته باشیم که مردم را برای مدتی میتوان فریب داد ولی بندرت خودتان را میتوانید گول بزنید.

استاد نامی نورالدّین عبدالرحمن جامی (۸۹۸-۸۱۷ هجری قمری) گوید:

ای گره کرده زبان را بدروغ
برده بهتان ز کلام تو فروغ
این نه شایستهٔ هر دیده وراست
که زبانت دگر و دل دگر است
از ره صدق و صفا روزی چند
دل قیری رخ کافوری چند

---

۱ - Carl Sandberg

۲ - نگاه کنید بجلد دوم آئین سخنوری مرحوم فروغی صفحات ۲۲۶-۱۹۲ چاپ تهران، کتابخانهٔ دانش، خیابان سعدی، ۱۳۳۰ هجری شمسی.

روی در قاعدهٔ احسان کن
ظاهر و باطن خود یکسان کن
یك دل و یك جهت و یکرو باش
وز دو رویان جهان یکسو باش
از کجی خیزد هر جا خللی است
راستی رستی نیکو مثلی است
راست جو راست نگر راست گزین
راست شو راست شنو راست نشین[۱]

از کلمات دیگر نویسندگان غرب یکی اینکه مرد ریائی درحکم تیراندازیست که خود را هدف تیر خود قرار دهد[۲]. دیگر اینکه بعضی چهره های خندان برای نمایاندن دندانهای ظریف وزیباست همچنانکه بعضی ازقطرات اشك برای نشان دادن قلبهای رئوف ومهربان است[۳].

ونیز گفته اند تنها عیب ونقیصه‌ای که بخشیدنی نیست تزویر و ریاکاریست و توبهٔ مرد سالوس از روی ریب وریا و ظاهر سازی[٤].

« ای طبل بلند بانگ در باطن هیچ
بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیچ »
« روی طمع از خلق بپیچ ار مردی
تسبیح هزار دانه در دست مپیچ »[٥]

۱ ـ برای اطلاع از تاریخ احوال و آثار منظوم و منثوروی رجوع کنید بکتاب جامی متضمن تحقیقات آقای علی اصغرحکمت استاد دانشگاه تهران ، چاپ تهران ۱۳۲۰ هجری شمسی .

۲ ـ Thomas Fuller, The Holy and Profane States: The Hypocrite,

۳ ـ Joseph Roux, Meditations of a Parish Priest.

٤ ـ William Hazlitt, Characteristics. No. 256

٥ ـ جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری ودرویشی، صفحهٔ ۱٦٤ ، چاپ وزارت

(بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد)

اجمالاً بصرف قرائت پند واندرز یا مطالعهٔ کتابهای قدیم وجدید در فنّ بحث وخطابه هرگز کسی خطیب نمیشود . باید رفت وهنگامی که خطباءِ بزرگ درجمع

طبقات چهارگانهٔ سخنگویان

سُخن میگویند ورؤساءِ مجالس بحث مذاکرات را رهبری میکنند دیده گشود و گوش فرا داد .

« هیچ حلوائی نشد استاد کار / تا که شاگردشکرریزی نشد»

باید رفت ودید سخنوران شیرین بیان چگونه این قواعد را هنگام ایراد نطق یا هنگام شرکت در مباحثات بکار میبرند و چگونه بجای تندی و گردنکشی یا پرخاشجوئی و کینه توزی معانی زیبا و دلنشین را در مقام تبادل افکار بزیور سخنان شیوا بیارایند ومستمعین را با منطق صحیح و ذوق سلیم بلطف وخوشی نه باچاپلوسی وچرب زبانی یاحق کشی زیر نگین آورند . دربسیاری از مجالس بحث سخنها بکردار بازی یا ظاهر سازیست و بگفتهٔ حکیم ناصر خسرو :

هر کسی چیزی همیگوید به تیره رای خویش

تا گمان آیدت کو قُسطای بن لو قاستی

باید رفت و باروی گشاده وذهن باز مدّتها در مباحثات شرکت کرد ودرعین نکته سنجی از مشاجره ومنازعه ، مجامله ومداهنه ، خود ستائی وفضل فروشی و پُر چانگی جدّاً پرهیز نمود . تمام توجّه باید مصروف حلّ مشکلات و رفع اختلافات باشد . کارهای بزرگ مراحلی دارد . بیك طرفة العین نهالی بارور نگردد . مهلتی باید تا زمینی آمادهٔ غرس شود ونهالی بروید و باغبانی دلسوز برای حفظ و حراست آن از آفات ارضی وسماوی رنجها برد وخون دلخورد تا درختی تنومند وپر شکوفه

(بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :)

فرهنگ ، با مقدمهٔ مرحوم محمد علی فروغی،۱۳۱۹ ، چاپخانهٔ مجلس ورباعیات باباافضل کاشانی بضمیمهٔ مختصری دراحوال و آثار وی بقلم استاد سعید نفیسی ، صفحهٔ۱۱٤ از انتشارات کتابخانهٔ دانشکده،طهران خیابان شاه آباد ۱۳۱۱،چاپخانهٔ فردین و برادر.

شود و به ثمر برسد. سُخن دلپسند وجان پذیر نیز جزاین نیست . کُرمنن[1] حقوق دان ونویسندهٔ سیاسی فرانسه (۱۸٦۸-۱۷۸۸ میلادی) از هواخواهان آزادی ادیان بود وبسبب مقالاتی که در این زمینه منتشر ساخت کرسی خود را در مجلس‌مبعوثان فرانسه از دست داد . این شخص بنام مستعار تیمُن[2] کتابی دربارهٔ خطباء نوشت که بسیار مورد استقبال قرار گرفت . در این کتاب سخنگویان‌رابسه دسته تقسیم کرده است: دستهٔ اول کسانی که‌نطق خودرا مینویسندوازروی‌نوشته میخوانند وشنوند گان را بیش از دیگران خسته وآزرده میسازند و بجای اینکه کسی بسخنان این چنین گویند گان گوش فرادهد همه در انتظار ختم کلام صفحات خطابهٔ آنانرا پیش‌خود میشمارند . دسته دوّم کسانی هستند که نطق خود را از بر کرده ومانند بازیگران صحنهٔ نمایش حضّار را فریب میدهند . دستهٔ سوّم آنانکه فی‌البدیهه سخن‌میگویند: البتّه کلام این اشخاص از عبارات سست ونادرست یا الفاظ ناصواب خالی نیست و هر گاه عیناً بیانات ارتجالی کسوت طبع بپوشدباب طبع خوانند گان دیرپسند واقع نگردد، امّا چون روح دارد وازروی حقیقت وعاری از تکلّف وتصنّع گفته میشود برای شنوند گان دلچسب ومؤثّر است . پس ناطق واقعی کسی است که طبیعی وساده مرتجلاً سخن بگوید .

امّا فراموش نکنیم که فی البدیهه وباقتضای مجلس نطق کردن کارهر کس نبوده ونیست . مطالبی که قبلاً بدقّت سنجیده نشود ممکن است سوءِ تفاهماتی در اذهان ایجاد نماید . فکر روشن وبیان مناسب ومتقن حاصل عمری کار و کوشش و رنج بردن است و چون بسی نادر اتفاق افتد که چنین بیانی فی‌الفور و فی المجلس در اختیار گوینده باشد در مواقع رسمی ومهم نطقهای ارتجالی دور ازحزم واحتیاط است . لذا بدسته های سه گانهٔ فوق دستهٔ چهارمی افزوده میشود و آن دسته کسانی هستند که نطق خود را با دقّت لازم قبلا تهیه کنند وبی آنکه از حفظ کرده باشند

---

۱ - Cormenin, de, Louis Marie de Lahaye, Vicomte

۲ - چاپ دوازدهم: Timon, Le Livre des Orateurs, Paris, 1842

چاپ اول این کتاب بسال ۱۸۳۸وچاپ هیجدهم بسال ۱۸٦۰ میلادی انتشار یافت .

نظم و ترتیب مطالب را در نظر گیرند واز خارج سخن بگویند خواه یادداشتی در دست داشته یا بی یادداشت حرف بزنند . علی التحقیق بهترین روش همین است ولو اینکه گوینده برای ادای بعضی کلمات درنگ کند یا بعض مطالب تکرار شود و شنوندگان را خوش آیند نباشد . زیرا با توجّه بتأثیر کلام خود میتواند لحن را تغییر دهد یا اگر حس کند نکته‌ای روشن نیست مثال دیگری بیاورد یا اگر شنوندگان خسته شده اند قصّه‌ای باقتضای مقام بگوید[۱] .

یکی ازسخنوران راحکایت کنند که در عنفوان جوانی در فن خطابت تجربتی نداشت . از او خواستند درجمع صحبت کند . سخن خود راتقریباً با این جملهٔساده آغاز کرد : « اگر اتفاقاً گفته های من بپای گفته های دموستن وسیسرون نمیرسد بدیدهٔ اعتراض و انتقاد در من ننگرید ونقائص مرا اغماض کنید زیرا جویبارهای بزرگ ازچشمه های ناچیز است ودرختان بلند بلوط از دانه های ریز.»[۲]

دراین سخن حقیقتی شگرف نهفته است . کسانی که ساده و روشن و محکم سخن میگویند بهدف اجتماعی خود نزدیکترند . امتیاز انسان بسخن گفتن است خاصّه سخنان طبیعی وعبارات شیرین وشیوائی که قالب معانی زیبا و دلنشین باشد. بهترین راه حلّ مشکلات ورفع اختلافات همین است .

آنهمه گوهر معانی که اهل تحقیق دربارهٔ بحث وخطابه گرد آورده اندبرای تشخیص خطاوصواب و کشف حقایق وقطع وفصل مناقشات ویافتن راه وحدت واتفاق ودوری از تفرقه ونفاق است . ملا فرماید :

---

۱ - Public Relations of Public Personnel Agencies, A Report Submitted to the Civil Service Assembly by the Committee on Public Relations of Public Personnel Agencies, William E. Mosher, Chairman, Civil Service Assembly of the United States and Canada, Chicago, 1941.

۲ - Herbert V. Prochnow, The Successful Speaker's Handbook, Prentice- Hall, Inc., New York, Second Printing, 1951.

ای بسا هندو وترك همزبان
ای بسا دو ترك چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگر است
همدلی از همزبانی بهتر است
غیر نطق و غیر ایماء و سجل
صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

***

درمبحث مناظره گفته شد سخنوران باید باقتضای طباع نا شکیبا و پر شتاب اهل زمانه دوشا دوش وسائل نقلیهٔ سریع السیر واختراعات جدیده درمسیر تکامل گام بردارند. حقیقت آنست که امروزه دستگاههای ضبط صوت و آلات وادوات فنی نو ظهور تغییراتی در شرایط و قواعد مربوط بفن خطابه بوجود آورده است. ولی اصول اساسی همانست که قدما نوشته‌اند.

تأثیر اختراعات جدیده

ژول سانژه[۱] در کتاب فن سخنوری خودمینویسد: کسانی که در گذشته برابر جماعات بزرگ چه در تالارهای سخنرانی چه در هوای آزاد سخن میگفتند بالضروره دارای صوتی بلند بودند. باصوت نازك وسینهٔ ناتوان وقامت کوتاه واشارات فیلسوفانه‌دست وسیمای شرم زده قاعدةً درهوای آزادبفصاحت سخن‌نتوان گفت. میرابو[۲]، دانتون[۳]، گام بتا[٤]، و ژرس[٥] حنجره‌ای قوی وصوتی بلند داشتند و در برابر انبوه جمعیت درمیان هر جنجال و غوغائی نطق میکردند. امروزه بلند گو مشکل صوت نا رسا را تا حدّی حلّ کرده وناطقی را که به بلند گو دست رسی باشد از نارسائی صوت خود نگرانی وباك نباشد وبا حنجرهٔ ضعیف در برابر اجتماعات به کمك بلند گوصحبت کند. لکن بلند گوهمان اندازه که صوت

۱- Jules Senger, L'Art Oratoire, Presses Universitaires de France, 108, Boulevard Saint-Germain, Paris, 1958.

۲- Mirabeau ۳- Danton ٤- Gambetta ٥- Jaurès

را بزرگ میکند نقائص تلفّظ را نیز بزرگتر جلوه میدهد و اگر تند حرف بزنید بسیار زننده است. پس در برابر بلندگو کلمات را آهسته تر وشمرده تر بیان کنند وطبعاً اشارات دست وحرکات سر وصورت نیز آنجا کمتر است واگر باشد بی ثمر است. دهان گوینده در فاصلهٔ معینّی نه زیاد نزدیك نه زیاد دور در برابر بلندگو باید قرار گیرد. بیشتر گویندگان بزرگ نخستین بار که با بلندگو صحبت کرده‌اند ناراحت شده اند زیرا صدای خود را بوضع عجیبی دگرگونه یافته و بتدریج با این اسباب حیرت انگیز آشنا و مأنوس شده اند. اکنون در همهٔ تالار های بزرگ اجتماعات حتّی در کلیسا ها بلندگو میگذارند وبدین ترتیب یکی از دشواری‌های بزرگ تا حدی از میان رفته وبعضی دقایق فنّی مربوط به خوب شنیدن که بزبان فرنگی «اکوستیك» گویند امروزه با بودن بلندگو مورد ابتلا نیست. چنانچه در ساختن تالار های بزرگ سخنرانی نکات علمی را سابقاً رعایت نمیکردند صوت ناطق خوب شنیده نمیشد. رادیوامواج صوت را در اقصی بلاد جهان آناً پخش میکند. گویندهٔ رادیو دربرابر دستگاه دقیق وپیچ در پیچی قرار دارد وشنوندگان خود را نمی بیند. شنوندگان او هم که سراسر گیتی پراکنده اند ویرا نمی‌بینند. بنابراین وضع وهیأت گوینده یا حرکات واشارات او که درتالار های خطابه مؤثر است پشت میکروفُن رادیو مورد نظر نیست. مزیّت مجامع سخنرانی بر گفتارهای رادیوئی آنست که حضور شنوندگان در مجامع سخنرانی برای گوینده الهام بخش است. بدینمعنی که حالات شنوندگان تأثیرات شگرفی در روح شنوندگان دارد. گاه برقی از دیدگان گیرندهٔ یکی از حضّاربسوی گوینده میجهد وآتشی در دل اوبر افروزد ودرخشندگی وشکوهی بمجلس دهد. از طرف دیگر شنوندگان رادیو نیز از بعضی مزایای مجالس سخنرانی بی بهره اند زیرا در مجالس سخنرانی حالات و حرکات ونگاههای نافذ و پرمعنی‌وخیرهٔ گوینده نیز توجّه حضّار را جلب کند و برای فهم مطالب مؤثر باشد. سیسرون مینویسد: گروهی که برای شنیدن نطقی

گرد آیند حضورشان در مجلس برای ناطق دارای همان اثریست که نی برای نی زن دارد. همچنان که نی زن نغمه‌ای را بی نی نتواند نواخت ناطق نیز تا گروهی از مردم در برابراو بسخنانش گوش فرا ندهند و تا شنوندگان را نبیند سخن بفصاحت نتواند گفت.

کلام سیسرون در بارهٔ سخنوران حرفه ای ومبرّز نیز صادق است. سخنوران حرفه ای کسانی هستند که در انجمنها و اجتماعات آزادانه سُخن میگویند ولی بتجربه ثابت شده که چون همین اشخاص سخن پیشه پشت میکروفُن رادیو قرار گیرند وشنوندگان خود را نبینندباآن شایستگی ومهارت وقدرتی که درجمع‌سخن گویند در رادیو سخن نتوانند گفت. بهمین جهت رادیو های جهان در مقام چاره جوئی برآمده‌وبرنامهٔ مکالمات دونفری‌رابرنطقها وبیانات یکنفری ترجیح‌داده‌اند. شخصیّتهای‌بزرگ‌ونامی‌چون‌درموضوعات مهمّی‌سخن‌بگویندچنانچه‌افرادعلاقمند قبلا از ساعت برنامه آگاه باشند ممکن است سخنان ایشان را گوش کنند، لکن کسانیکه‌پیچ رادیورادرجستجوی برنامهٔ جالبی‌میگردانند هرگزبخاطرسخنوریهای خشك، برنامهٔ موسیقی‌وتفریحی را رها نمیکنند مگر آنکه گفتار ناطق گرمترو گیرنده تر باشد. در رادیو سبك ساده گوئی ومکالمات عادی و گفتگوهای دونفری را بزبان مأنوس وطبیعی برگزیده اند وحاجتی به آرایش کلام وصنایع بدیع‌نیست.

مؤلّفان‌سه گانهٔ کتاب سخنوری درجمع[1] باتوجّه‌بمعانی فوق مینویسند: اشکال بزرگ‌سخنگویان رادیو آنست که کمپانیهای‌بزرگ انتشارات رادیوئی گویندگان خود را وادار میکنند مطلب را بنویسند و بخوانند. بدبختانه اکثر گویندگان رادیو نمیتوانند با همان سبك ساده وخالی از تکلّفی که در مجلس سخنرانی برابر عدّه‌ای صحبت میکنند پشت میکروفُن رادیو نیزمطالب خود را بگویند. امروزه

۱ـ Speaking in Public, by Arleigh B. Williamson, Charles A. Fritz and Harold Raymond Ross, New York University, Second Edition, Third Printing, Prentice- Hall, Inc., New York, 1950.

ساده ترین سبك سخن در انجمن آنست که سخنگو از خارج حرف بزند نه از حفظ و اگر مطالب خود را از پیش تهیّه کرده کلمه بکلمه یا طوطی واراز بر نخواند .

نویسندگی هنریست و گویندگی هنردیگر. در گفتن قواعدیست که درنوشتن نیست . در هر دوفن سروکار گوینده و نویسنده با الفاظ و عبارات است ولی چه بسا گویندگان توانائی که بمهارت وبطور طبیعی درحضور جمع از خارج سخن بگویند ولی نویسندهٔ خوبی‌نباشند ونوشته های ایشان ثقیل و ملال آور بنظر آید . همچنین بالعکس نویسندگان چیره دست گفتارشان هنگام نطق بیروح وغیر طبیعی جلوه کند . پس اصولاً هرگز نبایدآنطور که سخن میگویند نوشت‌یا آنطور که مینویسند سخن گفت . امّا متن نطقهای رادیوئی طوری تنظیم شود که چون در رادیو بخوانند شنونده تصوّر نماید خوانندهٔ نطق بطور خصوصی وجالبی با دیگری حرف میزند . این سبك نویسندگی از سبکهای دیگر متمایز است و فقط کسانی که در تحریر و تقریر گفتارهای رادیو تبحّروتخصّص دارندازعهدهٔ این کار بر آیند . حتّی‌اشخاص زیرك وهوشمند چون‌از روی نوشته بخوانند مانند کودکان دبستانی روی بعضی الفاظ بیش از اندازه وبیجا تکیه کنند و سخنانشان از حالت طبیعی خارج شود . از اینرو سخنگوی رادیوئی تااندازه‌ای باید در فنّ هنر پیشگی مهارت داشته باشد . میان سخن گاه مکث کند . گاه نیز سؤالاتی طرح نماید ودر انتظار پاسخ باشد ...

از طرف دیگر شنوندگان رادیو نیز از بعضی مزایای مجالس سخنرانی بی بهره اند زیرادرمجالس سخنرانی حالات وحرکات ونگاه‌های نافذ وپر معنی وخیرهٔ گوینده توجّه حضّار را جلب کند وبرای فهم مطلب مؤثر باشد .

نقیصهٔ نا مرئی بودن گویندهٔ رادیو را تلویزیون تا حدّی از میان برده است زیرا گویندهٔ تلویزیون روی صفحه دیده میشود وشنوندگان کلام اوهریك در خانهٔ خود روی صندلی راحت لمیده اند وطبعاً تحت تأثیر قیافه واندام وحالات و حرکات او قرارمیگیرند . خود اوهم بجز عدّهٔ معیّنی که جلو دستگاه فرستنده حاضرباشند

کسانی را که در نقاط مختلف بطورپراکنده به برنامهٔاو گوش میدهند نمی بیند. البتّه گاه نیز برنامه های خاص علمی وفرهنگی برای مدارس یا برنامه های سیاسی برای اجتماعات سیاسی ترتیب داده میشود.

یك نکتهٔ روانشناسی: حساسیّتها وانفعالاتی که به مُنابهه و مُحاکات تعبیر شده وازخصائص اجتماعات است بهمان حدّت و شدّت در مورد مردمی که دور ازهم در گوشه و کنارنه بهیأت اجتماع با تلویزیون سرو کار دارند صادق نیست.

امروزهنطقهارادردستگاهضبط صوتروی صفحهیانواری پرمیکنند[1]. دستگاه کاملتری نطق را ضبط کند وهمباز گوید[2]. قبلا گفتیم سخنآموز صفحه یا نواری که نطق او را ضبط کرده میشنود ودروهلهٔ نخست دچار حیرت میشود و گاه صدای خود را نمیشناسد ولی بنقائص کلام خود پی میبرد وباصلاح آن میپردازد. ادارات رادیو در سراسر اقطار جهان سخنان شیوای خطبای معاصر را که درحکم گنجینهٔ گرانبهائی برای نوآموزان فنّ سخنوریست دربایگانی خود گردآورده ودر مواقع لزوم مورداستفاده قرار میدهند. گنجینهٔ دیگر فیلمهای سینمای ناطق تربیتی است (البتّه نه فیلم صحنه های شهوت انگیز وصور جنایت آمیزی که نفع پرستاننادان در هر کوی وبرزن نمایش دهند وجوانان بیگناه را بجای سر گرمی گروه گروه بوادی گمراهی وتبهکاری کشانند).

با همهٔ این احوال تاصوت گویندگان واجد مزایای لازمه نباشد در رادیو و دستگاه ضبط صوت وفیلمهای ناطق وتلویزیون مطلوب نیست و صاحبان این دستگاه بیجهتقبلا صوت گویندگانرا آزمایش نمیکنند. خوشبختانهبااختراعات واکتشافات حیرت انگیزی که در جهان پزشکی وجرّاحی پدیدآمده وپیشتر نیز بدان اشارتی رفت تقویت جهاز تنفّس ورفع نقائص جسمانی بدشواری عهد دموستن نیست. دبالو نویسندهٔ تاریخ انتقادی فصاحت[3] مینویسد: این مرد عجیب گذشته از سینهٔنا توان

---

۱ ـ Microsillon

۲ ـ Magnétophone

۳ ـ Belin de Ballu, Histoire critique de l'éloquence

ونفس تنگ ولکنت زبان نقیصهٔ جسمانی‌دیگری نیز داشته است که بطریق‌شگفت آوری بعلاج آن پرداخته است . روزهای‌نخست چون ازادای جملات بلند برنمیآمد سراسیمه سخن میگفت وحتّی بی‌اختیارشانهٔ اواتصالا میپرید . بدخواهان‌میخندیدند. برای تقویت ریتین خود همه روزه میدوید . برای‌رفع لکنت زبان چنانکه دیگران هم نوشته‌اند (وشرح آن گذشت) سنگریزه دردهان مینهاد و سخن میگفت . برای رفع پرش شانه چاره ای عجیب تر اندیشید . شمشیر برهنه ای بر کمر میآویخت ودر برابر آئینه میایستاد وهمینکه شانه‌اش بی قاعده می‌جهید نوك شمشیر به اندام نازك او اصابت میکرد وجراحاتی دردناك وارد میشد . ناچار بود خود داری کند تا ازشمشیر خود زخم نبیند . بدینطریق به نیروی اراده واستقامت وتمرین نقائص خود را اصلاح نمود وسرانجام بزرگترین خطیب یونان بشمارآمد .

شاید بعلّت اینگونه نقائص جسمانی بسیاری از نویسندگان بزرگ جهان خطباءِ خوبی نبوده اند ولی بیشتر خطباءِ بزرگ از اهل فضل وادب بشمارمیروند . ژول سانژه دوتن ازبزرگترین نویسندگان‌فرانسه را مثال میزند یکی آناتول‌فرانس ودیگری ژان ژاك روسو. هیچکدام هرگز درخطابت چهره نکردند. آناتول فرانس نطقهایش را مینوشت وباحالت خسته وصوت یکنواخت میخواند ، امّا عبارات البتّه بسیار نغز وزیبابود. ازطرف دیگر بسیاری افراد ازنعمت فضل وکمال بهرهٔفراوانی ندارند امّا بآسانی سخن میگویند . این اشخاص ازمواهب طبیعی و مزایای جسمانی برخوردارند . یکی ازآن مزایا ساختمان دستگاه تولید صوت وحنجره است.باصوت ضعیف وآهنگ نا رسا نمیتوان عقاید ودلائل قوی را چنانکه باید و شاید ادا نمود . ناتوانی‌جهازتنفّس سبب ترس ولرز گوینده است . نطق وبیان درمجالس سخنرانی‌با گفت وشنید خصوصی ومکالمات روزانه‌فرق‌بسیاردارد ونسبت‌ایندو را نسبت مسابقات دومیدانی با راه رفتن‌عادی دانسته اند . کسی که درمسابقات ورزشی ودویدن‌شرکت میکند باید مُدّتی به پرورش نیروی بدن بپردازد. برای تقویت دستگاه تولید صوت

و پرورش نیروی بیان زبانرا بوسیلهٔ تمرینات خاصّی ورزش‌میدهند .ازجمله‌تمرین ذیل معمول ومتداول است واین اعمال راده باردرحالیکه‌دهان‌کاملا باز باشد درچهار نوبت بجای آورند :

۱ـ نوك زبان‌را‌باانتهای برونی سقّ خود(پشت دندانهای ثنایای بالا)بچسبانند.

۲ـ نوك زبان را بانتهای برونی سقّ خود (پشت دندان های ثنایای پائین) بچسبانند .

۳ـ نوك زبان را روی قسمت خارجی گوشهٔ راست دولب خود بگذارند .

٤ـ نوك زبان‌را روی‌قسمت خارجی گوشهٔ چپ دولب خود بگذارند.

برای اصلاح صوت و رفع نقائص تلفّظ و افزایش نیروی تنفّس و تنطّق و تمرینات مربوطه‌رجوع کنیدبرسالات پُل گراولّه[۱] وژرژ لوروی[۲] . والله المُستعان وعلیه التُکلان .

آندره زیگفرید[۳] عضو فرهنگستان فرانسه مینویسد : هر قومی برای خدمت بنوع‌بنحوی ازانحاء بیش از اقوام دیگر ازبرکات وبخششهای ایزدی بهره منداست. ملل لاتین بسخن گفتن راغب‌ترند ، فرانسویها بنوشتن، آلمانیها‌بموسیقی . ازطرف دیگر بعضی مطالب بهتر برشتهٔ تحریر درآید ، بعضی بتقریـر مؤثر تر است . در روزگار پیشین هدف سخنوران تعلیم وتربیت واقامهٔ دعوی درداد‌گاه وانتخاب شدن وکسب قدرت وامثال آن بود . همان اندازه که درآتن و رُم برای نیل به این‌هدفها بقوهٔ ناطقه نیاز داشتند امروزه هم در پاریس وواشنگتن بسخن گفتن نیازدارند .

درانجمنها و کنفرانسهای‌بین‌المللی‌طرف‌خطاب سخنگویان نمایندگان اقوام

۱- Paul Gravollet, de la Comédie Française, Déclamation, école du mécanisme.

۲ - Georges Le Roy

۳ - André Siegfried de l'Académie Française, Savoir Parler en Public. Editions Albin Michel. Paris – 22, rue Huyghens Paris, 1950.

مختلف‌جهانند. هریك مانند مردان جنگی کلاه خود برسر نهاده و بمیدان نبرد میروند. با گوشیهاووسائل‌فنّی‌مجهز میشوندوچون‌ناطقی سخن آغازنماید مترجمانی که درقفسهای بسته نشسته اند درآن واحد نطق ویرا به پنج زبان درآورند وهریك از شنوندگان بهریك از پنج زبان که بیشتر تسلّط داشته باشد بیدرنگ آن را می شنود .

آیا هرگز نزد خود در بارهٔ رازاینگونه کامیابیها اندیشیده وتوجّه داشته‌اید که مردانی با ایمان وبا اراده چه رنجها وریاضتها کشیده‌اند تا رادیو و تلویزیون ووسائل پخش صوت بدست شما رسیده است ؟ این اختراعات تنها جرقّه‌ای‌ازکارخانهٔ بیکران نور الهی است . سیمی نامرئی ازدلی باایمان وبا اراده بشاه سیم آن کارخانهٔ لایتناهی متصّل شود و اینگونه اکتشافات پدیدآید . اجمالا الفبای آئین رستگاری یك حرف بیش نیست وجهانی دراین یك حرف غرق است : الف ایمان ، الف اراده ، الف ایستادگی واستقامت وپشت کار ، الف استظهار وتوکل بعنایت پروردگار .

« دل گفت مرا علم لدنّی هوس است

تعلیمم کن اگر ترادست رس است »

« گفتم که الف گفت دگرهیچ مگوی

درخانه اگر کس است یکحرف بس است»[1]

---

۱ ـ منسوب به عزّالدین محمود کاشانی : آتشکدهٔ آذر (نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ نگارنده). درنفحات‌الانس ملّا عبدالرحمن جامی باسم شیخ عزّالدین محمودالکاشی‌رحمه الله تعالی صاحب ترجمهٔ عوارف وشارح قصیدهٔ تائیّهٔ فارضیّه و در تذکرهٔ ریاض العارفین رضاقلی‌هدایت درشرح احوال عزیزکاشانی قدّس سرّه(شیخ عزیزالدین محمود ازمشایخ عرفاء...)بدینگونه ضبط شده است :

دل گفت مرا علم لدنّی هوس است

تعلیمم کن‌گرت بدان دست رس است

گفتم که الف گفت دگر ؟ گفتم هیچ

درخانه اگرکس‌است یك حرف بس‌است

۱۲ - پایان سخن

فاتحهٔ فکرت و ختم سخن — نام خدایست بر او ختم کن

اوّل و آخر بوجود و حیات[1] — هست کن و نیست کن کائنات

اوّل او اوّل بی ابتداست — آخر او آخر بی انتهاست

باغ سخارا چو فلک تازه کرد — مرغ سخن را ملك[2] آوازه کرد

نخل زبان را رطب نوش داد — دُرِّ سخن را صدف گوش داد

پای سخن را که دراز است دست — سنگ سراپردهٔ او سر شکست

روشنی عقل بجان داده ای — چاشنی دل بزبان داده ای

از پی تست اینهمه امید و بیم — هم توببخشا و ببخش ای کریم

نظامی

بسیاری از استادان سخن حسن مقطع را حتی ازحسن مطلع مهمتر دانسته‌اند ودلیلشان این است که‌کلمات آخر دراکثر موارد اثر گفته های اوّل را از میان میبرد. بدینرو اگر هدف ترغیب است وبخواهند شنوندگان را بکاری وادار سازند شاید درخاتمهٔ کلام توسّل به احساسات لازم باشد، امّا اگر برای اقناع است دلائل اقناعی خود را بی آنکه از سر بگیرند به اختصار یاد آوری کنند تا بیشتر مرکوزذهن شنوندگان واقع‌شود. اگرهدف تعلیم وتربیت وآگاهی‌یافتن‌شنوندگان است در عین احتراز از لاف و گزاف واطناب مُمل وایجاز مُخل و پرهیز از ورود بمطالب تازه یا بحث از مسائلی که کاملاً ثابت نشده است جان کلام را بطریق

---

۱ ـ صفات(مخزن الاسرار بتصحیح وحید دستگردی ، چاپ مطبعهٔ ارمغان ، تهران، ۱۳۱۳شمسی صفحهٔ ۳).

۲ ـ فلك (مخزن الاسرار بتصحیح وحید دستگردی ، چاپ مطبعهٔ ارمغان، تهران، ۱۳۱۳ شمسی صفحهٔ ۵) .

دیگر یا از زبان شخص دیگر گویند تا اثر خوشی در اذهان مستمعین داشته باشد.

بقول افصح المتکلّمین سَحبان وائل را در فصاحت بی نظیر نهاده اند بحکم آنکه اگر سالی بر سر جمعی سخن گفتی تکرار کلام نکردی و اگر همان لفظ اتفاق افتادی بعبارت دیگر بگفتی:

سخن گرچه دلبند و شیرین بود
سزاوار تصدیق و تحسین بود
چو یکبار گفتی مگو باز پس
که حلوا چو یکبار خوردند بس

معروف است خطیب پرچانه‌ای بیش از یکساعت گوشها را خسته وجانها را فرسوده کرده و آبروئی برای خود نگذاشته بود. درختم کلام در مقام پوزش برآمد که پر گوئی کردم ودرد سردادم. بذله گوئی بدو پاسخ داد: آسوده باش حواس ما جای دیگر بود!

پرفسور سوپر در کتاب سخنوری اساسی که ذکر آن گذشت چنین گوید:

نطق را باید با عبارتی محکم آغاز کردو با عبارتی محکم ختم نمود. اگر ناطق بمنظور خبر دادن مطلبی سخن بگوید چهار نکته باید در ختم کلام رعایت شود: اول خلاصه کردن یا دو باره روشن کردن مطلب. دوّم توجّه بیشتری جلب کردن. سوّم اهمیّت مطلب را بیشتر نشان دادن. چهارم حالت مناسبی برای ختم سخن بوجود آوردن. برای اجرای این منظور چهار طریقهٔ ذیل بخصوص قابل استفاده است: اول تکرار رئوس مسائل. دوم تمثیل. سوم یك عبارت مؤثر. چهارم یك نکتهٔ نغز ولطیف.

۱ ـ تکرار رئوس مسائل و تذکار لُبّ مطالب از آنرو لازم است که تنبلی مانع از آنست که موضوعات خوب بخاطر سپرده شود یا عوامل خارجی اذهان را متوجه جای دیگر کند یا مایهٔ ذهول وتشتّت فکر گردد وهیچکس بهتر از خود ناطق

نتواند نکات را بوجه اختصار بلسان مؤثّری با رعایت ترتیب خلاصه نماید. مثلاً بگوید این بود رئوس مطالب:

اوّل . . . ، دوّم . . . ، سوّم . . .

۲ـ تمثیل آنست که لُبّ مطالب را با ذکر مثل یا تشبیه یا استعاره یا حکایت کوچکی بیان کنند ومستمعین لذّت برند. مثلاً ناطقی در بارهٔ رفتار ملل اروپائی بایاران و همکاران حکومت سوسیالیست ملّی آلمان (برهبری هیتلر پیشوای حزب «نازی») سخن میگفت وعکس العملهائی را که اهالی کشور نروژ نسبت به یکی از نویسندگان بزرگ خود نشان داده بودند شرح میداد . در پایان نطق خود چنین گفت : همسون [۱] را همه میشناسند که برندهٔ جایزهٔ معروف نوبل است وسمت ریاست برجمیع اهل فضل و ادب کشور نروژ داشته است. این شخص پس از آنکه آلمانیها نروژ را گرفتند درسلك طرفداران حکومت دست نشاندهٔ آلمانیها درآمد. هموطنانش سخت آزرده شدند (وبرای ابراز اشمئزاز) کتب ویرا که در کتابخانه ها و کتابفروشی ها وخانه های مردم بود جمع کردند و بوسیلهٔ پست برای خود اوپس فرستادند وتوضیح دیگری هم ندادند. در پستخانهٔ محل همه روزه کتب وی مانند کوهی روی هم انباشته میشد و پستخانه برای رساندن کتابها ناگزیر عده ای نامه رسان مخصوص بکار گماشت. پس از پایان جنگ جهانگیر دوم نیز در محل حراج عمومی ضمن اشیاء دیگر یك دورهٔ کامل ازآثار وی که با جلد تمام چرمی تجلید وامضاء شده بود در معرض حراج گذاشته شد. فوراً یکی از حضار کتابها را ببهای نازلی که جمعاً از بیست ریال تجاوز نمیکرد خرید و چوب حراج بنام نخستین خریدار زده شد وخریدار هم بیدرنگ کتابها را به پستخانه برد وتحویل داد و بر تودهٔ انبوهی ازمجلّدات دیگرهمان کتب که همه روزه برای استرداد بمؤلّف انباشته میشد افزوده گردید.

---

۱ – Knut Hamsun

۳ ـ نمونه‌ای از عبارات مؤثّردرفرودسخن جمله‌ایست که یکی ازدانشجویان در بارهٔ شرح زندگانی استاد خود قریب بدین مضمون ادا کرده است : پرفسور ریچارد ُسن محك‌نیکبختی ومعیار سعادت را که شاعر داستان نویس فیلیپ‌وایلی[۱] بیان نموده است بهتر ازهر کس شرح داده و گفته است : مقیاس خوشی وسعادت هر شخصی آن است که تا چه اندازه میتواند با نفس خود بقهر درآید و باتحمل سختی و رنج بسازد وبا دیگران نرم ومهربان باشد .

٤ ـ لطیفه : کلام جدّی را با بذله گوئی ختم کردن شاید بهیچوجه مناسب نباشد ولی گاه بعد از صحبت جدّی جملهٔ خنده آوری برای رفع خستگی بر سبیل مزاح مستمعین را دلنشین آید مشروط باینکه مربوط بموضوع باشد . در آنصورت مطلب نیزروشن‌تر وبهتر درأذهان جایگیر شود . مثلا درنطقی که راجع‌به «یکروز در کنگره» ایراد شد این لطیفه در فرود سخن بیمورد نبود : ازاوضاع درهم برهم و پیچیدهٔ مجلسین امریکا وبی کفایتی‌های آن دستگاه بگذریم . درهای کُنگره همیشه بروی همه باز است وهمه کس میتواند آنجا را بازرسی کند ودر هر صورت کُنگره مخلوق خود مردم است . بنا براین کلام معروف کشیش رسمی مجلس سنا ادوارد اِوِرِتْ هِیْل[۲] نباید مارا از مجلس سنا مأیوس کند . قصه آنست که روزی از وی پرسیدند آیا برای مجلس سنا دعا میکنی ؟ پاسخ داد : خیر ، نگاهم بسناتورهاست ودعای خیرم برای کشور است !

اجمالا ازچند چیز درپایان نطق باید پرهیز کرد : اوّل از بذله گوئی بیجا و بیربط . دوّم از پوزش خواستن برای نا توانی و نارسائی بیان. نوعاً پس از نطقهای سست ونا منظم وناپسند ناطق زبان‌باعتذار گشاید که : « میـدانم حق مطلب را اداء نکرده ام وچنانکه باید وشاید عرایضم روشن نبود لکن ...» یا بگوید : « نمیخواهم بیش از این تصدیع دهم‌وبتفصیل سخن بگویم ولی درخاتمه میتوانم عرض کنم که...»

۱ ـ Philip Wylie

۲ ـ Edward Everett Hale

سوّم : درنتیجهٔ اطالهٔ کلام و بحث در حواشی نباید بحدّی ازمتن خارج شود که‌رشتهٔ مطلب ازدست برود ووقت بگذرد وسخن ناقص و نا تمام بماند . چهارم : از عبارات مبتذل وپیش پا افتاده احتراز کند . پنجم: پایان سخن نباید چنان یأس آور باشد که همهٔ شنوندگان از بدی اوضاع دچـار نومیدی شوند . این بود خـلاصهٔ مطـالب پرفسور سوپر .

پس پایان سخن باید در نهایت اختصار جامع شتات باشد و مانند شانهٔ عسلی که شیرهٔ همه گلهادر آن ذخیره است جان کلام گفته‌شود و گاه‌آیات کریمه یاکلمات گزیدهٔ بزرگان که حاقّ مطلب را بوجه جالب‌تروشیواتروشورانگیزتری بیان کنند مورد استفاده قرار گیرد .

درعرفان الحق صفی آمده است : «ای‌درویش سخن مختصرباید وحرف‌منحصر. بگفت موجزهردلی فایز است وازطول کلام هر طبعی عاجز . مقصود بیان حال است نه اظهار کمال ... آنها که تو داری علم نیست ، تصنّعات لفظی است . علم آنست که مرد را از خود برهاند وبعالم بیخبری رساند .در بازار فقر متاع منم کساد است و کار ازخود بیخبران‌بمراد. بایزید را گفتند این خزانه از علم وعمل پُر است و این بحر از اشك خدا بینان مملو از دُر . در این حضرت علم را عزّتی نیست و عمل را قیمتی، چیزی بیاور که دراینجا نباشد : گفت بار الها ذات تو منزّه از ناداریست . چیست که در خزانهٔ حضرتت نیست ؟ خطاب آمد عجز وانکسار.»

چون کمال‌مطلوب وعظ وخطابت پیمودن راه‌حق‌وهدایت خلق بصراط مستقیم حقیقت است برای حسن ختام از درگاه اوّل بی بدایت و آخر بی نهایت برای همه توفیق خدمت میطلبم وبمتابعت از کلام عارف عرش مقام سخن کوتاه میکنم :

گفت‌بیرون‌زین‌حدّ، ای خوش فرّ من
گر زنم پرّی بسوزد پرّ من ...
مجملش گفتم نکـردم مـن بیـان
ورنه هـم لبها بسوزد هم دهان ..

گر بگویم تا قیامت زین کلام
صد قیامت بگذرد وین نا تمام . . .

ای خدای پاك بی انباز و یار
دست گیر و جرم ما را در گذار . . .

هم دعا و هم اجابت هم ز تو
ایمنی از تو مهابت هم ز تو

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن
مصلحی تو ای تو اصلاح سخُن

کیمیا داری که تبدیلش کنی
گرچه جوی خون بود نیلش کنی

این چنین مینا گریها کار تست
این چنین اکسیر ها اسرار تست

آب را و خاك را برهم زدی
ز آب و گل نقش تن آدم زدی

این سخن پایان ندارد ای جواد
ختم کن و الله اعلم بالرّشاد



ضمائم

۱ ـ بعضی خطابه ها در امریکا واروپا

۲ ـ فهرست منابع ومراجع

۳ ـ فهرست الفبائی

بعضی خطابه ها در اروپا و امریکا

در آرامگاه جانسپاران راه آزادی

نطق ابراهم لینکن رئیس جمهوری مقتول امریکا
در رزمگاه گتیز بورگ[1]

مطلبی را که خطیب بزرگ آن عصر در دوساعت بیان کرد در دودقیقه بر خلاف انتظار بشیوا ترین سبکی گفت. در بارهٔ طرز تهیهٔ آن نطق قصّه های دروغ فراوان نقل کرده‌اند. امّا حقیقت امر بشرحی که در کتاب سخنوری دیل‌کارنگی[2] آمده وخلاصه میشود قابل توجّه است:

کمیسیونی مأمور تنظیم مراسم یاد بود شهداءِ جنگ میشود و بهترین‌سخنور آن زمان را که ادوارد اِوِرِت[3] نام داشت برای ایراد نطق انتخاب میکنند. سخنور مزبور روزی در شهر باستن[4] کشیش بود وموعظه میکرد. روزی دیگر بریاست دانشگاه هاروارد رسید. سپس بفرمانداری ایالت مساچوستس[5] و بعد بنمایندگی مجلس‌سنا انتخاب گردید. سرانجام بوزارت مختاری امریکادرانگلستان ووزارت خارجهٔ امریکا نائل شد.

اجمالاً اِوِرِت یکماه برای تهیهٔ نطق مهلت‌خواست وسه روزآخررادرمحل ایراد خطابه (گتیزبورگ) بسر برد ودر بارهٔ وقایعی که در آن نبردگاه تاریخی روی داده بود بفکر فرورفت. این تفکر وآشنائی کامل که با اوضاع واحوال محل حاصل نمود سبب شد که جنگ در نظرش مجسّم وبنحواحسن آمادهٔ سخن گفتن

۱ ـ Gettysburg

۲ ـ Dale Carnegie, Public Speaking, Pocket Books Inc., New York, 1956.

۳ ـ Edward Everett ۴ ـ Boston ۵ ـ Massachusetts

شود . رونوشت نطق ویرا لینکن گرفت وخواند وروز وشب درفکر بود وآنی فارغ نمی‌نشست تااینکه پیش نویس نطق خودرا نوشت ولی پیوسته در این اندیشه بود که ناقص ونا تمام است . دو سه بار درآن تجدید نظر نمود وبازهم برای اصلاح آن فکر میکرد . یکی از وزراءِ خود را خواست ونطق را قبلا برای او خواند وخواهش کرد هرانتقادی بنظرش میرسد بگوید . حتّی هنگامی که برمرکب فرماندهی کل قوا نشسته و بسوی آن شهرعازم گشت سربجیب فکرت فرو برد و همهٔ هوش و حواسش متوجّه نطق خود بود ، نطق کوتاهی که از ده جمله تجاوز نکرد ولی در صفحات تاریخ باقی ماند .

آلیور گوید[1] قدرت و نفوذ کلمهٔ لینکن در عصرخودش و همچنین در اعصار بعد بدانروست که خود را وقف مردم کرده بود . ویرا بدان سبب در زمرهٔ خطباءِ بزرگ تاریخ یاد کنند که از نیکمردان عالم بشمارآمده ونام نیکش بهمین دلیل‌در دفترروزگار ثبت خواهد بود .

اینك ترجمهٔ نطق :

هشتاد وهفت سال پیش پدران ما دراین سرزمین‌ملّتی نوین بوجود آوردند که نطفهٔ‌آن درآزادی بسته شده وزندگانی آن ملّت وقف براین عقیده بوده که همهٔ‌افراد بشر یکسان آفریده شده اند . اکنون درکشاکش یك جنگ بزرگ داخلی‌هستیم واین مسئله را مورد آزمایش قرارمیدهیم که‌آیا آن ملّت یا هر ملّت دیگری که از صُلب آزادی بوجود آمده وبدینسان زندگانی خود را وقف کرده استمیتواندبری بپاید . اینك دریکی از رزمگاههای بزرگ‌این جنگ گردآمده‌ایم. آمده ایم‌قسمتی ازاین میدان را بآرامگاه ابدی کسانی اختصاص دهیم که جان خود را نثار کردند تا آن ملّت زنده بماند .کاملا بجاست چنین کنیم ، لکن بمفهوم وسیعترکلمه مانتوانیم

---

[1] — Robert T. Oliver, The Pennsylvania State University, The Psychology of Persuasive Speech, second edition, Longmans, Green and Co., New York, London, Toronto : 1957.

این سرزمین را وقف کنیم یا درمقام تجلیل وتقدیس آن برآئیم . دلاورانی که دراین میدان‌کارزار پیکار کرده وجان‌سپرده‌یاجان بدر برده‌اند این‌مکان را بصورت‌جایگاهی مقدّس درآورده اند بنحوی که نیروی ضعیف مارا نشاید چیزی بدان افزودیا از آن کاست . دنیا به‌آنچه دراینجا بگوئیم توجّهی نخواهد کرد ولی کاری را که دلیران این میدان کردند هرگزنتواند از یاد برد ! وظیفهٔ ما زندگان است حیات و هستی خود را برای کار ناتمامی که تا این مرحله وبدین‌آبرومندی از پیش برده اند وقف کنیم . در ایفاءِ وظیفهٔ بزرگی که برای ما باقی مانده است بر ماست که جان خود را نثار کنیم و ازاین مردگان با افتخار در راه هدفی که آخرین درجهٔ جانبازی را بکمال ابراز نمودند فداکاری بیشتری بیاموزیم . برماست که دراین مکان جداً مصمم شویم که خون این شهداء هدر نرود وبیاری خداوند آزادی در میان این ملّت حیات نوینی یابد وحکومت مردم بدست مردم وبرای مردم از روی زمین محو نگردد .



دانشگاه چیست ؟

از نطق رابرت هاچینز رئیس دانشگاه شیکاگو
(۴۵-۱۹۲۹ میلادی) که درسن سی سالگی باین
مقام رسید[۱] (تاریخ تولد ۱۸۹۹ میلادی) .

دانشگاه جامعهٔ دانشمندانست . کودکستان نیست . باشگاه نیست . دارالتأدیب نیست . حزب سیاسی نیست . دستگاه تبلیغات نیست . دانشگاه جامعهٔ دانشمندانست .

دانشمندانی که جامعهٔ مزبور را بوجود آورند بدان سبب از طرف پیشینیان خود برگزیده شده اند که برای مطالعه و تعلیم و تعلّم در یکی از رشته های علوم خاصّةً صلاحیّت دارند . بزرگترین دانشگاه ها دانشگاهی است که قسمت اعظم دانشمندان در رشته های منتخبهٔ خود واجد اعلی درجهٔ صلاحیّت باشند .

توانائی هر دانشگاه برای جلب بهترین دانشمندان تاحدّی بسته بحقوقی‌است که استطاعت پرداخت آنرا دارد . تا حدّی هم بسته به تسهیلات و وسائل کار و کتابخانه ها و آزمایشگاههائی است که میتواند دراختیار اهل تحقیق بگذارد . امّا دانشمندان بزرگ کسانی بوده‌اند که هم حقوق وهم تسهیلات را فدای یك چیز کرده اند وآن آزادیست که لازمهٔ کار آنانست .

آزادی تحقیق ، آزادی بحث ، آزادی تعلیم . اگر اینها نباشد دانشگاهی وجود نتواند داشت . اگراینها نباشد دانشگاه حزب سیاسی یا دستگاه تبلیغاتی‌است ودیگر دانشگاه نیست .

---

۱ - Robert Maynard Hutchins

دفاع مارتین لوتر از مرام ومسلك خود

(۱۵٤٦-۱٤۸۳ بعداز میلاد مسیح)

مارتین لوتر[۱] پیشوای فرقهٔ اصلاح طلب پروتستان در کشور آلمان علیه‌زیاده رویهای فرقهٔ کاتولیك در سال ۱۵۱۷ مسیحی رسالات خود را در کسوت یك کشیش جوان انتشار داد وپاپ بسال ۱۵۲۰ ویرا از عضویت کلیسا اخراج کرد. شارل پنجم امپراطور آلمان لوتر را برای محاکمه احضار نمود. بنیاد گذار مذهب پروتستان دراجتماعی که بتاریخ ماه آوریل ۱۵۲۱ مسیحی درشهر ورمس[۲] برپا گشت نطق معروف خود را ایراد نمود که باختصار ترجمه میشود:

«اعلیحضرت امپراطور، شهزادگان نامدار، سروران مهربان! امروز بفرمان شما باخضوع تمام بحضور شما آمده ام وبفضل ورحمت خدا از پیشگاه اعلیحضرت و والا حضرتها تمنی دارم بدفاع ازمرام ومسلکی که بدرستی وحقانیت آن اطمینان کامل دارم ازروی عنایت گوش فرا دهند. هرگاه بعلت نادانی وبی‌اطلاعی ازآداب ورسومی که شایستهٔ دربار است قاصرم پوزش میطلبم زیرا در کاخ پادشاهان پرورش نیافته ام بلکه در گوشهٔ انزوای دیری بار آمده ام.

دیروز از طرف اعلیحضرت امپراطور دوچیز از من پرسیده شد. نخست آنکه آیا مؤلف کتبی که اسم برده شد من بوده‌ام. دیگر آیا حاضرم بگویم اصول وعقایدی را که آورده ام باطل است یا مایلم ازآن عقاید دفاع کنم. پاسخ سؤال اول را دیروز دادم وهمان است که گفتم:

---

۱ - Martin Luther

۲ - Worms

امّا جواب سؤال دوّم : در بارهٔ موضوعات بسیار مختلف مطالبی نوشته ام . گاه در خصوص ایمان و کار های خیر با چنان روح پاك وروش مسیحائی بحث کرده ام که حتی دشمنان من نتوانستند خرده گیری کنند وهمانها اذعان دارند که آنچه نوشته ام سودمند و شایستهٔ مطالعهٔ پرهیز کاران است . دستخط پاپ با اینکه شدید است گواه این مُدّعی است . پس نوشته های خود را اگر نسخ کنم اینعمل چه صورتی خواهد داشت (و مرا چه باید نام نهاد) ؟ مردی پست وپلید ، مردیذلیل و زیانکار ! درآنصورت میان همهٔ زندگان یگانه کسی خواهم بود کهآنچه رادوست ودشمن باتفاق حکم بحقیقت آن میدهند مطرود دانسته ام و اصول عقایدی را که همهٔ جهانیان با سربلندی بدان اعتقاد واذعان دارند مردود شمردهام! چیزهائیعلیه مذهب کاتولیك نوشته ام و بر پیروان عقاید نادرست وروشهای نا صواب زندگی و نمونههای ننگینی که دنیایمسیحیّت را مُبتلی وجسم وجانمردم را تباه کردهاست تاخته ام . آیا غم و اندوهی که همهٔ افراد خدا ترس را فرا گرفته مؤید صدق این گفتار نیست ؟

آیا این امر ظاهر و هویدا نیست که قوانین و قواعدی که پاپها برای مردم وضع کردهاند وجدان صاحبان ایمان را آشفته وآزرده وپریشان ساخته وحالآنکه اخّاذیهای بیپایان رجال رموتسلّط این دستگاهبرمال ومنالدنیای مسیحیت،بخصوص این ملّت نامدار ، انگشت نماست ؟

اگر بگویمآنچه در این مقوله نوشتهام باطلبوده آیا این کار جز ... تقویت زبر دستان زیردست آزاروفتح باب بیشتری برای اینهمه خدا نشناسی آشکار معنی دیگری خواهد داشت ؟ اگر بخواهید مقاومت خلق با خشم شدیدتری فرو نشانده شود خواهیم دید که رگهای گردن این مردم متکبّر متورّم تر و دهانشان کف آلود تر وآتش خشم وغضبشان برافروخته تر خواهد شد ! ویوغ جان فرسائی که بر گردن قوم مسیح نهاده شده بر اثر عدول من (از آنچه گفته ونوشته ام) قانونی و

مشروع خواهد بود زیرا آنگاه مورد تأیید ذات همایون و جمیع ممالك امپراطوری قرار خواهد گرفت . بار خدایا ! اگر چنین باشد من در حکم سر پوش ننگینی خواهم بود که برای کتمان کینه توزیها واختفاءِ ستمگریها بکار برده شود .

نکتهٔ دیگر اینکه کتابهائی علیه افرادی نوشته ام ، افرادی که بوسیلهٔ نابود کردن ایمان در مقام دفاع از مظالم رم برآمده اند . فاش میگویم اگر با وظایف روحانی من منافات نداشت شاید باشدّت بیشتری باینگونه افراد می تاختم . من‌خود راازقدّیسین نمیدانم ولی‌آنچه در کتابها نوشته‌ام بر گشت‌ندارد زیرا معنی بر گشت تصویب نا پرهیزکاریها وخدانشناسیهای مخالفین‌وفرصت یافتن‌آنان‌برای خرد کردن خلق خدا وتشدید ستمگریهاست .

معذلك چون بشری بیش نبوده و خدا نیستم از خود مانند عیسی مسیح دفاع میکنم . عیسی گفت : «اگرمن بد گفتم دربارهٔ آن بدی شهادت بده» (انجیل یوحنّا باب هیجدهم آیهٔ ۲۳) . برای من که خاك وخاکستری بیش نیستم و خود را مستعد همه گونه اشتباهات میدانم چه بهتر که هر کس هر دلیلی بر ردّ عقاید من دارد بیاورد .

بنا براین ای امپراطور قوی شوکت وای شهزادگان نامدار وشما مردمی که ازطبقات عالی ودانی سخنان مرا میشنوید ! شما را بفضل ورحمت خدا سوگندمیدهم ازروی‌کلمات انبیاء و رسل و حوّاریون اشتباهات مرا برای من ثابت کنید . بمحض اینکه مجاب شوم فوراً از همهٔ اشتباهات خود بر خواهم گشت و نخستین کسی که نوشته های خود را به شعله هـای آتش بسپارد خـود من خـواهم بود . . . فراعنه و پادشاهان بابل و اسرائیل هنگامی تیشه بریشهٔ خود زدند که با توسّل به اقدامات ظاهرالصّلاح در اندیشهٔ استقرار قدرت خود شدند ! در کتاب مقدّس آمده است که « خداوند کوه را ازجای بر کند وآنها نمیدانند» (نقل از فصل نهم کتاب ایّوب ، عهد عتیق ، آیهٔ پنجم).

چون اعلیحضرت وشهزادگان از من جواب ساده وروشن وصریح خواسته‌اند پس چنین گویم :

ایمان خود را نه به پاپ میدهم نه به شوری زیرا مانند آفتاب نیمروز واضح و هویداست که در اشتباهند و حتی در گفتار خودشان تناقضات واختلافات آشکاری وجود دارد . پس اگر بدلیل کتاب مقدّس و براهین قویّه وقطعیّه قانع نشوم . . . از هیچیك از کلمات خود عدول نتوانم کرد . زیرا سزاوار نباشد یکفرد مسیحی خلاف وجدان خود سخن بگوید . دراین مکان می‌ایستم و بیش ازاین عرضی ندارم . ازخداوند کمك میطلبم . آمین»



انتقاد از طبقات بازرگان و کشیش

یکی از خطباءِ شهیر کلیسای امریکا سر میز شامی که اطاق تجارت نیویُرك در تاریخ هشتم ماه مه ۱۸۸۳ میلادی ترتیب داده بود خطابه ای در انتقاد طبقات بازرگان و کشیش ایراد نمود که بطور خلاصه ترجمه میشود . نام آن خطیب هنری وارد بیچر[۱] است که در سال ۱۸۱۳ مسیحی بجهان آمد و بسال ۱۸۸۷ جهان را بدرود گفت .

آقای رئیس ، سروران وبازرگانان !

سخن ما امشب دربارهٔ دوحرفهٔ بسیار مختلف است . ممکن است تعجب کنید که ارتباط بین این دو موضوع چیست . شاید علّت آنست که کشیش وعظ کند و بازرگان عمل (خندهٔ حضّار) . بازرگان را معمولا اندوختهٔ بسیار باشد ولی کیسهٔ واعظ تهی است (خندهٔ حضّار). بازرگان قائمهٔ کلیساست . کشیش را چون برای وعظ وتبلیغ مأموریت خارج دهند همیشه نماینده ای نیز همراه وی گسیل دارند تا نگذارد کشیش ازحدود میانه روی وهشیاری پا بیرون نهد ومخارج ویرا نیز بپرازد (خندهٔ حضّار) . از جهت وظایف اخلاقی کشیش وبازرگان را فصل مشترکی است . بر کشیش است که در کرسی وعظ وخطابه دهان جز بحق گوئی نگشاید ونفع بازرگان در آنست که بحق وحقیقت گراید وبدان عمل کند . حتّی معتقدم کلیسا باید بیش از تمام دستگاههای بازرگانی دنیا پای بند اصول اخلاقی باشد (تصدیق حضّار) .

سه اصل بزرگ همه جا ومیان همهٔ طبقات مردم از اصول اساسی بشمارمیرود: اوّل راستی ، دوّم امانت ، سوّم ایفاءِ عهد و وظیفه شناسی (تحسین حضّار) . باید بگویم ترس من بیشتر از آنجاست که درکلیسا این وظیفهٔ عمده در کرسی وعظ

---

۱ - Henry Ward Beecher

وخطابه اندکی فراموش شده است . از لحاظ تعلیم وتربیت وتحقیقات فلسفی توجّه کلیسا اخیراً بمباحث عالیهٔ الهیّات بمعنی اخص بوده ومن دراینمورد هیچگونه اعتراضی ندارم . امّا علوم الهی که مبتنی بر مبادی اخلاقی نباشد درحکم ابر بی بارانی است که در تابستان از آسمان بگذرد ودشت ودمن خشك وتشنه بماند .

امروز درختهای گل مگنولیا[1] راجابجامیکردم وبهمین سبب است که امشب مانند یك کشاورزناحیهٔ وستچستر[2] سخن‌میگویم(خندهٔ حضّار). یکی‌ازدرختان گل را که‌بیست سال پیش‌نشانده بودم‌امروزیکپارچه گل‌سفید دیدم. گمان‌میکنم اکنون بشکر اینکه زمستان دراز سپری شده‌است‌در آن گلزار پانصد هزار گل پرورد گار جلیل را ستایش کنند . همه میدانیم که ریشهٔ آن گلبن بزیبائی شاخه‌های گل نیست وعطر گلهای نو شکفته درریشه هائی که در خـاك و خاشاك نهفته است وجودندارد . ولکن میخواهم بدانم اگرارتباط گلهای شکفته با ریشه‌های آلوده همین‌امشب قطع شود آنهمه گلهای سفید چه صورتی خواهد داشت .

علوم‌الهی‌وفنون معانی وبیان ووعظ وخطابه‌همه بجای خود خوب است‌مشروط باینکه با همه زیبائیها واندیشه ها وعقاید راهی پاك وهموار بمبادی اخلاقی و اصول اساسی وعمومی وعملی اخلاق وجود داشته باشد ودر این امر جای هیچ گونه شبهـه و تردید نیست (تحسین حضّار) . بنا بـراین معتقدم نفع کلیسا وبازرگان در آنست که افراد مردم وملل جهان با هم بحقیقت سخن گویند وامانت ودرستکاری‌وانصاف میان همه فرمانروا باشد وخلق خدا درسراسرجهان نسبت بیکدیگر بدیدهٔ اعتمادو اطمینان بنگرند .

همینکه حسّ اعتماد از بنی نوع انسان سلب گردد آنروزدیگرتجارتی‌وجود نخواهد داشت وهراندازه بیشترحسّ اعتماد مـردم سلب شود بهمان اندازه تجارت

---

۱ — **magnolia**

۲ — **Westchester**

دنیا دچار وقفه گردد (تحسین‌حضّار) . این حقیقت در کوچکترین جوامع بشر صدق میکند ودرشهرها و کشورهای بزرگ نیز هر اندازه دامنهٔ تجارت وسیعتر باشد این حقیقت بیشتر صادق است . . . تاجری که صدهاهزاردولار پول خودرا دراقیانوسها یا دراقصی بلاد دنیا بکار اندازد و حال آنکه حتی زبان ملتهائی را که با او طرف معامله هستند نداند وازعهدهٔ خواندن اسنادی که مردم آن کشورها بزبان خودتنظیم کنند بر نیاید با این عمل خود ثابت کند که حسّ اعتماد میان افراد بشر یعنی فروشنده وخریدار موجود است . اگرمردم بحقیقت گوئی همدیگر اطمینان نداشتند هرگز اجناس واموال خود را بچین و ژاپن و مکزیك نمی فرستادند . . . صاحبان کشتیها و مأموران دولتها باید قابل اعتماد باشند و الّا امر تجارت مختل شود و روابط بازرگانی ملل مختلف جهان که رو بافزایش است گواه خاموشی برصدق‌این مُدّعی است که هر چند گاه وبیگاه مردم دروغ میگویند لکن دروغها آن اندازه فاحش نیست که بنی نوع بشر را بکلّی‌از هم جدا کنند (خندهٔ حضّار) . . .

آدمیزاده را میتوان به‌تیر تشبیه کرد . طاقت تیر بلوط ازتیر کاج بیشتر است امّا تیری نیست که بر اثر فشار نشکند . هنوزمادردهرفرزندی نزاده است که زیر فشار خرد نشود . فقط نوع ومقدار فشار فرق میکند . بسا کسانی که قوهٔ مقاومت خود را در مقابل پول از دست ندهند ولی همان افراد در برابرچرب زبانی‌و چاپلوسی تسلیم شوند . کسان دیگر بتملّق گویان اعتنائی ندارند ولی تمایلات اجتماعی همان اشخاص طوریست که بغرض‌آلوده شوند و از طریق حقیقت منحرف گردند . بسیاری افراد با زرّ ناب تطمیع نشوند ولی با میهمانی ومجالس جشن وشادمانی وباده‌پیمائی از راه راست برگردند . بنا براین بر هر کس بنحوی از انحاء میتوان چیره گشت . چه‌پر معنی است دعای حضرت مسیح که از خداوند خواسته است ما را در معرض آزمایش قرار ندهد .

نقطهٔ ضعف‌اشخاص ونوع آزمایشهامختلف است وهر کس نقطهٔ ضعفی‌مخصوص

بخود دارد. هیچکس نمیداند چون درمعرض امتحان‌واقع‌شودچگونه ازامتحان‌بیرون آید . شگفت اینکه لازمهٔ رذالت تقدّس است (خندهٔ حضّار) . گوئی مدیریت‌مدارس وعظ وتبلیغ‌کلیسا که روزهای یکشنبه باز است بمنزلهٔ جواز ورود به زندان سینگ سینگ[۱] است (خندهٔ حضّار). و الاّ چرا مقدّسان در حق صغار خدعه روا دارند و پیشوایان کلیسا که یکصد هزار یا دویست هزار دولار از وجوه‌کلیسا را می برند با این عمل خود ظاهراً نشان میدهند که دیانت فقط ستّارالعیوب وسر پوشی برای پستی ورذالت است . نحوهٔ فکر مردم در بارهٔ وسعت میدان حکمت الهی هرچه باشد فرق نمی‌کند زیرا هیچکس را از آنجا خبری نیست (خندهٔ حضّار) . ممکن است کسی سخن بگوید وآن‌سخن‌دروغ باشد ونداند دروغ بوده است زیراچون طیرسخن ازبرج معنی بپرواز درآید وبرفرازابرها بسیر پردازد شاید ازمسیر حقیقت‌منحرف شود و نداند منحرف شده است . لکن هرگاه از فراز آسمان فرود آییم توجّه کنیم که تماس خلق باهمدیگر روی زمین است نه در آسمان و منافع افـراد مردم همین جا برخورد کند وروی همین زمین در بوتهٔ آزمایش قرار گیرد وهرجا بروند محك امتحان بدنبال آنهاست . حرص وطمع ، کبر وخود پسندی وجمیع عواملی که در زندگانی بشر مؤثـراست دست‌بدست میدهد . پس لازم است لااقل هفته ای‌یکبار در کلیسا و همه روزه در خانه و خانواده در موضوع فضیلت راستی و راستگوئی و پاکدامنی و امـانت وایفاءِ بعهد با هر فردی سخن بگوئیم . کسی که درنتیجهٔ تعلیم و تربیت کاملاً متّصف بدین صفات شود در برابر سایر آزمایشهای حیات مغلوب ومقهور نگردد و چنین مردی را بدلیل عدم اطلاع از علوم الهی نتوان بـالضروره انسان کامل خواند لکن تصور میکنم عـدهٔ کسانی کـه براثر تعلیم و تربیت راه بهشت را در پیش گرفته اند بیش از عدهٔ کسانی است که الهیّات بمعنی اخص و جمیع فروض آن را در کلیسا فرا گیرند ومطلقاً توجّـهی به تعلیم وتربیت نـدارند (تحسین حضّار) .

---

۱ ـ Sing Sing

بنظر من وظیفهٔ نخست برعهدهٔ خانواده است زیرا آنچه را ازپدران ومادران خود آموخته‌ایم هرگز فراموش‌نمیکنیم... وظاهراً تعلیمات پدر ومادر مانندغرائزی که درنهاد ما سرشته است باشیر اندرون شود وبا جان بدر رود. اگردر آغوش پدر ومادر خود یاد گرفته‌ایم که حقیقت را دوست بداریم و احترام کنیم واز هر گونه دروغگوئی‌ودوزبانی ودوروئی آنچنانکه ازپلیدیها نفرت داریم متنفر باشیم، اگر این معانی بنحو استوار مرکوز ذهن ما شده است، شاید تا واپسین دم زندگانی این احساسات باقی بماند ودررشتهٔ حیات ماچیزی ازآن گرانبهاتر نباشد، مشروطباینکه ازسیاست دوری کنیم (خندهٔ حضّار).

دیگر اینکه بنظر من اصل حقیقت وانصاف وامانت ووظیفه شناسی و ایفاءِ عهد باید خیلی بیش ازآن مقداری که امروز مرسوم است جزءِ برنامهٔ مواعظ و تعلیمات کلیسا باشد ..کلیسا باید تشنگان حقیقت راسیرآب کند زیراقوت لایموت گرسنگان در هرمکانی تأمین شود نیازمندان همه روزه‌بدان‌درگاه روی‌آورند.کلیسانیزهمانطور است وباید غذای روحانی افراد را تأمین کند (تحسین حضّار).

سوّم‌همهٔ‌تجارشرافتمندبایدنوع‌پروباشند ودل درمصالح‌جامعه بندند وبی‌آنکه هراسی در دل خود راه دهند یا تبعیضی روا دارند نسبت به کجروی‌ها و انحرافات وهرچیزی که درامرتجارت منافی‌حقیقت وانصاف وایفاءِ عهداست بدیدهٔ خشم ونفرت بنگرند(تحسین حضّار). این سه صفت برای پیشرفت‌تجارت‌ورونق بازارازضروریات حتمیه بشمار رود وبازرگان باید بدان صفات سه گانه متصف باشد. اگر واجد این صفات باشیم با این قوهٔ محرکه وبه نیروی کار و کوشش و فرصتها ووسائلی که در دست داریم امریکا میتواند دنیا را قبضه کند. لکن اگر در تجارت امریکا این معانی رعایت نشود عیناً همان بی احتیاطی و بیخردی یا دیوانگیست که دیگران نیز مرتکب شده اند وبتصاریف ایام دچار همان بلیّاتی شویم که دیگران بدان گرفتار بوده‌اند (تحسین حضّار).

... ازمن‌خواسته اندکلمه‌ای چنددربارهٔ‌انحصار بگویم. (ظاهراً مراد انحصار

تجارتاست: مترجم). بجان خودم سوگند آرزو دارم دروغگوئی منحصر بچند نفر باشدو آن چند نفرمجال دروغ گفتن بدیگران ندهند(تحسین حضّار). اکنون برمیگردیم ببیان اوّل خود که کلیسا و بازرگان راوظیفهٔ مشترکی است. وظیفهٔ هردوطبقه آنست که مکارم اخلاق را بربنیادی استوارپی ریزی کنند واین کار را برای پیشرفت امور دنیوی قطع نظر ازجهات دیگر وجههٔ همت خود سازند ... کشیش برای خاطر خدا وخلق خدا و بازرگان برای خاطر خودش باید مراقب باشند که دروغگو در برابر افکار واحساسات عموم . . . در زمرهٔ هوام و حشرات بشمار آید. (تحسین حضّار). اکنون در پایان سخن با دعای خیرهمه را بحال خود میگذارم که در این موضوع مهم فکر کنند (تحسین حضّار).



ترجمهٔ خلاصه‌ای از مواعظ بومن از وعاظ
کلیسای فرقهٔ پرزبیترین در شیکاگو[1]

حق چیست وچرا حق است؟

چرا باید بار دیگر دربارهٔ حق و باطل اندیشه کنیم؟
(از سلسلهٔ مواعظ مربوط باخلاق در عصر تبدلات اجتماعی ما)

این رشتهٔ مطالعات ما مسبوق بسوابقی‌است. مطالبی که اکنون برای اصلاح وضع اخلاقی امروز خود طرح میکنیم عیناً همان عملی است که سرور ما نیز کرده است. سرور ما پیشوایان اخلاق ورهبران دینی قوم‌خودرا از لحاظ نیکی سنجید و بنقائص آنان پی برد. حضرت مسیح فرمود هرگز شما بملکوت آسمان نتوانید رسید مگر آنکه در حق پرستی از نویسندگان و فریسیان پیشی جوئید . . . یعنی رسوم وعاداتی که‌درنظرشما محامد اخلاق است در واقع مفاسد اخلاق است. موازین اخلاقی شما کافی نیست. حق وباطل بمفهومی که شما تشخیص داده اید انحراف از صراط مستقیم حقیقت است.

آنچه شما فضیلت اخلاقی میدانید صرفاً اطاعت کورکورانه از قوانین قدیمه است. در خصوص حق وباطل بار دیگر باید فکر کنید. باید کشف نمائیدحق پرستی واقعی چیست. حق‌پرستی بمفهومی که خداوند برای خلق‌خود میخواهد وموردتأیید اوست کدام است. آنگاه شما نیز در جمع نجات یافتگان ملکوت خدا شرکت توانید کرد. این بود پیام عیسی بمردم عصر وی. توجه کنید تاچه اندازه‌مطالعات امروزما بموازات پیام‌عیسی‌است. در واقع مطالبی که امروزمورد مطالعه قرارمیدهیم مسبوق بچنین سابقه ایست.

---

[1] Harold Leonard Bowman, Presbyterian Church of Chicago

حق آنست که وضع اخلاقی هر نسل وموازین فضلی هر عصری را همان نسل بار دیگر دربوتهٔ آزمایش قرار دهد زیرا این جهان در معرض تبدّل و تحوّل است. لکن معتقدم اگر در امور اخلاقی خلق خدا دیدهٔ بصیرت وژرف بین عیسی راپذیرفته وعمل میکردند دنیای امروز ما ازمکارم اخلاق بمراتب بهرهٔبیشتری داشت. همچنین اطمینان دارم اگرکلیسا پیام اخلاقی عیسی را جدّی تلقّی میکرد و گوهر روحانی واخلاقی پیام ویرا درغرقاب عقاید فلسفی ومذهبی غوطه ور نمیساخت‌کلیسای‌نصرانی در تحوّلات اخلاقی سمت پیشوائی مییافت وبا جرأت و شهامت قدم بمیدان رهبری میگذاشت‌زیرامبادی فضیلت واخلاق در جمیع‌شئون‌زندگانی‌باستثنای مواردی‌معدود بوضعی اسف انگیز از سیرتکامل بازمانده لکن تجدید رهبری‌کلیسا درصورتی‌میسر است که بار دیگر بطیب خاطر در امور اخلاقی بادیدگان روشن وژرف بین بنگریم واین امر با پیروی ازعرف و عادت وسنّت آنهم بی‌اندیشه ودقّت نظر حاصل‌نگردد بلکه حقایق زندگانی باید ملاك عمل قرار گیرد.

تعلیماتی را که در زمان عیسی‌به پیروان عیسی‌دادند به اغلب‌ما نیز داده‌اند و میدانیم که خداوند برای‌ارشاد وهدایت‌ماقوانین‌کامل اخلاقی فرستاده وقوانین‌مزبور کاملا معتبر است و نباید محل شك و تردید وتجزیه وتحلیل بیمورد قرار گیرد. هرگاه شبهه‌ای پیدا شود میتوان فوراً بکتاب مقدّس یا کلیسا یا خود خدا متوسّل گردید. قوانین مزبور کامل ونهائی ودر همهٔ ادوار و میان همهٔ اقوام لایتغیّر است. دیروز همین بوده، امروز هم همین است وهمیشه همین خواهدبود. مرد اخلاقی کسی است که به قوانین مزبور گردن نهد. کمترین نافرمانی از قانون آسمانی داغ‌باطلهٔ سوء اخلاق را برپیشانی کسی زند که از قانون سرپیچی کند و گرفتار غضب الهی گردد. بنا براین حق امریست خشك و ثابت و قانونی واز نسلی بنسل دیگر دست بدست انتقال یابد.

لکن اخلاق باین مفهوم امروز مورد اختلاف واشکال است. مادر عصر تبدّلات

اجتماعی زندگی میکنیم . پرفسوروایت هد[۱] استاد دانشگاه‌هاروارد عبارت جالب توجهی دارد که در اینجا مورد استفادهٔ ماست :

« فروض اجتماعی وفلسفهٔ سیاسی واندرزها وقواعد عملی ما در امور بازرگانی واقتصاد سیاسی واصول عقاید تربیتی ما مأخوذ از یك‌سلسله آداب وسننی است که‌از متفکرین بزرگ واز سرمشقهای عملی پیوسته بمارسیده ومسیر آن از عصر افلاطون در قرن پنجم پیش از میلاد مسیح تا پایان قرن اخیر بوده است . آداب و سنن مزبور کلاً براثر یك فرضیهٔ غلط قلب گردیده وطور دیگر جلوه گر شده وفرضیهٔ مزبور آنست که اوضاع واحوال هر نسلی بیشتر بهمان کیفیتی است که درعصر پدران آن نسل وجود داشته وعیناً به نسل بعد منتقل گشته تا از روی همان نمونه فرزندان‌نیز قالب زندگی خود را بریزند . درجمیع ادوار تاریخ بشر دورهٔ ما نخستین دوره‌ایست که این فرضیه در بارهٔ آن صادق نیست ».

دوران ریاست خانواده ها مانند عهد ریاست پدران وبزرگان قوم یهود درحال سقوط است . عصر تعبد روبه انقراض است . روزگاری که ما بتوانیم بفرزندان‌خود بگوئیم راه صواب‌همان راهی‌است که ما رفته‌ایم سپری گردیده‌است . دیگرنمیتوانیم کسی را باستظهار سنت وقدرت وادار باطاعت کنیم . حتی احکام انجیل وکلیسا و مذهب مورد اشکال واقع شده است .

روزی بود که ساونارولا[۲] باستناد انجیل وبا توسل بقدرت‌کلیسا میتوانست رملا[۳] رابشوهرش تیتو[۴] بر گرداند . لکن اگرآیات‌انجیل رابرای برخی‌دختران امروزه که به عشق‌آزاد عقیده دارندبخوانید شاید بالحن استهزاء پاسخ‌بسیاربیجائی بشما بدهند .

---

۱ - Professor Whitehead of Harvard

۲ ـ ساونارولا Savonarola مصلح منهبی ایتالیا بود (۱۴۹۸-۱۴۵۲مسیحی) که تکفیر شد وپس از تعذیب او رابدار آویختند وبسوزاندند.

۳ - Romola ‏ ‏ ۴ ـ Tito

حقیقت آنست که اصل مکارم‌اخلاق یعنی‌آنچه مربوط بآداب وسنن و احکام ثواب وعقاب است از اهمیّت افتاده و محیطی مه آلود بسیاری افراد ما را فرا گرفته است. آن افراد مهارهای‌اخلاقی را گسسته و کمالات مطلوب خود راز دست‌داده‌اند. اسکات فیتز جرالد[۱] در یکی از داستانهای خود نوشته است: « زندگانی در حکم بازی فوتبال است وهمه ازراههای غلط توپ رامیزنند وقواعد بازی را نقض میکنند. داور میدان بازی‌را که در قطع وفصل اختلافات سمت مرجعیّت دارد از دایره بیرون کرده اند.» در ادبیات ونمایشهای ما روح نومیدی وبی اثری وبی ثمری هویداست. این حالت در زندگانی تب‌آلود وحیرت زده وآشفتهٔ ما مشهود است. آن فراغ بال و آسودگی خیال ورضای خاطری که در حریم امن وآسایش زندگانی خود داشتیم رو بزوال است. راه را گم کرده ایم. در نغمه‌ای که ضمن نمایشنامهٔ « سواران » بقلم هنرپیشهٔ انگلیسی نوئل‌کاوارد[۲] سروده شد این وضع بخوبی منعکس است:

« روحم از نوای غم‌انگیز قرن بیستم پژمرده است. کیست که ترانه های اندوهناك قرن بیستم خاطرش را افسرده نکرده باشد؟ اگر خدائی در آسمان است چرا در بالای فضای پرغوغا وحزن افزای قرن بیستم درجایگاه اعلی خود نمیخندد؟ با این توهمات شگفت، بااین‌هرج ومرج‌وآشفتگی گویا مردم‌راه‌خودرا گم‌میکنند. برای چه بکوشند؟ دل بچه بندند؟ بچه عشق ورزند؟ برای چه زنده باشند؟ بس است! دلها شکسته، آوازها سوزناك! نه سودی متصوّر نه زیانی!»

نسل امروز حیران و سر گردان است. محققاً دیگر نمیتوانیم بمفهوم قدیم اصول اخلاقی که متکّی به‌تبعیّت صرف از احکام دین‌وسلب‌آزادی فردی است باز گردیم. شاید بعضی آرزو کنند که‌باز گشت بآن اصول‌امکان پذیر شود ولی ممکن نیست... دکتر کبُت[۳] استاد اخلاق اجتماعی در دانشگاه هاروارد گفته است:

۱ــ اسکات فیتزجرالد Francis Scott Key Fitzgerald داستان نویس‌امریکائی است که درسال ۱۸۹۶ مسیحی بجهان آمد ودر سال ۱۹٤۰ مسیحی ازجهان رفت.

۲ ــ Noel Coward   ۳ ــ Dr. Cabot

امر ونهی وتشنیع واستهزاء ونوحه سرائی برمعاصی وتوسل والتجاء بنیروی ارادهٔ افراد گنهکار تقریباً بی ثمر است . . .

یکی از نویسندگان اخیر مجلهٔ اتلانتیك مینویسد : « جوانان جمیع اصول اخلاقی را منکرند . . . وشاید بزرگترین مشکلات و آشفته ترین اوضاع واحوالی که از یك نسل به نسل دیگر میرسد مشکلاتی است که این نسل بمیراث برده وهرج و مرجی است که ازنسل گذشته نصیب نسل کنونی گردیده است.

نخست باید دانست که امروزه دیگر برای توجّه بحق وباطل طریقهٔ قدیم کافی نیست . مطمئن باشید ما نمیتوانیم از مقام شامخ اخلاقی و روح بزرگ گذشتگان خردلی بکاهیم . با احترام وستایش در برابر آن روحهای بلندسر تعظیم فرود آوریم لکن باتبدلاتی که در اوضاع امروزه روی داده است میخواهیم بدانیم چرا موضوع حق وباطل باردیگر باید سنجیده شود. چراروش قدیم اعتبار خود را از دست داده است؟

نخستین دلیل ساده ولی اساسی آنست که روش قدیم مبنی بر مقدمهٔ فاسدی است . اینکه گفته میشود مجموعهٔ قوانین اخلاقی ما قاطع و کامل و از مبدءِ الهی نازل گردیده صحیح نیست . این کشف دردناکی است و شاید بعضی ازحضّار از این بیان ناراحت شوند . . . کشف من آنست که امور اخلاقی سیر تکامل دارد و بجای اینکه ثابت ولایتغیّر باشد سیّال ومتغیّر است . آنچه در یك عصر معیّن نزد ملّتی حق بوده درعصری دیگرونزد ملّتی دیگر باطل جلوه کرده وآنچه را فرهنگ قومی باطل دانسته فرهنگ قومی دیگر کاملاً حق تلقی کرده است .آنچه در اعصار قدیمه ظاهراً قانون استوارولایتغیّر اخلاقی برای طوایف وقبائلی بشمار رفته بتدریج بصورت عادات ورسوم آن قبائل درآمده ورسوم نیز در حال تحوّل وتطوّر و تکامل است . احکام عشرهٔ موسی ظاهراً در طور سینا نازل گردید ولی معلوم شد قسمت اعظم آن قبل از موسی درمجموعهٔ قوانین حمورابی تقریباً هزارسال پیشتر وجود داشته است . معلوم شد اصولی راکه عیسی برای امور عملی زندگانی آورده در واقع خاتم قوانین نبوده

بلکه تعلیمات ویرا درقالبهای دیگری‌نیزمیتوان ریخت . معلوم شد آنچه وجدان نامیده میشود ندای خدادر قلب مانیست . زیرا ندای خدا منزّه ازخطاست . وجدان مجموع آثار وعواملی است که درضمیرانسان تأثیر کند وجایگیر شود و انسان را به تبعیت خود بکشاند ...

مادام که سرو کارشما باقوانینی است که شمارابراه صواب وحقیقت ومهربانی هدایت میکند واخلاق راپیروی ازآن قوانین میدانید یك شبههٔ اخلاقی در پیش‌است زیرا قوانین نا گزیر باهم تعارض وتصادم دارند .

اگر راست بگوئیم شاید خلاف آئین مهربانی باشد . اگردوست خود رایاری کنیم شاید خلاف قانون درستکاری باشد . اگر دلیر شویم شاید خلاف ادب باشد . بدینطریق برای یافتن بهترین راه و رسم زندگانی بزودی دچار سر گیجهٔ اخلاقی شویم ودرعین حال نگران باشیم که قانون اخلاق را نقض کرده ایم . نیازمندیم در بارهٔ حق‌نظری‌پیدا کنیم که مارا براه راست وروشن رهنمون گردد نه اینکه‌دررفتار خود دچار شبهه وتردید شویم .

هر گاه در مورد بعضی صفات نیك زیاد پافشاری کنیم دچار اشکال دیگری میشویم . اگربمبالغه وافراط گرائیم وهیچ چیزدیگررا مطلقاً در نظر نگیریم این کارمعایبی کُلّی پیدا کندوفوراً شهامت بصورت گستاخی وخود نمائی درآید ،احتیاط بصورت جبن ، حقیقت بصورت رك گوئی و پر روئی ، پاکدامنی بصورت تزویر و ریا جلوه نماید . . .

هر گاه مُصرّاً فهرستی از فضائل اخلاقی را جلو کسی بگذارند واز اوپیروی بخواهند این کار علل واقعی رفتار و کردار آن کس را معلوم نکند بلکه بالعکس سبب شود که علل مزبوردرحجاب ظلمت مستوربماند . کودکی را بعنوان مثالذکر میکنیم . نام کودك مریم است ومریم کوچولو دروغگو است . عرف و عادت بر این جاری است که بمریم گفته شود راستگو باش واز دروغ بپرهیز تا به عقاب خدا

گرفتار نشوی . حقیقت امر اینکه کودك بدان سبب دروغ‌میگوید که شاد نیست و کسی قدراو را نمیداند . او هم بخود اطمینان ندارد و میخواهد توجّه دیگران را بسوی خود جلب نماید . مریم نیازی بمواعظ کسی در بارهٔ فوائد راستگوئی ندارد. فقط میخواهد او را دوست‌بدارند . نیازش بمهربانی وقدرشناسی ودلجوئی است. اگر دلسوزی داشته باشد قسمت عمدهٔ خدعه و دروغگوئی از بین میرود و این تنها یکی ازموارد بسیاریست که تعلیمات اخلاقی ما چون توخالی واز روی ریا کاریست‌بهدف نمی رسد زیرا رفتار ظاهری اشخاص رابطور سطحی نگاه میکنیم وبعلل واقعی‌اعمال اشخاص بدیدهٔ بصیرت وادراك نمی‌نگریم .

ضعف دیگری که درمجموعهٔ قوانین اخلاقی وشعائر ملّی وجود دارد اینکه‌تمام توجّه ما معطوف برفتار فرد در زندگانی شخصی اوست و جنبه های اجتماعی رفتار فرد یا دسته‌ای را در نظر نمی گیریم . مثلاً در بارهٔ لزوم وفا داری مرد نسبت بزن سخنان بسیار گفته شده ولی در بارهٔ مزد کم وناچیزی که در برابر خدمات زن داده می شود حرفی نمی زنیم غافل از اینکه همین پاداش کم باعث وسوسهٔ نفس امّاره گردد وداما ن عفت وی برای تأمین معاش لکه دار شود . دزدی را گناه میدانیم و روی همین عقیده پافشاری می کنیم لکن اگر کسی تنها دریك معامله با تردستی‌و شیّادی مبلغی‌بجیب زند که دزدان عادی طی هزارسال نتوانسته اند بدزدند از عمل آن طرّار چیره دست بآسانی می گذریم وآن کار را سهل میگیریم . آدمکش را محکوم میکنیم لکن اگر ملّتها مرتکب قتل نفس شوند می پسندیم . طرزفکرمادر بارهٔ صواب ونا صواب وقوانین اخلاقی ما در مورد حق وباطل چنانست که برای زندگانی خصوصی افراد مقرراتی داریم لکن درمقام سنجش با رفتار جامعه براه و روش اجتماع کاری نداریم .

اساساً قوانین مربوط باخلاق که در گذشته از مصادر امر ونهی صادر گردیده محدود بحدودی است که باید تعبّداً پذیرفت و بنده صفت تبعیت نمود . این منش

سبب خلاّقیت نمی شود . رعایت آداب وسنن یاعقایدورسوم اخلاقی‌رابدین نمط واجب شمرده‌اند و کسانی که در کلیسا یا در ادارهٔ امور مملکت یا در خانواده مصدر امر و نهی میباشند هرچه بگویند (بگمان خودشان) صحیح است (و باید اطاعت شود) همچنانکه از سرباز نیز مقدّم برهمه چیز فرمانبرداری انتظار میرود .

صفت فرمانبرداری وصرف اطاعت درمقام قیاس با سایر فضائل اخلاقی رنگ وروئی ندارد ودر واقع از همهٔ فضائل دیگر تقریباً ضعیف تراست زیرا اطاعت‌رانیازی به فراست وقوهٔ ممیّزه یاحسن تشخیص اخلاقی نیست .

قوانینی که تعبّداً باید اطاعت نمود برای تغییر اوضاع و رشد افراد جامعه و اصلاحات و استقلال و ابتکار جائی باقی نگذاشته است . . . اِوِرِتْ دین مارتین[1] گفته است :

. . . « اگر رفتار ما صرفاً به تبعیت ازاحکام الهی باشد نتایج اعمال مامربوط بخود مانیست . . . ومسئولیتی متوجه مانمیشود. کسانی که تعبّداً تابع احکام‌اخلاقی هستند مرتکب بسیاری کارهای ناصواب شده و با وجدانی آسوده دیدگان خود را بسته وعواقب هولناك رفتار خویش را نادیده گرفته ودر واقع هر گزبمرحلهٔ‌مسئولیت اخلاقی نرسیده اند .»

کودکی را حکایت کنند که چیزی جز فرمانبرداری نیاموخته ومادرش نیز هر گزدرمقام پرورش نیروی تشخیص اوبرنیامده بود. روزی کودك همراه مادر خود بدکانی رفت وبر میوه‌های دکان آب دهان انداخت . درباز گشت بخانه مادرفرزند را شماتت کرد . کودك پاسخ داد : مادرجان ، تو که هر گزنگفته بودی بر میوه آب دهان نباید انداخت . این قصهٔ ساده نشان میدهد تاچه اندازه درامور اخلاقی قوانینی که تعبّداً پیروی میشودمحدود بحدود معینی‌است وتاچه اندازه طاعت بمفهوم تعبدصرف قوهٔ افراد را برای تمییزبین حق وباطل درامور اخلاقی درمواردی که پیش بینی‌نشده است پرورش نمی دهد .

---

۱ – **Everett Dean Martin**

بنابراین ضروری است در بارهٔ موضوع حق و باطل بار دیگر اندیشه کنیم تا مردم توجّه نمایند که اخلاق شما متّکی باحکام گذشته نیست بلکه مقتضیات زمان ومکان باید درنظر آید و شخص اخلاقی کسی نیست که صرفاً تابع مجموعهٔ قوانین واحکام گذشته باشدبلکه باقتضای اوضاع واحوالی که باآن مواجه‌شود شخصاً بتواند حق را تشخیص دهد.

ما که اهل کلیسا هستیم باید در پیشرفت امور اخلاقی پیشقدم باشیم. در این آزمایش نباید موازین اخلاقی خود را رها کنیم وبورطهٔ شهوت رانی روی نهیم وزمام نفس را بگسلانیم. در راه وصول بمدارج عالی‌تر اخلاقی که با شرافت بیشتری توأم باشدازمبادی اخلاقی که‌متّکی بآداب ورسوم دیرین است باید قدم را فراتر گذاریم. افرادی هستند که امروزه دراین راه پیشرفتهائی کرده اند وشاید توجّه‌نکرده‌باشید که بسیاری ازآن‌افرادجزءکلیساهم نیستند. آن افراد بکلیسا توجّهی ندارند و کلیسا را بدیدهٔ نفرت مینگرند. نفرت آن افراد از کلیسا بدان سبب نیست که کلیساپُر مُقیّدبموازین عالیهٔ اخلاقی است. مابخیال واهی غرّه ایم که چنین است. خیرعلّت آنست که‌موازین‌اخلاقی کلیساپائین‌ترازآنست که تصور کرده‌اید. هنگامی که‌موازین اخلاقی افرادخارج‌از کلیسابالاتراز ماست نباید ما خود را برتراز دیگران بدانیم. باید واقعیات وضروریات امروز خود را در نظرآوریم.

چون معتقدم کلیسا برای رهبری اخلاقی‌جامعه بسیارمجهز است‌ازشماخواهش میکنم در این مطالعات خطرناك شرکت نمائید. مطبوعات بنحوی‌با اوضاع کنونی سازگار وپیوسته است که درآن رهگذر امیدی متصور نیست. مدارس نیز محصول همین اوضاع‌است. مدرسه میتواندرهبری اخلاقی جامعه را مطابق‌آداب وسنن گذشته عهده دارشود لکن رهبران مدارس‌درامور‌اخلاقی‌نیروی خلاّقه ندارند. عیب‌احزاب سیاسی ما آنست که افراد درجستجوی منافع شخصی خود هستند و این نقیصه‌را حد وحصری نیست. برای اینکه پیشوائی باشهامت در امور مربوط باخلاق پیدا کنیم،

پیشوائی که راه بهتری بما نشان دهد ، غیر از کلیسا بکجا برویم ؟ چقدر کم است عدهٔ کلیساهائی که آزادی کافی ودوراندیشی کافی وشهامت کافی برای حل این مسأله داشته باشند ! اعتقادی که بضرورت این مطالعات و اعتمادی که بروشنی فکر اهل این کلیسا وایمانی که بالمآل بپاکی نفس وتقوای جهانیان دارم مرا بورود باین بحث با شما وادار کرده است .

... روزی که سنگهای معبد را بعیسی نشان دادند و عیسی جواب داد سنگی روی سنگی باقی نماند آنروزتشخیص این امر برای شنوندگان دشوار بود که چه کاخ رفیعی همان شخص برای پرستش پروردگاربنا کند که ازحیث عظمت در خواب هم ندیده باشند . اصلاح اخلاق مستلزم بت شکنی است . امّا اگر بتهای افکار این عصر در هم شکسته شود ولواینکه گزندی نیزدرآن میان متوجّه خود ما شود ، بیمی در دل خود راه ندهیم ...

چگونه حق را کشف کنیم ؟

... اگر کسی خلاف بعضی آداب ورسوم رفتار کند برافروخته میشویم ولی ازتمدن زشت وطمع کار وخلاف عدالت خشنودیم ... نزدبیشرمردم دزدی خلاف اخلاق است ولی این اوضاع اقتصادی خلاف اخلاق نیست ... دود و میخوارگی از مسائل خطیر خلاف اخلاق است لکن بهره برداریهای بازرگانی وسیاسی از مسائل خطیر وخلاف اخلاق نیست .

دکتر نیومن[1] گوید : «بزرگترین مشکل مدارس وخانواده ها و اجتماعات بشر امروز وجود عدهٔ قلیلی بزهکار نیست . بزرگترین مشکل آنست که عدهٔ بسیار بیشتری از افراد بسیار محترم در اموراخلاقی فکرشان روشن نیست .» ما ازاین بیان تعجب نداریم .

بجای اینکه بمردم بگوئیم خوب باشید میخواهیم بدانیم واقعاً خوبی چیست...
اولا بشر بتجربه آموخته است ... که لذّت عشق پایدارترازشهوترانی است...

---

۱ - Dr. Newman

ونتایجی که بر همکاری مترتب است از مجاهدات فردی عاید نگردد و اگر کسی این حقایق را نادیده بگیرد بدان ماند که خاصیّت سوزندگی آتش و عواقب دردناك افتادن ازطبقهٔ بیستم عمارتی بلند را منکر شود ...

ثانیاً باید طبیعت بشر را شناخت ... مقصود این نیست که تمایلات بیقاعدهٔ بشر پسندیده است. مقصود آنست که چون اخلاق بشر مورد بحث ماست باید دانست باچه موجودی سروکار داریم کما اینکه سنگ تراش راکاربا مرمر وقلم است ونقاش رابا قلم مو ورنگ وموسیقی دان رابا آلات موسیقی و آهنگ.

مبنای زندگانی وکار و اندیشهٔ مردم بعض امیال درونی وحوائج طبیعی است. نیروی گرانبهائی که مردم رابکاروادار کند همین امیال درونی وحوائج طبیعی است.

... شخصی را مانند رابنسون کروسو[1] درجزیره‌ای یکه وتنهادر نظر آورید. این شخص طبعاً حوائجی دارد که باید برآورده شود. لکن مسائل اخلاقی هنگامی بوجود آید که فرد دیگری نیز ازجامعه بدورافتد ودرهمان جزیره رحل اقامت افکند. آنگاه هردو دریابند که اگر بجای هم‌چشمی ودشمنی دست بدست همدیگر دهند به نیروی همکاری ویگانگی بیشتر برفع نیازمندیهای خودکامیاب شوند. بنابراین حق راهی است که بوسیلهٔ آن احتیاجات بشردرهم‌عجین گردد ویکی شود. حق آن نیست که من هرچه بخواهم بدست آورم وشما هرچه بخواهید بدست آورید و زید وعمرو نیز هر چه بخواهند بدست آورند. حق آنست که همهٔ ما بتوانیم برای اینکه با خرسندی و رضا زندگی کنیم آنچه را که همه واقعاً در زندگی بدان نیاز داریم بدست آوریم ...

عالی‌ترین وظیفهٔ هر فردی آنست که منافع مشترك را در صنایع، در امور بین المللی، درزندگانی خانوادگی، درنزدیکترین روابط دوستی تشخیص دهیم و بتوسعهٔ آن همّت گماریم. چنانچه کُبری این قضیهٔ اخلاقی‌را بپذیریم آنگاه برای جامعه دماغهای قوی، دلهای بزرگ وایمان واقعی و دستهای آماده بخدمت بوجود

---

1 ـ Robinson Crusoe

آید وما نیز دراین خدمت سهیم گردیم. مردانی پدید آیند که شهرت مقام آنان را بخاك هلاك نیفکند، مردانی که بازر وسیم خودرا نفروشند، مردان باعقیده، مردان با اراده، مردان شرافتمند، مردانی که دروغ نگویند، مردانی بلند همّت که در ایفاءِ وظایف اجتماعی ودر عالم اندیشه تاج آفتاب جهانتاب برسر نهند وبالای محیط مه آلود زندگی کنند.



فهرست منابع ومراجع
و کتب مربوطهٔ دیگر

آ

۱ ـ آربری ، قرآن مقدّس ، چاپ لندن ۱۹۵۳:

Arberry, A.J.,The Holy Koran, an Introduction, with Selections, London, George Allen & Unwin Ltd., Ruskin House. Museum Street, 1953.

۲ ـ آلیور : کتاب سخن شورانگیز از نظر روانشناسی ، نیو یرك ، لندن ، ترانتو ۱۹۵۷ مسیحی:

Oliver, T. Robert, The Psychology of Persuasive Speech, sec. ed., Longmans, Green & Company, New York, London, Toronto, 1957.

۳ ـ آملی. محمّد بن محمود : نفایس الفنون فی عرایس العیون ۱۷ــ۱۳۱٦

٤ـ آموزگار،سناتورحبیب‌الله: فنّ خطابه یاتبلیغ، درس درمؤسسهٔ وعظ وتبلیغ اسلامی دانشکدهٔ علوم‌معقول ومنقول، تهران،آذرماه ۱۳۳٤ چاپخانهٔ‌دانشگاه تهران

الف

٥ـ ابن‌ابی‌الحدید:مقدمهٔ‌شرح‌نهج‌البلاغه،مجموعهٔ‌خطب حضرت‌امیرعلیه‌السلام

٦ ـ ابن الجوزی ، ابوالفرج عبدالرحمن : کتاب الاذکیاء

۷ ـ ابن خلدون ، عبدالرحمن بن محمّد : مقدمه ، چاپ مصر

۸ ـ ابن خلّکان، احمد بن محمّد بن ابراهیم بن ابی بکر هکاری اربلی : وفیات الاعیان وانباءِ ابناءِ الزمان

۹ ـ ابن سینا ، شیخ الرئیس : منطق الشفاء و الاشارات

۱۰ ـ ابن شهر آشوب ، محمّد بن علی بن شهرآشوب بن ابی نصر بن الجیش ساروی مازندرانی (مکنی بابوجعفر وابوعبدالله ملقب برشیدالدّین یا زین الدّین) : مناقب آل ابیطالب در دو مجلد چاپ سنگی طهران

۱۱ ـ ابن کمال پاشا ، شمس الدّین احمد بن سلیمان : آداب البحث ومناظره، سالنامهٔ پارس ۱۳۲۳ هجری شمسی

۱۲ ـ ابن المقری ، اسمعیل : قصیدهٔ بدیعیّه

۱۳ ـ ابن المقفع ، عبدالله : کلیله ودمنه ، الادب الصغیر والادب الکبیر

۱٤ ـ ابن میثم : آداب البحث وتجرید البلاغة فی المعانی والبیان

۱۵ ـ ابن الندیم ، محمّد بن اسحق : الفهرست ، چاپ مصر

۱٦ ـ ابوزهره ، محمّد : الخطابه اصولها و تاریخها فی ازهر عصورها عند العرب ۱۳۵۳ ه .

۱۷ ـ ابو سعید ابوالخیر : اسرارالتوحید . انتخاب استاد فقید احمد بهمنیار. چاپ وزارت فرهنگ ، ۱۳۲۰ ه. ش.

۱۸ ـ احسائی ، ابن ابی جمهور ، غوالی اللئالی

۱۹ ـ احسائی،ابن ابی جمهور(وهروی جبعی عاملی): مناظرات با دانشمندسنی

۲۰ ـ ادارهٔ فرهنگ امریکا : رساله دربارهٔ انتخاب طریق زندگی خود :

Office of Education; Bulletin, Choosing Our Way, Mis. No. I, 1947.

۲۱ ـ اربلی : کشف الغمّه فی معرفة الائمه

۲۲ ـ ارسطو: کتاب خطابه : Aristote, Rhétorique : Texte établi et traduit par Médéric Dufour, Société d'édition «Les Belles Lettres», Paris. 95, Boulevard Raspail, 1031.

The Rhetoric of Aristotle, by Lane Cooper, Professor of the English Language and Literature in Cornell University, Appleton-Century-Crofts, Inc., New York, 1932.

۲۳ ـ استرابادی ، عماد الدّین قـاری (مؤلّف تجوید القرآن) : تـرجمهٔ احتجاج طبرسی

۲٤ ـ اسدی طوسی ، ابونصر علی‌بن احمد : قصائد چهار گانهٔ مناظرات

۲۵ ـ اسعدی، اسمعیل: ترجمهٔ هنرسخن گفتن‌تألیف ژرژ سیون‌د کتردرحقوق، چاپ تهران، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال وشرکاء ۱۳۳۵

۲٦ ـ اشکوری ، قطب الدّین : محبوب القلوب

۲۷ ـ افشار ، ایرج : راهنمای کتاب شمارهٔ سوّم ۱۳۳۷ هجری شمسی

۲۸ ـ افلاطون : دفاع از سقراط **Plato, Apologia of Socrates** وآئین سخنوری **Phaedrus**

۲۹ ـ الهی قمشه‌ای ، محیی‌الدّین: حکمت عام‌و خاص، چاپ دوم، ازانتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۵ ه . ش .

۳۰ ـ امبروز Ambrose, St., De Officiis Ministror um Bk. i

۳۱ ـ امرسن : اعتماد بنفس ، هدفهای اجتماعی ، فصاحت

Emerson, Ralph Waldo: Essays: On Self-Confidence:

Letters and Social Aims: Eloquence; Conduct of Life.

۳۲ ـ امریچ . مقاله در مجلهٔ کالیرز بتاریخ ۱۷فوریه ۱۹۵٦ میلادی در بارهٔ پسران و دختران جوان که در آرزوی ازدواج بموهومات متوسّل شوند و بانواع جادوگری تن در دهند . **Emrich, Duncan : The Folklore of Love, Collier's, Feb. 17. 1956.**

۳۳ ـ انجیل یوحنّا

۳٤ ـ انصاری ، خواجه عبدالله : کتاب رسائل با تصحیح ومقدمه و شرح حال بقلم سلطان حسین تابندهٔ گنابادی ، چاپخانهٔ ارمغان ۱۳۱۹ ه . ش .

۳۵ ـ اِنور : طریقهٔ استفاده از قوای دماغی ، چاپ لندن

Ennever, W J., Your Mind and How To Use It,
Thorson Publishers Ltd., 91 St. Martin's Lane,
London, W.C.2

۳۶ ـ انوری ، اوحد الدّین محمّد : دیوان ، چاپ تبریز ۱۲۶۶

۳۷ـ آور ویوبنك : راهنمای اداره کنندگان مجالس بحث ، چاپ نیو یرك ۱۹۵٤ میلادی :

Auer, J. Jeffery, and Ewbank, Henry Lee:
Handbook for Discussion Leaders, Revised Edition,
Harper and Brothers, New York, 1954.

۳۸ ـ ایجی ، قاضی عضدالدّین عبدالّرحمن : آداب البحث

۳۹ ـ ایرانشهر ، حسین کاظم زاده : کتاب اصول اساسی روانشناسی ـ انسان وماهیّت وتکامل او با مقدمهٔ آقای دکتر رضا زادهٔ شفق و آقای کریم طاهر زادهٔ بهزاد ، چاپ تهران ، ۱۳۳۲ ه . ش .

ب

٤۰ ـ باباافضل ، افضل الدّین محمّد بن‌حسن مرقی‌کاشانی : رباعیاب بضمیمهٔ مختصری دراحوال وآثاروی بقلم‌آقای سعید نفیسی ازانتشارات کتابخانهٔ دانشکده، طهران ، ۱۳۱۱ ، کتابخانهٔ فردین وبرادر

٤۱ ـ کتاب المفید للمستفید بتصحیح مرحوم حاج سید نصرالله تقوی ازروی نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی، ۱۳۱۰ ه . ش .، مطبعهٔ‌ارمغان ، طهران

٤۲ ـ بادمن ، فردریك : Bodman, Frederick, The Loom of Language, New York, 1944.

٤۳ ـ باغ ، آیت‌الله آقا سید محمّد علوی‌کاشانی: منظومه درمعانی وبیان

٤٤ ـ بافقی ، وحشی : مثنوی شیرین و فرهاد

۴۵ ـ البحرانی ، شیخ کمال الدین میثم بن علی‌بن میثم : اصول‌البلاغة

۴۶ ـ بدایع نگار ، میرزا فضل‌الله : بیان المعانی فی علم المعانی

۴۷ ـ براون : تاریخ ادبی ایران ، جلد اوّل ترجمه وتحشیهٔ علی پاشا صالح، کتابفروشی ابن سینا ، تهران ۱۳۳۵ هـ. ش. چاپ دوّم

Browne, Edward G., A. Literary History of Persia.

۴۸ ـ برایسُن ، تعلیمات اکابر

Bryson, Lyman: Adult Education, American Book Co., 1936.

۴۹ ـ بردن : سخنوری چنانکه شنوندگان دوست دارند :

Borden, Richard C., Public Speaking as Listeners Like It. Harper Brothers, New York and London, 1935.

۵۰ ـ بر نهم : شخصیت سالم (سلامت نفس) :

Burnham, William, Professor Emeritus of Education and School Hygiene, Clark University: Wholesome Personality, D. Appleton—Century Company Incorporated, New York and London, 1936.

۵۱ ـ بروك : درمان لکنت زبان ، چاپ لندن ۱۹۵۷

Stammering and Its Treatment, by Franklin Brook, Pitman Medical Publishing Co. Ltd., London. 1957 .

۵۲ـ بلنچارد : آزادی امریکا وقدرت‌کاتولیکها ، ۱۹۴۹ میلادی

Blanchard, Paul: American Freedom and Catholic Power, The Beacon Press, 1949.

۵۳ ـ بلیر : خطابه های مربوط بمعانی وبیان

Blair, High: Lectures on Rhetoric, 1783.

۵۴ ـ بندر : فنّ خوب سخن گفتن ، چاپ نیویُرك ۱۹۴۹ میلادی

Bender, James F., How to Talk Well, Whittlesay House, Mc Graw-Hill Book Co., Inc., 330 West 42 St. 18, N. Y., 1949.

۵۵ ـ بنهم : ضروب الامثال
Benham, W. G., Proverbs

۵۶ ـ بومن : حق چیست وچرا حق است؟ چرا باید بار دیگر در بـارهٔ حق و و بـاطل اندیشه کنیم ؟
Bowman, Harold Leonard, Presbyterian Church of Chicago

۵۷ ـ بیرجندی ، عبدالعلی بن محمّد بن‌الحسین : شرح آداب البحث‌عضدی

۵۸ ـ « ، محمّدهادی : دستور سخنرانی یا قواعد خطابه ، چاپ‌تهران

۵۹ ـ بیرد ، استاد سخنوری دردانشگاه‌آیوا : اصول‌وانواع بحث چاپ نیویرك ۱۹۴۳ مسیحی :

Baird, Professor A. Craig, Discussion Principles and Types: McGraw-Hill Book Company Inc., N. Y. and London, 1943.

۶۰ ـ بیکن : پیشرفت علم وسخنان کوتاه ومقالات دیگر : خطابه
Bacon, Francis, Advancement of Learning: Apothegms, Essays: of Discourse

۶۱ ـ بیهقی ، ابوبکر احمد : جدل و خلاف

۶۲ ـ بیهقی ، علی بن زید ، تتمهٔ صوان الحکمة ، چاپ لاهور ۱۳۵۱ ه .

۶۳ ـ ترجمهٔ تتمّهٔ صوان الحکمة بنام دُرّة الاخبار و لمعة الانوار طبع دوم لاهور ۱۳۵۸ه.



۶۴ ـ پارکر، ادوارد : عصر طلائی سخنوری در امریکا
Parker, Edward D., The Golden Age of American Oratory

۶۵ ـ پارکر ، ثیودور :
Parker, Theodore:

World of Matter and World of Man

۶۶ ـ بازارگاد، دکتر بهاء الدین: ترجمه وتحریر کتاب روانشناسی عملی یا رموز زندگانی روزانه: طهران، اسفند، ۱۳۳٤

۶۷ ـ پاول: فراخنای آینده بشر، تعریف دموکراسی:

Powell, A., Man's Vast Future, A. Definition of Democracy, Davies, Farrar, Straus and Young, 101 Fifth Avenue, N. Y., 1951.

۶۸ ـ پراچنو: راهنمای سخنوری در مجالس میهمانی بعد از شام، چاپ نیویرك، ۱۹۵۵ مسیحی:

Prochnow, Herbert V., The Toastmaster's and Speaker's Handbook, Pocket Books Inc., New York, 1955.

۶۹ ـ پراچنو: کتاب سخنور کامیاب، چاپ نیویرك، ۱۹۵۱ میلادی

Herbert V. Prochnow, The Successful Speaker's Handbook, Prentice-Hall, Inc., New York, Second Printing, 1951.

۷۰ ـ پلمنیسم Pelmanism, The Pelman Institute of America, New York City

۷۱ ـ پلینی جوان: رسالات: Pliny The Younger, Epistles

۷۲ ـ پیترسن: گنجینه ای از خطابه های بزرگ دنیا، چاپ نیویرك، ۱۹۵٤ میلادی

Peterson, Houston: A Treasury of The World's Great Speeches, Simon and Schuster, New York, 1954.

۷۳ ـ پینتر: روانی سخن، چاپ باستن ۱۹٤۳ میلادی

Painter, Margaret: Ease in Speech, D.C. Heath and Company, Boston, 1943.



٧٤ ـ تدین ، سید محمّد : اصول خطابه و تاریخ مختصر منطق

٧٥ ـ التفریشی ، المولی مراد بن علیخان : الذریعة الحسینیة متن فی البلاغة و توابعها وحاشیه بر آن

٧٦ ـ تقوی ، حاج سید نصر الله : هنجار گفتار : چاپ تهران، ١٣١٧ ﻫ .

٧٧ ـ » » » » : تصحیح المفید للمستفید

٧٨ ـ تنکابنی ، میرزا محمد (صاحب قصص العلماء) : آداب المناظره



٧٩ ـ جامی ، نورالدّین عبدالّرحمن : سلسلة الذهب ومثنوی یوسف و زلیخا

٨٠ ـ جانسن : تنبل وتن پرور Johnson, Samuel: The Idler

٨١ ـ الجرفادقانی ، شیخ اسدالله بن محمود : تحفة السفر

٨٢ ـ جزائری شیرازی ، حاج محمّد بن مؤمن بن الحاج محمّد قاسم بن محمّد ناصر بن محمّد : تعبیر طیف الخیال فی تحریر مناظرة العلم والمال، شرح بر طیف الخیال فی المناظرة بین العلم والمال

٨٣ ـ جفرسن : نوشته ها، جلد چهارم Jefferson, Thomas : Writings, vol .xiv

٨٤ ـ جکسن، پرفسور ویلیم : زردشت پیغمبر ایران باستان ، چاپ نیویرک ١٩٠١ میلادی Jackson, Professor A. V. Williams : Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, New York, 1901.

٨٥ ـ الجمان فی علم البیان (نسخه‌ای از این رساله نزد سید آقا تستری در نجف است).

٨٦ ـ الجیلانی الرشتی ، عبدالغفاربن محمّد : آداب المناظره

٨٧ ـ جیمز : سخنها با دبیران James, William: Talks to Teachers



٨٦ ـ چاچی شافعی ، ابوبکر محمّد قفال : جدل وخلاف

٨٩ ـ چستر فیلد ، لرد : نامه ها

Chesterfield, the Earl of (Philip Dormer Stanhope): Letters,19 March, 1950.



٩٠ ـ الحارثی، الشیخ بهاء الدّین محمّد بن الحسین بن عبدالصمد: اسرار البلاغة

٩١ ـ حافظ شیرازی ، خواجه شمس الدّین محمّد : دیوان ، باهتمام محمّد قزوینی ودکترقاسم غنی ، طهران ١٣٢٠ هـ. ش.

٩٢ ـ حامد ، المولی : آداب المطالعه والبحث ، در کتابخانهٔ حاج علی محمّد نجف آبادی

٩٣ ـ حجازی ، محمد . ترجمهٔ کتاب رشد شخصیّت بقلم شاختر از انتشارات کتابفروشی ابن سینا ، تهران، باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات فرنکلین ١٣٣٣ هـ. ش.

٩٤ـ الحداد ، نقولا : علم الاجتماع ـ حیات الهیئة الاجتماعیه وتطورها چاپ مصر ١٩٢٥ میلادی

٩٥ ـ حدائق الحقائق فی اللغز والمعمی

٩٦ ـ الحر العاملی، الشیخ محمّد بن محمّد بن الحسین: ارجوزه فی المعانی والبیان

٩٧ ـ حسام العلماء ، آق اولی : دررالادب فی المعانی والبیان و البدیع ، طبع شیراز ١٣١٥

٩٨ ـ الحسنی الحسینی السلامی الشاهی الشیرازی ، السید کمال الدّین شاه فتح الله بن هبة الله بن عطاء الله : البدیع فی علم البدیع

٩٩ ـ الحسینی، السیّد اختیار بن السیّد غیاث الدّین : اساس الاقتباس فی المعانی والبیان ، در کتابخانهٔ قدس رضوی ، تاریخ تألیف ٨٩٧ قمری

١٠٠ ـ الحسینی استرآبادی ، سید عبدالوهاب بن علی: الانموزج فی علوم البلاغة من المعانی والبیان والبدیع

١٠١ ـ حسینی قزوینی ، سید محمدتقی بن میرمؤمن : ارجوزه درمعانی وبیان

١٠٢ ـ الحسینی ، میرفخرالدّین محمد بن الحسین : آداب المناظره

١٠٣ ـ حکمت ، علی اصغر : امثال قرآن ، چاپ تهران ، ١٣٣٣ هجری شمسی

١٠٤ ـ « « : اصول فنّ مناظره ، هم چاپ جداگانه هم درسر فصل شمارهٔ ٥٥ مجلهٔ تعلیم وتربیت سال ششم

١٠٥ ـ حکمت ، علی اصغر : جامی ، تهران ١٣٢٠ هجری شمسی

١٠٦ ـ حکمت ، علی اصغر : نظری بادبیات فارسی ، چاپ کلکته ١٩٥٦ میلادی

Glimpses of Persian Literature, Iran Society, Calcutta, 1956.

١٠٧ ـ حکیم الهی : کتاب زندگانی علی بن ابیطالب علیه السلام

١٠٨ ـ حلّی ، علامه : جوهر النضید فی شرح منطق التجرید ، سنهٔ ١٣١٠

١٠٩ ـ حلّی ، صفی الدّین: قصیدهٔ بدیعیه

١١٠ ـ حموی ، تقی الدّین معروف به ابن الحجة : قصیدهٔ البدیعیه

١١١ ـ حنفی ، ابوبکر : جدل وخلاف

١١٢ ـ حنفی تبریزی ، محمّد : شرح آداب البحث قاضی عضد الدّین عبد ـ الرحمن ایجی

١١٣ ـ الحویزی ، شیخ فرج الله بن درویش : ارجوزه فی المعانی

١١٤ ـ حیدرعلی ، سید : بغیة الطلاب فی علم الکلام والمناظرات مع الخصام

خ

١١٥ ـ خبرهای امریکا و گزارشهای دنیا

The United States News and World Reports

۱۱٦ ـ خواجه نظام الملك ، ابوعلی حسن بن علی : سیاست نامه

۱۱۷ ـ خواجه نوری ، مهندس عباسقلی : ترجمۀ آئین سخنوری ورمز نفوذ در دیگران،تألیف دیل کارنگی چاپ تهران ، کتابخانۀ زوار ۱۳۳۱ه. ش.

Dale Carnegie, Public Speaking and Influencing Men in Business. Pocket Books Inc., New York, 1956.

۱۱۸ـ خوانساری اصفهانی ، میرزا محمّد باقر موسوی(صاحب روضات الجنات): ادب اللسان



۱۱۹ ـ دانش پژوه ، محمّد تقی : فهرست کتابهای فلسفی وعرفانی و کلامی اهدائی استاد سید محمّد مشکوة

۱۲۰ ـ دائرة المعارف امریکا چاپ ۱۹٥٤

The Encyclopedia Americana

۱۲۱ ـ دائرة المعارف بریتانیکا :

The Encylopedia Britannica

۱۲۲ ـ دائرة المعارف جدید بین المللی :

The New International Encyclopedia

۱۲۳ ـ دائرة المعارف علوم اجتماعی:

The Encyclopedia of Social Sciences

۱۲٤ ـ دائی جواد ، سید محمّد رضا : علم بدیع درزبان پارسی ، چاپ اصفهان ۱۳۳٥ ه. ش.

۱۲٥ ـ دبالو،تاریخ انتقادی فصاحت:

de Ballu, Belin, Histoire Critique de l' Eloquence

۱۲٦ ـ در ایدن : گوزن وماده پلنگ ، منظومه در بارۀ فرقه‌های کاتولیك و پروتستان .

Dryden, John : Hind and the Panther

١٢٧ ـ دشتکی شیرازی ، میر غیاث الدّین منصور بن میرصدر الدّین‌حسینی، آداب البحث والمناظره ـ شرح بر آداب البحث عضدی

١٢٨ ـ دوانی ، محقق جلال الدّین محمّد بن اسعد : حاشیه

١٢٩ ـ دوره‌های کتب برای استفادهٔ مناظره کنندگان :

Reference Shelf Series
Debaters' Help Book Series, and Debate Handbook Series

١٣٠ ـ دهخدا ، علی اکبر : امثال و حکم ، چاپ تهران ، مطبعهٔ مجلس ، ١٣١٠ هـ. ش.

١٣١ ـ دیکنز(استاد سخنوری دردانشگاه کالیفرنیای جنوبی)

Dickens, Milton: Speech, Dynamic Communication, University of Southern California, Harcourt, Brace and Company, Inc., New York, 1959.

١٣٢ ـ دیکوینسی : اقاریر یك تریاکی

De Quincey: Thomas, Confessions of an Opium Eater

١٣٣ ـ دیوئی چگونه فکرمیکنیم :

Dewey, John: How We Think

١٣٤ ـ دیوئی : اخلاق وشخصیت ، ترجمهٔ مشفق همدانی



١٣٥ ـ الذهبی ، شمس الدّین ابی عبدالله : تذکرة الحفاظ ، طبع دوم ، حیدر آباد دکن ١٣٣٣ هـ. ش.



١٣٦ ـ رابرت : مقررات اداره کردن مجالس بحث ، چاپ نیویرك ١٩٤٣ :

Bobert , General Henry M., Rules of Order, New York, 1943.

١٣٧ ـ رادول : ترجمهٔ قرآن بزبان انگلیسی :

Rodwell, The Reverend M.

١٣٨ ـ رازی ، امام فخرالدین محمد بن عمر: نهایة الایجاز فی درایة الاعجاز فی علوم البلاغة وبیان اعجازالقرآن الشریف

١٣٩ ـ رازی ، امام فخرالدّین : نهایة العقول فی درایة الاصول

١٤٠ ـ « « : رسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه باتصحیح وحواشی ومقدّمه وشرح حال ونگارش آقای سید محمّد باقر سبزواری ازانتشارات مؤسسهٔ وعظ وتبلیغ دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول ، دانشگاه تهران ١٣٣٥ هـ. ش .

١٤١ ـ راسکین : سنگهای ونیز :

Ruskin, John: The Stones of Venice, vol. ii.

١٤٢ ـ راغب اصفهانی : محاضرات الادباء ومحاورات الشعراءِ والبلغاءِ

١٤٣ ـ رالنسون استاد تاریخ ملل قدیمه در دانشگاه آکسفورد .

Rawlinson, George : The Seventh Great Oriental Monarchy, or the Geography, History and Antiquities of the Sassanian or New Persian Empire, London, Longmans, Green and Company, 1876

١٤٤ ـ رشید وطواط ، رشید الدّین محمّد بن محمّد بن عبد الجلیل کاتب بلخی : حدائق السحر فی دقایق الشعر(بزبان فارسی در علم بدیع)

١٤٥ ـ رودکی سمرقندی ، ابو عبدالله جعفربن محمّد : در سه مجلّد تألیف استاد سعید نفیسی ، چاپ تهران ١٣٠٩ و١٣١٠و١٣١٩

١٤٦ ـ روسو ، پیمان‌اجتماعی : Rousseau, Jean Jacques

Du Contrat Social ou Principes du Droit Politique

١٤٧ ـ روضاتی میرسید احمد: ترجمهٔ مناظرهٔ یك دانشمند شیعی با یك عالم سنّی ، دی ماه ١٣٣٧ هـ . ش .

۱۴۸ ـ روغنی قزوینی ، محمد صالح بن محمد باقر معاصر الشیخ الحر العاملی: ترجمهٔ محاضرات راغب اصفهانی بفارسی ، نسخه در کتابخانهٔ رضوی از موقوفات نادر شاه (۱۱۴۵)

۱۴۹ ـ ریدرز دایجست بزبان انگلیسی (مجلهٔ امریکائی گلچین مقالات و مطبوعات) شمارهٔ ماه مه ۱۹۵۵

The Reader's Digest, May, 1955.

۱۵۰ ـ ریدرز دایجست بزبان فرانسه :

Sélection du Reader's Digest, Juillet 1955

۱۵۱ ـ ریدرز دایجست بزبان عربی (المختار فبرایر ۱۹۵۶)

۱۵۲ ـ ریگر : «شما میتوانید خوب سخن بگوئید» چاپخانهٔ دانشگاه راتگرز ۱۹۵۵ میلادی

Reager, Richard C., You Can Talk Well, Rutgers University Press, 1955.

ز

۱۵۳ ـ زکی علی مصری ، دکتر : اسلام در دنیا

۱۵۴ ـ الزواری ، ابوالحسن علی بن الحسن تلمیذ محقق کرکی واستاد ملا فتح‌الله کاشانی : ترجمهٔ احتجاج الطبرسی .

۱۵۵ ـ زیگفرید، آندره : سخن گفتن در حضور جمع:

Siegfried , André : Savoir Parler en Public,

Editions Albin Michel, 1950, 22, rue Huyghens — Paris

س

۱۵۶ ـ سارت وفاستر وبرنی : کتاب سخنوری برای دبیرستان ، چاپ باستن، ۱۹۵۱ میلادی

Sarett, Lew, Litt. D., Foster, William Trufant, PH. D. and Mc Burney, James H., Speech, A High School Course, Houghton Mifflin Co., Boston, 1951.

۱۵۷ ـ سالنامهٔ امریکا The American Yearbook

۱۵۸ ـ سالنامهٔ جدیدبین‌المللی The New Irternational Yearbook

۱۵۹ ـ سالنامهٔ جهان The World Almanac, 1956

۱۶۰ ـ سالنامهٔ استیتسمن The Statesman's Yearbook

۱۶۱ ـ سامرزودوتن ازاستادان دیگرسخنوری: طریقهٔ مناظره ، چاپ نیویرك ۱۹۵۰ میلادی .

Summers, Harrison Boyd; Whan, Forest Livings; and Rousse, Thomas Andrew: How To Debate. The H. W. Wilson Company, New York, 1953.

۱۶۲ ـ سانژه : فنّ خطابه ، چاپ پاریس ۱۹۵۸ میلادی :

L' Art Oratoire par Jules Senger, Presses Universitaires de France, 108 Boulevard Saint -Germain, Paris; 1958

۱۶۳ ـ سبزواری ، حاجی ملا هادی بن مهدی متخلص باسرار : روح الافراح فی علم البدیع .

۱۶۴ ـ سبزواری ، حاجی ملا هادی بن مهدی متخلص باسرار : منظومه

۱۶۵ ـ » » » » » اسرارالحکم

۱۶۶ ـ سبزواری ، سیدمحمدباقر، مقدّمه وحواشی بررسالةالکمالیه ازانتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۵ ه.ش.

۱۶۷ ـ ستراوس : طرق جدید برای اینکه جلسات بحث را بهتر بتوان اداره نمود ، چاپ نیویرك ۱۹۵۳ میلادی

Straus, Bert and Frances: New Ways to Better Meetings, New York. The Viking Press, 1953.

١٦٨ ـ ستیونسن : کتاب شواهدوامثال، چاپ‌هفتم ، چاپ‌نیویورك١٩٥٢ میلادی

Stevenson, Burton: The Home Book of Quotations.

Seventh edition, Dodd, Meed, and Company, New York, 1952.

١٦٩ ـ سردار، نجفقلی میرزا : درهٔ نجفی در بدیع و عروض و قافیه ، چاپ بمبئی ١٣٣٣

١٧٠ ـ سروانتس : دون کیشوت Cervantes, Don Quixote

١٧١ ـ سعدی : کلّیات

١٧٢ ـ سکات رئیس دانشگاه نرث وسترن : نفوذ یافتن در بازرگانان :

Scott, Walter Dill: Influencing Men in Business

١٧٣ ـ السماوی النجفی، علامه الشیخ محمّد بن الشیخ محمّد طاهر: ارجوزه فی المعانی والبیان .

١٧٤ ـ سنائی : دیوان ـ حدیقه

١٧٥ ـ سوپر(رئیس کرسیهای فنون سخنوری ونمایش‌دانشگاه تنه‌سی امریکا)

Soper, Paul L: Basic Public Speaking. Second edition, New York,Oxford University Press Inc., 1956.

١٧٦ ـ سلیمان نبی : کتاب امثال

١٧٧ ـ سنگلجی ، حجة الاسلام آقا محمّد استاد دانشکدهٔ حقوق ، تقریرات در بارهٔ نفس (رسالهٔ خواب) ـ عالم معنی ، چاپ تهران١٣٣١ هجری شمسی ـ تفسیر القرآن الکریم ، چاپخانهٔ مجلس ١٣٢٥ ه. ش. ورسالهٔ حجة البالغه

١٧٨ ـ سنگلجی ، علامهٔ فقید شریعت : تلخیص الفلسفه ،کلیدفهم قرآن،یکتا پرستی ، محوالموهوم ، اسلام وموسیقی ، فلسفهٔ حرمت رباء

١٧٩ ـ السونی پتی ، المولوی‌السیّد عمار علی بن نظام علی : تحفة الاشعریه فی المناظرات

١٨٠ ـ سویفت : اندیشه ها دربارهٔ دین :

Swift, Jonathan: Thoughts on Religion

۱۸۱ـ سهروردی : سرعبدالله: سخنان‌پیامبر:

Suhrawardi, The Sayings of Mohammad, London, 1954.

۱۸۲ـ سیاسی، دکتر علی‌اکبر : مقالهٔ آزمایش حافظه درمجلهٔ تعلیم وتربیت (آموزش وپرورش) شماره‌های ۱۰و۱۱ .

۱۸۳ ـ سیاسی ، دکتر علی اکبر : کتاب روانشناسی از لحاظ تربیت چاپ تهران ۱۳۱۷ـ « « « کتاب روانشناسی پرورشی‌چاپ‌تهران۱۳۳۰

۱۸٤ ـ « « « : کتاب علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید ، تهران ،۱۳۳۳

۱۸۵ ـ سیاسی، دکترعلی‌اکبر: کتاب مبانی فلسفه ،۱۳۳٦

۱۸٦ ـ « « « : « منطق‌وروش شناسی،۱۳۳٦،ازانتشارات دانشگاه تهران .

۱۸۷ ـ سیّدبن طاوس : کتاب اللهوف ، چاپ تهران ، ۱۳۲۱

۱۸۸ـ سیسرون : Cicero, Pleasures of Life. De Oratore

۱۸۹ ـ سیل : ترجمهٔ قرآن بانگلیسی بامقدمهٔ سردنیسن راس:

Sale, George : The Qoran translated into English with an Introduction by Sir Edward Dennison Ross, London.

۱۹۰ ـ سیوطی ، جلال الدّین : قصیدهٔ بدیعیه

ش

۱۹۱ ـ شا : تاریخ خطابه در امریکا Shaw, Warren C.,

History of American Oratory

۱۹۲ ـ شجره، حسین : تعبیر رؤیاوروانشناسی، نشریهٔ مینو، کتابخانهٔ‌سقراط، تهران، خیابان سعدی ، چاپ اوّل ۱۳۲۹ هـ. ش.

١٩٣ـ شجره، حسین: کتاب شخصیّت مولوی، چاپ تهران ،١٣١٦ هـ. ش.

١٩٤ ـ » « : رسالهٔ خطی در علم بدیع و معانی وبیان

١٩٥ ـ شفق، دکتر رضا زاده استاد دانشگاه : آیین سخنوری از انتشارات وزارت فرهنگ ١٣١٨ هـ. ش.

١٩٦ـ شفق، دکتررضازاده استاد دانشگاه، رسالهٔمبارزه‌باخرافات‌ازانتشارات وزارت‌فرهنگ ، ١٣١٨ هـ. ش.

١٩٧ ـ شفق ، دکتررضازاده استاد دانشگاه ، دموکراسی چیست؟چاپ تهران ١٣٣٤ هـ. ش.

١٩٨ ـ شمس تبریزی : دیوان کبیر با تصحیحات و حواشی آقای فروزانفر استاد دانشگاه

١٩٩ ـ شوشتری، قاضی نورالله: ترجمهٔ مناظرهٔابن ابی جمهور با فاضل‌هروی (در کتاب مجالس المؤمنین)

٢٠٠ ـ شهابی ، محمود(مجتهد خراسانی) استاد دانشگاه تهران : رهبرخرد ، چاپ مطبعهٔ مهر،١٣١٣ هـ. ش.

٢٠١ ـ شهرستانی ،آیةالله سید هبةالدّین : المعجزة الخالده ، چاپ کاظمیه ، ١٣٧١ هجری قمری

٢٠٢ ـ شهرستانی : الابیات الفاخره فی فنّ المناظره : منظومهٔ فارسی

٢٠٣ ـ شهید : کتاب الدروس

٢٠٤ ـ شیرازی ، سید علیخان : قصیدهٔ بدیعیّه

٢٠٥ـ شیروانی رومی ، کمال الدّین مسعود : شرح آداب المناظره و البحث سمرقندی

۲۰٦ ـ شکسپیر : تاجر ونیزی،پنج حکایت ترجمه و نگارش آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه تهران ، بنگاه مطبوعاتی پروین ، تهران۱۳۲۱

Shakespeare, The Merchant of Venice

ص

۲۰۷ ـ صدرالمتألهین ، صدرالدّین شیرازی (ملا صدرا) : اسفار اربعه

۲۰۸ ـ صدوق ، محمد بن‌علی‌بن بابویـه قمی : کتاب‌من‌لایحضره الفقیه

۲۰۹ ـ صدیق ، سناتور، دکترعیسی : سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین ، ازانتشارات دانشگاه تهران ،۱۳۳۲هـ. ش.

۲۱۰ ـ صدیق ، سناتور ، دکتر عیسی : روش نوین در تعلیم و تربیت ، چاپ تهران ، مطبعۀ روشنائی ۱۳۱٤ هـ. ش.

۲۱۱ ـ صفا ، دکترذبیح‌الله : آئین سخن : مختصری در معانی وبیان فارسی ، چاپ دوّم طهران ۱۳۳۱ هـ.ش.

۲۱۲ ـ صفیعلیشاه نعمةاللهی ، حاج میرزا حسن : عرفان الحق ، کتابفروشی محمّدی،تهران،خیابان شاه‌آباد، کتابفروشی وچاپخانۀ دانش ، ناصرخسرو ۱۳۳۳

ض

۲۱۳ ـ ضرّابی . عبدالرحیم (سهیل‌کاشانی) : تاریخ‌کاشان بکوشش‌آقای‌ایرج افشار، چاپ تهران ۱۳۳۵ هـ. ش.

ط

۲۱٤ ـ الطباطبائی الیزدی ، السید حسن بن مرتضی احمد: حقـایق المبانی منظومه فی علم‌المعانی

۲۱۵ ـ تامسن : **Thomson, To Memory of Lord Tabbot**

۲۱۶ ـ طبسی، شیخ محمّد رضا، تاریخ الملل الثلثه، مناظرات فارسی بین مسلم ویهود و نصاری، ۱۳۵۳

۲۱۷ ـ طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج

۲۱۸ ـ طبری، عبدالقادر: قصیدهٔ بدیعیه

۲۱۹ ـ طوسی خواجه نصیرالدین: اساس‌الاقتباس بتصحیح آقای مدرس رضوی چاپ دانشگاه تهران ۱۳۲۶ هـ. ش.

۲۲۰ ـ طوسی، خواجه نصیرالدّین: آداب البحث

۲۲۱ ـ » » » : منطق التجرید

۲۲۲ ـ طوسی، محمّدبن‌الحسن معروف بشیخ طوسی: کتاب تهذیب الاحکام و کتاب الاستبصار فی ما اختلف فی‌الاخبار

۲۲۳ ـ طه حسین، دکتر: کتاب الفتنة الکبری، علی وبنوه. ترجمهٔ آقای محمّد علی خلیلی

۲۲۴ ـ طهرانی، سید جلال الدین: رسالهٔ هیئت اثر کامیل فلاماریون ازروسی بفارسی ترجمهٔ عبدالرّحیم‌بن‌شیخ ابوطالب معروف بطالبوف، ضمیمهٔ گاهنامه۱۳۱۳ هـ. ش. وهمچنین رسالهٔ ضمیمهٔ آن بنام صور قدیمهٔ فلکی تألیف‌آقای طهرانی

ع

۲۲۵ و۲۲۶ـ عاملی، شیخ‌المشایخ بهاء الدّین محمّد (معروف بشیخ بهائی): کتاب‌نان و حلوا و کشکول.

۲۲۷ ـ العاملی‌الجبعی، گفتگوی یك‌دانشمند شیعی با یك دانشمند سنّی، مقدّمه وترجمه بقلم آقای میرسید احمد روضاتی رجب۱۳۷۸هـ. ق. =دی ماه۱۳۳۷ هـ. ش.، چاپ اصفهان

۲۲۸ ـ عطّار، شیخ فریدالدّین، تذکرة الاولیاء

۲۲۹ ـ » » : منطق‌الطیر

٢٣٠ ـ عقاد : عبقريت الامام

٢٣١ ـ علوی ، وجیه‌الدّین : قصیدهٔ بدیعیه

٢٣٢ ـ علامهٔ حلی: آداب‌البحث ، نسخهٔ کتابخانهٔ مولی محمّد علی خوانساری

٢٣٣ ـ علم الرجال Who Is Who

٢٣٤ ـ علم الهدی ، رسالهٔ میزان الاشعار مشتمل بر صناعت خطابت وغیره ، نسخهٔ خطی متعلق بآقای سید حسین شهشهانی

٢٣٥ ـ علی بن ابیطالب علیه السلام : نهج‌البلاغة ، چاپ فیض الاسلام،تهران، ١٣٢٨ هـ . ش .

٢٣٦ ـ علی بن ابیطالب علیه‌السلام : دیوان منتسب بآنحضرت

٢٣٧ ـ عوفی‌محمّد سدیدالدّین، جوامع الحکایات ولوامع الروایات‌بتصحیح واهتمام آقای دکترمحمّد معین استاد دانشگاه ،١٣٣٥ هـ. ش.

٢٣٨ ـ عوفی محمّد سدیدالدّین: لباب الالباب بسعی و اهتمام ادوارد براون ، مطبعهٔ بریل فی‌مدینة لیدن ١٣٢٤ هجری قمری مطابق ١٩٠٦ میلادی ، چاپ جدید همین کتاب با تصحیحات وحواشی وتعلیقات بکوشش استاد سعید نفیسی . طهران ، ١٣٣٥ هـ. ش.

غ

٢٣٩ ـ غزالی : احیاء العلوم ، جزء ثالث کتاب آفات اللسان ، کتابفروشی وچاپخانهٔ مرکزی ، ١٣١٩ هـ. ش.

٢٤٠ ـ غزالی : کیمیای سعادت ـ دوجلد

٢٤١ ـ غفاری مازندرانی ، نظام الدّین احمد : ترجمهٔ احتجاج الطبرسی

ف

٢٤٢ ـ فارابی ، ابو نصر محمّدبن احمدبن طرخان(معروف بمعلم ثانی): ادب الجدل ـ کتاب فی‌المواضع المنتزعه من الجدل

۲٤۳ـ فاستر : بحث ومناظره :

Foster, William Trufant: Discussion and Debate

۲٤٤ ـ فاضل مقداد ، ابوعبدالله: تجوید البراعة در شرح تجرید البلاغة شیخ میثم البحرانی

۲٤٥ ـ فاضل هندی ، بهاء الدّین محمّد بن المولی : تاج الدّین الحسن بن محمّد الاصفهانی : التمحیص فی علم البلاغة

۲٤٦ ـ فاگ : هزار گفتارتاریخی ، ۱۹۲۹میلادی :

Fogg, Walter: One Thousand Sayings of History, 1929.

۲٤۷ ـ فرخی سیستانی ، ابوالحسن علی‌بن جولوغ : ترجمان البلاغة

۲٤۸ ـ فردوسی طوسی ، شاهنامه

۲٤۹ ـ فرنکلین : سر گذشت زندگانی خودش :

Franklin, Benjamin: Autobiography

۲٥۰ ـ فروزانفر ، بدیع الزمان : زندهٔ بیدار ترجمهٔ حی بن یقظان اثر ابن طفیل از انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، تهران،۱۳۳٤ ه.ش.

۲٥۱ ـ فروزانفر، بدیع‌الزمان : سخن وسخنوران ، جلد اوّل ، مطبعهٔ مجلس، ۱۳۰۸ ه . ش .

۲٥۲ ـ فروزانفر، بدیع الزمان : احادیث مثنوی از انتشارات دانشگاه تهران بهمن ماه ۱۳۳٤ ه. ش.

۲٥۳ ـ فروزانفر، بدیع‌الزمان ، رساله دربارهٔ مولوی ، چاپخانهٔ مجلس ،بهمن ماه ۱۳۱٥ ه. ش.

۲٥٤ ـ فروزانفر، بدیع الزمان : کتاب مآخذ قصص وتمثیلات مثنوی، چاپخانهٔ مجلس، از انتشارات دانشگاه ۱۳۳۳ ه. ش.

۲٥٥ ـ فروغی ، محمد علی :آئین سخنوری ، چاپ دوّم ، تهران ، کتابخانهٔ دانش ، خیابان سعدی ۱۳۳۰ ه. ش.

۲٥٦ ـ فروغی ، محمّد علی : رساله در بدیع

۲۵۷ ـ فرهادمیرزا معتمدالدوله: کتاب قمقام

۲۵۸ ـ فلاماریون، رسالهٔ هیئت جدیدترجمهٔ چار کسوف وعبدالرحیم بن شیخ ابوطالب نجّار تبریزی معروف بطالبوف بسعی واهتمام جلال الدّین طهرانی‌ضمیمهٔ گاهنامهٔ ۱۳۱۳

۲۵۹ ـ فلش : فنّ ساده گفتن ، چاپ نیویرك ۱۹۴۶ میلادی

Flesch, Rudolf: The Art of Plain Talk
Harper and Brothers, Publishers, New York and London, 1946.

۲۶۰ ـ فندرسکی، میرزاابوطالب‌بن‌السید میرزا بیك : البیان البدیع‌فی‌البیان والبدیع بفارسی

۲۶۱ ـ فولر Fuller, Thomas: Holy and Profane States: of Memory. Gnomologia. No. 146

ق

۲۶۲ ـ قاآنی : دیوان

۲۶۳ ـ قرآن کریم

۲۶۴ ـ قریب ، استاد : رساله دربدیع

۲۶۵ ـ قزوینی ، محسن بن محمّد طاهر : ارجوزه فی‌المعانی والبیان

۲۶۶ ـ القمی ، الشیخ ابوالحسن بن الحسین بن موسی بن بابویه : ادب‌الاملاء والنطق

۲۶۷ـ قمی ، حاج شیخ عبّاس ، منتهی الامال

۲۶۸ ـ القمی المشهدی ، میرزا محمّد بن محمّد رضا بن اسمعیل بن جمال الدّین : ارجوزه فی المعانی والبیان.

۲۶۹ ـ قندروزی ، قاضی : ینابیع‌المودة

۲۷۰ ـ قندیل ، امین مرسی : اصول علم النفس و اثره فی التربیة ، چاپ مصر ۱۳۴۸ هـ. ش. =۱۹۲۹ میلادی

گ

۲۷۱ ـ کارپ : جلسات سالیانه ، چاپ نیویرك ۱۹۵۵

Carp, Bernard: Your Annual Meeting—How to Make the Most of It. National Publicity Council for Health and Welfare Services, New York, 1955.

۲۷۲ ـ کارلایل : نطق دردانشگاه ادینبورو ۱۸٦٦:

Carlyle, Thomas: Address, University of Edinburgh.

۲۷۳ ـ کارلایل : مقالات Essays » »

۲۷٤ـ » نامه‌ها Early Letters: To Mitchell » »

۲۷٥ ـ » کتاب قهرمانان وپرستش‌قهرمانان(ابطال) :

On Heroes and Hero Worship.

۲۷٦ ـ کارنگی : سخنوری چاپ نیویرك ۱۹٥٦ :

Carnegie, Dale: How to Develop Self-Confidence and Influencing People by Public Speaking, Pocket Books Inc., New York, 1956.

۲۷۷ ـ کاشانی : محمدکاظم بن‌محمد صادق ، ارجوزه فی المعانی والبیان

۲۷۸ ـ کاکس : فن خطابه ، ۱٥٤۰ میلادی

Cox, Leonard: The Art or Craft of Rhetorike, 1540.

۲۷۹ ـ کاویانی ولطفی ، دکتر : فن سخنوری گرگیاس بقلم افلاطون چاپ تهران، کتابفروشی ابن سینا ۱۳۳٤ هـ. ش.

۲۸۰ ـ الکبیری ، الفاضل الکاشی : آداب المناظره

۲۸۱ ـ کبیر ، سید علیخان : انوارالربیع درانواع بدیع

۲۸۲ ـ کُرمنن Cormenin, de, Louis Marie de Lahaye, Vicomtes Timon, Le Livre des Orateurs, Paris, 1842.

۲۸۳ ـ کلاین: Klein, Alan F., Role Playing in Leadership: and Group Problem Solving, Association Press, New York, 1956.

۲۸٤ ـ کلر: سر گذشت زندگانی : نیویرك ۱۹٤۷م.

Keller, Hellen Adams, The Story of Life. Doubleday and Co., New York, 1947.

۲۸۵ ـ کمره‌ای، آیت‌الله حاج میرزا خلیل مجتهد : قبلهٔ اسلام ـ کعبه یامسجد الحرام، چاپ تهران فروردین ۱۳۳۶ هجری شمسی

۲۸۶ ـ کمره‌ای، آیت‌الله شیخ محمّد باقر : خدا شناسی، چاپ تهران

۲۸۷ ـ کوپر : فرضیه های مربوط بسبك:

Cooper, Lane: Theories of Style

۲۸۸ ـ کوپلند : نطقهای بزرگ دنیا :

Copeland, Lewis: The World's Great Speeches
Garden City Publishing Company, Inc., Garden City, N.Y., 1949.

گ

۲۸۹ ـ گارلند : طرق بحث، چاپ نیویورك ۱۹۵۱م.

Garland, J.V., Discussion Methods Explained and Illustrated.
The H.W. Wilson Company, New York, 1951.

۲۹۰ ـ Gravollet, Paul : Déclamation, école du mécanisme.

۲۹۱ ـ گرگانی، شمس‌العلماء : ابدع‌البدایع، رسالهٔ فارسی‌درفنّ بدیع

۲۹۲ ـ Gaze, Harry: Constructive Psychology

ل

۲۹۳ ـ لارشفوکو : امثال و حکم La Rochefoucauld, Maximes.

۲۹٤ ـ لم، جنگهای صلیبی. چاپ گاردن سیتی ۱۹۳۰م.

Lamb, Harold : The Crusades, Garden City, N. Y., 1930.

۲۹۵ ـ لامارتین : تاریخ ژیروندنها

Lamartine, Alphonse, Marie Louis de Prat: Histoire des Girondins

۲۹٦ ـ اللکهنوی : السیدالمفتی میرمحمّد عبّاس علی‌اکبربن جعفربن‌طالب ابن نور الدّین بن المحدّث الجزائری التستری التقوی : آداب التخاطب یا کتاب التخاطب.

۲۹۷ ـ لوازت : حافظه، نیویورك ۱۹۲٤ م.

Loisette, A., Assimilative Memory or How to Attend and Never to Forget, Funk and Wagnalls Company, New York and London, 1924.

م

٢٩٨ ـ الماحوزی البحرانی : الشیخ عبدالله بن‌علی بن‌الحسن بن احمدبن‌یوسف ابن عمار: آداب البحث ـ المعراج والبلاغة ورساله درعلم المناظره

٢٩٩ ـ الماحوزی ، شیخ سلیمان بن عبدالله : آداب المناظره

٣٠٠ ـ مازندرانی اصفهانی ، آقا محمّدهادی‌بن محمّد صالح‌بن احمد: انوار البلاغة فی علمی المعانی والبیان

٣٠١ ـ مارکوپولو، سیاحت‌نامه: Travels of Marco Polo, London, 1921

٣٠٢ ـ ماسگریو : قواعد واصول مناظره ، نیویورك ١٩٤٦:

Musgrave, George McCoy : Comparative Debate, Rules and Techniques, New York, 1946.

٣٠٣ ـ مانرو : دائرة المعارف تربیتی ، نیویورك ١٩١١ میلادی

Monroe, Paul: A Cyclopedia of Education, Teachers College, Columbia University. Macmillan Company, New York, 1911.

٣٠٤ ـ المبرد، ابوالعبّاس محمّدبن یزیدبن عبدالاکبر الثمالی الازدی مؤلّف الکامل واعراب القرآن وطبقات النحاة البصریین

٣٠٥ ـ مجلسی ، ملامحمّد باقر : بحارالانوار فی اخبار الائمة الاطهار

٣٠٦ ـ مجلهٔ ایران و امریکا شماره های خرداد وتیرماه ١٣٢٥

Iran and the U. S. A.

٣٠٧ ـ مجلات تایم و نیوزویك و امثال آن Time, Newsweek, etc.

٣٠٨ ـ محفوظ ، الشیخ علی ، هدایة المرشدین إلی طریق الوعظ و الخطابة ، القاهره ، الطبعة الخامسة ١٩٥٢م. سنة ١٣٧١ هـ.

٣٠٩ ـ محمد بن کلینی : کتاب کافی

٣١٠ ـ مدرس،محمدعلی تبریزی : ریحانة الادب‌فی‌تراجم المعروفین بالکنیة واللقب یا کنی والالقاب ١٣٢٤ ه. ش.

٣١١ ـ مرگان : صراط المستقیم اسلام چاپ نیویرك،١٩٥٨میلادی:

Morgan Kenneth, Islam. The Straight Path-Interpreted by Muslims: The Ronald Press Co., New York, 1958.

٣١٢ ـ مستوفی ، حمدالله : نزهة القلوب باهتمام لی استرنج چاپ‌لایدن١٩١٥ مسیحی

٣١٣ ـ مشر : روابط عمومی دستگاههای کارگزینی چاپ شیکاگو ١٩٤١

Public Relations of Public Personnel Agencies, a Report Submitted to the Civil Service Assembly ... by William A. Mosher, Chicago, 1941.

٣١٤ ـ مشفق‌همدانی: ترجمهٔ کتاب روانشناسی برای همه از ادوارداسترکر و کنت اپل وجان اپل با مقدمهٔ آقای خواجه نوری ، چاپ دوم ١٣٣٣ ه. ش. طهران بنگاه مطبوعاتی ، صفیعلی‌شاه

٣١٥ ـ مشکوة :آقای سید محمد استاد دانشگاه : فهرست کتب اهدائی‌ایشان بکتابخانهٔ دانشگاه‌تهران،باب کلام،جلد سوم،بخش اول ،چاپخانهٔدانشگاه١٣٣٢ه.ش.

٣١٦ ـ معصوم علیشاه نعمة اللهی شیرازی : طرائق الحقایق : چاپ تهران ١٣١٩ ـ ١٣١٨ ه.

٣١٧ ـ معین، دکترمحمد : چهار مقالهٔ عروضی چاپ قزوینی بکوشش ایشان ١٣٣١ ه. ش. طهران

٣١٨ ـ مقترح ، شیخ تقی الدین ابوالعز : رسالهٔ اصطلاحات جدل وخلاف

٣١٩ ـ مکاشفات یوحنا

٣٢٠ ـ ملك‌الشعراء ، شرف‌الدین الحسن بن محمدالرامی تبریزی :حدائق الحقائق فی شرح حدائق السحر یا حقائق الحدائق درنسخهٔ کتابخانهٔ مجلس

٣٢١ ـ مونتنی : مقالات Montaigne, de, Michel Eyquem: Essays

٣٢٢ ـ موریر: جیمز: کتاب حاجی بابای اصفهانی ، طبع اول ١٨٢٤ میلادی وچاپهای بعد Morier, James, Haji Baba of Isfahan

٣٢٣ ـ موصلی ، عزالدین: قصیدهٔ بدیعیه

٣٢٤ ـ مولوی ، عبّاس : انوار السلیمانیّه ، فارسی ، در احتجاجات نبی و ائمه صلوة الله علیهم اجمعین ومناظرات‌سایرعلماء مخالفین

٣٢٥ ـ مهدوی دکتر یحیی[١]: کتاب جامعه شناسی یا علم‌الاجتماع(مقدمات واصول)چاپ دوّم ، تهران ، ١٣٣٣هـ. ش. چاپخانهٔ مجلس شوری ملّی

٣٢٦ ـ مهذب الدین، احمدبن عبدالرضا (نزیل بلاد هند): آداب المناظره

٣٢٧ ـ میبدی یزدی ، قاضی میرحسین بن معین‌الدین : شرح برآداب‌البحث سمرقندی

٣٢٨ ـ میرزا لطفعلی بن‌امیرالشعراء ، دستور بلاغت، قصیده دربلاغت

٣٢٩ ـ میل ، جان‌استوارت :
کتاب شرح احوال خود مؤلّف Mill, John Stuart, Autobiography

٣٣٠ ـ مینوی ، مجتبی ـ ومهدوی ، دکتریحیی : مصنفات افضل الدین مرقی کاشانی، چاپخانهٔ مجلس ١٣٣١ هـ. ش.

ن

٣٣١ ـ ناصرخسرو : دیوان

٣٣٢ ـ نپتونی مصری ، محمد لبیب : رحلة الحجازیه ، چاپ دوّم ١٣٢٩ هـ. مطبعة الجمالیه درمصر

٣٣٣ ـ النجفی، الشیخ احمدبن اسمعیل بن‌الشیخ عبدالنبی بن‌سعدالجزائری: آداب المناظره

٣٣٤ ـ نخشبی حنفی : ابوجعفر محمد : جدل وخلاف

٣٣٥ـ نراقی ، محمد مهدی بن ابی‌ذر: نخبة البیان دروجوه تشبیه واستعارات ومحسنات البدیعیه ، چاپ اول ١٣٣٥ ه. ش.

٣٣٦ـ نظامی : مخزن الاسرار ، خسرو شیرین ، هفت پیکر چاپ ارمغان ، ١٣١٥ ه. ش.

٣٣٧ ـ نظامی عروضی سمرقندی ، احمد بن عمربن علی : چهارمقاله طبق نسخه‌ای که بسعی‌واهتمام وتصحیح‌محمّدقزوینی بسال١٣٢٧ ه. ش. درچاپخانهٔ لیدن چاپ شده باشرح‌لغات وعبارات وتوضیح‌نکات‌ادبی‌بکوشش‌آقای دکتر محمّدمعین استاد دانشگاه تهران ، کتابفروشی زوار ١٣٣١ ه. ش.

٣٣٨ـ نیچه: امثال وحکم Nietzche, Friedrich Wilhelm: Maxims

٣٣٩ ـ نیومن : دانش و فرهنگ

Newman, John Henry: Knowledge in Relation to Culture



٣٤٠ ـ واتکینز : سخن شما ومن ، چاپ نیویورک١٩٤٥ میلادی

Watkins, Rhoda, and Frost: Eda B., Your Speech and Mine. Lyons and Carnahan, N. Y., 1945.

٣٤١ ـ واتلی: اصول خطابه ١٨٢٨ میلادی

Whatley, Richard: Elements on Rhetoric, 1828.

٣٤٢ـ وایت : خادمین انجیل :

White, E. G., Gospel Workers. Review and Herald Publishing Association, Washington D. C., 1915.

٣٤٣ـ وایت : فرهنگ(تعلیم وتربیت):

White, Ellen G., Education, Pacific Press Publishing Association, Mountain View, California.

۳٤٤ ـ وب ومرگان شیوهٔ مردم‌داری :

Webb, Ewing T. and Morgan, John B., Strategy in Handling People

۳٤٥ ـ وبستر: فرهنگ بزرگ انگلیسی:

Webster, New International Dictionary of the English Language, Second Edition, Unabridged. G. and C. Merriam Company, Publishers, Springfield, Mass., U. S. A., 1956: Eloquence .

۳٤٦ ـ وحید دستگردی : کتاب هفت پیکر نظامی باحواشی وتعلیقات وشرح لغات وابیات وتصحیح ومقابله با سی نسخهٔ کهن چاپ مطبعهٔ ارمغان ۱۳۱٥ه.ش.

۳٤۷ ـ ولتر، گفتگوهای دونفری:

Voltaire: Dialogues, N. xiv, Le Chapon et la Poularde

۳٤۸ ـ ویلدن : طرزاداره کردن جلسات بحث دسته‌جمعی:

Wielden, A. F., and Ewbank, H. L., How to Conduct Group Discussion. Circular No. 27, Extension Service of the College of Agriculture, The University of Wisconsin.

۳٤۹ ـ ویلسن : خطابه ، ۱٥٥۳ :

Wilson, Thomas: Art of Rhetorique, 1553.

۳٥۰ ـ ویلیمسن ، راس ، فریتز : سخنوری درجمع چاپ نیویورك ۱۹٥۰

Speaking, in Public, by Arleigh B. Williamson, Charles A. Fritz and Harold Raymond Ross. New York University, Second Edition, Third Printing, Prentice-Hall, Inc., New York, 1950.



۳٥۱ ـ هابارد : Hubbard, Elbert: The Phillistine

۳٥۲ ـ هاتف اصفهانی ، سید احمد : دیوان ،از انتشارات مؤسسهٔ خاور، آذرماه ۱۳۰۷ طهران بامقدمهٔ رشید یاسمی (شرح حال هاتف)

۳٥۳ ـ هافمن : کتاب سخنوری برای بازرگانان ، چاپ سوم ، نیویورك ۱۹٤۹ میلادی

Hoffman, William G., Public Speaking for Businessmen, McGraw-Hill Book Company, Inc., New York, 1949.

۳٥٤ ـ هدایت ، رضاقلیخان : مدارج البلاغه ، چاپ شیراز ۱۳۳۱ ه. ق

۳٥٥ ـ « « : ریاض‌العارفین ، چاپ تهران ۱۳۱٦

۳٥٦ ـ هده : کتاب سخن در امریکا بکمك پرفسور بریگانس ، چاپ‌چهارم ۱۹٥٥ مسیحی :

Hedde, Wilhelmina G., and Brigance, Professor William Norwood: American Speech- J. B. Lippincott Co., Chicago, Philadelphia. New York, Fourth Edition, 1955.

۳٥۷ ـ هراس : صنعت شعر Horace, Ars Poetica

۳٥۸ ـ هزارجریبی ، محمد کاظم‌بن محمد شفیع : ترجمهٔ مناظرهٔ آیت‌الله‌بحر العلوم با بعض علماءِ یهود در قریهٔ ذی الکفل (بین کوفه وحله) در ذی‌الحجه۱۲۱۱ نسخهٔ این کتاب نزد میرزا محمّد علی اردوبادی در نجف است .

۳٥۹ ـ Holmes, O. W., The Autocrat of the Breakfast Table

۳٦۰ ـ همیلتن : سخنرانیها در بارهٔ ماوراءِ الطبیعه :

Hamilton, Sir Williams: Lectures on Metaphysic

۳٦۱ ـ هندی ، سید غلامعلی : قصیدهٔ بدیعیه

۳٦۲ ـ هوشیار، دکترمحمّد باقر: ترجمهٔ کتاب کنجکاوی دقیق‌درچگونگی کودکان وجوانان یا تحقیق دقیق در شخصیت انسان ، تألیف دکتر البرت هوت از انتشارات وزارت فرهنگ طهران ، ۱۳۱٥ ه. ش. شرکت مطبعهٔ طلوع

۳٦۳ ـ هوشیار ، دکتر محمّد باقر : سنجش هوش-روانشناسی عملی-تجارب روانشناسی در آزمایشگاه ۱۳۱۷

ی

۳٦٤ ـ یاقوت حموی : معجم الادباء

٣٦٥ ـ یانگ، پرفسور کایلر : Professor T. Cuyler Young

مجلهٔ عالم مسلمین شمارهٔ ماه آوریل ١٩٤٥

٣٦٦ ـ یانگ ، پرفسور کایلر » » » »

Near Eastern Culture and Society, Princeton, New Jersey, 1951.



فهرست الفبائی واعلام

ب

ث

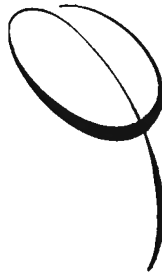
ج

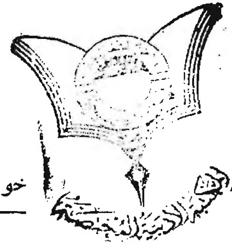
ز

گ

ن

و





خواهشمند است قبل از مطالعه اصلاح فرمایند :

جدول خطا وصواب

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۲	۲پاورقی	ئالیف	تألیف
۲٤	۱۹	ژوره	ژرس
۱٦۳	٤	راهی است	راهی
۱۸٥	۱۰پاورقی		۱۲۳و۱۲٤
۱۹۸	۱۷	آل سفیان	آل ابی سفیان
۲٤۹	۱	آقتاب	آفتاب
۲٥۸	۲٤	Hyiene	Hygiene
۲٦۷	٤	قیاس	حواس
۳۷۷	۲۱	چه رپر	چه پر

پایان چاپ : بهمن ماه ۱۳۳۸ ، هجری شمسی